

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

انوار اخلاقی

جلد ۲

حضرت آیت اللہ العظمی
علوی کرگانی





وصایای پیامبر اعظم (ص) به امیر المؤمنین (ع) (انوار اخلاقی) ج ۲

مؤلف: حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی
ناشر: فقیه اهل بیت (ع)
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
قیمت: ۷۰۰۰۰ ریال
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۲
قطع و صفحه: وزیری ۳۴۸ صفحه

نشانی دفاتر حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی

قم / خیابان شهدا، کوچه ۲۶، پلاک ۸ / تلفن/۳۷۷۴۱۱۳۲ دورنگار / ۳۷۷۴۳۶۸۹ (۰۲۵)

تهران / خیابان ری، میدان قیام، بلوار قیام / تلفن ۳۳۱۲۴۴۷۶ (۰۲۱)

مشهد / چهار راه شهدا، خیابان آزادی (آیت الله بهجت)، آزادی ۷، تلفن ۲۲۵۲۹۳۲ (۰۵۱۱)

گرگان / خیابان امام خمینی «ره» کوی سرچشمه، جنب درمانگاه هاشمی، پلاک ۱۰ / تلفن/۲۲۴۷۷۷ (۰۱۷۱)

پایگاه اطلاع رسانی www.gorgani.ir پست الکترونیکی info@gorgani.ir پیامک ۱۰۰۰۰۶۰۲۰



فهرست مطالب



- مجلس ۶۰: ویژگی برادران امیرالمؤمنین علیه السلام ۷
- مجلس ۶۱: ویژگی دوستان و محبین امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۳
- مجلس ۶۲: رضایت خداوند متعال ثمره برادری با امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۹
- مجلس ۶۳: علی علیه السلام و شیعیان او دلیل نزول رحمت های الهی ۲۳
- مجلس ۶۴: مقام و منزلت علی علیه السلام و شیعیان ایشان نزد خدا و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ۲۹
- مجلس ۶۵: استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله برای گناهان شیعیان علی علیه السلام ۳۷
- مجلس ۶۶: مقام شیعیان علی علیه السلام نزد اهل آسمان و زمین ۴۳
- مجلس ۶۷: فضیلت شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بر سایر مردم ۴۹
- مجلس ۶۸: نهی از مجالست با کسی که انتفاعی نمی رساند ۵۷
- مجلس ۶۹: هشت خصلت سزاوار مؤمن ۶۱
- مجلس ۷۰: عدم ملامت مردم در جسارت کردن به هشت طائفه ۶۶
- مجلس ۷۱: حرمت بهشت بر انسان بد زبان و دوری از دو خصلت ۶۹
- مجلس ۷۲: سرعت در عقوبت چهار چیز ۷۵
- مجلس ۷۳: قسم خداوند متعال بر عدم دخول چند دسته در بهشت ۸۰
- مجلس ۷۴: کفر ده دسته به خدای متعال ۸۴

- ۸۸ مجلس ۷۵: موارد دادن ولیمه و چند سفارش اخلاقی
- ۹۳ مجلس ۷۶: علائم شخص تنبل و مسیر درست زندگی عاقل
- ۱۰۰ مجلس ۷۷: مکارم اخلاق و مواظبت بر چهار چیز
- ۱۰۵ مجلس ۷۸: کراهت خداوند متعال از برخی اعمال امت رسول الله ﷺ
- ۱۰۹ مجلس ۷۹: عدم قبولی نماز هشت طایفه
- ۱۱۷ مجلس ۸۰: شرائط بناء خانه ای در بهشت و بهترین مردم بودن
- ۱۲۳ مجلس ۸۱: دور بودن سه طائفه از رحمت خدا
- ۱۳۱ مجلس ۸۲: سه حقیقت از حقائق ایمان
- ۱۳۷ مجلس ۸۳: مردن قلب در مجالست با سه دسته
- ۱۴۰ مجلس ۸۴: سه سفارش که موجب نجات انسان می شود
- ۱۴۷ مجلس ۸۵: علائم مؤمن، متکلف و ظالم
- ۱۵۳ مجلس ۸۶: علائم منافق
- ۱۵۹ مجلس ۸۷: متواضع و رفعت مقام او بوسیله خداوند متعال
- ۱۶۳ مجلس ۸۸: دنیا در نگاه مؤمن و کافر و مقام مؤمن مریض
- ۱۷۵ مجلس ۸۹: سفارشات پیامبر گرامی اسلام ﷺ در مورد خانم ها
- ۱۸۲ مجلس ۹۰: حبّ اهل بیت علیهم السلام اساس و پایه اسلام
- ۱۸۹ مجلس ۹۱: عاقبت سوء خلق، اطاعت زن و دروغ بستن بر پیامبر ﷺ



۱۹۷	مجلس ۹۲: ثمرات مسواک زدن و اقسام خواب
۲۱۱	مجلس ۹۳: شبیه ترین انسان ها به رسول گرامی اسلام ﷺ
۲۱۷	مجلس ۹۴: عقل، محبوب ترین آفریده خداوند متعال
۲۲۵	مجلس ۹۵: هفت دستور طلایی
۲۳۵	مجلس ۹۶: نام علی <small>علیه السلام</small> بر پایه های عرش الهی
۲۳۹	مجلس ۹۷: مقام علی <small>علیه السلام</small> نزد خداوند متعال
۲۴۳	مجلس ۹۸: سفارشات طلایی به دو صحابی گرامی
۲۵۱	مجلس ۹۹: علائم یقین
۲۶۰	مجلس ۱۰۰: آفات برخی اعمال درست انسان
۲۷۱	مجلس ۱۰۱: محبوب ترین اعمال نزد خداوند متعال
۲۷۹	مجلس ۱۰۲: زینت های الهی
۲۸۴	مجلس ۱۰۳: وجود چهار چیز در کنار چهار چیز دیگر (۱)
۲۹۱	مجلس ۱۰۴: وجود چهار چیز در کنار چهار چیز دیگر (۲)
۲۹۶	مجلس ۱۰۵: هر چشمی روز قیامت گریان است مگر سه چشم
۳۰۱	مجلس ۱۰۶: اسباب هلاکت و نجات انسان
۳۰۷	مجلس ۱۰۷: کذب حسن و صدق قبیح
۳۱۳	مجلس ۱۰۸: چهار عمل ضایع کننده

- ۳۱۸.....مجلس ۱۰۹: علائم مؤمن و متکلف
- ۳۲۵.....مجلس ۱۱۰: علائم منافق
- ۳۲۹.....مجلس ۱۱۱: جهل، بدترین نوع فقر
- ۳۳۶.....مجلس ۱۱۲: سفارش پیامبر ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد رعایت چهار خصلت
- ۳۴۱.....مجلس ۱۱۳: تکمیل اعمال انسان در گرو دارا بودن سه خصلت



۹۰

مجلس ۶۰: ویژگی برادران امیرالمؤمنین علیه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، إِخْوَانُكَ كُلُّ طَاوٍ وَ زَاكِ مُجْتَهِدٍ، يُحِبُّ فِيكَ وَ يُبْغِضُ

فِيكَ، مُحْتَقِرٌ عِنْدَ الْخَلْقِ، عَظِيمُ الْمَنْزَلَةِ عِنْدَ اللَّهِ»^۱

وجود مبارک رسول الله ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، إِخْوَانُكَ كُلُّ طَابٍ وَ زَاكِ» عده زیادی پای منبر حضرت علیه السلام نشسته بودند که ایشان در محضر این همه جمعیت، آقا امیرالمؤمنین علیه السلام را مخاطب قرار داد که یا علی، برادران تو افراد پاکیزه، پاکدامن، با تقوا و با تزکیه هستند. برادران عزیز، هر چه هم ملّا شوید، هر چه درس بخوانید، هر چه هم مجتهد شوید اما تزکیه نشده باشید فایده ندارد مثل ظرف مسی می ماند که قدیم می بردند و سفیدش می کردند، می گفتند که زنگ آن را از بین ببریم و تمیزش کنیم؛ چرا این کار را می کردند؟ برای اینکه اگر این کار را انجام نمی دادند سفیدی آن از بین می رفت. به یک آب زدن و چهار بار شستن از بین می رفت. دلی که تزکیه نشده باشد هر چه درس بخواند برقرار نمی ماند و به صاحبش توفیق نمی دهد و صاحبش را موفق نمی کند.



پیغمبر خدا ﷺ تعبیر «زکی» را پشت سر طهارت گذاشته است یعنی دوستان تو آن کسانی هستند که هم پاکیزه هستند و هم تزکیه شده هستند یعنی واقعاً قلبشان معنویت دارد، نورانیت دارد نه اینکه تنها پاک شوند و بعد آن را رها کنند، خیر اینطور نیست.

«مُجْتَهِدٌ» همیشه در حال تلاش هستند. اینطور نیست که ما تا مسلمان شدیم مسأله تمام شود، خیر باید همیشه در رشد و تکامل باشیم. هر چه آیات الهیه را می بینیم و می خوانیم باید به تزکیه نفس ما اضافه شود. شیطان ما را رها نمی کند و شب و روز در حال گول زدن است و گفته که من همه انسان ها را اغوا می کنم. شیطان همیشه در کمین است. ما هم باید در مقام جواب او باشیم. نگذاریم محبت دنیا را به دل ما بگذارد. مبادا شیطان باعث شود این زرق و برق دنیا چشم ما اهل علم را بگیرد. ماشین آنچنانی را ببیند و به دلش بیافتد که من هم باید چنین ماشینی داشته باشم، خیر اشتباه می کنید، اگر محبت دنیا در دلتان وارد شود آن علمی که بخواهد توأم با محبت و زینت دنیا باشد به جایی نمی رسد.

آقایان و برادران عزیز، عمده این است که انسان تزکیه شود، معنویت پیدا کند و محبت دنیا او را عوض نکند. خیلی حرف است که انسان به دنیا برسد اما خودش را گم نکند. «گر به عزت برسی مست نگردي، مردی».

ممکن است انسان تا به جایی نرسیده است بگوید: «الحمد لله رب العالمین» من تزکیه شدم اما با رسیدن به مقام، اگر خودت را گم نکردی هنر است. با امتحان معلوم می شود که چگونه هستی اما بودند افرادی در همین لباس مقلدس روحانیت که آن قدر مردمان پاک و متدینی بودند که مصداق کامل این حدیث شریف هستند.

مرحوم آیت الله دستغیب رحمته نقل می کند: من دوستی داشتم به نام جناب آقای حاج مهدی خلوصی که بیست سال بود با ایشان رفیق بودم. ایشان این قضیه را برای من نقل کرد که: در زمان قدیم، مرحوم حاج محمد حسن یزدی رحمته که





از علمای بزرگ شیراز بود و شخصیت بسیار والایی داشت برای اقامه نماز به مسجد وکیل، نزدیک بازار می‌رفت و همه تجار و کسبه بازار در موقع نماز به مسجد می‌آمدند و پشت سر آقا نماز می‌خواندند. در آن زمان، تجار شیراز نوعاً لباس روحانیت بر تن می‌کردند.



روزی در باغ حکومتی مجلس جشنی گرفته شد و این تجار هم در آن شرکت کردند و این مجلس از مجالسی بود که همه گونه کار حرامی در آن صورت گرفت. بعد از جشن، خبر به گوش حاج محمد حسن یزدی رسید. حاج محمد حسن خیلی ناراحت شد. روز جمعه که شد ایشان نماز عصرش را که خواند بلافاصله بالای منبر رفت و نگذاشت که مردم متفرق شوند. با صدای بلند گفت: آقایان بنشینند، و با حالت عصبانیت گفت: وای بر ما، وای بر ما، ای تجاری که در آن جلسات می‌روید و شرکت می‌کنید، بجای اینکه بروید نهی از منکر کنید خودتان هم در آن جلسه می‌مانید؟ وای بر شما، این کار شما جگر مرا سوراخ کرد، دل من را آتش زد، اگر من طوری شدم خون من گردن شما است.

انوار اخلاقی



آقا این حرف را گفت و تشریف برد و شب دیگر برای نماز نیامد. فردا هم نیامد. وقتی از آقا خبر گرفتند، گفتند: مریض شده و دکتر ایشان را جواب کرده است. حاج مهدی خلوصی می‌گوید: یک مرتاض هندی از هند به شیراز آمده بود و می‌گفتند شخص ریاضت کشیده ای است و گاهی بعضی خبرها را می‌دهد. من در مغازه پدرم بودم که این مرتاض از جلوی مغازه رد شد. تا رد شد پدرم به من گفت: سریع برو او را صدا بزن. رفتم و مرتاض هندی را صدا زدم و نزد پدرم آمد. نشست و گفت: بله بفرمایید، امرتان چیست؟ پدرم قضیه را نگفت، فقط گفت: مال التجاره ای را به جایی فرستاده ام. به من بگو آیا این مال التجاره به سلامت به مقصد می‌رسد یا نه؟

پدرم سلامتی آقا را نیت کرده بود. از آن طرف، حاج محمد حسن را بیرون از شهر برده بودند بلکه آب و هوا عوض شود و از مریضی نجات پیدا کند. پدرم



سلامتی و برگشت آقا را نیت کرد و به مرتاض هندی این حرف را زد. مرتاض هندی بعد از کلی بالا و پایین کردن وسایلش گفت: نه، مثل اینکه بلد نیستم اما می بینم این جوابی که دستگاه به من می دهد با حرف شما یکی نیست. پدرم پرسید: چرا؟ گفت: دستگاه جواب می دهد که یک شخصیت ملأ و تارک دنیا است و در روی زمین مثل چنین شخصیتی کم پیدا می شود، حال، مریض شده و او را به سفر برده اند. نظر این است که به سلامت می رسد اما شما می گوید مال التجاره است و این جواب به نیت شما نمی خورد. یک مرتبه پدرم گفت: درست است، احسنت، احسنت، من هم نظرم سفر همین آقا بود. مرتاض گفت: حالا که چنین است می گویم که این دستگاه به من نشان می دهد که این آقا تا شش ماه دیگر بیشتر زنده نمی ماند. همینطور هم شد. آقا سر شش ماه از دنیا رفتند.

ببینید چطور یک مرد ملأ با شنیدن چنین جریانی اینطور از پا درآمد و کمرش شکست. اینها چه ایمانی داشتند. برادران ببینید، ایمان انسان وقتی بالا برود تا کجا می رسد یعنی گاهی شنیدن بعضی مسائل، انسان را آنچنان ناراحت می کند که انگار بند دلمان پاره شده است.

«يُحِبُّ فَيْكَ وَ يُبْغِضُ فَيْكَ» اگر دوستی دارند برای خاطر تو است، اگر هم دشمنی دارند برای خاطر تو است. مُحِبُّ تو را دوست و مُبْغِضُ تو را دشمن دارند.

«مُحْتَقِرٌ عِنْدَ الْخَلْقِ» آنها کسانی هستند که در چشم مردم خیلی کوچک هستند. مردم به آنها به کوچکی و خفت نگاه می کنند. محبین اهل بیت این طوری هستند. در نزد دنیا پرستان ارزشی ندارند. شخصی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: یابن رسول الله، دعا کن که مالم زیاد شود. نمی دانم چرا علاقه به زیاد شدن مال دارم. حضرت علیه السلام فرمود: برای چه می خواهی اموات زیاد شود؟ گفت: می خواهم به وسیله آن بتوانم زن و بچه ام را آبرومندانه اداره کنم، به



همسایه ها کمک کنم. حضرت علیه السلام فرمود: اینکه مال دنیا نشد پس بگو من مال را برای آخرت می خواهم.

ممکن است انسان دنیا را داشته باشد ولی برای آخرت داشته باشد؛ به بیچاره ها برسد، دست مردم را بگیرد، افتاده ای را بلند کند، عیبی ندارد. اینطور نیست

که خیال کنید داشتن مال دنیا خلاف است؛ بنابراین متوجه باشید، چهره روحانیت نزد مردم دنیادار یعنی آنهایی که علاقه به دنیا برای خودشان دارند محبوب نیست. ما را خیلی کوچک می دانند. ممکن است که به شما تنه بزنند، بی حرمتی و بی توجهی هم بکنند.

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودند. یک دفعه یک خانم حبشیه که یک بقچه بزرگی روی سرش بود خواست از محلی رد شود که یک نفر از آن طرف، یک مرتبه تنه ای به او زد و بقچه زن از سرش پایین افتاد. تا افتاد آن زن بلند شد و گفت: وای به روزی که آن عادل، روی کرسی حکم بنشیند. آن روز، خدا به داد تو برسد. تا این را گفت، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: بارک الله و خیلی از معرفت این زن خوشش آمد و این حرف، آن شخص را تکان داد.

انوار اخلاقی

«عَظِيمُ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللَّهِ» برادران عزیز، درست است که برخی شما را به چشم کوچکی نگاه می کنند اما از آن طرف هم، عدّه ای هستند که کمال احترام را به شما می گذارند. عدّه ای هستند که وقتی چشمشان به شما می افتد خوشحال می شوند، در حقّتان دعا می کنند. آنها افرادی هستند که ایمانشان بالا است. خواهش من این است متوجه باشید که چه کسانی شما را دوست دارند و چه کسانی دوست ندارند. مقامشان نزد خدا خیلی بالا است .

پنج یا شش ماه قبل از فوت آیت الله حاج ملا هادی سبزواری رحمته الله فردی به نام حاج ابوالقاسم عطاری با اضطراب زیادی نزد ایشان آمد و گفت: حضرت آقا، به قبرستان رفته بودم و چیز عجیبی دیدم. قبری را دیدم که نصف جنازه از قبر



بیرون آمده و چشمش به آسمان است. بچه ها او را اذیت می‌کنند ولی او اصلاً اعتنا نمی‌کند و همینطور چشمش به آسمان است. حاج ملّا هادی گفت: من خودم باید بیایم و آن را ببینم. به قبرستان رفت و دید بله، نصف این بدن زیر خاک و نصف بدن بیرون است. رفت بالای سرش و گفت: بنده خدا، من تو را می‌بینم نمی‌توانم بگویم که تو دیوانه هستی، این کار تو به دیوانگی نمی‌خورد. از آن طرف هم، کاری که انجام داده ای کار عاقلانه ای به چشم نمی‌آید. شرح حال خودت را بگو تا بدانم که کیستی؟

یک مرتبه این آقا به سخن درآمد و گفت: همینطور که گفتید دیوانه نیستم ولی دو مطلب مرا مضطرب کرده است: یکی اینکه من نگاه می‌کنم که دنیا دارد از دست من می‌رود. خدا در این دنیا عمری به من داد، من چه کاری توانستم انجام دهم؟ چه عملی انجام داده ام که خدا از من راضی باشد؟ این فکر مرا پریشان کرده است. دوّم اینکه، به طرفی می‌روم که نمی‌دانم منزلگاه من به کجا ختم می‌شود. بعد به حاج ملّا هادی گفت: تو فکر آخرت را کرده ای که به کجا خواهی رفت؟ گفت: نه، من هم نمی‌دانم. گفت: پس من دیوانه نیستم که این حالت را به خودم گرفتم. بعد از این جریان، آیت الله حاج ملّا هادی به منزل آمد و دیگر حال خوشی نداشت. شش ماه بیشتر زنده نماند و تا زمانی که زنده بودند فقط در فکر بود تا عاقبت از دنیا رفت.

برادران عزیز، بیایید از این کلمات حقّ، موعظه بگیریم. مطالب را استفاده کنیم و از خدا توفیق عمل بخواهیم.

خدایا، تو را به حقّ مقربین درگاهت، توفیق عمل به این دستورات به ما مرحمت بفرما. دل ما را به نور ایمان خودت تقویت بفرما. خدایا، عنایت خودت را از ما سلب نگردان. خدایا، گرچه ما بنده گناه کاریم ولی به بزرگواری و کرم خودت ما را مورد عفو و رحمت بی پایان خود قرار بده، انشاء الله.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم:

«يَا عَلِيُّ، مُحِبُّوكَ جِيرَانُ اللَّهِ فِي دَارِ الْفِرْدَوْسِ، لَا يَتَأَسَّفُونَ عَلَي مَا خَلَفُوا مِنَ الدُّنْيَا. يَا عَلِيُّ، أَنَا وَلِيُّ لِمَنْ وَآلَيْتَ وَ أَنَا عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَيْتَ. يَا عَلِيُّ، مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي. يَا عَلِيُّ، إِخْوَانُكَ الذُّبُلُ الشَّفَاهُ تُعْرِفُ الرَّهْبَانِيَّةَ فِي وَجُوهِهِمْ. يَا عَلِيُّ، إِخْوَانُكَ يَفْرَحُونَ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ: عِنْدَ خُرُوجِ أَنْفُسِهِمْ وَ أَنَا شَاهِدُهُمْ وَ أَنْتَ، وَ عِنْدَ الْمُسَاءَلَةِ فِي قُبُورِهِمْ، وَ عِنْدَ الْعَرْضِ وَ عِنْدَ الصَّرَاطِ إِذْ سُئِلَ سَائِرُ الْخَلْقِ عَنِ إِيمَانِهِمْ فَلَمْ يُجِيبُوا»^۱

حضرت رسول صلى الله عليه وسلم در ادامه نصایح خود به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، مُحِبُّوكَ جِيرَانُ اللَّهِ فِي دَارِ الْفِرْدَوْسِ» دوستان و محبین تو همسایگان حضرت احدیت در دار فردوس هستند یعنی مهمان ذات حضرت حق هستند. چون همسایگان مورد عنایت خدا هستند و در جایگاه فردوس قرار دارند تعبیر به «جیران الله» کرده اند، خوشا به حالشان.



«لَا يَتَأَسُّونَ عَلَىٰ مَا خَلَقُوا مِنَ الدُّنْيَا» دوستان تو برای آنچه که در دنیا باقی گذاشته اند تأسف نمی خورند. اینطور نیستند که تأسف بخورند که ای وای، این همه اموال را در دنیا گذاشتیم. حقیقتش هم همینطور است چون نوعاً کسانی تأسف می خورند که یک سلسله اموال و املاکی را از دست بدهند و در مقابل دستشان خالی بماند اما چنانچه بدانند که اگر ببخشند در عوض مالشان چندین برابر به آنها داده می شود دیگر جای تأسف نیست. خداوند تبارک و تعالی آنچه را در فردوس پذیرایی می کند و مورد عنایت خودش قرار می دهد که هیچگاه تأسفی برای آنچه که در دنیا گذاشته اند، نمی خورند.

از اینجا معلوم می شود که یک عده هم فردای قیامت نسبت به آنچه که داشتند و در دنیا گذاشتند و نتوانستند همراه خودشان ببرند تأسف می خورند. چرا تأسف می خورند؟ تأسف آنها از این است که از چنین اموالی جدا شدند. شاید هم تأسفشان از این مهمتر باشد که خدا این همه اموال را در اختیارشان گذاشت که به وسیله آن بتوانند آخرت را برای خود تهیه کنند ولی متأسفانه هر چه داشتند برای دنیا مصرف کردند و هیچ به فکر آخرت نبودند چون چندان اعتقاد به آخرت نداشتند و خیال می کردند که هدف از خلقت و آوردن در دنیا، خوردن و خوابیدن بوده است و والسلام؛ اگر انسان فکر این باشد که در آخرت نیاز به داشتن اعمال نیک دارد هیچگاه این طوری عمل نمی کند که یک عمر در دنیا باشد، این همه اموال داشته باشد ولی هیچ چیزی برای خودش به عنوان ذخیره قبر و آخرت همراه نداشته باشد.

پیغمبر بزرگوار ﷺ این بیانات را بالای منبر تذکر داد که باید گوش دل داشته باشیم و توجه کنیم. اگر چیزی را هم در دنیا داشتیم آن را برای آخرت بخواهیم، برای خدا بخواهیم. عده ای هستند که اموال زیادی در دنیا دارند ولی نه تنها خودشان برای آخرت استفاده نکرده اند، بلکه بچه هایشان هم از آن استفاده نمی کنند. اموال را در غیر امر شرعی به کار می برند، حال باید پدر جوابگو باشد.





خداوند متعال در قرآن کریم در چندین جا و به صورت های گوناگون می‌فرماید: این همه نعمت به شما دادیم، همه را در دنیا گذاشتید و آمدید مثل مسافرینی که می‌خواهند به جایی بروند اما وسایلی همراه خود نمی‌برند و دستشان خالی است. سؤال می‌کنند: حالا چه می‌کنید؟ از چه کسی می‌توانید بگیری؟ آیا کسی حاضر است به شما چیزی بدهد؟ برادران، مواظب باشید برای خودتان در دنیا دینی نگذارید، حق الناس گردنتان نماند. تا می‌توانید در دنیا حقوق همدیگر را بدهید. روزی حضرت رسول ﷺ به مغازه قصابی تشریف برد که مقداری گوشت بگیرد. وقتی خواستند پول بدهند متوجه شدند که پول همراهشان نیست. همان جا برگشتند و گوشت نگرفتند. صاحب قصابی به آقا گفت: آقا جان، ببرید و بعداً پولش را بیاورید. حضرت ﷺ فرمود: خیر، هر وقت پول داشتم می‌آیم و می‌گیرم. صاحب قصابی گفت: آقا، من به شما اجازه می‌دهم، مشکل ندارد. فرمود: بله، این دنیا را نگاه نکن که اجازه می‌دهی، در عالم آخرت به دنبال کسی هستید که مقداری بار را سبک کند. حضرت ﷺ فرمود: نگذارید که حق الناس به گردنتان بیافتد. هیچکس حاضر نمی‌شود که از خودش به شما چیزی بدهد چون روز سختی در پیش دارید. همه دنبال این هستند که خودشان را نجات دهند.

«يَا عَلِيُّ، أَنَا وَلِيُّ لِمَنْ وَالَيْتَ وَ أَنَا عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَيْتَ» من دوست آن کسی هستم که با تو دوستی کند و دشمن هستم با آن کسی که با تو دشمنی کند.

«يَا عَلِيُّ، مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي» هر که تو را دوست داشته باشد مثل این است که مرا دوست داشته است و هر که با تو دشمنی کند مثل این است که با من دشمنی کرده است.

ممکن است عده ای بگویند که ما هم جزو دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام هستیم. باید گفت که صرف گفتن دوستی دلیل نمی‌شود. باید دید که آیا نشانه ای هم دارید؟ اگر نشانه ای دال بر این حرف باشد علامت دوستی است و الا صرف



ادعا کردن که درست نیست و هر کس می‌تواند بگوید من دوست امیرالمؤمنین علیه السلام هستم. حال با چه نشانه ای می‌توانیم دوست آقا را بشناسیم؟ «يَا عَلِيُّ، إِخْوَانُكَ الذُّبْلُ الشَّفَاهُ تُعْرِفُ الرَّهْبَانِيَّةَ فِي وُجُوهِهِمْ» آنها کسانی هستند که لبهایشان از بیان ذکر حضرت احدیت بی کار نمی ماند. همیشه ذکر می‌گویند. برای خدا کار می‌کنند و لبهایشان خشک است، کنایه از اینکه همیشه دائم الذکر هستند. به یاد خدا هستند. رهبانیت در صورت آنها نمایان است و نشان می‌دهد که اهل عبادت و تقوا هستند. جداً افرادی که اهل تقوا هستند همین اوصاف را دارند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود. صورتشان نشان می‌دهد که افراد متدین و با تقوایی هستند. واقعاً چهره نورانی دارند؛ پس نتیجه می‌گیریم امور معنوی در صورت انسان اثر دارد.

در مقابل، اگر خدای ناخواسته دنبال خلاف برود جداً در چهره اش احساس تیرگی می‌کند. وقتی نگاهش می‌کنیم می‌بینیم در دل جا نمی افتد. علاقه به او پیدا نمی‌کنیم. این امدادهای غیبی واقعیت‌هایی است که قابل انکار نیست. تا می‌توانید دنبال تقوا و پاکی و پاکیزگی بروید تا صورتتان نورانی شود. روایت دارد هر کس بتواند خودش را موفق به خواندن نماز شب کند و آن را ترک نکند خدا صورت او را نورانی می‌کند و وقاری در چهره او قرار می‌دهد که دیدن او یک حالت هیبت بوجود می‌آورد.

بنابراین، حضرت علیه السلام می‌فرماید: لبهای علاقمندان و محبین تو مشغول گفتن ذکر خدا است و در چهره آنها رهبانیت و زهد و تقوا دیده می‌شود.

«يَا عَلِيُّ، إِخْوَانُكَ يَفْرَحُونَ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ» محبین تو در سه جا خوشحال می‌شوند: «عِنْدَ خُرُوجِ أَنْفُسِهِمْ وَ أَنَا شَاهِدُهُمْ وَ أَنْتَ» از جاهایی که محبین امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی خوشحال می‌شوند در موقع جان دادن است چون روایت دارد خدا به دوستان و محبین جایگاهشان را نشان می‌دهد و از این جهت خوشحال می‌شوند. به به، علی جان، موقع جان دادن هم من بالای سر آنها هستم و هم تو.





چرا قبر مرحوم وحید بهبهانی رحمته الله در کربلا است؟ ایشان شخصیت عجیبی بود و از مراجع تقلیدی بود که در کربلا ماند. نوعاً مراجع در شهر نجف می ماندند اما ایشان در کربلا بود. روزی طلبه ها به او گفتند: آقا، به نجف بیایید. تمام آقایان و مراجع نجف هستند. آقا در جواب گفت: من حرفی ندارم، مایلم بیایم. عاقبت در اثر همین اصرارها تصمیم گرفت به نجف مشرف شود. تا این تصمیم را گرفت شب، حضرت سید الشهداء علیه السلام را در خواب دید و آقا به او فرمود: آقا وحید، تو باید در کربلای من بمانی. وجود تو در اینجا لازم است. این خواب را که دید فردا در جلسه درس، بالای منبر اشک مبارکش جاری شد. فرمود: طلاب عزیز، من می خواستم خواسته شما را اجابت کنم ولی چه کنم که صاحب قبر به من اجازه ندادند و فرمودند که شما در کربلا بمانید. حالا چرا امام حسین علیه السلام به او فرمود: بمان؟ مرحوم وحید رحمته الله با ماندنش در کربلا اخباری ها را بیرون کرد. آنها آنقدر در کربلا رخنه کرده بودند که اگر یک طلبه ای می خواست یکی از کتابهای فقها را در دست بگیرد حق نداشت و باید آن را در پارچه می پیچید که کسی نفهمد که این کتاب، کتاب فقها است. ماندن ایشان باعث شد کل اخباری هایی که در کربلا بودند بیرون رانده شوند. واقعاً باید دید که آنها چه کسانی بودند که ارتباطشان با امام علیه السلام اینطور بوده است؟ این علامت محبین اهل بیت است.

«وَعِنْدَ الْمُسَاءَلَةِ فِي قُبُورِهِمْ» یکی دیگر از جاهایی که خدا آنها را خوشحال می کند در قبر است که امیرالمؤمنین علیه السلام تشریف می آورند و آنجا هم خوشحالتان می کند.

«وَعِنْدَ الْعَرْضِ وَ عِنْدَ الصَّرَاطِ إِذْ سُئِلَ سَائِرُ الْخَلْقِ عَنْ إِيْمَانِهِمْ فَلَمْ يُجِيبُوا» سومین مکان، در پیشگاه حضرت حق است وقتی که محشور می شوند و در موقع رفتن به صراط، آنجا هم خدا محبین آقا را خوشحال می کند آن زمانی که سؤال می شود از ایمانشان، که آقا ایمانتان به چه صورت است؟ اگر ولایت نداشته باشید چه می خواهید جواب بدهید؟ بی مایه فتیر است.



حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: ما دو گونه ایمان داریم: ایمان مستقر و ایمان مستودع. عرض کردند: چطور یابن رسول الله؟ فرمود: بعضی ها ایمانشان تا موقع مرگ است، اگر چیزی هم دارند تا نزدیک به مُردن است. وقتی می میرند از آنها گرفته خواهد شد اما بعضی ها ایمانشان مستقر است یعنی می ماند. اینطور نیست که بعد از مرگ آنها را رها کند. وقتی آقا این فرمایش را گفتند راوی گفت: آقا جان، چه کار کنیم که ایمان ما مستقر شود؟ حضرت علیه السلام فرمود: بعد از هر نماز واجب این را بخوانید: «رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِالْقُرْآنِ كِتَابًا وَ...»^۱ چون عقاید ایمانی در این دعا آمده است یعنی همان چیزهایی که در قبر از من و شما می پرسند.

روایت دارد که اگر یک کافر یا یهودی یا نصرانی را دیدید، بگویید: خدایا، تو را شکر که خدای من تو هستی، پیغمبر من حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ولی من امیرالمؤمنین علیه السلام است. معلوم می شود اگر انسان بعد از نماز این دعا را بخواند دیگر بعد از مرگ چیزی را فراموش نمی کند و برایش ملکه می شود یعنی روحش تقدس پیدا می کند که تا از او سؤال کنند: مَنْ رَبُّكَ؟ بلافاصله می گوید: الله جل جلاله، و به ترتیب همه را می گوید.

پروردگارا، تو را به حق محمد و آل محمد علیهم السلام قسم می دهیم ما را جزو محبین امیرالمؤمنین علیه السلام قرار بده. بین ما و اهل ولایت جدایی نیانداز. دنیا و آخرت ما را با آن عزیزان محشور بگردان. قلب مبارک امام زمان علیه السلام را از ما راضی و خشنود بگردان.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، حَرْبُكَ حَرْبِي وَ سَلْمُكَ سَلْمِي وَ حَرْبِي حَرْبُ اللَّهِ. مَنْ سَأَلَكَ فَقَدْ سَأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ. يَا عَلِيُّ، بَشِّرْ إِخْوَانَكَ بِأَنَّ اللَّهَ قَدْ رَضِيَ عَنْهُمْ إِذْ رَضِيَكَ لَهُمْ قَائِدًا وَ رَضُوا بِكَ وَ لِيًّا»^۱

نبی گرامی اسلام ﷺ در ادامه نصایح خود به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، حَرْبُكَ حَرْبِي وَ سَلْمُكَ سَلْمِي وَ حَرْبِي حَرْبُ اللَّهِ» هر کس محارب امیرالمؤمنین علیه السلام باشد محارب پیغمبر صلی الله علیه و آله است و هر کس محارب پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد محارب خدا است. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و امیرالمؤمنین از یک درخت هستیم؛ در واقع وجود مبارکشان در خارج جدا است لذا هر کس با هر کدام از این دو بزرگوار در جنگ قرار بگیرد و محاربه کند محاربه با هر دو آنها کرده است و جنگ با آنها جنگ با خدا است.

«مَنْ سَأَلَكَ فَقَدْ سَأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ» هر کسی که با امیرالمؤمنین علیه السلام خوب و درست رفتار کند مثل این است که با خداوند متعال درست رفتار کرده است. «سَأَلَ» از باب مفاعله است یعنی مسالمت طرفینی و دو جانبه. هم شما نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام مسالمت دارید و هم ایشان نسبت به شما. وقتی با امیرالمؤمنین علیه السلام



آقایی داشتید قهراً ایشان هم با شما آقایی دارد. وقتی که حق امیرالمؤمنین علیه السلام را رعایت کردید صد در صد ایشان هم حق شما را رعایت می‌کند و هر که با ایشان مسالمت و رفتار خوب داشته باشد با خدا این رفتار را داشته است.

«يَا عَلِيُّ، بَشِّرْ إِخْوَانَكَ بِأَنَّ اللَّهَ قَدْ رَضِيَ عَنْهُمْ» یا علی، به برادران و دوستانت مژده بده که خدا از آنها راضی است. برادر امیرالمؤمنین علیه السلام بودن خیلی حرف است. یکی از بزرگان هر وقت تعبیر به عنوان برادر می‌شد بی اختیار اشکش سرازیر می‌شد. می‌پرسیدیم: آقا، چرا گریه می‌کنی؟ می‌گفت: آیا ما لیاقت داریم که بگوییم برادر امیرالمؤمنین علیه السلام هستیم؟ خوش به حال کسی که لیاقت این عنوان و منسب را داشته باشد که به او بگویند: تو برادر امیرالمؤمنین علیه السلام هستی مثل اینکه الان به شما بگویند که برادر امام زمان علیه السلام هستی، چقدر مقام بالایی است.

حضرت علیه السلام می‌فرماید: به برادرانت مژده بده که خدا از آنها راضی است، همین بس است. مرحوم میرزا جواد ملکی علیه السلام می‌گفت: دیگر چه می‌خواهید؟ آیا از این منسب بالاتر هم داریم؟ آیا در عالم وجود، منسبی بالاتر از رضای خدا داریم؟ خدای عزوجل در هیچ کجا مبالغه نمی‌کند، اهل مبالغه نیست مثل من و شما نیست که درباره افراد مبالغه کند.

روزی آقایی بنا کرد به تعریف کردن از امام علیه السلام. مرحوم امام گفت: چه خبر است؟ مرز بزرگان را حفظ کنید. ما کجا و ائمه علیهم السلام کجا؟ زبانتان را کنترل کنید. الان اینطور شده است. هر کسی را به هر منسبی نسبت می‌دهند چه باسواد باشد، چه کم سواد و یا بی سواد به او لقب‌های آنچنانی می‌دهند. علت همه اینها به ضعف دین برمی‌گردد. وقتی دین کنترل نداشته باشد زبان هم کنترل ندارد و هر چیزی را به هر کسی می‌گوید اما خدا اهل مبالغه نیست، اهل پشت هم اندازی نیست، خدا هر چیزی را به مقدار حقش ادا می‌کند.

فردی از بس اوصاف پیغمبر صلی الله علیه و آله را شنیده بود نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و سؤال کرد: آقا این پیغمبر چه کسی بود؟ حضرت علیه السلام فرمود: من چه بگویم درباره



کسی که خدا در این عالم به این پهناوری، به پیغمبرش بگوید: تو خُلق عظیم داری، دیگر من چه می‌توانم بگویم؟

«إِذْ رَضِيَكَ لَهُمْ قَائِدًا وَرَضُوا بِكَ وَوَلِيًّا» وجود مبارک پیغمبر ﷺ خودشان علّت

این رضایت الهی را بیان کرده اند. فرمودند: دلیل این رضایت این است که اینها حاضرند تو را پیشوای خود قرار دهند. راضی شدند که تو برای آنها قائد باشی. راضی شدند که تو ولی آنها باشی. همین که در شهادت‌های اذان، شهادت به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دهید، همین قدر که ولی ما امیرالمؤمنین علیه السلام شد، بس است. بیشتر از این چه می‌خواهیم؟ کلّ مشکلات را باید در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام برد. رفتن به در خانه ایشان، رفتن به در خانه خدا است مخصوصاً ما روحانیون، ارتباطمان با امیرالمؤمنین علیه السلام باید ارتباطی خاص باشد. اگر از فرزندش، امام زمان علیه السلام می‌خواهید، باز از این بزرگوار هم بخواهید یعنی آقا را واسطه قرار دهید که فرزندشان حضرت حجّت علیه السلام با ما بیشتر همکاری داشته باشد. حلّ مشکلات به دست مبارک ایشان است.

مرحوم شیخ طوسی رحمته الله خیلی کتاب نوشته اند اما یک کتاب ایشان، خیلی سر و صدا درست کرد. عدّه زیادی در عمل به این کتاب به شک افتادند. کتاب در رابطه با فقه بود. این کتاب به نام «نهایه» تقریباً نمونه رساله های ما است که در زمان شیخ طوسی رحمته الله در حوزه علمیه به عنوان رساله آقا بود. بعد از انتشار این کتاب در بین بزرگان اختلاف افتاد که آیا به این رساله یا به این کتاب می‌توانند عمل کرد یا خیر؟ شخصیت‌های بزرگی به نام همدانی، قزوینی و عبدالجبار از جمله کسانی بودند که اعتراض داشتند. جلسه ای تشکیلی دادند و گفتند: چه کنیم؟ شیخ، شخصیتی بزرگوار است، این کتاب را هم منتشر کرده است آیا ما می‌توانیم آن را قبول کنیم؟ بعد از کلی صحبت، تصمیم گرفتند به خدمت شیخ بروند. وقتی به محضر

ایشان رسیدند، پرسیدند: یا شیخ، چرا این کتاب را نوشتی؟ شیخ گفت: من به وظیفه ام عمل کردم. هر چه شیخ می‌گفت، این آقایان زیر بار نمی‌رفتند.

در آخر، سه شخصیت معترض با هم قرار گذاشتند که به نجف بروند و سه شبانه روز در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام بمانند و به آقا متوسل شوند تا این مسأله حل شود که آیا ما به کتاب نهایی شیخ می‌توانیم عمل کنیم یا نه؟ همین کار را هم کردند. سه شبانه روز در حرم مولا روزه گرفتند و شب جمعه که شد غسل کردند، نمازهایشان را خواندند و در کنار قبر امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گذاشتند که هر کس، هر خوابی دید خوابش را برای کسی بیان نکند فقط عین خوابش را روی کاغذ بنویسد.

هر سه نفر در حرم خوابیدند و هر کدام خواب دیدند که مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به خوابشان آمد و فرمود: در فقه اهل بیت علیهم السلام، کتابی که سزاوار اعتماد و اقتدار و رجوع به او باشد کتاب نهایی شیخ طوسی است. بعد فرمود: می‌دانی چرا؟ به علت اینکه صاحب این کتاب، اخلاص بسیاری برای خدا داشت و این کتاب را بدون هیچ غرضی نسبت به احدی نوشت. بعد حضرت علیه السلام فرمود: به این کتاب عمل کنید و در صحت این کتاب شک نکنید.

هر سه نفر هنگام نماز صبح از خواب بیدار شدند و خوابهایشان را روی کاغذ نوشتند. وقتی نوشته‌های یکدیگر را خواندند، فهمیدند خواب هر سه نفر به یک صورت است. به منزل شیخ طوسی رفتند و قبل از اینکه آنها حرفی بزنند ایشان فرمود: هر چه من به شما گفتم، قبول نکردید تا آقا امیرالمؤمنین علیه السلام به شما گفت. آقایان، ببینید نویسنده که بود و آنهایی که می‌خواستند عمل کنند که بودند. خوشا به حال هر کسی که به این خانواده بیشتر نزدیک شود حالا چه روحانی باشد چه غیر روحانی.

پروردگارا، حبّ ولایت علی را در دل ما منور بگردان. خدایا، تو را به حقّ قرآنت قسمت می‌دهیم ما را مورد خشم خودت قرار نده. خدایا، این قرآن را انیس و مونس ما قرار بده. این نظام عزیز ما را از هر گونه شرّی مصون بدار.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم:

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ. يَا عَلِيُّ،

شِيعَتُكَ الْمُتَجَبُّونَ وَ لَوْ لَا أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ مَا قَامَ لِلَّهِ دِينٌ، وَ لَوْ لَا

مَنْ فِي الْأَرْضِ مِنْكُمْ لَمَا أَنْزَلَتِ السَّمَاءُ قَطْرَهَا»^۱

وجود مبارک رسول الله صلى الله عليه وسلم در بیاناتی به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ» این لقب فقط برای وجود

مبارک آقا امیرالمؤمنین علیه السلام به کار برده شده است و همان زمان ولادت آقا به

ایشان داده شد. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به دنیا آمد و ایشان را به دست مبارک

پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم دادند بر حسب نقل روایات و احادیثی که در این رابطه داریم

چشمان مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام بسته بود. وقتی آقا را به دست ایشان دادند

چشمان مبارکش را باز کرد که یکی از مختصات و خصایص امیرالمؤمنین علیه السلام

همین بود که اولین نظر را به وجود مبارک پیغمبر صلى الله عليه وسلم انداخت در حالی که هیچ

یک از انسانهای متعارف اینطور نیستند.

نوعاً وقتی بچه ها به دنیا می آیند در همان جا چشمانشان را باز می کنند ولی بر

حسب نقل روایات، وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به دست مبارک پیغمبر صلى الله عليه وسلم داده شد



چشمان مبارکش را با نگاه به صورت ایشان باز کرد و شروع کرد به خواندن این آیات ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ * قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ^۱ تا این جمله را فرمود حضرت رسول ﷺ هم در جواب فرمود: «وَ أَنْتَ أَمِيرُهُمْ». علما در این رابطه بحث کرده اند که در آن زمان هنوز وحیی و قرآنی بر پیغمبر ﷺ نازل نشده بود لذا بر چه مبنایی حضرت ﷺ، شروع به خواندن این آیات مبارکه کرده اند؟ این بحثی است که بزرگان در رابطه با آن صحبت کرده اند.

علی ای حال، منظور این است که این لقب اولین بار توسط پیغمبر ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ داده شد و از القاب مختصه ایشان است حتی به امام های دیگر هم لقب «امیرالمؤمنین» را نمی دادند و فقط مختص ایشان است. اینجا هم حضرت ﷺ همین لقب را به کار برد. می فرماید: «يَا عَلِيُّ، أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ». نگاه کنید، حضرت ﷺ این جمله را بالای منبر و جلوی جمعیت، خطاب به آقا می فرماید. این بیان ایشان نشان می دهد که خلافت را به دست مبارک ایشان داده اند.

بعد فرمود: «وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ» تو پیشوای پیشانی سفیدها هستی. این لفظ «پیشانی سفید» کنایه است از افرادی که دارای کمالات و علم زیاد هستند که در پیشانی شان نور است یعنی نور دارها، آنهایی که صورتشان نورانی است. آنهایی که بهشتی هستند. در همین جا هم، بهشتی اند. به خدا قسم، بهشت همین جا است. بهشتی ها همین جا بهشتی اند. همین جا پیشانی شان نورانی است، چرا؟ چون کسی که مرتب موفق به خواندن نماز شب است قسم می خورم خدا نورانیت عجیبی در صورتش قرار می دهد. اینها اثرات معنوی است. حضرت ﷺ می فرماید که تو پیشوای پیشانی سفیدها هستی.

۱. سوره مبارکه مؤمنون، آیه ۱



خدا مرحوم آیت الله ستوده را رحمت کند. یکی از اساتید عزیز و جلیل القدر ما بود. از اساتیدی بود که بنده خیلی با ایشان رفیق بودم. هر هفته کمتر یا بیشتر خدمتشان می‌رفتم و از محضرشان استفاده می‌کردم. خیلی مرد با اخلاقی بود. از نکاتی که ایشان به آن توجه داشت این بود که به بنده می‌فرمود: از ۲۵

چیزهایی که بنده از شما دیدم و خیلی دوست دارم این است که شما همیشه در درس، دو زانو جلو می‌نشینید و توجهتان به طرف صورت و پیشانی من است مثل اینکه می‌خواهید به دستورات عمل کنید. من عرض کردم: بله، البته من این دستور را از پدر بزرگوام گرفته‌ام. پدر بزرگوام همیشه به بنده این سفارش را می‌کرد که اولاً هر وقت می‌خواهی درس بخوانی سعی کن دو زانو بنشینی. برای درس، ادب قائل باش. در ثانی، مواظبت کن که مقابل استادت بنشینی و توجهت به پیشانی استاد باشد.

بینید عزیزان من، تا می‌توانید به این دستورات اهمّیت بدهید. این موارد را سبک نشمارید. یادتان باشد یکی از دستورات ما این است که استاد وقتی وارد می‌شود همه بلند شوند. هر کس این دستورات دین را سبک بشمارد خدا هم او را سبک می‌شمارد. اخبار را مطالعه کنید، ببینید در روایات چه گفته شده است. بدانید که هر کاری انجام دهیم نتیجه آن متوجه خود ما است و به خدا ضرر نمی‌زنیم. گوش دل فرا دهید. در روایات آمده است که خدا به بشر دو گوش داده است گوش سر و گوش دل، و گوش دل یعنی عمل کردن.

«يَا عَلِيُّ، شِيعَتُكَ الْمُتَّجِبُونَ» علی جان، شیعیان تو نجیب هستند. «انتجاب» از ماده «نجب» است. اللهم اجعلنا من شيعته. مولا جان، یا امیرالمؤمنین علیه السلام، از خدا بخواهید که ما را جزو شیعیان قرار بدهد و همسایه ائمه علیهم السلام باشیم، انشاء الله.



«وَلَوْ لَا أَنْتَ وَشِيعَتُكَ مَا قَامَ لِلَّهِ دِينٌ» علی جان، اگر تو و شیعیان تو نباشند برای خدا دینی برقرار نمی ماند. اگر دین محافظت شود در حقیقت، توسط تو و شیعیانت حفظ شده است. دینی که امیرالمؤمنین علیه السلام حفظ می کند با دین دیگران خیلی فرق می کند. اسلام آنها نیرو و قدرت به انسان نمی دهد. آن اسلامی که به انسان نیرو و ارزش و قدرت مقابله با دشمن می دهد همان اسلامی است که مولا امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، امام حسین علیه السلام دارد. امام حسین علیه السلام دین پدر بزرگوارش را حفظ کرد و حاضر نشد دست مبارکش را برای بیعت و از بین بردن دین حقیقی دراز کند. فرمود: من دست بیعت بدهم ابداً، بچه ها و خانواده و اموال و جانم همه و همه فدای دین. شخص دین دار اینگونه است. انسان با دین حاضر نمی شود دینش را به اندک چیزی از دست بدهد.

خدا مرحوم آیت الله عبدالکریم جزایری را رحمت کند. ایشان از علمای نجف بود. در زمانی که انگلیسی ها وارد عراق شده بودند و جنگ بود، مرحوم شیخ عبد الکریم درس خارج می داد و شاگردان زیادی داشت. یکی از شیوخ عرب خیلی به ایشان اظهار علاقه می کرد و آقا را دوست داشت. آقا هم نسبت به او محبت می کرد. گاه گاهی خانه اش می رفت و او نیز خدمت ایشان می آمد. علاوه بر اینکه ابراز علاقه می کرد هر وقت محضر شیخ عبد الکریم علیه السلام شرف یاب می شد پول زیادی تقدیم می کرد و می گفت: آقا، این پول را بگیرد و از آن، به شاگردانتان بدهید. هر دفعه که به خدمت آقا می آمد پولی محبت می کرد. آقا هم متقابلاً خیلی اظهار محبت می کرد.

وقتی که جریان انگلیسی ها پیش آمد و بعد از مدتی بنا شد که اشغالگرها بروند و عراق را خالی کنند، انگلیسی ها تلاش کردند که برای ماندنشان توافق نامه ای بگیرند تا بتوانند از نفت عراق و دیگر امکانات این کشور استفاده



کنند. مردم عراق هم دو دسته شدند، یک دسته می‌گفتند باید انگلیسی‌ها بروند و دسته دیگر می‌گفتند نه، باید بمانند چون امنیت ما را اینها نگه می‌دارند. نکته اصلی عرض بنده این است که این شیخ عرب که مورد توجه آیت الله جزایری بود جزو دسته ای بود که با ماندن انگلیسی‌ها در عراق موافقت کرده بود و گفته بود که اینها باشند. به آقا گفتند: خبر دارید که چه شده است؟ فلانی که شما به منزلشان می‌رفتید و ایشان به اینجا می‌آمد جزو دسته ای است که با ماندن انگلیسی‌ها موافقت کرده است. آقا فرمود: عجب، عجب، انسان مسلمان و با تقوا حاضر نمی‌شود که با کافر همنشین شود، و از آن زمان به بعد ارتباطش را با آن شیخ عرب قطع کرد.

گذشت و گذشت و شیخ عرب دید مدتی است که آقا به منزلش نمی‌رود. با خود گفت: چطور شده که حضرت آیت الله به ما سری نمی‌زند؟ بلند شد و خدمت آیت الله جزایری آمد. به او گفت: حضرت آیت الله، چه شده که دیگر خبری از ما نمی‌گیرید؟ آقا فرمود: من چگونه می‌توانم خبر از تو بگیرم؟ شیخ عرب گفت: چرا؟ مگر طوری شده است؟ آقا گفت: تقابل بین من و شما تقابل کفر و ایمان است، مگر می‌شود مؤمن، کفر را بپذیرد؟ گفت: من؟ آقا گفت: بله، شنیدم که تو موافق هستی که انگلیسی‌ها بمانند، تو چرا این کار را کردی؟ خدا تو را در همین چاه می‌اندازد، همین انگلیسی‌ها تو را بیچاره خواهند کرد.

همین هم شد، طولی نکشید که انگلیسی‌ها با پهلوی برنامه ریزی کردند و او را به زندان پهلوی در ایران بردند و همان جا او را کشتند. برای چه این تذکرها را می‌دهند؟ این تذکرها به خاطر این است که مثل بنده و شما حواسمان را جمع کنیم. مواظب باشیم که در خلال عمرمان، این مسائل یکی پس از دیگری پیش می‌آید، انشاء الله بتوانیم تصمیم درستی بگیریم.



«وَلَوْ لَا مَنْ فِي الْأَرْضِ مِنْكُمْ لَمَا أَنْزَلْتِ السَّمَاءُ قَطْرَهَا» علی جان، اگر شما شیعیان در زمین نباشید آسمان بارانش را نخواهد فرستاد. می‌گویند در منطقه شمال که شالی کاری می‌کنند وقتی برنج می‌کارند در کنار برنج ها گیاهی به نام «کُلْدُمبه» هم در می‌آید، تقریباً چیزی شبیه درخت شالی است و این آبی که صاحب زمین به شالی هایش می‌دهد باعث سیراب شدن این گیاه هم می‌شود مثلاً این گیاه با خود می‌گوید: ای جان من، چه خوب مرا آب می‌دهد، اما خبر ندارد که چند وقت بعد همان شالی کار به جانش می‌افتد و آن را درو می‌کند که شالی راحت باشد و بتواند بهتر رشد کند؛ پس، این آب را به او نمی‌دهند بلکه به شالی می‌دهند. حالا یک عده تارک الصلّاتها خیال می‌کنند که این باران ها و رحمت ها برای آنها است. آنهایی که دین ندارند خبر ندارند که خدا این را از تصدّق خوب ها مرحمت می‌کند و بلاها را به خاطر نماز خوان ها و روزه گیرها دور می‌کند. خدایا، تو را به حقّ مولا امیرالمؤمنین علیه السلام و پسر عم بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله قسم می‌دهیم که به ما لیاقت مقام شیعه گری مرحمت بفرما. ما را جزو خوبان خودت قرار بده. خدایا، خودمان اعتراف می‌کنیم که بدی داریم ولی به کرم و آقایی خودت ما را مورد بخشش و عفو قرار بده. خدایا، تو را به حقّ محمّد و آل محمّد علیهم السلام این نظام مقدّس جمهوری عزیز ما که الان در این دنیای پر تلاطم، بهترین نظام دنیا است خدایا، زیر سایه امام زمان علیه السلام محفوظ بدار. شرّاً اشرار، کید کفّار را به خودشان برگردان. ملّت مظلوم عراق را از چنگال ابر قدرتها نجات مرحمت بفرما. والسّلام علیکم و رحمت الله و برکاته.



مجلس ٦٤: مقام و منزلت علیؑ و شیعیان ایشان نزد خدا و
رسول گرامی اسلامؐ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، لَكَ كَنْزٌ فِي الْجَنَّةِ وَأَنْتَ ذُو قَرْنَيْهَا، شِيعَتُكَ تُعْرَفُ
بِحِزْبِ اللَّهِ. يَا عَلِيُّ، أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ الْقَائِمُونَ بِالْقِسْطِ وَ خَيْرَةُ اللَّهِ
مِنْ خَلْقِهِ. يَا عَلِيُّ، أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْ رَأْسِهِ وَأَنْتَ مَعِيَ
ثُمَّ سَائِرُ الْخَلْقِ. يَا عَلِيُّ، أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ عَلَى الْحَوْضِ تَسْقُونَ مَنْ
أَحْبَبْتُمْ وَ تَمْنَعُونَ مَنْ كَرِهْتُمْ وَ أَنْتُمْ الْأَمِنُونَ يَوْمَ الْفِرْعَ الْأَكْبَرِ فِي ظِلِّ
الْعَرْشِ، يَفْرَعُ النَّاسُ وَ لَا تَفْرَعُونَ وَ يَحْزَنُ النَّاسُ وَ لَا تَحْزَنُونَ،
فِيكُمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا
مُبْعَدُونَ﴾ * لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ
* لَا يَحْزَنُهُمُ الْفِرْعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ
تُوعَدُونَ﴾^١. يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ تُطَلَّبُونَ فِي الْمَوْقِفِ وَ أَنْتُمْ فِي
الْجَنَانِ تَتَنَعَّمُونَ^٢»

١ . سورة مبارکه انبیاء، آیات ١٠١ الى ١٠٣

٢ . بحار الأنوار، ج ٣٩، ص ٣٠٧



حضرت رسول اکرم ﷺ در ادامه بیانات خود به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «يَا عَلِيُّ، لَكَ كَنْزٌ فِي الْجَنَّةِ» یا علی، برای تو در بهشت گنجی است. مراد از گنج چیست؟ مرحوم صدوق رحمته الله در رابطه با این حدیث فرمود: یعنی تمام کلیدهای نعمتهای بهشت دست مبارک تو است. مراد از گنج، همان کلید در بهشت است و از القاب آقا «قسیم النار و الجنة» است. بعضی از آقایان می گویند: علت اینکه کنیه وجود مبارک رسول الله ﷺ ابوالقاسم است به اعتبار وجود مولا امیرالمؤمنین علیه السلام است. امیرالمؤمنین علیه السلام قاسم (قسمت کننده) بهشت و جهنم است و همانطور که پیغمبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام پدران ما هستند، پیغمبر ﷺ پدر امیرالمؤمنین علیه السلام هم هست و وقتی به امیرالمؤمنین علیه السلام «قاسم» گویند به پیغمبر ﷺ هم «ابوالقاسم» می گویند.

مرحوم صدوق می فرماید: مراد از «لَكَ كَنْزٌ فِي الْجَنَّةِ» این است که کلید در بهشت را خدا به دست امیرالمؤمنین علیه السلام می دهد. بعد ایشان می فرماید: من از اساتید و مشایخ شنیدم که ممکن است مراد از این جمله، حضرت محسن علیه السلام فرزند سقط شده حضرت زهرا علیها السلام باشد که شهیدش کردند و آنها نیز دلایل خاص خود را بیان کرده اند. ممکن است مقام حضرت محسن علیه السلام برای خیلی ها مخفی باشد ولی در عالم قیامت، مقام ایشان معلوم می شود که یکی از اسباب شفاعت امت، ایشان است لذا از این جهت، او را به «کنز الجنة» تعبیر کرده اند.

«وَأَنْتَ ذُو قَرْنَيْهَا» که احتمالاً کنایه از مغرب و مشرق است، مانند اینکه مغرب و مشرق بهشت مال تو است یا ممکن است مراد از «قرنین»، حسن و حسین علیهما السلام باشد. این امکان هم هست که مراد از «قرنین»، ضربت خوردن



امیرالمؤمنین علیه السلام باشد چون قرن به طرف پیشانی و جلو است و اشاره به آن دو ضربتی باشد که به فرق مبارک ایشان خورد؛ حالا خدا می‌داند که کدام تعبیر منظور آقا است؟

«شِيعَتُكَ تُعْرَفُ بِحِزْبِ اللَّهِ» حزب الله که در قرآن بیان شده است رستگار و موفق هستند. حضرت علیه السلام فرمود: کسانی که اطراف تو هستند شیعیان تو هستند و به حزب الله شناخته شده اند و به حق هستند.

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ الْقَائِمُونَ بِالْقِسْطِ وَ خَيْرَةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ» تو و شیعیان و پیروان تو بر پا کننده قسط و عدل یعنی پرچمدار عدل در جامعه هستید. حضرت علیه السلام می‌فرماید که این گروه، در تمام امور زندگی عدالت را رعایت می‌کنند. عنوان حزب الله، تحت این نکته است یعنی کسی که به آداب و دستورات اسلام عمل کند و قائل به قسط باشد. در اینجا حضرت علیه السلام فرموده اند که شیعیان تو و خودت در جامعه برپا کننده قسط هستید. هر کجا که باشید پرچمدار عدل و عدالت و برگزیده شدگان خدا روی زمین بوده و صاحب کمالات می‌باشید.

بنده خیلی سفارش می‌کنم به شما نور چشمان و روحانیت که در مطالعه کردن تنها به آیه و روایت اکتفا نکنید. کنار آیه و روایت، تاریخ گذشتگان را مطالعه کنید، آنهایی که دارای کرامت هستند. واقعاً انسان را تکان می‌دهد.

«يَا عَلِيُّ، أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْ رَأْسِهِ وَ أَنْتَ مَعِيَ ثُمَّ سَائِرُ الْخَلْقِ» اولین کسی که در قیامت، سر از خاک بر می‌دارد من هستم. خاک را از سر خودم کنار می‌زنم و تو هم با من هستی. بعد از آن، سایر مردم همه دوباره زنده می‌شوند برای اینکه دوباره شما قضاوت شود که چه کردید؟ سی سال، چهل



سال، پنجاه سال، هفتاد سال، هشتاد سال، در دنیا عمر کردید، در این مدت چه کارهایی کردید؟ باید حساب پس بدهید.

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ وَ شَيْعَتُكَ عَلَى الْحَوْضِ تَسْقُونَ مَنْ أَحْبَبْتُمْ» تو و شیعیان تو سر حوض کوثر هستید و آنجا هر کسی را که بخواهی و دوست داشته باشی سیراب می‌کنی تا از آب حوض استفاده کند.

«و تَمْنَعُونَ مَنْ كَرِهْتُمْ» هر کسی که تو با او ناسازگاری داشته باشی و مکروه شما باشد او را از آب ممنوع می‌سازید. داشتن آب حوض کوثر در قیامت چه خصوصیتی دارد؟ چه تناسبی دارد که آقا ساقی آن حوض است؟ ساقی کوثر بودن، یکی از چند منصبی است که خدا فردای قیامت به دست مولا امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دهد. روایات زیادی داریم که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای امیرالمؤمنین علیه السلام چندین منصب را بیان می‌کند. از جمله لقب «قسیم النار و الجنة» است. مردمی که می‌خواهند به بهشت و جهنم بروند به دست مبارک مولا علی علیه السلام تقسیم می‌شوند. آنهایی که ولایت آقا را قبول می‌کنند یا آنهایی که جاهل هستند و در آخرت برایشان روشن می‌شود و می‌پذیرند راهی بهشت خواهند شد.

ممکن است کسی در دنیا جاهل باشد و خیال کند حق با دیگران است، بعد که قیامت می‌شود تازه عظمت آقا را می‌فهمد اما با این حال، ته قلبش پاک بوده و لذا حضرت علیه السلام را می‌پذیرد، خدا آنها را هم مورد عفو قرار می‌دهد مثل اهل سنت. حضرت حجّت علیه السلام در گهواره بودند که مردی به خدمت امام حسن عسگری علیه السلام آمد و به آقا گفت: مسأله ای داشتم. حضرت علیه السلام فرمود: از پسر کوچکم بپرس. او حجّت خدا است. بعد پرسید: آنهایی که اهل سنت هستند آیا همه آنها جهنمی هستند؟ حضرت علیه السلام فرمود: اینطور گمان نکن. در آنها هستند کسانی که جاهل قاصر هستند. عدّه ای از آنها می‌آیند و می‌پذیرند و هدایت



می‌شوند. معلوم می‌شود در عالم قیامت، افرادی که واقعاً قلبشان آمادگی پذیرش دارد ولی در این عالم به حقیقت نرسیدند مورد بخشش قرار می‌گیرند.

یکی از بزرگان نقل می‌کند: جوانی در مسجد الحرام در گوشه‌ای به نماز ایستاده بود و از اهل سنت بود. آن چنان سر نماز اشک می‌ریخت و گریه

می‌کرد که من به او حسرت خوردم. من شیعه بودم ولی از حالت این جوان خیلی تعجب کردم. گفتم: لا اله الا الله، عجب اشکی می‌ریزد. پیش خودم گفتم: خدایا، او با این حالتی که دارد آیا به جهنم می‌رود؟

واقعاً اگر چند جلسه با آنها صحبت کنیم ممکن است روشن شوند. بنده بارها به خودم گفته‌ام که چه قدر باید خدا را شکر کنیم که در دامن پدر و مادر شیعه بزرگ شده‌ایم؛ واقعاً جای شکر دارد. اگر خدای ناخواسته ما هم در دامن آن طور پدر و مادر بودیم معلوم نبود که الان ما هم شیعه بودیم یا خیر.

بنابراین، امیرالمؤمنین علیه السلام القاب و منصبهای زیادی دارند مثلاً پرچم به دست مبارک ایشان است که یک عده زیر پرچم ایشان هستند یا منصب «ساقی الحوض». در روایات داریم که دو نهر آب در بهشت است یکی متعلق به پیغمبر صلی الله علیه و آله است که ساقیشان امیرالمؤمنین علیه السلام است و یکی متعلق به امیرالمؤمنین علیه السلام است. حوض کوثر همان حوض نبوت است و حوض امیرالمؤمنین علیه السلام حوض ولایت است که ساقی حوض را خود امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانند.

حال می‌خواهیم بدانیم مگر در روز قیامت، وضع چگونه است که انسان احتیاج به آب پیدا می‌کند؟ از نفس اخبار برمی‌آید که آب داشتن آنجا دو جنبه دارد یکی اینکه در قیامت خیلی هوا گرم است. روزی است که اصلاً سایه‌ای در آن پیدا نمی‌شود مگر سایه حضرت پروردگار. آن روز آن چنان حرارت دارد که عرق از سر و صورت افراد می‌ریزد. علت تشنگی، هوای گرم قیامت است که قبل از اینکه



بهشتیان را به مقصد برسانند از این آب به آنها می‌دهند؛ پس یکی از علت‌های داشتن آب در آنجا، شرایط روز قیامت است که شیعیان از برکت نوشیدن این آب، از حرارت در امان هستند و زیر سایه عرش خدا هستند.

ابوبصیر به خدمت امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: آقا، روایتی از شما نقل کرده اند، من آمدم از خودتان بپرسم و بینم آیا این روایت درست است؟ حضرت علیه السلام فرمود: چه شنیدی؟ گفت: شنیده ام که شما فرموده اید فرق است بین مُسَلِم مؤمن و مسلم غیر مؤمن. حضرت علیه السلام فرمود: بله، مگر اینطور نیست؟ گفت: مگر مسلمان با مؤمن فرق می‌کند؟ حضرت علیه السلام فرمود: بله، فرق می‌کند. عرض کرد: یابن رسول الله، چگونه است؟ فرمود: مسلم کسی است که شهادتین را بگوید، نماز را به جا آورد، زکاتش را بدهد و... همینطور شمردند، بعد فرمود: این را مسلم می‌گویند اما مؤمن کسی است که شهادتین را می‌گوید، نماز می‌خواند، زکات می‌دهد، روزه می‌گیرد، حج می‌رود و خدا را ملاقات نمی‌کند با گناهی که وعده آتش به آن داده شده است؛ اگر هم گناهی کرده است باید توبه کند که خدا او را عفو کند و جزو مؤمنین قرار گیرد.

نامید نباشید، البتّه همه ما مرتکب گناه شده ایم ولی توبه را از دست ندهیم. اگر حسد داریم، کینه داریم و یا هر صفت زشتی که در وجود ما است از برکت آن آب، همه پاک می‌شود. آنگاه است که آماده رفتن به بهشت می‌شویم. ان شاء الله خدا بهشت را نصیب همه ما بگرداند.

«وَأَنْتُمْ الْأَمِنُونَ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ» شما و شیعیانت آن روزی که روز وانفسا است در زیر سایه عرش خدا هستید. «فزع الأكبر» یکی از القاب روز قیامت است. خوش به سعادتتان، ان شاء الله دست از دامن ولایت نکشید.





«يَفْزَعُ النَّاسُ وَلَا تَفْزَعُونَ وَيَحْزَنُ النَّاسُ وَلَا تَحْزَنُونَ» مردم همه فریاد می‌کنند اما شما و شیعیان اهل داد و فریاد نیستید. مردم همه در غم و غصه هستند ولی شما حزن و غصه ای ندارید. مؤمنین و برادران عزیز، اگر ایمانتان را قوی کنید بالاترین مقام از آن شما است.

۳۵



«فِيكُمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ» علی جان، این آیه درباره شما وارد شده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ * لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ * لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾^۱ امروز آن روزی است که ما به شما وعده دادیم که صبر کنید، اذیتها و سختیها را تحمل کنید، منتظر باشید که روزی آزاد و راحت دارید که روز استراحت شما آن روز است.

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ وَشِيعَتُكَ تُطَلَّبُونَ فِي الْمَوْقِفِ» مردم در آنجا دنبال شما می‌گردند. مدام می‌گردند و می‌گویند: علی و شیعیانش کجا هستند؟ از آنها می‌پرسند: با آنها چه کاری دارید؟ می‌گویند: می‌خواهیم پیدایشان کنیم و دست به دامنشان شویم؛ بنابراین، در موقع قیامت گروهی از مردم که خودشان را در شرایط سخت می‌بینند دنبال شما می‌آیند.

مرحوم آیت العظمی بروجردی رحمته الله نقل می‌کرد: شبی قیامت را خواب دیدم. در عالم رؤیا دیدم مردم در حال گذر هستند و در شرایط خیلی سختی، سریع رد می‌شوند. گفتم: خدایا، من چرا ایستاده‌ام؟ یک مرتبه حرکت کردم که بروم.

۱ . انبیاء، ۱۰۱ الی ۱۰۳ (کسانی که از قبل، وعده نیک از سوی ما به آنها داده شده [مؤمنان صالح] از آن دور نگاه داشته می‌شوند * آنها صدای آتش دوزخ را نمی‌شوند و در آنچه دلشان بخواهد، جاودانه متنعم هستند * وحشت بزرگ، آنها را اندوهگین نمی‌کند و فرشتگان به استقبالشان می‌آیند، (و می‌گویند): این همان روزی است که به شما وعده داده می‌شد)





تا کمی رفتم دستی جلو آمد و مرا نگه داشت. ندا رسید: سید حسین نرو. من ایستادم. باز دیدم همینطور گروه گروه می‌روند. وحشت چنان مرا گرفت که فریاد زدم: خاک بر سر من، الان چه کار کنم؟ فقط من اینجا ماندم. دوباره جرأت کردم و حرکت کردم. تا آمدم بروم دوباره دستی جلوی من را گرفت و گفت: سید حسین نرو، بایست.

مرتبۀ سوّم آنچنان شدّت اضطراب مرا گرفت که حالم دگرگون شد. فهمیدم مثل اینکه من در اینجا پرونده دارم. بنا است که خدا به حساب من برسد. یک دفعه صدایی بلند شد و اسم مرا صدا کرد که نترس و بایست. من تو را اینجا نگه داشتم که عدّه ای به وسیله شفاعت تو به بهشت بروند. تو هم بعد از آنها به بهشت خواهی رفت.

«وَأَنْتُمْ فِي الْجَنَانِ تَتَنَعَّمُونَ» حضرت عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: یا علی، دنبال شما می‌آیند و طلبتان می‌کنند در حالی که شما در بهشت متنعم هستید.

عزیزان، یک چنین روزی در پیش داریم. خدا به من و شما رحم کند.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، شِيعَتِكَ الَّذِينَ يَخَافُونَ اللَّهَ فِي السِّرِّ وَ يَنْصَحُونَهُ فِي الْعَلَانِيَةِ. يَا عَلِيُّ، شِيعَتِكَ الَّذِينَ يَتَنَافَسُونَ فِي الدَّرَجَاتِ لِأَنَّهُمْ يَلْقَوْنَ اللَّهَ وَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ ذَنْبٍ. يَا عَلِيُّ، إِنَّ أَعْمَالَ شِيعَتِكَ تُعْرَضُ عَلَيَّ كُلَّ يَوْمٍ جُمُعَةٍ فَأَفْرَحُ بِصَالِحِ مَا يَبْلُغُنِي مِنْ أَعْمَالِهِمْ وَ أَسْتَغْفِرُ لِسَيِّئَاتِهِمْ»^۱

در حدیث شریفی، حضرت رسول ﷺ به امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

«يَا عَلِيُّ، شِيعَتِكَ الَّذِينَ يَخَافُونَ اللَّهَ فِي السِّرِّ» شیعیان تو کسانی هستند که وقتی در پنهان قرار می‌گیرند از خدا ترس دارند یعنی در خلوت هم از خداوند خوف دارند و دست به گناه نمی‌زنند.

«وَ يَنْصَحُونَهُ فِي الْعَلَانِيَةِ» آنها کسانی هستند که وقتی در آشکارا قرار بگیرند در میان مردم بیکار نمی‌نشینند بلکه خیرخواه هستند و برای خدا همدیگر را نصیحت می‌کنند. این عبارت نشان می‌دهد که دوستان آقا امیرالمؤمنین علیه السلام کسانی نیستند که فقط به فکر خودشان باشند و فقط خودشان را نجات دهند



بلکه در صدد نجات دیگران هم هستند یعنی تنها دنبال نجات خودشان نیستند بلکه دیگران را هم بواسطه نصیحت کردن از عذاب خدا نجات می‌دهد.

البته هستند کسانی که فقط خودشان را دوست دارند چون محبت به خود، یک نوع محبت ذاتی است و مخصوص انسانها هم نیست بلکه حیوانات هم دارند و خداوند، ذاتاً خود دوستی را در غریزه قرار داده است لذا هر زمانی احساس می‌کند دشمن به او نزدیک می‌شود، فرار می‌کند. این فرار، نشان دهنده محبت به نفس است چون حبّ نفس دارد. اگر انسان بخواهد حبّ نفس داشته باشد با حیوانات در این وجه مشترک است و امتیاز خاصی برای انسان نیست؛ پس اگر می‌خواهد امتیازی جدا از سایر حیوانات داشته باشد علاوه بر اینکه خودش را دوست می‌دارد، باید دیگران را هم دوست بدارد. از صدمه خوردن دیگران ناراحت شود. از اینکه دیگران در رنج هستند، متأثر گردد.

پیروان حضرت علی علیه السلام چون خودشان را اهل نجات می‌بینند خیر خواهانه دست دیگران را هم می‌گیرند. برای خدا دیگران را ارشاد می‌کنند و آنها را نیز نجات می‌دهند. شاید خیرخواهی اشاره به همان امر به معروف و نهی از منکر باشد. شیعه همیشه اهل امر به معروف و نهی از منکر است، چرا؟ برای اینکه مبادا دوست و برادرش به جهنم برود. خودش که به بهشت می‌رود دوست دارد دیگران را هم بهشتی کند پس ان شاء الله سعی کنیم جزو این سلسله از شیعیان باشیم. طوری باشیم که زیر بغل دیگران را بگیریم.

این حدیث واقعاً زیبا است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیان کرده است که یا علی، شیعیان تو این خصوصیات را دارند که در پنهان از خدا می‌ترسند؛ چون خیلی از انسانها هستند که در پنهانی کارهایی می‌کند که در آشکارا نمی‌کنند. انسان باید در جایی که جز خودش و خدا کس دیگری نیست خوف از خدا داشته



باشد؛ و از طرفی خیر خواه دیگران هم می‌باشد تا آنها را هم هدایت کند و از گرفتاری های جهنم نجات دهد.

«يَا عَلِيُّ، شِيعَتُكَ الَّذِينَ يَتَنَافَسُونَ فِي الدَّرَجَاتِ» خوش به سعادت این افراد.

حضرت علیه السلام می‌فرماید: شیعیان تو کسانی هستند که در درجات بهشتی، خوشحالی و

سرور دارند و هر چه چشم آنها به آن درجات می‌افتد که خدا برایشان در نظر گرفته است، در این درجات خوش گذرانی می‌کنند. حالا برای چه اینقدر خوشحال هستند؟ منشأ این خوشحالی کجا است؟ حضرت علیه السلام علت آن را فرموده اند:

«لِأَنَّهُمْ يَلْقَوْنَ اللَّهَ وَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ ذَنْبٍ» چون اینها خدا را ملاقات می‌کنند در حالی

که هیچگونه گناهی ندارند. روایتی در کتاب کافی مرحوم کلینی علیه السلام و مصباح

کفعمی از امام باقر علیه السلام بیان شده است که در ذیل آیه مبارکه ﴿يَوْمَ يُنظَرُ الْمَرْءُ مَا

قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾^۱ فرموده اند: روزی را می‌بینید که

هر چیزی که انسان از پیش فرستاده است به او نشان می‌دهند. این نکته را داشته

باشید که هر کاری انجام دهید در محضرشان قرار می‌دهند. اگر خدای ناخواسته

عملی را نباید انجام می‌دادید اما انجام دادید، آن را در حضور شما می‌گذارند. آن

وقت در آنجا دسته ای می‌نشینند و حسرت می‌خورند که ای کاش من خاک بودم

و زیر قدمهای بشر کوبیده می‌شدم و چنین روزی را نمی‌دیدم.

علما و مفسرین تعبیر کردند و در روایت هم دارد، اینکه کفار می‌گویند: ﴿يَا لَيْتَنِي

كُنْتُ تُرَابًا﴾ منظورشان این است که ای کاش ما هم شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم؛

چون ابوتراب از القاب امیرالمؤمنین علیه السلام است. روزی پیغمبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله

دیدند که امیرالمؤمنین علیه السلام در خاک خوابیده اند. با دیدن این حالت، لقب ابوتراب

۱. سوره مبارکه نبا، آیه ۴۰



را به ایشان دادند؛ لذا کافر هم در قیامت می‌گوید: ای کاش من خاک بودم یعنی ای کاش جزو شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بودم.

بعد امام باقر علیه السلام بالای منبر تذکر داد و فرمود: سه نوع گناه داریم. اول، گناهی که بخشیده شده است و خداوند آن گناه را می‌بخشد یعنی اگر بنده ای گناهی کرد و عقوبت گناهش را در دنیا کشید، خدا آن گناه را می‌بخشد. حالا به هر شکلی که خدا صلاح می‌داند از نظر مریضی، از نظر گرفتن فرزندی، از نظر گرفتن مال، یا از نظر لطمه خوردن مقام و به هر صورت که در مقابل آن گناه عذاب داده شد، گناه آن بنده بخشیده می‌شود زیرا خداوند کریم بزرگ تر از آن است که بخواهد بنده اش را دو بار عذاب بدهد. وقتی عذاب گناهش را در دنیا دید، خدا آن گناه را می‌بخشد.

قسم دوّم از گناهان، گناهی است که خدا اصلاً آن را نمی‌بخشد. عرض کردند یابن رسول الله صلی الله علیه و آله کدام گناه است؟ حضرت علیه السلام فرمود: گناهی است که بندگان نسبت به همدیگر ظلم می‌کنند. ظلم به حدی است که اگر دستان به دیگری برخورد کند، از آن به ظلم تعبیر می‌کنند. الله اکبر، مگر اینکه از آن شخص حلالیت بطلبیم یا اینکه مثلاً اگر حیوان شاخ داری به حیوان بی شاخی، شاخ زده باشد، خدا حقّ او را از آن حیوان می‌گیرد و باید این عوض داده شود.

نوع سوّم از گناهان: گناهی است که صاحب گناه بین خوف و رجاء می‌ماند. عرض کردند: آقا جان، یعنی چه؟ فرمودند: گناهی که بنده انجام داده است اما توبه هم می‌کند؛ حالا نمی‌داند که خدا آن را بخشیده است یا نه؟

بندگان خدا بیشتر به گناه سوّم گرفتارند. همه ما بشریم و معصوم نیستیم و گناه از همه ما سر می‌زند، حتماً توبه هم می‌کنیم اما نمی‌دانیم در چه حالی هستیم. در حالت خوف و رجاء به سر می‌بریم. خبر نداریم که خدا ما را بخشیده است یا نه. ای کاش انسان بفهمد که مرتکب گناه شده است تا برای آن چاره ای بیندیشد.



اگر نفهمد یا نخواهد بفهمد چه بلایی به سرش می‌آید؟ گاهی انسان گناہانی انجام می‌دهد که به آن افتخار می‌کند، آیا این گناہان قابل بخشش است؟ بنابراین، حضرت علیه السلام می‌فرماید شیعیان و دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام در درجات بهشتی تفریح می‌کنند، چرا؟ چون وقتی خدا را ملاقات می‌کنند هیچ گناہی ندارند و خدا گناہان آنها را بخشیده است.

در ادامه حضرت علیه السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام مژده داد و فرمود:
«يَا عَلِيُّ، إِنَّ أَعْمَالَ شِيعَتِكَ تُعْرَضُ عَلَيَّ كُلَّ يَوْمٍ جُمُعَةٍ فَأَفْرَحُ بِصَالِحِ مَا يَبْلُغُنِي مِنْ أَعْمَالِهِمْ وَ أَسْتَغْفِرُ لِسَيِّئَاتِهِمْ» در هر جمعه، اعمال شیعیان را در محضر مبارک ذات حضرت حق ارائه می‌دهند. نه تنها به محضر خدا بلکه به محضر مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله نیز می‌برند ﴿فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ﴾^۱ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اعمال شیعیان تو را در هر جمعه به من عرضه می‌دارند، خوشحال می‌شوم که بحمدالله می‌بینم شیعیان تو عمل خوب انجام می‌دهند و من برای گناہان شما طلب مغفرت می‌کنم.

انوار اخلاقی

مرحوم شیخ جعفر شوشتری رحمته الله در کاظمین، بالای منبرشان جمله ای گفت که صدای گریه مردم بلند شد. آقا بالای منبر فرمود: ایها الناس، من امروز به اینجا آمدم تا مطلبی را به شما بگویم. ایشان شروع کرد، گفت و گفت تا اشک‌ها جاری شد. فرمود: شما را به خدا قسم، پیغمبر صلی الله علیه و آله را شرمندہ نکنید. او را اذیت نکنید. هیچ می‌دانید جمعه به جمعه عمل ما را به محضر مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌برند؟ اشک ایشان با دیدن گناہان ما سرازیر می‌شود. بیایید پیغمبر صلی الله علیه و آله را نزد خدا خجالت ندهید. خدا رحمتش کند، مرد عالم و بزرگواری بود.

۱. سوره مبارکه توبه، آیه ۱۰۵ (خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند و بزودی بسوی دانای نھان و آشکار، بازگردانده می‌شوند)



یکی از علما می‌گفت: آقایان، مواظب باشید که شما را از لیست روزه خوانها و ذاکرین امام حسین علیه السلام بیرون نکنند. ممکن است امام حسین علیه السلام دست رد به سینه بعضی‌ها بزند. ایشان می‌گفت: امام حسین علیه السلام با این انسان‌ها به دو روش برخورد دارد. عده‌ای را رسوا می‌کند. آنها را از لباسی که بر تن کرده‌اند بیرون می‌کند. عمامه‌هایشان را بر می‌دارد و به آنها می‌فرماید: برو، من تو را قبول ندارم؛ اما عده دیگر را محترمانه از لباس بیرون می‌کند. با اینکه جزو ذاکرین بودند، منبر می‌رفتند، روزه می‌خواندند، اشک می‌ریختند اما امام حسین علیه السلام آنها را محترمانه رد می‌کند، چرا؟ چون وقتی به مقامی رسیدند، روزه خواندن برای امام حسین علیه السلام را کنار گذاشتند. گفتند: در شأن بنده نیست که به منبر بروم.

آقای شیخ جعفر شوشتری رحمته الله صاحب رساله بود. ملّا و مجتهد بود. اهل فتوا بود ولی هیچ وقت دست از ذاکری امام حسین علیه السلام برنداشت. می‌گفت: من این افتخار را از منبر جدا نمی‌کنم. واقعاً بعضی از کلمات، انسان را تکان می‌دهد. ان شاء الله قدر خودتان را بدانید. در منبر رفتن خیلی زحمت بکشید. مایه دار باشید. منبرتان پر محتوا باشد. مصیبت جانسوز بخوانید. طوری باشید که اول خودتان منقلب شوید و گریه کنید، وقتی این حالت را داشته باشید قطعاً مردم را هم منقلب می‌کنید.

خدایا، تو را به حقّ محمد و آل محمد علیهم السلام قسم می‌دهم در درجه اول پرچم اسلام را سرفراز بگردان. پرچم کفر را سرنگون بگردان. ملت اسلام در هر سرزمینی که هستند، پیروز بگردان. خدایا، شرّ دشمنان اسلام را به خودشان برگردان. خدایا، فرج آقای ما حجت بن الحسن علیه السلام را نزدیک بگردان.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

«يَا عَلِيُّ، ذَكَرَكَ فِي التَّوْرَةِ وَ ذَكَرُ شِيعَتِكَ قَبْلَ أَنْ يُخْلَقُوا بِكُلِّ خَيْرٍ وَ كَذَلِكَ فِي الْإِنْجِيلِ فَاسْأَلْ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ وَ أَهْلَ الْكِتَابِ يُخْبِرُوكَ عَنْ إِلْيَا مَعَ عِلْمِكَ بِالتَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ مَا أَعْطَاكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ، وَ إِنَّ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ لَيَتَعَاظِمُونَ إِلْيَا وَ مَا يَعْرِفُونَ شِيعَتَهُ وَ إِنَّمَا يَعْرِفُونَهُمْ بِمَا يَجِدُونَهُ فِي كُتُبِهِمْ. يَا عَلِيُّ، إِنَّ أَصْحَابَكَ ذَكَرَهُمْ فِي السَّمَاءِ أَعْظَمُ مِنْ ذَكَرِ أَهْلِ الْأَرْضِ لَهُمْ بِالْخَيْرِ فَلْيَفْرَحُوا بِذَلِكَ وَ لِيَزِدُوا اجْتِهَادًا. يَا عَلِيُّ، أَرْوَاحُ شِيعَتِكَ تَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ فِي رُقَادِهِمْ فَتَنْظُرُ الْمَلَائِكَةُ إِلَيْهَا كَمَا يَنْظُرُ النَّاسُ إِلَى الْهَلَالِ شَوْقًا إِلَيْهِمْ وَ لِمَا يَرَوْنَ مِنْ مَنَزِلَتِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۱

در ادامه حدیث شریفی که در جلسه قبل بیان شد، پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، ذَكَرَكَ فِي التَّوْرَةِ وَ ذَكَرُ شِيعَتِكَ قَبْلَ أَنْ يُخْلَقُوا بِكُلِّ خَيْرٍ وَ كَذَلِكَ فِي الْإِنْجِيلِ»^۱ علی جان، خداوند تو و شیعیانت را در تورات به خیر یاد کرده است



قبل از اینکه هنوز پا به عالم خلقت بگذارید. شیعیان تو دسته ای هستند که کارشان به خیر است و بلکه در انجیل هم چنین مطلبی آمده است و خودت و شیعیانت و عمل هایتان همه به خیر یاد شده است.

«فَأَسْأَلُ أَهْلَ الْأَنْجِيلِ وَ أَهْلَ الْكِتَابِ يُخْبِرُوكَ عَنْ إِلِيَّا مَعَ عِلْمِكَ بِالتَّوْرَةِ وَ الْأَنْجِيلِ» از اهل انجیل و تورات سؤال کن تا آنها به تو جریان را خبر دهند با اینکه تو می دانی و خیر داری. امیرالمؤمنین علیه السلام در تورات به نام «الیا» نام برده شده است. حضرت علیه السلام فرمود: برو و سؤال کن، و این کنایه از این است که فکر نکنید من می خواهم بگویم بلکه خودت هم می دانی، علم کتاب انجیل و تورات همه نزد تو است و خدا به تو مرحمت کرده است.

«وَ مَا أَعْطَاكَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ» خداوند تبارک و تعالی به تو علم کتاب را مرحمت کرده است.

«وَ إِنْ أَهْلَ الْأَنْجِيلِ لَيَتَعَاظَمُونَ إِلِيَّا وَ مَا يَعْرِفُونَ شِيعَتَهُ» اهل انجیل به الیا تعظیم می کنند، به او احترام می گذارند اما متأسفانه نمی دانند او کیست؟ یعنی تو را نمی شناسند.

«وَ إِنَّمَا يَعْرِفُونَهُمْ بِمَا يَجِدُونَهُ فِي كُتُبِهِمْ» فقط آنچه که در کتابشان گفته شده است را می بینند یعنی در حقیقت، پی به وجود تو نمی برند.

واقعیت هم همینطور است. الان ما این طوری هستیم و هنوز به واقعیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دست نیافته ایم و شیعیان واقعی او را هم نشناخته ایم. چه کسی واقعاً شیعه است؟ ما می گوییم: خدایا، ما را جزو شیعیان قرار بده، اما شیعه ای که خدا قبولش دارد آیا در وجود ما هست؟

در کتابی از مرحوم آیت الله آقای نجم آبادی علیه السلام نقل شده است که روزی سید الشهداء علیه السلام در میان کوچه راه می رفتند که مردی یهودی کنار حضرت علیه السلام قرار گرفت و شروع به بوسیدن آقا کرد و گفت: حیف از این آقا که امّش او را

می‌کشند و شهیدش می‌کنند. بعد وقتی از او سؤال کردند که شما این قضیه را از کجا خبر داری؟ گفت: من در تورات خوانده‌ام که این آقا را امتش به شهادت می‌رسانند. از این داستان مشخص می‌شود که خداوند، تمام وقایعی را که در زمان پیغمبر ﷺ و بعد از ایشان بوجود می‌آید، در کتابهای پیشین بیان

فرموده است. این است که خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ﴾^۱ خدا می‌فرماید: ما کتب آسمانی دیگر و قرآن را به سوی شما فرستادیم، آنها همدیگر را تصدیق می‌کنند؛ لذا می‌بینیم خیلی از افراد، جریان امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌دانستند. اینها نشان می‌دهد که تمام این وقایع را خداوند در کتب قبلی بیان کرده است؛ از جمله همین روایت که یا علی، اسم تو و شیعیان تو و خصوصیات شما و شیعیان شما در کتب آسمانی قبلی بوده است و خداوند بوسیله آن حجّت را تمام کرده است.

هیچکس نمی‌تواند بگوید من امکانات نداشتم، خبر نداشتم، نمی‌دانستم. ﴿فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾^۲ یعنی خداوند حجّت را به حدّ بلوغ رسانده است.

«حجّت بالغه» یعنی حجّت را کامل کرده است یعنی هیچ بنده ای را در مقابل عملی که انجام می‌دهد، بدون حجّت قرار نداده است. حجّت باطنی همان عقل است و حجّت ظاهری هم بزرگان هستند پس عزیزان، بدانید حجّت برای ما تمام شده است. خیلی مواظب باشید. کارها و برنامه های زندگی روزمره را طوری انجام دهید که جزو شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام باشید.

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ أَصْحَابَكَ ذَكَرَهُمْ فِي السَّمَاءِ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ أَهْلِ الْأَرْضِ لَهُمْ بِالْخَيْرِ» اسم شیعیان و اصحاب و پیروان تو در آسمانها به خوبی یاد شده است. مردمان خیر و خوبی هستند. اهل آسمانها بهتر از اهل زمین می‌دانند، چرا؟ برای

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۳

۲. سوره مبارکه انعام، آیه ۱۴۹



اینکه در روایات و اخبار داریم که بدون استثنا یک نمونه و نسخه از کل برنامه های ما، از بد و خوب، آنچه که مربوط به مرد و زن، عالم و جاهل است، نزد خدا قرار دارد ﴿إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱ «تمام عمل های شما، رفتار و کردار و حرکات شما را ما نسخه برداری می کنیم».

یکی از بزرگان در علم اخلاق، تشبیه و بیان زیبایی راجع به اینکه زمین و آسمان نسبت به عمل ما چگونه است، کرده بود. ایشان می فرمود: آقایان، فرض کنید آسمان برای ما مثل یک آینه است. انسان در مقابل آینه هرگونه حرکتی انجام دهد، آن را می بیند حالا چه کم باشد، چه زیاد، چه ریز باشد چه درشت. هر کاری شما در مقابل آینه انجام دهید آینه آن را نشان می دهد. عمل های ما هم در پیشگاه خداوند همینطور است. تمام عمل های ما در پیشگاه ذات اقدس باری تعالی قرار دارد البته افرادی که مورد عنایت خدا هستند اگر یک حرکت نامناسبی که نباید انجام می دادند، انجام دادند خداوند آن را از چشم ملائکه و فرشتگان مخفی می کند.

خدا بندگانش را خیلی دوست دارد. چه بسیار گناهایی که انجام می دهند و خداوند آن را می پوشاند. چه بدی هائی که بندگانش مرتکب می شوند و خدا آنها را نادیده می گیرد چون ستار العیوب است. نمی خواهد آبروی بندگانش برود اما اگر خدای ناخواسته آن گناه را مکرر انجام داد و از خدا شرم نکرد در آخر، حجاب کنار می رود. خداوند حجاب را کنار می زند و آنگاه همه آن را می بینند. پروردگار می فرماید: من در آن روز او را رسوا می کنم. واقعاً همینطور است. وقتی انسان بی شرم و بی حیا باشد و اصلاً خجالت نکشد، اگر در پیشگاه مقدس خدا گناهی را انجام دهد حتی توبه هم نکند و باز دوباره آن را انجام دهد مسلماً خدا او را رسوا می کند؛ بنابراین، حضرت ﷺ

۱. سوره مبارکه جاثیه، آیه ۲۹





می فرماید اسم شما شیعیان و اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام به خوبی در پیشگاه خدا برده شده است حتی بیشتر از آنچه که در زمین است.

«فَلْيَفْرَحُوا بِذَلِكَ وَ لِيُزَادُوا اجْتِهَاداً» بعد حضرت علیه السلام می فرماید: حالا که چنین

۴۷



است خوشحال باشید، ای پیروان امیرالمؤمنین علیه السلام، ای شیعیان آقا علی بن ابیطالب علیه السلام خوشحال باشید که شما را اینطور به خوبی یاد می کنند؛ پس تلاش خود را بیشتر کنید، بیشتر زحمت بکشید، بیشتر به طرف خدا بروید، چرا؟ برای اینکه اهل آسمانها حواسشان به خیر و خوبی شما باشد و فردا شهادت بر شما دهند. گاهی نیز خدا بعضی از چیزها را از آنها می پوشاند و آنها نمی فهمند و خدا شاهد آن است. قربان امیرالمؤمنین علیه السلام بشوم، می فرماید: «و بِرَحْمَتِكَ أَخْفَيْتَهُ وَ بِفَضْلِكَ سَتَرْتَهُ»^۱ خدایا، از بس آقایی، از بس که رحمت و فضل و کرم داری، بدی ها و گناهان بندگان را می پوشانی که آنها رسوا نشوند مخصوصاً شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام را؛ البتّه ما معصوم نیستیم اما اگر از ما گناه سر زد باید توبه کنیم و کاری نکنیم که خدا ما را رسوا کند.

انوار اخلاقی



یکی از بزرگان می فرمود: خدایا، من کاری ندارم که مرا به جهنم می بری یا نمی بری، بهشت می روم یا نمی روم ولی چیزی که برای من مهم است و خیلی برایم سخت می گذرد این است که ببینم عدّه ای از بندگان خدا که به وسیله من هدایت شده اند در جلوی چشم من به بهشت می روند اما خودم جا بمانم. ایشان همینطور می گفت و گریه می کرد. می گفت: آقایان، برادران اهل منبر، جایگاه بزرگی را به دست گرفته اید. مواظب خودتان باشید. مردم را ارشاد و هدایت کنید و ممکن است از برکت وجود شما صدها نفر هدایت شوند که واقعاً هم می شوند، بنده یقین دارم چون منبرها خیلی مؤثر هستند. گاهی نفّس شما در منبر طوری است که مردم را منقلب می کند. از محبّتی که مردم به ولایت دارند و شما سخنرانی می کنید، علاقمند می شوند و عمل

۱. إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۷۰۹ (دعای معروف به دعای کمیل).



می‌کنند اما مواظب باشید جای پای خودتان خراب نباشد. مبدا طوری باشد که فقط به مردم بگوییم اما خودمان در مقام عمل، خدای ناخواسته کوتاهی کنیم و به خاطر این خدا بگوید: حالا بایست، این آقا را نگذارید برود، ﴿وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^۱ او را نگهدارید، بایست و جواب این همه جمعیت را بده.

روایت دارد هدایت شدگان می‌آیند و به این شخص می‌گویند: آقا، بفرماید برویم؛ اما او می‌گوید: شما بروید، من نمی‌توانم بیایم. چقدر حسرت و پشیمانی دارد.

«يَا عَلِيُّ، أَرْوَاحُ شِيعَتِكَ تَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ فِي رُقَادِهِمْ» حضرت علیه السلام می‌فرماید: ارواح شیعیان شما به آسمان می‌روند. خدا آنها را دو بار به آسمان می‌برد، یک بار در موقع خوابیدن یعنی وقتی در رختخواب هستند؛ البته این حالت فقط برای شیعیان است. خدا همه را به آسمان نمی‌برد. آنهایی که غیر شیعه هستند بالا نمی‌روند؛ و یک بار هم، زمانی که فوت می‌کنند. ممکن است این سؤال برای شما پیش بیاید که چرا خدا روح را بالا می‌برد؟

«فَتَنْظُرُ الْمَلَائِكَةُ إِلَيْهَا كَمَا يَنْظُرُ النَّاسُ إِلَى الْهَلَالِ شَوْقًا إِلَيْهِمْ وَ لِمَا يَرَوْنَ مِنْ مَنَزَلَتِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» حضرت علیه السلام می‌فرماید: از بس که ملائکه علاقه دارند که شما را ببینند، دوست دارند صورت شیعیان آقا امیرالمؤمنین علیه السلام را ببینند. از بس که مشتاق شیعیان امیرالمؤمنین هستند. چرا مشتاق هستند؟ حضرت علیه السلام می‌فرماید: به خاطر اینکه می‌بینند شیعیان در پیشگاه خدا مقام و منزلت دارند. از بس منزلتشان بالا است، آنها هم طالب دیدار شما می‌شوند.

خدایا، تو را به آبروی پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام که بهترین نخبه های وجود خودت هستند قسم می‌دهم که ما را جزو شیعیان آقا قرار بده. خدایا، دست پر گناه ما را از دامن پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام جدا مگردان. چشم ما را به جمال منور عزیز ما حضرت بقیه الله الاعظم علیه السلام نورانی بگردان.

۱. سوره مبارکه صافات، آیه ۲۴

مجلس ۶۷: فضیلت شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بر سایر مردم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم:

«فَكَانَ بِهِمْ رَحِيمًا وَ أَقْنَعُ بِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ اخْتَارَهُمْ بِعِلْمِهِ لَنَا مِنْ بَيْنِ الْخَلْقِ وَ خَلَقَهُمْ مِنْ طِينَتِنَا وَ اسْتَوَدَعَهُمْ سِرَّنَا وَ أَلَزَمَ قُلُوبَهُمْ مَعْرِفَةَ حَقِّنَا وَ شَرَحَ صُدُورَهُمْ وَ جَعَلَهُمْ مُتَمَسِّكِينَ بِحَبْلِنَا، لَا يُؤْثِرُونَ عَلَيْنَا مَنْ خَالَفَنَا مَعَ مَا يَزُولُ مِنَ الدُّنْيَا عَنْهُمْ ... أَيَّدَهُمُ اللَّهُ وَ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ الْهُدَى فَاعْتَصَمُوا بِهِ وَ النَّاسُ فِي عَمْرَةِ الضَّلَالِ، مُتَحِيرِينَ فِي الْأَهْوَاءِ، عَمُوا عَنِ الْمَحَجَّةِ وَ مَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَهُمْ يُمَسُّونَ وَ يُضْبِحُونَ فِي سَخَطِ اللَّهِ وَ شَيْعَتِكَ عَلَى مِنْهَاجِ الْحَقِّ وَ الْإِسْتِقَامَةِ، لَا يَسْتَأْنِسُونَ إِلَيَّ مَنْ خَالَفَهُمْ، لَيْسَتْ الدُّنْيَا مِنْهُمْ وَ لَيْسُوا مِنْهَا، أَوْلَيْكَ مَصَابِيحُ الدُّجَى، أَوْلَيْكَ مَصَابِيحُ الدُّجَى»

سفارشاتى که پیغمبر بزرگوار اسلام صلى الله عليه وسلم به مولا امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان ایشان دارند، بیانات بسیار زیبا و آموزنده ای است که دلالت بر فضیلت و عظمت و جلال شیعه دارد. حضرت صلى الله عليه وسلم فرموده اند که ای علی، شیعیان تو کسانی هستند که در راه محبت ما هرگونه مشکلاتی را تحمل می کنند، سختی ها را با



خودشان همراه می‌کنند و دست از نصرت و یاری ما برنمی‌دارند بلکه خونشان را در راه ما بذل می‌کنند.
بعد حضرت علیه السلام فرموده اند:

«فَكُنْ بِهِمْ رَحِيمًا» علی جان، تو هم نسبت به این شیعیان مهربان باش؛
«وَ اقْنَعْ بِهِمْ» و به این تعداد شیعیان قانع باش و قناعت کن یعنی اگر چه کم هستند اما از کمی آنها ناراحت نباش.

یکی از شیعیان خدمت امام صادق علیه السلام آمد و اظهار ناراحتی کرد که دشمنان در میان کوچه و بازار با ما بد برخورد می‌کنند و به ما جسارت و بی حرمتی می‌کنند و خیلی از این وضعیّت ناراحت شده بود و درد دل می‌کرد. امام صادق علیه السلام یک مرتبه نشست و با حالت ناراحتی فرمود: دوست نداری جزو این دسته باشی که قرآن کریم فرمود: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ»^۱؟

معلوم می‌شود که بنا است قناعت به قلیل شود. شیعه‌ها و اهل حق اندک و کم هستند ولی نباید از کمی خودشان ناراحت باشند. در اینجا هم حضرت رسول صلی الله علیه و آله به این نکته اشاره می‌کند که ای علی جان، تعداد شیعیان تو کم هستند «وَ اقْنَعْ بِهِمْ» به اینها قانع باش ولو تعدادشان کم است.

«فَإِنَّ اللَّهَ اخْتَارَهُمْ بِعِلْمِهِ لَنَا مِنْ بَيْنِ الْخَلْقِ» زیرا خداوند متعال این افراد را به علمش از میان خلق برگزیده و این دسته را برای ما اختیار کرده است. خداوند، شیعیان را برای ما خلق کرده است.

«وَ خَلَقَهُمْ مِنْ طِينَتِنَا» اینها از سرشت ما آفریده شدند.

«وَ اسْتَوْدَعَهُمْ سِرَّنَا» خدا سِرِّ ما را در اینها به امانت گذاشته است یعنی این دسته هستند که اسرار اهل بیت علیهم السلام را حفظ می‌کنند.

۱. سوره مبارکه سبأ، آیه ۱۳ (عدّه کمی از بندگان من شکرگزار هستند)



«وَأَلْزَمَ قُلُوبَهُمْ مَعْرِفَةَ حَقِّنَا» خدا در دل شیعیان و در قلب آنها معرفت ما را قرار داده است. اینها با ما عجین شده اند.

«وَأَشْرَحَ صُدُورَهُمْ» خدا به اینها شرح صدر داده است.

عزیزان، اسلام که به ما شرح صدر می دهد در مقابل ضیق صدر است که به دشمنان اسلام داده می شود. ببینید، خدا در قرآن هم تعبیر به شرح صدر می کند. هر کس به خدا و رسولش ایمان داشته باشد و هم چنین به قیامت و سایر اعتقادات معتقد باشد، شرح صدر پیدا می کند. کفر، ضیق صدر و تنگی می آورد. کافر هر چه به مرگ نزدیک می شود نفسش تنگ تر می شود، اضطرابش زیاد می شود، وحشت پیدا می کند اما مؤمن بر عکس است هر چه به مرگ نزدیکتر می شود، به طرف آخرت می آید، شرح صدرش بیشتر می شود، ایمانش بالاتر می رود، امیدش به رحمت خدا بیشتر می شود.

«وَجَعَلَهُمْ مُتَمَسِّكِينَ بِحَبْلِنا» خدا اینها را جزو متمسکین به حبل الله قرار داده است. ﴿وَ

اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾^۱ همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید. اینهایی که متمسک

به ریسمان الهی می شوند، شیعیان امیرالمؤمنین هستند. شما جزو متمسکین به حبل الله هستید. خیلی قدر خودتان را بدانید. چقدر پیغمبر بزرگوار ﷺ تعریف شما را کرده است. اگر واقعاً ما قابلیت و لیاقت داشته باشیم، خیلی مقام است.

«لَا يُؤْتِرُونَ عَلَيْنَا مَنْ خَالَفَنَا مَعَ مَا يَزُولُ مِنَ الدُّنْيَا عَنْهُمْ» شیعیان هیچ وقت حاضر

نیستند مخالفین ما را بر ما جلو بیاندازند ابداً، هیچ وقت اینطور نیست که بخواهند مخالفین ما را بر ما مقدم بدارند حتی اگر دنیایشان از دستشان برود.

واقعاً هم این طوری است. یک نمونه را برایتان بگویم. ابن زیاد یکی از یاران امام حسین ﷺ را دستگیر کرد. نزد ابن زیاد تمام کاغذها را خورد. ابن زیاد خیلی آتش گرفته بود. گفت: چرا این کار را کردی؟ برای چه کاغذها را خوردی؟ گفت:

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۰۳



برای اینکه اسامی دوستان و شیعیان امام حسین علیه السلام در آنها بود و نمی خواستم به دست خبیث تو بیافتد. ابن زیاد گفت: می کشمت. گفت: بکش، چه افتخاری از این بالاتر که من شهید راه امام حسین علیه السلام بشوم. بارک الله، بارک الله به این معرفت، ببیند او حاضر بود کشته شود و به شهادت هم رسید. ابن زیاد او را کشت ولی حاضر نشد کاغذ را به دست دشمنان اهل بیت علیهم السلام بدهد.

واقعاً این شخصیتها خیلی عجیب اند. این است که حضرت علیه السلام می فرمایند اینها کسانی هستند که اگر دنیا هم از دستشان برود، حاضر نیستند در مقابل محبت اهل بیت علیهم السلام شرمنده باشند. با تمام وجود از آنها در برابر دشمنان دفاع می کنند. ما که اهل بیت علیهم السلام را داریم همه چیز داریم.

«أَيُّدَهُمُ اللَّهُ وَ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ الْهُدَى» اینجا است که حضرت علیه السلام دعا می کند و می فرماید: خدا اینها را کمک کند و خدا اینها را هدایت کند و راه هدایت و نجات را به اینها مرحمت کند.

«فَاعْتَصِمُوا بِهِ» دور این گروه جمع شوید و به دامن شان اعتصام بجوید. اینها ملت بسیار خوبی هستند. قدر اینها را بدانید.

«وَالنَّاسُ فِي غَمْرَةِ الضَّلَالِ» اما مردم در بندگی گمراهی هستند، مردم در گرداب سختی به سر می برند. ببیند الان چند میلیون جمعیت به نام اسلام می گویند مسلمانیم ولی کجا از دستورات دین اسلام بویی برده اند؟ چقدر از دستورات اسلام را خراب کرده و بر عکس مطرح می کنند. بیچاره ها یک عمر زحمت می کشند و رنج می برند ولی چیزی عایدشان نمی شود. خداوند سزای اینها را بدهد که از این طریق چه بسیار از انسانها را منحرف کرده اند.

«مُتَحَيِّرِينَ فِي الْأَهْوَاءِ، عَمُوا عَنِ الْحُجَّةِ وَ مَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» اینها سرگردانند. گرفتار هوای نفس هستند. هواهای نفسانی اینها را بیچاره کرده است، اینها را



کور کرده است. این خودخواهی های شیطانی آنچنان فضا را آلوده کرده است که از دیدن حجت الهی محروم و کور شده اند و حجت خدا را نمی توانند ببینند. ائمه علیهم السلام ما در میان اینها بودند ولی یک عده کمی کنار امام علیه السلام بودند. امامان علیهم السلام ما خانواده ای بودند که علم و عبادت و اخلاق نیکشان قابل توصیف نیست ولی متأسفانه عده ای از مردم کور شدند و نتوانستند وجود مقدس و با برکت ائمه علیهم السلام را ببینند.

«فَهُمْ يُمَسُّونَ وَيُضْبِحُونَ فِي سَخَطِ اللَّهِ» اینها صبح و شب می کنند اما در سخط و غضب خدا هستند؛ چون دنبال هوای نفس خودشان هستند، دنبال آنچه که از طرف خدا آمده، نیستند.

«وَشِيعَتِكَ عَلَىٰ مِثَالِ الْحَقِّ وَالِاسْتِقَامَةِ» یا علی، شیعیان تو در راه حق هستند و استقامت عجیبی دارند.

«لَا يَسْتَأْنِسُونَ إِلَيَّ مِنْ خَائِفَتِهِمْ» هیچ وقت با دشمنان اهل بیت علیهم السلام انس نمی گیرند. «لَيْسَتِ الدُّنْيَا مِنْهُمْ وَ لَيْسُوا مِنْهَا» شیعیان تو از دنیا نیستند و دنیا نیز از آنها نیست؛ پس آقایان مواظب باشید و وحشت نداشته باشید. نه دنیا از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام است و نه آنها از دنیا هستند.

«أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الدُّجَىٰ أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الدُّجَىٰ» حضرت علیه السلام سه بار تکرار کرد که اینها چراغهایی هستند که در تاریکی های جوامع می درخشند. آقایان طلبه ها، ببینید علما در سابق چطور درس می خواندند. هم مباحثه مرحوم آیت الله میرزا هاشم قزوینی رحمته الله که از بزرگان مشهد بود می گفت: ما با آقا داشتیم در اصفهان مباحثه می کردیم یک دفعه دیدیم حاج ملا هاشم افتاد و بیهوش شد. ما از اضطراب بلند شدیم و ایشان را گرفتیم. سریع رفتیم و دکتر را آوردیم. دکتر معاینه نمود و گفت: یک مقدار آب قند بدهید. بلافاصله رفتیم





آب قند آوردیم و به دهان حاج ملا هاشم ریختند. آقا کم کم چشمهایش را باز کرد و نشست. گفت: کجا را داشتیم مباحثه می کردیم؟ به من گفت: کجا بودیم، بحث ما به کجا رسید؟ من بلند شدم که دکتر را مشایعت کنم. دکتر که بیرون رفت پرسیدم: آقای دکتر جریان چه بود؟ گفت: آقا از شدت گرسنگی اینطور شده است. برگشتم به حاج ملا هاشم گفتم قضیه شما اینطور بوده است؟ فرمود: درست است، من دو روز است که غذا نخورده ام یعنی غذا نداشتم که بخورم.

خدا هم این شخصیت عالی را به آن مقام والا رساند. اینها واقعاً در این راه سختی های زیادی دیده اند و زحمت کشیده اند که این کتابهای با ارزش را نوشتند. شما خیال می کنید این آثار با برکت، مجانی به دست ما رسیده است؟ امروز برخی از ما مطالعه می کنیم اما چه مطالعه ای؟ یک ساعت گوشه ای می نشینیم و مطالعه می کنیم بعد سریع بلند می شویم و دنبال کار دیگری می رویم. الان درس خواندن ما و مطالعه کردن برخی اینطوری است. یک واقعیتی است که نمی شود انکار کرد. حالا نمی خواهم خدای ناخواسته همه را بگویم ولی اکثراً اینطوری است. قدیم اینطور نبود.

مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمته الله آقا زاده ای دارد بنام مرحوم شیخ حسن رحمته الله که او هم ملا است. ایشان می گفت: پدر بزرگوار ما شیخ جعفر کاشف الغطاء نوعاً شبها برای تهجد و شب زنده داری بلند می شد. در دل شب خیلی گریه می کرد و اشک می ریخت. ما می دانستیم که پدر ما اهل نماز شب است و تهجد دارد و گریه می کند. یک شب بلند شد و دیدیم خیلی سر و صدا می آید. از خواب بلند شدیم. دیدیم ای بابا، پدرمان آنچنان دارد بر سر و سینه اش می زند و گریه می کند که حدّ و حساب ندارد. ما بلند شدیم و به زحمت دست آقا را گرفتیم. به یک زحمتی آقا را آرام کردیم ولی پدرم طاقت نمی آورد. مدام گریه می کرد. گفتیم: آقا جان، چه شده است؟ شما اینقدر ناراحتید؟

برادران، تو را به خدا گوش کنید. اینها را برای شما می‌گویم که ببینید چقدر ما عقب هستیم. شیخ حسن گفت: ما به زحمت آقا را آرام کردیم و گفتیم آقا چه شده؟ گفت: امشب نشسته بودم و کتاب مطالعه می‌کردم. به یک مسأله ای رسیدم و هر چه این طرف و آن طرف گشتم روایتی برای این مسأله پیدا

۵۵

نکردم. چهار ساعت نشستم دنبال حدیث گشتم ولی چیزی پیدا نکردم. من هم عصبانی شدم و این حرف از زبانم در آمد، گفتم: وای بر این علما، چرا باید فتوایی بدهند که هیچ روایت و حدیثی برایش نیست؟ وای بر این علما. این را گفتم و کتاب را بستم و با ناراحتی رفتم خوابیدم.

همین که خوابیدم در عالم خواب، خودم را در صحن مبارک مولا امیرالمؤمنین علیه السلام دیدم. کنار ایوان حضرت علیه السلام برای خواندن زیارت نامه ایستادم. دیدم علمای زیادی نشسته اند و یک منبر بسیار زیبا و نورانی آنجا است و یک عالم بزرگوار نورانی بالای منبر نشسته است. پای منبر، تمام علما و مراجع را دیدم. بزرگان همه نشسته بودند. دیگر جا نبود. من هم نشستم. از آقای که کنار من نشسته بود سؤال کردم: این آقا که بالای منبر است، کیست؟ گفت: نمی‌شناسی؟ گفتم: نه. گفت: حضرت آیت الله محقق، صاحب شرایع است. گفتم: الحمدلله، من هم جزو علمای امامیه هستم. بعد از گوشه و کنارها جلوتر رفتم که یک مقدار نزدیکتر باشم و بروم خدمت آقا و از درس و بیان مرحوم محقق استفاده کنم.

نزدیک منبر که رسیدم به آقا سلام کردم. جناب محقق نگاهی به من کرد و یک جواب سردی به من داد و رویش را برگرداند. برای من این برخورد، یک مقدار سنگین بود. عرض کردم: حضرت آیت الله، ببخشید، من هم جزو علمای امامیه هستم. با این برخورد مثل اینکه شما از من گله دارید. آقا فرمود: بله، گله دارم. عرض کردم: چرا؟ آقا، من چه بی ادبی کردم؟ گفت: این کمال



بی ادبی است که چهار ساعت می‌روید و می‌نشینید و کتاب را باز می‌کنید و وقتی روایت را پیدا نمی‌کنید به علما جسارت می‌کنید. علما مطلب را بی سند گفتند؟ شما خیال می‌کنید با این چهار ساعت می‌خواهی که فقه پیغمبر ﷺ را به کجا برسانی؟ همین آقای که پای منبر من نشسته است در چهار جای کتاب خودش، روایت این مسأله را نقل کرده است. شما حال کار کردن ندارید.

پرسیدم: این آقا کیست؟ گفتند: آقای حاج ملا محسن فیض کاشانی، صاحب کتاب وافی. تا ایشان را نگاه کردم شناختم و از خواب بیدار شدم و حالا به سر خودم می‌زنم که خاک بر سر من، چرا این اشتباه را کردم؟ چرا این جسارت را به علما کردم؟

جناب محقق رحمته الله راست می‌گوید. ما سه چهار ساعت می‌نشینیم و یک کار می‌کنیم، خیال می‌کنیم دنیا را به هم زده ایم و می‌گوئیم وای، چقدر کار کردم. واقعاً چقدر کار کردی؟ امروز هم که کار کردن همه با کامپیوتر شده است. همه راحت شده اند. دیگر کاری ندارد. چه زحمتی می‌کشد، با یک انگشت زدن کار تمام می‌شود. آیا قدیم اینطوری بود؟

من مزده پیغمبر ﷺ را به شما بدهم، ان شاء الله که «مصاییح الدجی» باشید خدا کند. ان شاء الله ما هم چراغ هدایت برای مردم باشیم. خدا ان شاء الله به حق محمد و آل محمد علیهم السلام همه ما را به توفیقات الهی و ربانی موفّق بدارد.





مجلس ۶۸: نهی از مجالست با کسی که انتفاعی نمی رساند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ إِزَالََةَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي أَهْوَنُ مِنْ إِزَالََةِ مُلْكٍ مُّوَجَّلٍ لَمْ
تَنْقُضِ أَيَّامَهُ. يَا عَلِيُّ، مَنْ لَمْ تَنْتَفِعْ بِدِينِهِ وَ دُنْيَاهُ فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي
مُجَالَسَتِهِ وَ مَنْ لَمْ يُوجِبْ لَكَ فَلَا تُوجِبْ لَهُ وَ لَا كَرَامَةً»^۱

از جمله وصایایی که حضرت رسول ﷺ به پسر عم بزرگوار و داماد عزیزشان مولا
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند این است که:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ إِزَالََةَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي أَهْوَنُ مِنْ إِزَالََةِ مُلْكٍ مُّوَجَّلٍ لَمْ تَنْقُضِ أَيَّامَهُ» «جبال
رواسی» کوه هایی هستند بسیار سنگین و سخت که اگر بخواهی آنها را بلند کنی
و از بین ببری، راحت تر از آن است که بخواهی مُلکی را که هنوز ایامش تمام
نشده است نابود کنی مثل صدام خبیث و ظالم. گاهی حکمت خداوند این است
که بعضی از انسان های خبیث روی زمین بمانند و به آنها مهلت داده شده است
یعنی اگر همه دنیا جمع شوند نمی توانند او را نابود کنند.

«يَا عَلِيُّ، مَنْ لَمْ تَنْتَفِعْ بِدِينِهِ وَ دُنْيَاهُ فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي مُجَالَسَتِهِ» آن کسی که نه از دینش منفعت می‌بری و نه از دنیایش، برای تو خیر و خوبی ندارد که با او هم‌نشین شوی یعنی دوستان خود را بسنجید و بدانید با چه کسانی هم‌نشین هستید. همه خرابی‌ها و بدی‌های ما به خاطر همین دوستان است. مرحوم والد علیه السلام، همیشه به من سفارش می‌کردند: مواظب باش چه کسی را دوست خود قرار می‌دهی. کسی را دوست خود قرار بده که اهل نماز شب، مطالعه و مباحثه باشد. با افرادی ننشین که فقط می‌خواهند اوقاتشان را با خوش گذرانی بگذرانند.

مرحوم شیخ ابوالقاسم علیه السلام می‌گفت: طلبه اول باید «حمار» باشد تا عالم شود. ما آن زمان نمی‌فهمیدیم منظور آقا چیست؟ روزی از ایشان سؤال کردیم: حضرت آیت الله، منظور شما از این تعبیر چیست؟ آقا گفت: منظورم این است که طلبه هنگام درس خواندن در دیدگاه مردم مثل حمار به نظر بیاید، مردم بگویند چقدر خُل و دیوانه است، هیچ چیزی نمی‌فهمد، در جلسات و برنامه‌های ما شرکت نمی‌کند، رهاش کنید اما بعد می‌بینند این آقا خُل نبوده است بلکه عقل کل آنها بوده است. می‌گویند: این همان کسی بود که می‌گفتیم دیوانه است اما حالا عالم شد. همه علمای گذشته ما اینطور بوده‌اند همیشه مشغول درس بودند نه اینکه مشغول جلسه و شام دادن و بازی و امثال اینها؛ بنابراین، حضرت علیه السلام فرمود با اینگونه افراد هم‌نشین نباش.

«وَمَنْ لَمْ يُوجِبْ لَكَ فَلَا تُوجِبْ لَهُ وَلَا كَرَامَةَ» کسی که به تو احترام نمی‌گذارد تو هم به او احترام نگذار. مرحوم شیخ عباس قمی علیه السلام نقل می‌کند: نوه مرحوم میرداماد علیه السلام به نام سید عبدالحسین، از جد بزرگوارشان نقل می‌کند که ایشان می‌گفت: یک روز به قم آمدم و برای زیارت به حرم حضرت معصومه علیه السلام رفتم. در آنجا نماز عصرم را خواندم و تعقیبات را به جا آوردم یک مرتبه دیدم

حالم دگرگون شد. نه خواب بودم و نه بیدار. دیدم یک فرد نورانی الهی جلوی چشمم مجسم شد و دیدم این آقا به سمت راست تشریف برد. برایم سؤال پیش آمد که این آقا کیست. به من الهام شد این آقا مولی امیرالمؤمنین علیه السلام است و پشت سر ایشان وجود مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرار دارد. یک مرتبه ۵۹ حضرت علیه السلام مرا صدا زد: محمد بن باقر. عرض کردم: بله آقا. فرمود: من حرزی را می خوانم و تو حفظ کن. حضرت علیه السلام شروع کردند کلمه به کلمه خواندن و من می خواندم. وقتی تمام شد دوباره آقا برگشت و کلمه به کلمه خواند. حضرت علیه السلام چندین بار این حرز را خواند تا من آن را حفظ کردم. بعد فرمود: حالا که حفظ کردی این حرز را همیشه بخوان. همین که آن را حفظ کردم حالم عوض شد و دیگر آن صحنه را ندیدم و چقدر متأسف شدم که چرا بیشتر در محضر آقا نبودم.

حرز امیرالمؤمنین علیه السلام به مرحوم میرداماد علیه السلام این بود: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ إِمَامِي وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا فَوْقَ رَأْسِي وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ عَنِ يَمِينِي وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ وَ مُحَمَّدٌ وَ جَعْفَرٌ وَ مُوسَى وَ عَلِيُّ وَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيُّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُجَّةُ الْمُنْتَظَرُ أَيْمَتِي صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ عَنِ شِمَالِي وَ أَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانَ وَ الْمِقْدَادُ وَ حَذِيفَةَ وَ عَمَّارٌ وَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ مِنْ وَرَائِي وَ الْمَلَائِكَةُ حَوْلِي وَ اللَّهُ رَبِّي تَعَالَى شَانَهُ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ مُحِيطٌ بِي وَ حَافِظِي وَ حَفِيطِي» وَ اللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ * بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ *^۱ «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»^۲ *

۱. سوره مبارکه بروج، ۲۰ الی ۲۲

۲. سوره مبارکه یوسف، آیه ۶۴

خداوند توفیق عمل به دستورات دینی را به ما مرحمت بفرماید .



۶۰



انوار اخلاقی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ فِي الْمُؤْمِنِ ثَمَانُ خِصَالٍ: وَقَارٌ عِنْدَ
الْهَزَاهِزِ، وَ صَبْرٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ، وَ شُكْرٌ عِنْدَ الرَّخَاءِ، وَ قُنُوعٌ بِمَا رَزَقَهُ
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَ لَا يَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ، وَ لَا يَتَحَامَلُ عَلَى الْأَصْدِقَاءِ، بَدْنُهُ
مِنْهُ فِي تَعَبٍ، وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ»^۱

از جمله فرمایشاتی که پیغمبر بزرگوار ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ فِي الْمُؤْمِنِ ثَمَانُ خِصَالٍ» سزاوار است شخص مؤمن این
هشت ویژگی را داشته باشد:

«وَقَارٌ عِنْدَ الْهَزَاهِزِ» در مقابل مشکلاتی که در زندگی برایش پیش می‌آید وقار
خودش را از دست ندهد، شخصیت خود را حفظ کند، زود خود را نبازد و
شکایت به خدا نکند. در اخبار زیادی نیز بیان شده است که اگر وقار خود را
حفظ کند قطعاً خدا به او کمک خواهد کرد.

«وَ صَبْرٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ» امکان ندارد که انسان در زندگی هیچگونه بلایی نبیند. اگر
انسان خاطرات زندگی خودش را از اوّل به صورت کتابی درآورد، می‌بیند در



زندگی اش یک سلسله فراز و نشیب هایی وجود داشته است. گاهی در سختی بوده، گاهی در خوشی بوده، گاهی بلاهایی داشته و گاهی بلاها رفع شده است. انسان همیشه متنوع المزاج است و این خود، توافقی بین انسان و عالم طبیعت است چون خدا این عالم را متنوع آفریده است. گاهی شب است، گاهی روز است، گاهی تابستان و گاهی زمستان است؛ خدا خواسته به ما بگوید شما فرزند این چرخ و فلک هستید، نباید تصوّر کنید که همیشه روزگارتان روز باشد. اگر انسان خود را برای اینگونه مسائل آماده کند یعنی همیشه در فکر این باشد که باید در چنین شرایطی زندگی خود را بچرخاند، اگر اینطور فکر داشته باشد هیچ وقت خودباختگی بوجود نمی آید.

یکی از علّت هایی که مردم، زود رنجیده خاطر می شوند و زود لحن شکایت را به درگاه خدا می برند این موضوع است. خدا چنین وعده ای به ما نداده است که هیچگونه مشکلی در دنیا نداشته باشیم، خدا چنین تعهدی را نکرده است و نخواهد کرد. به نظر بنده، این یکی از حکمت های الهی است که بشر را با این مسائل سرگرم کرده است و آلا اگر بنا بود که همیشه روزگار خوب باشد این بشر هیچ وقت تسلیم خدا نمی شود. امروز بشر با اینکه این همه مشکل و سختی دارد باز تسلیم خدا نمی شود؛ بنابراین، حضرت ﷺ می فرماید: شخص مؤمن وقار خود را در مقابل سختی ها از دست نمی دهد و در مقابل سختی ها صبر و شکیبایی دارد.

«وَشُكْرٌ عِنْدَ الرَّخَاءِ» انسان همیشه که در سختی نیست، گاهی هم فراوانی است. همه اینها هست. روزگار دنیا را ورق بزنید، هر صفحه مطالب مخصوص به خود را دارد. از آن طرف، نه در موقع بلا خودتان را ببازید و نه در مواقع خوشی، شکر خدا را فراموش کنید.





«وَقُنُوعٌ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ» شخص مؤمن قانع است. مؤمن قانع است به هر چیزی که خدا برای او قرار داده است. هر کسی در زندگی خودش، روزی مقسومی دارد اگر بنا است فلان پول به شما برسد حتماً می‌رسد حتی اگر جمعیت دنیا همه بخواهند آن پول به شما نرسد.

۶۳



«لَا يَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ» شخص مؤمن هیچ وقت نسبت به دشمنش ظلم نمی‌کند. این بیان نشان دهنده این است که تمام کارهای مؤمن حساب شده است.

«وَلَا يَتَحَامَلُ عَلَى الْأَصْدِقَاءِ» شخص مؤمن اینطور نیست که وقتی کنار دوستانش قرار می‌گیرد بارش را به دوش آنها بیاندازد و بگوید فلانی رفیق من است، رفیق بودن ملاک نمی‌شود که تمام کارهای خودت را به دوش او بیاندازی.

پیامبر خدا ﷺ اصحاب خود را طوری تربیت کرده بودند که وقتی شخصی سوار شتر بود و وسیله اش روی زمین می‌افتاد به کسی که پایین شتر بود نمی‌گفت وسیله مرا بده بلکه خودش از شتر پایین می‌آمد و آن را بر می‌داشت.

«بَدَنُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ» بدن مؤمن از نظر خودش در رنج است. چه بسا برای او زحمت است که مرتب بلند شود و کار کند ولی می‌گوید: من خودم اذیت شوم بهتر از این است که شما را اذیت کنم.

«وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ» مردم از دست او راحت هستند مثلاً ممکن است با یک نفر هم اتاق شود، ممکن است آرام بیاید و آرام برود و خودش را اذیت کند ولی هم اتاقی خود را آزرده نمی‌کند. اینطور نیست که مدام برود و بیاید و در را محکم بکوبد که هم اتاقی اش از دستش ناراحت و آزرده شود.

یکی از دوستان بنده، پیرمردی نورانی از اهالی بروجرد بود به نام مرحوم آقای شریعتی که در ادبیات هم بسیار قوی بود. ایشان نقل می‌کرد: وقتی آیت الله بروجردی رحمته الله به بروجرد تشریف آوردند ما در رکاب آقا بودیم. شخصیت‌های





محترم بروجرد هر کدامشان گاه گاهی آقا را با عزت و جلال و وقاری به منزلشان دعوت می‌کردند. سفره های گسترده ای پهن می‌کردند که در شأن آقا باشد. بعضی از این شخصیتها از آقا می‌خواستند که وقتی برای شام به منزل ما تشریف می‌آورید برای استراحت هم در منزل ما بمانید؛ منظورشان این بود که آقا یک نماز شبی در خانه آنها خوانده باشد.

ایشان نقل می‌کرد: من هم یک شب همراه آقا در یکی از این مهمانی ها بودم و از خادم آقا تقاضا کردم اگر می‌شود من هم بمانم. خادم آقا گفت: هیچ اشکالی ندارد. من آن شب مخصوصاً ماندم که حالات آقا را ببینم. تا صبح در رختخواب بودم ولی تمام حالات آقا را زیر نظر داشتم و تا صبح بیدار ماندم. هنگام خوابیدن، دیدم آقا دست برد و فیتیله چراغ نفتی را خاموش کرد یعنی اینکه همه ما بخوابیم و خودشان هم به ظاهر به رختخواب رفتند. حدود نیم ساعتی که گذشت و آقا مطمئن شد که همه ما خواب هستیم و بنده هم خودم را به خواب زده بودم، یکدفعه دیدم آقا از رختخواب بلند شد، فیتیله چراغ را بالا کشید و مشغول نوشتن کتاب شد. من هم مراقب آقا بودم. دو سه ساعت گذشت. آقا هم اصلاً متوجه بیداری من نشده بود.

آقا بعد از دو سه ساعت، دوباره چراغ را پایین کشید و برای استراحت به رختخواب رفت. یک ساعت که گذشت، دیدم آقا دوباره بلند شد، رفت وضو گرفت و مشغول نماز شب شد. سر به سجده و گریه و تهجد گذاشت و بعد از مدتی، بلند شد و رفت و کمی خوابید.

خلاصه دیدم تا صبح، مرحوم آیت الله بروجردی چندین بار بلند شدند و مختصر خوابیدند تا اینکه موقع اذان صبح شد. ایشان وضو گرفتند. همچنین حاج احمد آقا هم رفت و وضو گرفت و برگشت. تا برگشت پای رختخواب من آمد و گفت: آقای شریعتی، آقای شریعتی و مرا برای نماز صبح صدا زد.





تا ایشان مرا صدا زد یک مرتبه آقای بروجردی عصبانی شد و گفتند: حاج احمد، چرا بیدارش می‌کنی؟ تو وظیفه نداری بیدارش کنی. خجالت نمی‌کشی کار خلاف کردی؟ اگر خودش بیدار شد که شد و گرنه حق نداری او را صدا بزنی. آقای شریعتی می‌گفت: من خیلی تعجب کردم که تا چه اندازه آقای بروجردی مراقب هستند. ببینید به خاطر همین کارها است که این شخصیتها، اسمشان می‌ماند و روز به روز عظمتشان بیشتر می‌شود.

مرحوم سید عبدالله تستری رحمته الله به پسرشان می‌گفت: پسر جان، آن روزی که علمای جبل آمل به من اجازه اجتهاد دادند و به من گفتند: ملا عبدالله، تو می‌توانی به رأی خودت عمل کنی، از آن روز به بعد من دیگر عمل مباح به جا نیاوردم و بیشتر سعی کردم یا معلم واجب باشد یا رنگ استحباب به آن بدهم. وقتی مرحوم تستری به خدمت شیخ بهایی رحمته الله رسید شیخ بهایی به او گفت: یا الله، معطل نکن، زود جلو برو که وقت نماز است، من می‌خواهم پشت سر تو نماز بخوانم. ملا عبدالله با تعجب گفت: پشت سر من نماز بخوانی؟ گفت: بله، من می‌خواهم افتخار کنم و پشت سر تو نماز بخوانم و ملا عبدالله را وادار کرد تا نماز را بخواند. همین که می‌خواست نماز را شروع کند یک مرتبه راهش را کشید و بیرون رفت و نماز نخواند. شیخ بهایی به او گفت: چه شد، چرا نماز نخواندی؟ ملا عبدالله گفت: وقتی خواستم دستم را بالا ببرم و الله اکبر بگویم یک دفعه با خودم گفتم: من چه شخص بزرگی هستم که شیخ بهایی پشت سر من ایستاده است، تا این را در درونم حس کردم گفتم: این نماز دیگر برای خدا نیست و تصمیم گرفتم نماز نخوانم.



مجلس ۷۰: عدم ملامت مردم در جسارت کردن به هشت طائفه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، ثَمَانِيَّةٌ إِنْ أُهِنُوا فَلَا يَلُومُوا إِلَّا أَنْفُسَهُمْ، الذَّاهِبُ إِلَى مَائِدَةٍ لَمْ يُدْعَ إِلَيْهَا، وَ الْمُتَأَمِّرُ عَلَي رَبِّ الْبَيْتِ، وَ طَالِبُ الْخَيْرِ مِنْ أَعْدَائِهِ، وَ طَالِبُ الْفَضْلِ مِنَ اللَّئَامِ، وَ الدَّاخِلُ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي سِرٍّ لَمْ يُدْخِلَاهُ فِيهِ، وَ الْمُسْتَخْفُ بِالسُّلْطَانِ، وَ الْجَالِسُ فِي مَجْلِسٍ لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، وَ الْمُقْبِلُ بِالْحَدِيثِ عَلَي مَنْ لَا يَسْمَعُ مِنْهُ»^۱

از جمله فرمایشاتی که حضرت رسول ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، ثَمَانِيَّةٌ إِنْ أُهِنُوا فَلَا يَلُومُوا إِلَّا أَنْفُسَهُمْ» هشت طایفه هستند که اگر به آنها اهانت و جسارتی شد نباید مردم را ملامت کنند و بگویند مردم ادب ندارند بلکه باید خودشان را مورد ملامت قرار دهند. حضرت علیه السلام می فرماید بی جهت مردم را سرزنش نکنید. اگر می خواهید سرزنش کنید خودتان را سرزنش کنید یعنی عمل خودتان باعث شده که این بلا به سرتان آمده است.

«الذَّاهِبُ إِلَى مَائِدَةٍ لَمْ يُدْعَ إِلَيْهَا» گروه اول کسانی هستند که سر سفره میهمانی می روند در حالی که دعوت نشده اند و بی دعوت می روند. چرا باید بی دعوت سر سفره ای بروید که دعوت نشده اید؟ اگر در آن سفره و میهمانی به شما بی احترامی شد خود را ملامت کنید نه صاحب میهمانی را و نه آقایانی که در آن میهمانی هستند.

«وَ الْمُتَأَمِّرُ عَلَي رَبِّ الْبَيْتِ» دوّمین گروه، کسانی که در یک جا دعوت می شوند و مرتّب به صاحب خانه دستور می دهند. مدام به صاحب خانه می گویند آقا، فلان

کار را انجام بده. حضرت ﷺ در اینجا می‌فرماید اگر به او جسارت شد خودش را ملامت کند. هیچگاه به صاحب خانه دستور ندهید، شاید امکانات نداشته باشد.

«وَ طَالِبُ الْخَيْرِ مِنْ أَعْدَائِهِ» سوّم، کسی که از دشمنش انتظار خیر داشته باشد.

«وَ طَالِبُ الْفَضْلِ مِنَ اللَّئَامِ» چهارم، کسی که پست باشد و تو از او انتظار فضل داشته باشی. اشتباه می‌کنی. هرگز از آدم پست چیزی درخواست نکن. اگر چیزی هم می‌خواهی از انسان بزرگ زاده، آقا و فهمیده بخواه.

امیر کبیر که از اوّل امیر کبیر نبود، اسمش میرزا تقی بود و بعداً امیر کبیر شد. ایشان نوکر بود و برای پسر قائم مقام غذا می‌برد. پدرش هم آشپز بود. قائم مقام، معلّمی را گرفته بود که به پسرانش درس بدهد. میرزا تقی خان هم نزدیکی های ظهر که می‌شد برای پسری که معلّم به او درس می‌داد غذا می‌آورد. وقتی غذا می‌آورد کمی می‌ایستاد و درس های استاد را گوش می‌داد و آنها را فرا می‌گرفت. برعکس، پسر قائم مقام درس نمی‌خواند.

بعد از مدّتی، قائم مقام استاد را همراه پسرش صدا زد و سؤالاتی از پسرش پرسید. در همان لحظه که داشت سؤال می‌کرد میرزا تقی خان غذا را آورد.

سؤالی را پرسید که پسر بلد نبود. میرزا تقی خان که آنجا بود گفت: جناب آقا، اگر اجازه دهید من جواب بدهم. مطلب دوّم را پرسید باز پسرش جواب نداد و دوباره میرزا تقی خان جواب داد. قائم مقام همینطور چند سؤال کرد و دید نوکر جواب می‌دهد اما پسرش نمی‌داند. قائم مقام به میرزا تقی گفت: ای پسرک، مگر تو درس خوانده ای؟ میرزا گفت: نه، وقتی من غذا برای آقا زاده شما می‌آوردم استاد که درس می‌داد من هم گوش می‌دادم که یاد گرفتم. قائم مقام گفت: آفرین، بارک الله، در عین حال هم خیلی تعجب کرده بود.

روزی میرزا از قائم مقام پرسید: شما از غذا آوردن من راضی هستید؟ قائم مقام گفت: بله، یک مرتبه میرزا شروع کرد به گریه کردن. قائم مقام پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ مگر به تو جسارتی کرده اند؟ گفت: نخیر جناب آقا. گفت: پس چرا گریه می‌کنی؟ میرزا گفت: متأسّفانه نوکر شما هستم و باید به شما خدمت کنم.



خیلی دوست دارم درس بخوانم ولی متأسفانه من کسی را ندارم که کمکم کند. اگر می‌شود در حق من آقایی کنید و به معلّم آقا زاده تان بگویید به من هم درس بدهد. قائم مقام خیلی خوشش آمد و وقتی دید یک نوکر اینطور علاقه به درس دارد و برای آن گریه می‌کند فکری کرد و گفت: چشم.

به معلّم گفت: اگر می‌شود به این بچه هم درس بدهید، من حاضرم خرجش را بدهم. معلّم هم گفت: چشم، و به او درس داد و میرزا تقی خان به این صورت تبدیل به امیر کبیر شد.

«وَالدَّاخلُ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي سِرٍّ لَمْ يُدْخِلَاهُ فِيهِ» مورد پنجم این است که وقتی دو نفر با هم در گوشی صحبت می‌کنند چرا گوشت را جلو می‌بری؟ وقتی دو نفر با تلفن و به صورت سری صحبت می‌کنند چرا گوشی دیگر تلفن را برمی‌داری؟ آنها تو را در صحبتشان داخل نکرده‌اند و خودت، خودت را وارد کردی. حضرت ﷺ فرمود: اگر به تو جسارت کردند آنها را ملامت نکن بلکه باید خودت را ملامت کنی.

«وَالْمُسْتَخْفُ بِالسُّلْطَانِ» ششمین نفر، کسی است که به انسان‌های بزرگ جسارت می‌کند و آنها را سبک می‌شمارد. اگر به این فرد اهانت شد باید خودش را سرزنش کند.

«وَالْجَالِسُ فِي مَجْلِسٍ لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٌ» هفتمین مورد این است که فرد در جایی بنشیند که جای او نیست مثل کسانی که اهل علم نیستند ولی در کنار مقام‌های بزرگ می‌نشینند. جای خودتان را بشناسید.

«وَالْمُقْبِلُ بِالْحَدِيثِ عَلَى مَنْ لَّا يَسْمَعُ مِنْهُ» مرحوم امام ﷺ در همین رابطه می‌گفت: ای طلبه‌ها، هر حرفی را به هر کسی نگوئید. بسنجید و ببینید که آیا بیان این حدیث از تو سزاوار است؟ به سود اسلام است یا به ضرر اسلام؟ اگر حدیث را به شخصی بگوئید که گوش به حرف او نمی‌دهد اگر به او جسارت کرد ناراحت نشود و خودش را ملامت کند.

ان شاء الله این هشت مورد را یاد بگیرید و خدا توفیق عمل را هم به شما بدهد.





مجلس ۷۱: حرمت بهشت بر انسان بد زبان و دوری از دو خصلت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، حَرَّمَ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَاحِشٍ بَدِيٍّ لَا يُبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ. يَا عَلِيُّ، طُوبَى لِمَنْ طَالَ عُمُرُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ. يَا عَلِيُّ، لَا تَمْرَحْ فَيَذْهَبَ بِهَاؤُكَ وَلَا تَكْذِبْ فَيَذْهَبَ نُورُكَ، وَإِيَّاكَ وَ خَصَلْتَيْنِ: الضَّجْرَةَ وَ الْكَسَلَ فَإِنَّكَ إِنْ ضَجَرْتَ لَمْ تَصْبِرْ عَلَى حَقٍّ وَ إِنْ كَسَلْتَ لَمْ تُؤَدِّ حَقًّا»^۱

رسول گرامی اسلام ﷺ در سفارشی به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«یا علی، حرم الله الجنة على كل فاحش بدی لا یبالی ما قال و لا ما قیل له» خداوند بهشت خودش را حرام کرده است بر هر کسی که زبان بد داشته باشد و دهانش به فحش و بدگویی و جسارت عادت کرده باشد و آدم پستی باشد که این سخنان، مربوط به جهنمیان است.

حضرت علیه السلام می فرماید: انسان مؤمن نباید دهانش را به فحش عادت بدهد. خداوند متعال بهشت را برای این دسته حرام کرده است که اگر اینها را به بهشت ببرد بهشت را هم خراب می کنند. برخی افراد، غیرت و شخصیت خود را از دست داده اند. هر حرف زشتی که به او بزنند ناراحت نمی شود. کسی که عادت به فحش دادن و فحش شنیدن پیدا کرد دیگر هیچ چیز بر او اثر ندارد.



«يَا عَلِيُّ، طُوبَى لِمَنْ طَالَ عُمُرُهُ وَحَسُنَ عَمَلُهُ» خوش به حال آن بنده ای که عمرش طولانی باشد و اعمال خوبی هم داشته باشد یعنی هر چه عمرش زیاد شود ذخیره آخرتش را زیاد می‌کند. هم عمر طولانی دارد و هم ذخیره خوب جمع می‌کند. کسی که فقط عمر طولانی دارد ولی اعمالش درست نیست هر چه بیشتر در این دنیا بماند بیشتر برای خودش بدبختی ذخیره می‌کند. حضرت امام سجّاد علیه السلام فرمود: خداوندا، اگر قرار است عمر طولانی من چراگاه شیطان باشد مرا زودتر از دنیا ببر. عمری خوب است که انسان آن را در راه خدا مصرف کند. اگر در اعمال نیک مصرف کرد خوش به سعادتش؛ بنابراین، مراد، عمر طولانی با حُسن عمل است همانند حضرات ائمه علیهم السلام و اولیاء الله و مانند اینها، خوشا به سعادتشان.

«يَا عَلِيُّ، لَا تَمْرَحْ فَيَذْهَبَ بِهَاؤُكَ وَ لَا تَكْذِبْ فَيَذْهَبَ نُورُكَ» هیچگاه شوخی نکن. شوخی کردن بها و آبروی مؤمن را می‌برد یعنی آن هیبت و وقاری که خدا در صورت شما قرار داده است و آن عظمتی که به شما اعطا کرده است با شوخی کردن از دست می‌رود، اثر شوخی کردن این است. از آن طرف، هیچ وقت هم دروغ نگو. اگر دروغ بگویی نورانیتت از دست می‌رود. خدا نکند که مردم درباره شخصی فکر کنند که او دروغگو است. دیگر در چهره او نوری نمی‌بینند. نورانیت چهره مبارک شما که نماز شب می‌خوانی و عبادت می‌کنی با دروغ گویی از دست می‌رود. طلبه‌ها، هیچ وقت نماز شب را ترک نکنید. نماز شب جزو ضروریات عرفیه است. اگر می‌خواهید در مردم جایی داشته باشید و الگوی مردم باشید نماز شب را رها نکنید.

یکی از عزیزان نقل می‌کرد در جبهه که بودیم آقایان اهل علم هم می‌آمدند. بچه‌ها تا سحر مشغول نماز شب و تهجد می‌شدند ولی متأسفانه طلبه‌ای آمد که چند بار نماز صبحش قضا شد. هر چه صدایش می‌کردند بلند نمی‌شد. ایشان می‌گفت: ما جلوی این بچه‌ها شرمنده می‌شدیم. روزی در خلوت، آن طلبه را





صدا زدم و گفتم: آقا، شما اهل علم هستید، آقای ما هستید، تو اگر بخواهی بنوابی و نماز صبح را نخوانی پس چه انتظاری از این بچه ها است؟

مرحوم پدرم رحمته می فرمود: من در نجف، سحرها پیش از نماز صبح که به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام می رفتیم شاید صد نفر از طلبه ها در حرم مشغول عبادت و

نماز شب خواندن بودند و دعای ابوحمزه ثمالی را از حفظ در نماز شب می خواندند اما الان روحانیت به کجا رسیده است؟ آن وقت ما از این روحانیت امروز چه انتظاری باید داشته باشیم؟ چه نوع میوه ای می خواهد بدهد؟ شما را به خدا از حالا تصمیم بگیرید. اگر نماز شب خوان هستید خوش به سعادتتان ولی اگر واقعاً نماز شب نمی خوانید بیایید عوض شوید، نماز شبتان را ترک نکنید.

«وَإِيَّاكَ وَخَصْلَتَيْنِ: الضَّجْرَةَ وَالْكَسَلَ» یا علی، مواظب باش این دو خصلت را نداشته باشی، البته امیرالمؤمنین علیه السلام این دو خصلت را نداشتند و این جملات، در حقیقت برای من و شما است. یکی اینکه تنگی نفس و تنگی دل نداشته باش و دیگر اینکه کسب نباش، چرا؟ علت را خود آقا فرموده است:

«فَإِنَّكَ إِنْ ضَجِرْتَ لَمْ تَصْبِرْ عَلَى حَقٍّ وَإِنْ كَسَلْتَ لَمْ تُؤَدِّ حَقًّا» انسان تنگ نفس و تنگ دل و تنبل، صبر بر حق ندارد و نمی تواند حق را ادا کند. طلبه ای که دارای این صفات باشد نمی تواند طلبگی اش را اداره کند چون طلبگی یعنی صبر در مشکلات و تحمل ناملازمات. روحانی باید جسارت ببیند، زخم زبان بشنود، فحش و ناسزا بشنود. فکر نکنید در طلبگی، راحتی و آسایش است. مردم جاهل آن زمان، به امیرالمؤمنین علیه السلام می گفتند: تو شبها به دزدی می روی. به بزرگان ما تهمت دزدی، زنا، دیوانگی و امثال اینها می زدند.

سید هاشم خطاب رحمته یکی از علمای بزرگ نجف بود. در زمان ایشان، نادر شاه با دو هزار نفر از لشکریان به نجف آمد. بعد از زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت بروم و از علمای بزرگ نجف دیدن کنم. به او گفتند به دیدن سید هاشم برو.



وقتی نادر شاه به دیدن ایشان رفت دید که سید هاشم که از بزرگان و آیت الله های نجف بود روی حصیر نشسته است. چند لحظه ای نشست و بعد از آن، به آقا گفت: حضرت آیت الله، بنده نادر شاه افشار، پادشاه ایران هستم. من قدرتمندترین مردم هستم و الان قدرت در دست من است. هر امری دارید بفرمایید تا انجام دهم. آقا فرمودند: نادر شاه تو هستی؟ گفت: بله. آقا فرمودند: شنیدم نادر شاه از ایران آمده است پس شما هستی، می‌خواهی من از تو چیزی بخواهم؟ گفت: بله. آقا گفت: ببخشید نادر شاه، خیلی معذرت می‌خواهم، این پشه‌ها مرا خیلی اذیت می‌کنند، موقعی که می‌خواهم مطالعه کنم و درس بخوانم خیلی مرا اذیت می‌کنند، اگر ممکن است دستور دهید که مرا اذیت نکنند و از اتاق من بیرون بروند.

تا این را فرمودند، نادر شاه گفت: آقا، من این قدرت را ندارم که پشه را بیرون کنم، منظورم از قدرت، از نظر پول و مال بود ولی پشه را نمی‌توانم بیرون کنم. سید هاشم گفت: تو زورت نمی‌رسد پشه را بیرون کنی؟ گفت: نه آقا جان. سید هاشم گفت: من درد دلم را به کسی می‌گویم که هم بتواند پشه‌ها را از من دور کند و هم پول به من بدهد، چرا به تو بگویم؟

همین آقای سید هاشم رحمته الله علیه در نجف، هیزم جمع می‌کرد و می‌فروخت و به این وسیله زندگی اش را اداره می‌کرد تا اینکه ملّا شد. روزی یکی از تجّار می‌خواست به مکه برود که وارد نجف شد. در نجف سؤال کرد من پول زیادی دارم، می‌خواهم نزد یک نفر امانت بگذارم تا به مکه بروم و برگردم، به چه کسی بدهم؟ به او گفتند: فلان تاجر مرد بسیار شریف و مؤمنی است. او هم تمام پول و زر و زیورهایش را داخل یک کوزه گذاشت و پیش تاجر برد. وارد که شد سلام کرد و گفت: می‌خواهم به مکه بروم، بعد از اینکه برگشتم این امانت را از تو پس می‌گیرم. به من گفته اند شما از همه بهتر هستید. تاجر هم گفت: چشم، و این آقا راهی مکه شد.





وقتی برگشت پیش تاجر رفت تا پولهایش را پس بگیرد. به او گفت: آقا محبت کنید پول ها و زر و زیور مرا بدهید. تاجر گفت: بله؟ چه پولی؟ چه زری؟ آن آقا گفت: شوخی نکنید من آنها را به شما دادم. فردی که پولها را گرفته بود گفت: خیر، شما به من چیزی ندادید. خلاصه هر چه گفت، تاجر زیر بار نرفت. خیلی ناراحت شد که چه کار کند. هیچ پولی هم نداشت. تمام اموالش را به تاجر داده بود. با همین حال غمگین داخل کوچه های نجف آمد. شخصی به او برخورد کرد و گفت: چه شده؟ خیلی در فکری؟ تاجر هم جریانش را تعریف کرد. آن شخص به او گفت: اگر چیزی به تو بگویم به حرفم گوش می دهی؟ گفت: بله. گفت: اگر قرار باشد مسأله تو حل شود فقط به دست آیت الله سید هاشم خطاب حل می شود، پیش او برو. گفت: چشم و پیش سید هاشم رفت.

محضر آقا که رسید گفت: آقا جان، حاجتی داشتم. آقا گفت: چه حاجتی؟ قضیه را نقل کرد که چه بر سرش آمده است. سید هاشم به او گفت: فردا من به مغازه این تاجر می روم و با او صحبت می کنم، وقتی از مغازه بیرون آمدم تو بلافاصله داخل برو و پولت را مطالبه کن و چیز دیگری هم نگو. گفت: بله آقا. فردا سید به مغازه این تاجر رفت. چند دقیقه ای نشست و با تاجر صحبت کرد. وقتی از مغازه بیرون آمد بلافاصله این آقا وارد مغازه تاجر شد، سلام کرد و گفت: آقا، من امانتی در دست شما دارم اگر امکان دارد آنها را بدهید. تاجر هم گفت: چشم، چشم و بلافاصله رفت و پول و زر و زیورها را آورد.

وقتی به صاحبش داد صاحب پول خیلی تعجب کرد که چه شده است. او منکر پولهای من بود اما الان آنها را به من داد. تا آنها را گرفت به تاجر گفت: مگر این امانتی مال من نیست؟ گفت: بله. گفت: من اینها را نمی برم مگر اینکه جواب سؤال مرا بدهی. گفت: چه سؤالی؟ گفت: من پیش آمدم و از تو پول هایم را خواستم اما تو انکار کردی و گفתי چنین پولی به من نداده ای، حالا چطور شد؟



تاجر گفت: بله، من انکار کردم. وقتی تو رفتی، در کوزه را باز کردم و دیدم که داخل آن پر از طلا است. حرص درونی من، مرا گول زد. پیش خودم گفتم: حیف نیست این همه طلا را پس بدهی و اینطور شد که آن روز، امانت را پس ندادم اما می‌دانی چرا الان آنها را به تو برگرداندم؟ چون سید باعث شد. اینجا آمد و به من گفت: من یک پول عراقی به یک نفر بدهکار بودم که قبل از اینکه بدهی ام را به او بپردازم از دنیا رفت. شبی در خواب دیدم در عالم قیامت هستم و آقا امیرالمؤمنین علیه السلام هم در آن جا هستند. یک دفعه دیدم آقا فرمود: این سید را به طرف جهنم ببرید. من گفتم: آقا برای چه؟ آقا فرمود: برای اینکه تو به فلانی بدهکار هستی و بدهی ات را پس نداده‌ای. خواستم به طرف امیرالمؤمنین علیه السلام بروم که آقا فرمود: ببریدش.

خیلی ناله کردم و از ایشان خواهش کردم که آقا جان، شما بزرگواری کن؛ آقا فرمود: اگر حق الله بود من واسطه می‌شدم که خدا از تو بگذرد ولی چون حق مردم است من هیچ کاری نمی‌توانم انجام بدهم. تا امیرالمؤمنین علیه السلام این حرف را به من زد یک دفعه دیدم یک آدم سیاه از جهنم سرش را درآورد. دقت که کردم دیدم آن همان کسی است که من به او بدهکار بودم. به من گفت: سید هاشم پول مرا بده. گفتم: ندارم. گفت: نداری؟ یک مرتبه با انگشت شصتت به ران پای من زد و گفت: پول مرا بده. تا انگشتت را زد پایم آتش گرفت و از ترس آتش، از خواب بیدار شدم. تاجر به صاحب پولها گفت: سید هاشم شلوارش را بالا زد و جای سوختگی پایش را به من نشان داد. سید هاشم به من گفت: خدا نکند تو به کسی بدهکاری داشته باشی و مال مردم نزدت باشد. من وقتی پای آقا را دیدم به گریه افتادم و همان جا گفتم: خدایا غلط کردم و تصمیم گرفتم اموالت را پس بدهم.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، لِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةٌ إِلَّا سُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ صَاحِبَهُ كُلَّمَا خَرَجَ مِنْ ذَنْبٍ دَخَلَ فِي ذَنْبٍ. يَا عَلِيُّ، أَرْبَعَةٌ أَسْرَعُ شَيْءٍ عُقُوبَةً: رَجُلٌ أَحْسَنَتْ إِلَيْهِ فَكَافَأَكَ بِالْإِحْسَانِ إِسَاءَةً، وَ رَجُلٌ لَا تَبْغِي عَلَيْهِ وَ هُوَ يَبْغِي عَلَيْكَ، وَ رَجُلٌ عَاهَدْتَهُ عَلَيَّ أَمْرٍ فَوَفَّيْتَهُ لَهُ وَ غَدَرَ بِكَ، وَ رَجُلٌ وَصَلَ قَرَابَتَهُ فَقَطَعُوهُ. يَا عَلِيُّ، مَنْ اسْتَوَلَى عَلَيْهِ الضَّجْرُ رَحَلَتْ عَنْهُ الرَّاحَةُ»^۱

حضرت ﷺ در ادامه فرمایشات خود به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ لِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةٌ» هر گناهی که از شخص مسلمان مؤمن سر بزند می‌تواند از آن گناه دست بردارد و توبه کند ولی فقط یک گناه است که توبه ندارد یعنی نمی‌تواند توبه کند. هر چه از آن توبه کند باز هم گرفتار می‌شود. آن گناه چه گناهی است که نمی‌توان از آن نجات پیدا کرد؟
«إِلَّا سُوءَ الْخُلُقِ» پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود از هر گناهی می‌توان توبه کرد مگر گناه بد اخلاقی، چرا؟



«فَإِنَّ صَاحِبَهُ كُلَّمَا خَرَجَ مِنْ ذَنْبٍ دَخَلَ فِي ذَنْبٍ» انسانی که بد اخلاق و بدخلق است هرچه توبه می‌کند باز دوباره عصبانی می‌شود، باز دوباره وارد گناه می‌شود پس باید از خدا کمک بگیریم که این بیماری در ما نباشد. بودن بیماری بد اخلاقی خیلی مشکل است.

حاکمی در جلسه ای بین بزرگان، مسأله ای را مطرح کرد و گفت: می‌خواهم از شما سؤالی کنم لطفاً جواب بدهید. حضار گفتند: بفرمایید. گفت: بدترین دردها چه دردی است؟ چه نوع بیماری است که از همه بدتر و سخت تر است؟ یکی گفت: من فکر می‌کنم بدترین دردها در زندگی، زن بد است. زن بد برای انسان خیلی درد آور است و زندگی را برایش سخت و تلخ می‌کند. حاکم گفت: خیر، این جواب را نمی‌پسندم. دومی گفت: به نظرم سخت ترین دردها اولاد بد می‌باشد. اولاد اگر بد باشد خیلی برای پدر و مادر سخت و سنگین است. حاکم گفت: خیر، من هنوز جوابم را نگرفته ام. سومی گفت: بدترین دردها همسایه بد است که مرتب انسان را آزار می‌دهد. باز حاکم گفت: نه، من هنوز قانع نشده ام و جوابی که من به دنبالش هستم هنوز نداده اید.

بعد حاکم به آنها گفت: بیایید یک کار دیگری انجام دهیم. بیایید از اینجا بیرون برویم و به هر شخصی که اول رسیدیم از او بپرسیم که بدترین دردها چیست. همه قبول کردند. حاکم با آن افراد از قصر به سمت بیرون حرکت کردند. در بیرون، پیرمردی را دیدند که در سر و صورتش وقار خاصی بود و با یک کوزه و کاسه سفالی، در حال گذر بود. حاکم گفت: برویم و از همین آقا سؤال کنیم. جلو آمد و صدا زد: پیرمرد بایست، سؤالی از شما دارم. گفت: بفرمایید. حاکم گفت: بدترین دردها برای انسان چه چیزی است؟ این آقا گفته





زن بد، این یکی گفته اولاد بد و دیگری هم گفته همسایه بد اما جوابهای آنها برای من کافی نیست و دل مرا راضی نکرد.

۷۷



گفت: این آقایان در جوابهایشان اشتباه کردند. این آقا که می‌گوید زن بد بدترین درد است راست می‌گوید ولی اگر زن انسان بد باشد می‌تواند طلاقش بدهد، کاری ندارد و از شرش راحت می‌شود. مشکل مهمی نیست. این آقا هم که می‌گوید اولاد بد بدترین درد است اگر اولاد انسان زیادی اذیت کند و پدر و مادر را آزار دهد، آخر او را بیرون می‌کنند و از خودشان جدایش می‌کنند. همچنین این آقا هم که می‌گوید همسایه بد، بدترین درد است درست می‌گوید، همسایه بد انسان را اذیت می‌کند ولی اگر غیر قابل تحمل باشد از آن خانه می‌رود و در جای دیگر، خانه می‌گیرد و خودش را نجات می‌دهد. این درد ها راه و چاره دارد.

حاکم گفت: شما بفرمایید. پیرمرد گفت: بدترین درد ها اخلاق بد برای انسان است. آدمی که بد خلق باشد چشم دیدن مردم را ندارد. کسی که اخلاق بد دارد هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد تا از شرش راحت شود. همیشه گرفتار است و به اندک چیزی برخورد می‌کند، عصبانی می‌شود و مردم از او دوری می‌کنند. هیچکس نمی‌تواند با انسان کج خلق کنار بیاید. خدای متعال به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: یا رسول الله، من که خالق الخلق هستم بر همه چیز قدرت دارم اما بدان اگر بد اخلاق باشی مردم از کنار تو دور می‌شوند و من هم نمی‌توانم آنها را به تو نزدیک کنم. فکر نکنی چون پیغمبر هستی من آنها را به تو نزدیک می‌کنم. این به ما درس می‌دهد که روحانی نباید عصبانی مزاج باشد. روحانی در میان مردم نباید بد خلقی کند.

یکی از بزرگان که بسیار ملأ بود و در ادبیات قوت داشت ولی متأسفانه خیلی عصبانی مزاج بود. هیچکس جرأت نمی‌کرد به او چیزی بگوید. وقتی در مجلسی حضور پیدا می‌کرد هیچکس را آدم حساب نمی‌کرد. هر عالم بزرگواری وارد





می شد حتی اگر مرجعی به آن جلسه وارد می شد اصلاً از جایش بلند نمی شد و عرض ادب نمی کرد. از نظر درس های علمی کامل بود ولی متأسفانه اخلاق نداشت و واقعاً دلم به حالش می سوخت. وقتی از مجلس بیرون می رفت و یا داخل مجلس می شد اصلاً به کسی تعارف نمی کرد. چندین بار در مجالس با مردم دعوا می کرد. هیچکس دور او نمی رفت و همیشه از او جدا بودند.

بنده می دانستم که او زجر می کشد. دلم به حال غربتش می سوخت. گاه گاهی خیلی کم او را در مجالس دعوت می کردند. ایشان به مرض سوء الخلق گرفتار بود و این مرض نوعاً در علم نحو بیشتر بوجود می آید. در روایت است یکی از کارهایی که انسان را مغرور و متکبر می کند علم نحو است. خدا نکند که انسان ادیب مغرور شود. دیگر هیچکس را آدم به حساب نمی آورد مگر اینکه خیلی به نفسش مسلط باشد. برادران عزیز، اگر می خواهید در میان مردم زندگی کنید مردمی باشید. روحانی باید مثل زمین برای مردم باشد مثل یک گهواره که مردم با وجود شما احساس آرامش کنند.

در ادامه، حضرت علیه السلام می فرماید: من چهار چیز را می خواهم به شما یاد بدهم. این چهار مورد عقوبتش به سرعت انسان را می گیرد. بعضی از گناهان هستند که خداوند در این دنیا عذابش را نمی دهد بلکه انسان عاقبتش را در آخرت می بیند ولی بعضی از گناهان هستند که انسان عذابش را در همین دنیا می بیند.

«يَا عَلِيُّ، أَرْبَعَةٌ أَسْرَعُ شَيْءٍ عَقُوبَةً» چهار چیز است که انسان عقوبتش را خیلی سریع و در دنیا می بیند و عقب نمی افتد:

«رَجُلٌ أَحْسَنَتْ إِلَيْهِ فَكَافَأَكَ بِالْإِحْسَانِ إِسَاءَةً» اول، مردی که به او خدمت و احسان کرده ای اما او در برابر احسان تو بدی کند. ما در روحانیت این مورد را زیاد داشته ایم. در همین متن انقلاب خیلی از همین روحانیون عزیز، آمدند





و به بعضی ها کم لطفی کردند. پیغمبر ﷺ می فرماید: اینگونه افراد خیلی باید بترسند که در برابر خوبی دیگران بدی می کنند. مبدا چوبش را همین جا بخورند. خدا می فرماید من اینجا دیگر صبر نمی کنم.

۷۹

«وَرَجُلٌ لَا تَبْغِي عَلَيْهِ وَهُوَ يَبْغِي عَلَيْكَ» دوّم، کسی که نسبت به او هیچ ظلم و سرکشی نکرده ای ولی او نسبت به تو سرکشی می کند.



«وَرَجُلٌ عَاهَدْتَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ فَوَقَّيْتَهُ لَهُ وَغَدَرَ بِكَ» سوّم، مردی که با او قرارداد بسته ای و تو وفای به عهد کرده ای ولی او حاضر نیست کارش را انجام دهد و وفا به عهدش کند. می فرماید او هم نتیجه کارش را خواهد دید.

«وَرَجُلٌ وَصَلَ قَرَابَتَهُ فَقَطَعُوهُ» چهارم، مردی که صله رحم می کند ولی آنها با او قطع رحم می کنند و حاضر نیستند در مقابل صله رحم او، صله رحم کنند.

«يَا عَلِيُّ، مَنْ اسْتَوْلَىٰ عَلَيْهِ الضَّجْرُ رَحَلَتْ عَنْهُ الرَّاحَةُ» حضرت ﷺ می فرماید: هر کس به خودش ضجر را مستولی کند، بخواهد چشم تنگی کند و نتواند مردم را در ناز و نعمت ببیند این شخص اصلاً آسایش نخواهد داشت. همیشه در این فکر است که فلانی عجب خانه ای خرید، فلانی عجب ماشینی دارد، فلانی چه و چه دارد، تو به این کارها چه کار داری؟ به حال خودت باش. آقا می فرماید: علی جان، هر کس این حالت در او باشد راحتی در زندگی ندارد. حسود هیچ وقت آقا نمی شود. برای چه آقا نمی شود؟ چون لازمه آقایی، از خود گذشتگی و ایثار است. هر کس سعه صدر داشته باشد آقا می شود.

خداوند توفیق عمل به این دستورات را به ما بدهد انشاء الله





مجلس ۷۳: قسم خداوند متعال بر عدم دخول چند دسته در

بهشت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْجَنَّةَ مِنْ لَبَنَتَيْنِ: لَبَنَةً مِنْ ذَهَبٍ وَ لَبَنَةً مِنْ فِضَّةٍ وَ جَعَلَ حَيْطَانَهَا الْيَاقُوتَ وَ سَقَفَهَا الزُّبْرُجَدَ وَ حَصَاَهَا اللُّؤلُؤَ وَ تَرَابِهَا الزَّعْفَرَانَ وَ الْمِسْكَ الْأَذْفَرَ، ثُمَّ قَالَ لَهَا: تَكَلَّمِي. فَقَالَتْ: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ ۱ قَدْ سَعِدَ مَنْ يَدْخُلُنِي. قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَا يَدْخُلُهَا مُدْمِنْ خَمْرٍ وَ لَا نَمَامٌ وَ لَا شُرْطِي وَ لَا مُخَنَّتٌ وَ لَا تَبَاشٌ ۲ وَ لَا عَشَّارٌ وَ لَا قَاطِعٌ رَحِمٍ وَ لَا

قَدْرِي» ۲

پیغمبر بزرگوار ﷺ به امیرالمؤمنین علیؑ می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْجَنَّةَ مِنْ لَبَنَتَيْنِ» خداوند تبارک و تعالی بهشت

خودش را از دو نوع آجر ساخت. جنس این آجرها از چیست؟

«لَبَنَةً مِنْ ذَهَبٍ وَ لَبَنَةً مِنْ فِضَّةٍ» یکی از جنس طلا است و جنس دیگری از

نقره. البته طلا و نقره آن دنیا با طلا و نقره این دنیا که ما در آن هستیم تفاوت

۱ . سوره مبارکه بقره، آیه ۲۵۵

۲ . بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۴۸

دارد. طلایی که خدا در آن دنیا می‌خواهد به ما بدهد با طلای دنیایی فرق دارد. در اینجا بر سر چند مثال طلا دعوا است و به جان همدیگر می‌افتند ولی در آنجا خدا هر آجری را از جنس طلا و نقره درست کرده است.

خداوند یک چنین خانه ای را برای ما آماده ساخته است آیا حاضرید به آنجا

سفر کنید؟ نه، باز با این کیفیت حاضر نیستید که از این دنیا بروید یعنی اگر حضرت عزرائیل تشریف بیاورد و به من و شما بگوید بفرمایید برویم، فکر نمی‌کنم آماده رفتن باشیم. علتش چیست که حاضر نیستیم برویم؟ جهتش این است که نمی‌توانیم باور کنیم که خداوند یک چنین بهشتی را برای ما قرار داده است و آلا اگر انسان باور کند چنین بهشتی دارد چرا حاضر نشود به آنجا برود؟

«وَجَعَلَ حِيطَانَهَا الْيَاقُوتَ» خدا دیوارهای بهشت را از جنس یاقوت آفریده است.

بینید، این خبری است که پیغمبر ﷺ به ما داده است که متصل به منبع وحی است.

«وَسَقْفَهَا الزَّبْرُجَدَ» سقفش را هم خدا از جنس زبرجد قرار داد.

«وَحَصَاهَا اللَّوْثُ» سنگ ریزه های آن تماما از لؤلؤ است.

«وَتُرَابُهَا الزَّعْفَرَانُ وَالْمِسْكُ الْأَذْفَرُ» و خاک بهشت را از جنس زعفران و عطر

آن را از اذفر قرار داد.

«ثُمَّ قَالَ لَهَا تَكَلَّمِي» خداوند وقتی چنین بهشتی را آفرید فرمود: ای بهشت،

سخن بگو. طلا و نقره و زعفران چگونه سخن بگویند؟ مگر بهشت و جهنم

زبان دارند و صحبت می‌کند؟ ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا

يَعْلَمُونَ﴾^۱ «خانه آخرت حیات دارد و زنده است اگر بدانند» یعنی اگر

می‌دانستند عالم آخرت حیات دارد و صحبت می‌کند، آنقدر بندگان نافرمانی ما

را نمی‌کردند. فردای قیامت، بهشت صحبت می‌کند، جهنم صحبت می‌کند،



مؤمن در بهشت هیچگاه احساس غربت نمی کند؛ به دلیل اینکه با در و دیوار هم صحبت می شود مثل اینکه افرادی که تنها در خانه زندگی می کنند خودشان را با رادیو و تلویزیون سرگرم می کنند و این وسایل موجب سرگرمی آنها می شود که از غربت نجات پیدا کنند.

پس اگر در و دیوار بهشت با انسان صحبت کند آن هم صحبت هایی که به میل او است در آنجا دیگر مؤمن احساس غربت نمی کند، پس معلوم شد بهشت و جهنم سخن می گویند که وقتی عدّه ای به سمت جهنم می روند خدا به جهنم می گوید: پر شدی؟ جهنم می گوید: خیر، باز جا هست. اینجا هم خداوند به بهشت می گوید: سخن بگو.

«فَقَالَتْ: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾» بهشت به سخن در می آید و اولین سخن آن، شهادت به وحدانیت باری تعالی است. خدای یگانه که حی است یعنی به من حیات داده، قیوم است یعنی به من قیومیت داده، شهادت می دهد که ساختمان مرا چنین خدایی ساخته است، آن خدایی که حیات دهنده است.

«قَدْ سَعِدَ مَنْ يَدْخُلُنِي» خوش به سعادت کسی که در من وارد شود. چه کسانی وارد بهشت می شوند؟ ان شاء الله اهل ولایت، کسانی که خداوند امروز و فردا را برایشان عید قرار داده است. آنهایی که متمسکین به ولایت هستند که در دعا می خوانیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ عليه السلام»^۱ خدا را شکر که نعمت را برای ما کامل آفرید. امیرالمؤمنین عليه السلام خیلی خیلی به گردن ما حق دارد و ما باید خیلی به ایشان احترام بگذاریم و خیلی مقام ایشان والا است. حالا آیا هر کسی می تواند وارد بهشت شود؟ خود ذات باری تعالی عدّه ای را نام برده است که آنها رنگ بهشت را نخواهند دید.



«قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَا يَدْخُلُهَا» قسم به عزّت و جلال خودم
داخل نمی شود:

«مُدْمِنٌ خَمْرٌ» کسی که شراب خوار است، این شخص به بهشت وارد نمی شود.

۸۳

«وَ لَا نَمَامٌ» کسی که سخن چین است و بین دو نفر را به هم می زند، ذهن ها را
نسبت به هم بدبین می کند.

«وَ لَا شُرْطِيٌّ» کسی که سر راه مردم را می گیرد مثلاً در لباس انتظامی است و
مردم را اذیت می کند در عین حال که باید مقررات رعایت شود ولی چه بسا
افرادی هستند که گاهی اعمال و نظرات شخصی خودشان را به افراد تحمیل
می کنند و حسن بدبینی نسبت به یک گروه و قشری دارند مثلاً با روحانیت بد
هستند، این هم رنگ بهشت را نمی بیند.

«وَ لَا مُخَنَّثٌ» او هم رنگ بهشت را نمی بیند.

«وَ لَا نَبَّاشٌ» کسی که نبش قبر می کند.

«وَ لَا عَشَّارٌ» گمرکی هایی که از مردم بیچاره گمرکی های ناحق می گیرند آنها
هم به بهشت وارد نمی شوند.

«وَ لَا قَاطِعٌ رَحِمٍ» مواظب باشید با کسی بد نباشید. بنده اهل علمی را سراغ دارم
که سی سال است هنوز منزل برادرش نرفته است و بعد هم می گوید این از
افتخاراتم است که پایم را خانه برادرم نگذاشته ام. کسی که قطع رحم کند
رنگ بهشت را نخواهد دید.

«وَ لَا قَدْرِيٌّ» آنهایی که قضا و قدر الهی را انکار می کنند. این افراد کسانی
هستند که رنگ بهشت را نخواهند دید.

پس عزیزان، اگر ما جزو این افراد نیستیم دعا کنید که به سبب ولایت
امیرالمؤمنین علیه السلام ان شاء الله همه ما اهل این بهشت باشیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، كَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَشْرَةٌ: الْقَتَاتُ، وَ السَّاحِرُ،
وَ الدِّيُوتُ، وَ نَاكِحُ الْمَرْأَةِ حَرَامًا فِي دُبْرِهَا، وَ نَاكِحُ الْبَهِيمَةِ، وَ مَنْ
نَكَحَ ذَاتَ مَحْرَمٍ، وَ السَّاعِيَ فِي الْفِتْنَةِ، وَ بَائِعُ السَّلَاحِ مِنْ أَهْلِ
الْحَرْبِ، وَ مَانِعُ الزَّكَاةِ، وَ مَنْ وَجَدَ سَعَةً فَمَاتَ وَ لَمْ يَحِجَّ»^۱

در ادامه مواعظ پیغمبر بزرگوار ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که
حضرت علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ، كَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَشْرَةٌ» علی جان، ده گروه به خدای
بزرگوار کافر شده اند:

«الْقَتَاتُ» کسی که سخن چین است و کاری می کند که بین دو نفر را به هم
می زند و کارش نمایی است.

«وَ السَّاحِرُ» روایات زیادی در رابطه با سحر داریم. کسی که جادوگری می کند
و بین مردم را به هم می زند، محبت های کاذب درست می کند یا بین دو نفر را
به هم می زند به طوری که زن و شوهرها را از هم جدا می کند که الان در

جامعه، عده ای هستند که به همین وسیله نان می‌خورند این گروه ساحر هم جزو کسانی هستند که کافر به خدا هستند.

«وَالذَّيُّوٓثُ» کسی که رفت و آمد مردهای نامحرم و مردهای بیگانه را به منزل و به خانواده خودش روا بدارد. کسی که اصلاً غیرت ندارد. این گروه هم کافر به خدا هستند.

«وَنَآكِحُ الْمَرْأَةِ حَرَامًا فِي ذُبْرِهَا» کسی که با زن نامحرم آن هم در ذُبُر این عمل زشت را مرتکب شود. از اینجا معلوم می‌شود این نوع عمل حرام، مهمتر از مسأله زنا است یعنی عمل زنا که آن هم حرام است و عقوبت دارد جزو موارد کفر بالله نیامده است.

«وَنَآكِحُ الْبَهِيمَةِ» کسی که بخواهد با بهایم جمع شود فلذا در غسل جنابتش هم آقایان بحث کرده اند که آیا با غسل جنابت بهایم می‌توان نماز خواند یا خیر؟ و آیا عرقش نجس است؟

«وَمَنْ نَكَحَ ذَاتَ مَحْرَمٍ» خدای ناخواسته کسی بخواهد با محرم خودش جمع شود که آقایان در رساله هایشان هم نوشته اند و حکم به سنگسار داده اند. منظور از نکاح هم در اینجا مراد عقد نیست بلکه نکاح به معنای جمع شدن است.

«وَالسَّاعِي فِي الْفِتْنَةِ» دسته دیگر که کافر به خدا هستند کسانی می‌باشند که سعی می‌کنند در بین مردم آتش فتنه را روشن کنند. می‌خواهند کاری کنند که در جامعه و یا حوزه سر و صدایی ایجاد شود. یک کلامی می‌گوید و یا قدمی بر می‌دارد که باعث فتنه می‌شود. این همه احکام در دین است، این همه مطالب است اما می‌آید با دین مردم بازی می‌کند، سعی اش این است که دین مردم را تضعیف کند. می‌دانید در مقابل این کار، چقدر عمرها و نفسها و سخنها مصرف می‌شود؟ چقدر وقت مردم بیچاره به هدر می‌رود؟ چقدر



اعصابهای یک عده خورد می‌شود؟ چقدر افراد به طرفداری همدیگر کشته می‌شوند؟ این چیزها فردای قیامت به حساب چه کسی نوشته می‌شود؟ شخصی از بنده سؤال کرد که در روایات آمده است اگر فلان کار زیاد شد مثلاً عمل زنا در جامعه زیاد شد مرگ به صورت سکنه زیاد می‌شود، چرا؟ گاهی سکنه به سراغ کسی می‌رود که می‌بینیم یک شخصیت بزرگ است و یا یک جوان با ایمان یا یک روحانی متدین است، شخصیتی که نافع است این ملازمه ای که بیان شده، چه می‌شود؟ فلان شخص زنا کرده است چرا این آقای پاک از دنیا رفت؟

بنده گفتم: این چند وجه دارد. یکی اینکه گاهی خدا آن نعمت را فقط از آن شخص می‌گیرد و گاهی آن را از یک ملت می‌گیرد یا اینکه درست است او را برد اما گناه سکنه آن مرد بزرگوار که از عمل زشت آن فرد گناهکار سکنه کرده است برای او نوشته می‌شود مثل اینکه شخصی دستش به سیم لخت باشد و من برق را وصل کنم و بنده خدا از بین برود، خدا فردای قیامت، مُردن او را به حساب من می‌نویسد و می‌فرماید: تو فلان روز فلان عمل زشت را انجام دادی و اثرش این شد.

از یکی از معصومین علیه السلام پرسیدند: هر کس اعمال خودش را که انجام داده است می‌داند؟ حضرت علیه السلام فرمود: خیلی چیزها است که به عنوان عمل فرد در نامه اعمالش نوشته شده است در حالی که خودش از آن خبر ندارد. پوست خربزه را در کوچه انداختی و بنده خدایی خواست رد شود یک مرتبه پایش را گذاشت روی این پوست خربزه و افتاد و مُرد، مرگ این آقا به حساب چه کسی نوشته می‌شود؟ به حساب شما، چرا؟ برای اینکه شما سبب مرگ این فرد شده اید.

ما از اینگونه عملها زیاد داریم. گاهی حرکت‌های ما فتنه ای در جامعه ایجاد می‌کند و باعث می‌شود عده زیادی مبتلا شوند. فردای قیامت پرده ها عقب زده می‌شود و یک مرتبه می‌بینیم پرونده ای را به دستمان داده اند پر از قتل، گرفتاری، دست شکستگی، پا شکستگی و امثال آن. می‌گویید من این کارها را نکرده ام.





در غیبت نیز باز حساب ها جابجا می شود. اگر غیبت آقایی را بکنید فردای قیامت، عمل او برای شما و عمل شما برای او نوشته می شود. شما کاری نکردید و او عمل زشتی انجام داده است اما با غیبت کردن شما نسبت به او، گناهان او برای شما نوشته می شود و ثوابهای شما برای او. خدا به داد ما برسد

که فردای قیامت باید جواب اعمال دیگران را هم بدهیم، چقدر سخت است. خدایا، تو را به حق آبروی پیغمبر و آلش علیهم السلام ما را به اعمال خودمان و به اعمال دیگران که در نامه ما است مبتلا مگردان.

«وَبَائِعُ السَّلَاحِ مِنَ أَهْلِ الْحَرْبِ» کسی که اسلحه را به دست غیر ما بدهد. سلاح حمل کند برای کسی که در حال جنگ با ما است.

«وَمَانِعُ الزَّكَاةِ» کسی که زکات مالش را ندهد مثلاً سگه ای را در خانه گذاشتید برای روز مبادا که از حد نصاب بالاتر است و عنایت ندارید که این زکات دارد.

«وَمَنْ وَجَدَ سَعَةً فَمَاتَ وَلَمْ يَحُجَّ» کسی که وضع مالی اش خوب است و بمیرد در حالی که حج را به جا نیاورده است.

کلمه «کفر» که در ابتدای روایت است را به دو صورت می توان در نظر گرفت. یکی اینکه این صفت بر کسی اطلاق می شود که به این کار ادامه می دهد تا

بمیرد و مرگش با این صفت برسد و دیگری اینکه کفر را به صرف وجود یک مرحله حمل کنیم که در این صورت کار خیلی مشکل می شود یعنی زمانی که

این کار را مرتکب می شود کافر به خدا است و در روایات نیز داریم شخصی که دزدی می کند نمی تواند در حال دزدی مؤمن باشد و کسی که شراب

می خورد در حال شرب خمر غیر مؤمن است؛ باز خداوند می داند.

ان شاء الله خداوند همه ما را از خواب غفلت بیدار بگرداند.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، لَا وَلِيمَةَ أَلَا فِي خَمْسٍ: فِي عُرْسٍ أَوْ خُرْسٍ أَوْ عِذَارٍ أَوْ
وَكَارٍ أَوْ رِكَازٍ؛ فَالْعُرْسُ التَّزْوِيجُ، وَالْخُرْسُ النَّفَاسُ بِالْوَلَدِ، وَالْعِذَارُ
الْخِتَانُ، وَالْوَكَارُ فِي شَرَى الدَّارِ، وَالرِّكَازُ الرَّجُلُ يُقَدِّمُ مِنْ مَكَّةَ. يَا
عَلِيُّ، لَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ ظَاعِنًا أَلَا فِي ثَلَاثٍ: مَرْمَةِ لِمَعَاشٍ،
أَوْ تَزْوُدٍ لِمَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحْرَمٍ ... يَا عَلِيُّ، آفَةُ الْحَسَبِ
الِافْتِخَارُ. يَا عَلِيُّ، مَنْ خَافَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَافَ مِنْهُ كُلُّ شَيْءٍ وَمَنْ
لَمْ يَخَفِ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»^۱

از آدابی که پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود در رابطه با ولیمه و اطعام است. در پنج مورد خوب است که انسان اطعام بدهد فلذا فرمود:

«يَا عَلِيُّ، لَا وَلِيمَةَ أَلَا فِي خَمْسٍ فِي عُرْسٍ أَوْ خُرْسٍ أَوْ عِذَارٍ أَوْ وَكَارٍ أَوْ رِكَازٍ»
علی جان، ولیمه دادن موردی ندارد الا در پنج مورد: عُرْس، خُرْس، عِذَار، وَكَار
و رِكَاز، و معنای هر یک از اینها در ادامه روایت بیان شده است.

«فَالْعُرْسُ التَّزْوِيجُ» در عروسی خوب است انسان ولیمه بدهد. دخترش عروس
می شود یا پسرش داماد می شود اطعام بدهد.

«وَالْخُرْسُ النَّفْسُ بِالْوَالِدِ» وقتی خدا به انسان اولاد می‌دهد مستحب است اطعام بدهد.

«وَالْعِذَارُ الْخِتَانُ» عذار ختنه کردن برای فرزند پسر است.

«وَالْوَكَارُ فِي شِرَى الدَّارِ» اگر خانه‌ای ساخته‌ای یا خریده‌ای، خوب است سفره ۸۹ بیاندازی.

«وَالرَّكَازُ الرَّجُلُ يَقْدَمُ مِنْ مَكَّةَ» کسی که از مکه می‌آید سفره اطعام بیاندازد خوب است.

از دیدگاه اسلام ولیمه دادن در این پنج مورد مستحب است. اسلام خیلی سفارش کرده است که اطعام بدهید. در ماه مبارک رمضان مستحب است افطاری بدهید و به نظرم می‌آید که در این پنج موردی که پیامبر ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند، عنایت خاص است و آن جهت خاص این است که ممکن است دیدگاه مردم نسبت به این دسته خوب نباشد و مورد آسیب قرار گیرند فلذا خدا چون بندگان را دوست دارد و می‌خواهد بندگان را از آسیب ننگه دارد این موارد را به صورت خاص بیان کرده است.

یکی از راه‌های محفوظ ماندن از چشم بد و آسیب‌ها و آلام که در روایت آمده، این است که خون حیوان ریخته شود و گوشت آن برای اطعام داده شود که خیلی مؤثر است. از امام علیه السلام سؤال کردند: آیا می‌شود به جای آن پولش را داد، حضرت علیه السلام فرمود: نه، خونس را بریز. امروز مردم به این مطالب معنوی خیلی توجه نمی‌کنند و عده‌ای اینها را جزو خرافات می‌دانند در حالی که در روایات است برای چشم بد و زخم زبانها خون بریزید. بعضی می‌گویند: بین فلانی مکه رفت، خدا به فلانی بچه داد، اینها ممکن است مشکلاتی ایجاد کند که خون ریختن بسیار مؤثر است. در اطعام، محبت هم خوابیده است. کینه‌ها از بین می‌رود، دلها به هم نزدیک می‌شوند؛ لذا فرمود: به حج رفتید، خانه‌ای ساختید، خدا فرزندى به شما داد، فرزندان را ختنه کردید یا عروسی گرفتید سفره بیاندازید و اطعام بدهید.



«يَا عَلِيُّ، لَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ ظَاعِنًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ» سزاوار نیست برای انسان که حرکتی کند یا سفر برود مگر برای این سه چیز: «مَرَمَّةٌ لِمَعَاشٍ» تلاش برای امر معاش کند. مسافرت، برای بدست آوردن روزی و تأمین کسری زندگی باشد. «أَوْ تَزْوُودٍ لِمَعَادٍ» مسافرت کند برای اینکه توشه ای برای آخرت خود بردارد. مسافرت می‌رود تا به خدمت عالمی برسد و از محضرش استفاده کند و مسایل دینی و اخروی خود را حل کند.

«أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ» اگر مسافرت می‌کند برای تفریح باشد به شرطی که جنبه حرام در آن نباشد. اهل و عیال خود را به مسافرت می‌برد تا آب و هوایی عوض کنند.

«يَا عَلِيُّ، آفَةُ الْحَسَبِ الْإِفْتِخَارُ» ممکن است انسان دارای خانواده جلیل القدر و شریفی باشد که این مسأله آفتی دارد و آن افتخار کردن است. هر جا می‌نشیند به رخ مردم بکشد که من فرزند فلانی هستم، از بیت فلانی هستم. در معاملات و کارهایش به رخ مردم بکشد که شما می‌خواهید با من هم که وابسته به فلان شخصیت هستم، این چنین رفتار کنید؟ می‌دانید من چه کسی هستم؟ با حسب و نسب افتخار به خرج می‌دهد. در حقیقت باید گفت این آدم حسب و نسب خود را از دست داده است. به افرادی که به حسب و نسب خود افتخار می‌کنند باید گفت: «فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَسْأَلُونَ»^۱ چه حسبی و چه نسبی، فردا که نفخ صور می‌شود نگاه نمی‌کنند که تو پسر چه کسی هستی، به خودت نگاه می‌کنند که چه چیزی داری؟ حسب و نسب سر جایش درست است اما آن را نباید وسیله خودت قرار دهی.

«يَا عَلِيُّ، مَنْ خَافَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَافَ مِنْهُ كُلُّ شَيْءٍ» کسی که از خدا بترسد خدا همه چیز را از او به وحشت می‌اندازد. رعب و وحشت او را به دل دیگران

۱. سوره مبارکه مؤمنون، آیه ۱۰۱ (هنگامی که در «صور» دمیده شود، هیچ یک از پیوندهای خویشاوندی میان آنها در آن روز نخواهد بود و از یکدیگر تقاضای کمک نمی‌کنند (چون کاری از کسی ساخته نیست)





می‌اندازد. دیگران می‌گویند او دارای عظمت و هیبت است. این هیبت، الهی است زیرا از خدا می‌ترسد.

«وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» هر کس از خدا نترسد از همه چیز

می‌ترسد. به عبارت دیگر، هر کس از خدا بترسد از هیچ چیز نمی‌ترسد. رحمت خدا بر آیت الله میلانی. در جریان انقلاب، رئیس شهربانی خدمت ایشان آمده بود و به آقا نصیحت می‌کرد که این حرکات به صلاح شما نیست. ممکن است شکست بخورید و عدّه ای هم از بین بروند و شما موفق نشوید. آقا فرموده بود: مسأله این نیست که ما حرکتی کنیم و حتماً پیروز شویم بلکه ما می‌خواهیم انجام وظیفه کنیم، این خودش پیروزی است. ما چه موفق شویم، چه به شهادت برسیم، پیروزیم.

خدا از ما چه می‌خواهد؟ روحانی باید این نکته را در نظر داشته باشد همان گونه که لباس او لباس پیغمبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام است باید باطن او هم روحانی باشد. اگر باطن او معنویّت نداشته باشد و فقط لباس و عمامه روحانیت سر او باشد مصداق آیه ﴿وَيُشْهِدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾^۱ می‌باشد.

یکی از بزرگان نقل می‌کرد که قدیم در بعضی از مغازه ها تابلویی نصب می‌کردند که در یک طرف تابلو، عکس روحانی مرتّب و منظم، با عبا و قبا و عمامه و نعلین و در مقابل او، عکس یک زن فاحشه نامناسب را می‌کشیدند بعد هم شعری می‌نوشتند که:

شیخی به زنی فاحشه گفتا مستی
 زن گفت هر آنچه گفتمی هستم
 آقایان عزیز، آیا همانطوری که در مناطق تبلیغی هستید در خانه هم همانطور هستید؟ در شهر قم هم همینطور هستید؟ نماز شب و دعای ندبه و دعای توسّل می‌خوانید و ناله می‌کنید یا نه؟ در مناطق تبلیغی چنان هستید که بگویند قربان این آقا برویم، خدایا آخوند خوبی به ما داده ای؟

۱. سوره مبارکه بقره، آیه ۲۰۴ (و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می‌گیرند. (این در حالی است که آنان، سرسخت‌ترین دشمنانند.)



در روایتی رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود: خدا به حضرت موسی ﷺ خطاب کرد : «یا مُوسَى، مَنْ كَانَ ظَاهِرُهُ أَرْبِنَ مِنْ بَاطِنِهِ فَهُوَ عَدُوٌّ حَقًّا»^۱ هر کس ظاهرش زیبا و باطنش خراب باشد حقیقتاً دشمن من است، «وَمَنْ كَانَ ظَاهِرُهُ وَبَاطِنُهُ سَوَاءً فَهُوَ مُؤْمِنٌ حَقًّا» و هر کس ظاهر و باطنش یکی باشد مؤمن است، «وَمَنْ كَانَ بَاطِنُهُ أَرْبِنَ مِنْ ظَاهِرِهِ فَهُوَ وَلِيٌّ حَقًّا» و هر کس باطنش زیباتر از ظاهرش باشد ولی و دوست من است. حضرت علی ﷺ می‌فرماید: «مَا أَقْبَحَ بِالْإِنْسَانِ بَاطِنًا عَلِيمًا وَظَاهِرًا جَمِيلًا»^۲ چقدر زشت است برای انسان که باطنش علیل و مریض باشد و ظاهرش زیبا باشد. مبادا فقط به ظاهر، دوست اسلام باشیم.

روزی ناصرالدین شاه گفت: بروم از باغ وحش دیدن کنم. به رئیس باغ وحش اطلاع دادند که ناصرالدین شاه می‌خواهد از اینجا دیدن کند. تا این را شنید سخت به وحشت افتاد. به او گفتند: چرا می‌ترسی؟ گفت: در باغ وحش شیری بوده که از دنیا رفته است، می‌ترسم شاه بیاید این شیر را ببیند و ناراحت شود. چکار کنم؟ شخصی را آوردند و به او گفتند: پوست شیر را داریم. تو پوست شیر را بپوش و فقط راه برو تا شاه بیاید و برود. قراری بستند و پولی تعیین کردند و آن بنده خدا در پوست شیر رفت و در قفس، شروع به راه رفتن کرد. وقتی ناصرالدین شاه آمد، گفت: برویم از محل شیر هم دیدن کنیم. آمد دید که شیر در حال راه رفتن است. به رئیس باغ وحش گفت: برو پلنگ را هم باز کن تا دست و پنجه ای نرم کنند. آن بنده خدایی که در پوست شیر بود تا دید پلنگ دارد می‌آید مثل بید شروع کرد به لرزیدن. پلنگ وقتی دید او دارد می‌لرزد گفت: من هم مثل تو هستم؛ حالا نکند ما در پوست روحانیت باشیم. آیا واقعاً در روحانیت شیر هستیم یا پوست آن در تنمان است؟

۱. جامع الأخبار، ص ۱۸۵

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۹۶



مجلس ۷۶: علائم شخص تنبل و مسیر درست زندگی عاقل



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«وَلِلْكَسَلَانِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: يَتَوَانَى حَتَّى يُفْرِطَ، وَ يُفْرِطُ حَتَّى يُضَيِّعَ، وَ يُضَيِّعُ حَتَّى يَأْتِمَّ ١ ... يَا عَلِيُّ، لَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ ظَاعِنًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرْمَّةٍ لِمَعَاشٍ، أَوْ تَزَوُّدٍ لِمَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحْرَمٍ» ٢

در ادامه نصایحی که پیغمبر بزرگوار اسلام ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند، چنین آمده است که:

«وَلِلْكَسَلَانِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ» یعنی افرادی که کسل و تنبل هستند، سه نشانه دارند: «يَتَوَانَى حَتَّى يُفْرِطُ» سستی می‌ورزند، بی‌حالی می‌کنند و با بی‌حالی کار را پیش می‌برند تا به حدّ تقصیر برسند.

«وَيُفْرِطُ حَتَّى يُضَيِّعَ» تفریط هم می‌کنند، تقصیر هم می‌کنند تا به حدّی که آن کار را ضایع کند یعنی تا به حدّ ضایع کردن کار پیش می‌روند چون گاهی تفریط منجر به ضایع شدن می‌شود. می‌فرماید اولاً سستی می‌ورزند تا حدّی که به تقصیر

۱. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۶۴

۲. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۴۹



برسد یعنی عقل هر عاقل و دانشمندی می‌فهمد که این شخص در این کار مقصّر بوده و در تقصیر هم تفریط می‌کنند تا به حدی که آن عمل را ضایع می‌کنند. «وَيُضَيِّعُ حَتَّىٰ يَأْتِمَ» آن عمل را در ضایع کردن به حدی می‌رسانند که دیگر به منزله گناه می‌شود یعنی آن تکلیف دیگر آورده نمی‌شود و افرادی که کسل اند نوعاً این طوری هستند که عمل را درست انجام نمی‌دهند چون تنبلی می‌کنند و حاضر نیستند آن وظیفه‌ای را که دارند درست تحویل بدهند. چه بسا در تنبلی کردن کار به جایی برسد که منجر به گناه هم بشود یعنی آن عملی را که باید بیاورند رفته رفته هدر می‌دهند و خودشان را مستحقّ عذاب می‌کنند. ان شاء الله امیدواریم ما جزو این افراد نباشیم. خداوند تبارک و تعالی در قرآن، یکی از نشانه‌های منافق را همین قرار داده است: ﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ﴾^۱ خداوند متعال می‌فرماید: اینها نماز هم که می‌خوانند با حالت کسالت نماز می‌خوانند؛ یعنی نشاط ندارند، روحیه ندارند؛ چون اصلاً قبول ندارند و ریشه اش برمی‌گردد به اینکه ایمانشان ضعیف است. هر چه اعتقاد انسان بالا برود، عقیده اش قوی تر شود، عبادتها و عمل‌هایی که انجام می‌دهد بهتر انجام می‌دهد و دلگرم تر می‌شود.

یکی از اصحاب خاصّ حضرت صادق علیه السلام خدمت آقا حاضر شد و عرض کرد: یابن رسول الله، نمی‌دانم چرا شبها برای نماز شب یا هر برنامه دیگری که می‌خواهم انجام دهم خیلی حال ندارم. آن حالت و نشاطی که همیشه داشتم اکنون ندارم، چکار کنم؟ حضرت علیه السلام فرمود: بدان که ایمانت به ضعف کشیده شده است، خودت را عرضه بدار. عرض کرد: آقا جان، به کجا عرضه بدارم؟

۱. سوره مبارکه نساء، آیه ۱۴۲



فرمود: برو به طرف قبرستان و به قبور مسلمین نگاه کن، چشمت را به آخرت بینداز. بین آخر کار انسان به کجا کشیده می‌شود. یک مقداری بیدار شو.

بعضی از بزرگان می‌گفتند: خیال نکنید که رفتن به قبرستان فقط در عصر پنجشنبه خوب است و فضیلت دارد، بلکه باید همیشه به یاد اموات باشید و آن

خیلی ثواب دارد چون اموات چشم انتظار ما هستند. ما هم می‌گوییم برویم برای زیارت اهل قبور، اموات چشم انتظارند. سلامی بدهیم و فاتحه ای برایشان بخوانیم. بزرگان می‌گویند: رفتن به قبرستان و خواندن فاتحه برای اموات یک طرف قضیه است. طرف دیگر آن که خیلی مهم است خودت هستی. قبرستان که رفتی اصلاً فاتحه هم نخوان، فقط مقداری بایست و تأمل کن. بین چه کسانی بودند که الان زیر خاک رفتند که از شما ملأتر و مؤمن تر و بالاتر بودند.

گاهی اوقات امیرالمؤمنین علیه السلام اصحابشان را به کنار خرابه ها می‌برد. خطاب به آنها می‌کرد و می‌فرمود: به این خرابه ها نگاه کنید. صاحبانشان کجا هستند؟ اینها را چه کسانی ساختند؟ الان در کجایند؟ آنهایی که روزی در میان این خانه ها می‌نشستند و سکونت می‌کردند، همه آنها رفتند.

بعضی مواقع که انسان به محله های قدیمی می‌رود واقعاً یک حالت عجیبی به او دست می‌دهد. اگر حواسش به خودش باشد و دقت کند این بناهای قدیمی و آثار قدیمی را که ارزیابی می‌کند به خودش می‌گوید: خدایا، سازنده آن کجاست؟ واقعاً آدم را بیدار می‌کند. بشر همیشه در غفلت است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید که اکثرشان غافلند. غفلت آنها را فرا گرفته است از بس چشم و گوش و دلشان به دنیا و زن و بچه و کار و گرفتاری مشغول شده است. خدای تبارک و تعالی راست می‌گوید. واقعاً خودش می‌داند ما چه بندگانی هستیم. الان زمان ما به مراتب بدتر از زمان قدیم است. در قدیم این



همه وسایل نبود. قدیمی ها تجمل گرایی نمی کردند. برنامه هایی که امروز داریم اصلاً وجود نداشت. خیلی زندگی ساده ای داشتند.

صاحب جواهر رحمته چگونه صاحب جواهر شد؟ ایشان در نجف اشرف یک اتاق تاریک و نمناکی داشت و در آنجا می نشست و جواهر را می نوشت. سی سال طول کشید تا این جواهر الکلام را نوشت. چقدر این مرد موفق بوده است. در این سی سال چقدر کتاب مطالعه کرده است ولی ما دو سه تا کتاب می بینیم دیگر تمام می شود. آنها مثل ما نبودند. شاگردها که به درشان می آمدند، تشنه بودند.

خدا مرحوم شیخ مرتضی حائری فرزند مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم را رحمت کند. می گفت: پدرم نقل می کرد ما درس میرزای شیرازی رحمته می رفتیم. ساعت نه صبح که می رفتیم درس ساعت یازده تمام می شد. از بس که این درس لذت داشت. فضلا بودند و بحث می کردند. بنده درس مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمته شرکت می کردم. حتی درس هم که تمام می شد باز بحث می کردند. ایشان مطلب را سر دو راهی می گذاشت و می فرمود: با یکدیگر بحث کنید. بعد از بحث و گفتگو منتظر می ماندیم ببینیم نتیجه چه می شود. بعد از لحظاتی، آقا دوباره شروع می کردند و نتیجه بحث را اعلام می کردند. بنده به نظرم چنین می رسد که ایشان مطلب را خوب توضیح می دادند. ما خیلی از درس ایشان لذت می بردیم.

خدا رحمت کند مرحوم آیت الله ستوده را. ایشان وقتی یک نفر از سر درس بلند می شد خیلی عصبانی می شد. همان جا می گفت: آقا بنشین، از فردا هم دیگر به درس من نیا. خدا مرحوم آقای فلسفی را رحمت کند، ایشان هم به این صورت بودند. منظورم این است که الان زمانه اینطور شده است و زمان سابق اینطور نبود. قدیم، حال و حوصله بیشتر بود، ادب بیشتر بود، روحیه ها قوی تر بود، احترامات بیشتر بود، الان همه چیز اُفت کرده است. هر چه هم به آینده برویم بدتر می شود.



خدا ان شاء الله به حقّ محمّد و آل محمّد^{علیهم السلام} ایمان ما را قوی بگرداند. عزیزان، هر چه می‌توانید خودتان را عرضه بدارید به اماکنی که انسان را متحوّل می‌کند و تکان می‌دهد. به قبرستان بروید و تفکّر کنید.

حضرت^{علیه السلام} می‌فرماید می‌دانید عاقبت کسالت به کجا می‌رسد؟ به گناه، این

سستی‌ها به افراط و بعد به تفریط می‌رسد از تفریط به مرحله ضایع شدن و ضایع شدن هم به مرحله گناه منجر می‌شود، خیلی باید مواظب باشید.

«يَا عَلِيُّ، لَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ ظَاعِنًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ» سزاوار نیست انسان با عقل، انسان با خرد، انسان با اندیشه، هر مسیری را برود و هر حرکتی را برای خودش راه بیاندازد. انسان با خرد نباید هر کاری را برای خودش روا بدارد. حرکت انسان باید در این سه چیز باشد:

«مَرْمَّةٌ لِمَعَاشٍ» اول اینکه انسان معاش خود را تأمین کند مثلاً زندگی اش را اداره کند، خرجش را در بیاورد؛ البتّه رزق و روزی من و شما دست خدا است و دست خودمان نیست. هر چه خدا بخواهد همان را می‌دهد؛ اما خودش فرموده است که شما فعّالیت و تلاش کنید تا من هم روزیتان را بدهم. شما حرکت کنید تا من برکت دهم. هر کسی هم که منت بگذارد، بیخود منت می‌گذارد. منت گذاشتن ندارد. روزی را خدا می‌دهد. روزی هر یک از من و شما را خداوند تأمین می‌کند ولی حرکت باید از خود ما باشد. نباید آدم برود گوشه‌ای بخوابد بعد بگوید روزی ام می‌آید. باید حرکت کنی و تلاش نمائی تا خدا روزیت را بدهد. فرمایش آقا شاخص بودن به معنای حرکت است. حرکت باید از شما باشد. اگر حرکت نکنید خدا دیگر ضمانتی ندارد. خدا ضامن روزی است اما ضمانت زیر سایه حرکت است؛ بنابراین، در مورد امرار معاش شاخص بودن اشکالی ندارد.



حضرت علیه السلام می‌فرماید از جمله جاهایی که دعا مستجاب نمی‌شود یکی همین جا است که کسی در گوشه‌خانه‌اش بنشیند و بگوید: اللهم ارزقنی، این دعا که فایده ندارد. سربار جامعه بودن و نشستن و تنبلی کردن و در کنارش دعا کردن چه سودی دارد؟ حرکت کن، برو جلو تا خدا کمکت کند و روزیت را بدهد.

«أَوْ تَزُوذُ لِمَعَادٍ» دوّم اینکه برای خاطر قیامت و معاد گام بردارد مثل همین نماز خواندن، دعا خواندن، قرآن خواندن و انجام دادن کارهای نیک دیگر که همه برای قیامت و آخرت است. این هم یکی از وظائف مهمّ ما است که تلاش مان فقط برای دنیا نباشد بلکه به فکر آخرتمان هم باشیم. برای قیامت مان نیز حرکت کنیم و توشه‌ای بفرستیم. انسان باید مقداری از وقتش را برای کار آخرت و معاد بگذارد. در واقع دنیای بدون آخرت مذموم است و آخرت بدون دنیا نیز مذمّم شده است یعنی مؤمن باید هم برای تأمین دنیایش همّت کند تا سربار مردم نشود و از طرفی برای آخرتش نیز باید گامهای مفید بردارد.

«أَوْ لَذَّةً فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ» سوّم اینکه اگر از لذّتهای زندگی استفاده می‌کند مواظب باشد حلال باشد و از حرام استفاده نکند. لذّت بردن از حلال از مصلحت هائی است که خدا قرار داده و از حکمتها و روزی‌های او است که نصیب ما کرده است. ساعاتی که برای این سه مورد یعنی امرار معاش و گام برداشتن برای آخرت و لذّت بردن از حلال مصرف می‌شود خیلی محبوب خدا است و خدا برای عاقل آن را قرار داده است.

اما حرکتهایی که در غیر از این موارد صورت می‌گیرد فایده ندارد مثل اینکه ما به جلسات شب نشینی برویم. در آنجا بگوییم و بخندیم، صحبت و اختلاط داشته باشیم، از این آقا و از آن آقا بدگویی کنیم و به تضييع حقوق دیگران و





غیبت کردن مردم بپردازیم و عمر گران مایه را برای دیدن بعضی از فیلمها که هیچ فایده ای ندارند بگذرانیم. اینگونه رفتار و کردار چه ارزشی دارد؟

بعضی مواقع وقت ما خیلی بیهوده می‌گذرد. ارزش عمرهای ما کم شده است.

سابقاً خیلی برای عمر ارزش قائل بودند. کتابها را نگاه کنید. حالات علما را

مطالعه بفرمایید. چقدر آنها وقت را برای خودشان غنیمت می‌دانستند. کتاب

«روضات الجنة» مرحوم خوانساری رحمته الله را مطالعه کنید که مربوط به علما است.

ایشان چقدر زحمت کشیدند و اینها را جمع آوری کردند.

حضرت علیه السلام می‌فرماید: انسان باید یکی از این سه کار را داشته باشد: یا باید در

راه تأمین معاش باشد که عیبی ندارد یا باید گام برای آخرت بردارد که این هم

عیبی ندارد یا در طریق لذت و استفاده حلال باشد.

مرحوم آقای محدث رحمته الله در کتاب «احادیث القدسیه» روایتی نقل می‌کند که

می‌فرماید: فردای قیامت برای هر بنده ای اتاقی وجود دارد که در آن اتاق

صندوق هایی هست که یکی یکی باز می‌شود. یک صندوق را باز می‌کنند

می‌بینند در آن انوار است. دیگری را باز می‌کنند می‌بینند در آن ظلمات است.

یکی دیگر را باز می‌کنند می‌بینند خالی خالی است. می‌پرسد: این چیست؟

می‌گویند: این عمرهای شریف شما است که بی خود هدر دادید. این بنده خدا

وقتی این را می‌بیند خیلی حسرت می‌خورد و می‌گوید: وا حسرتا.

حالا چقدر از اوقات ما بی جهت می‌گذرد و چقدر از حرکات ما بیهوده است

خدا می‌داند. واقعاً اگر امام زمان علیه السلام تشریف بیاورند آیا حرکت ما طلبه ها را

امضاء می‌کنند؟ به جدم نمی‌دانم.

خدا ان شاء الله به حق محمد و آل محمد علیهم السلام اعمال من و هم چنین شما

عزیزان را مورد رضایت و خوشنودی خودش قرار بدهد.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: أَنْ تَعْفُوَ
عَمَّنْ ظَلَمَكَ، وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ، وَ تَحُلْمَ عَمَّنْ جَهَلَ عَلَيْكَ. يَا
عَلِيُّ، بَادِرْ بِأَرْبَعٍ قَبْلَ أَرْبَعٍ: شَبَابِكَ قَبْلَ هَرَمِكَ، وَ صِحَّتِكَ قَبْلَ
سُقْمِكَ، وَ غِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ، وَ حَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ»^۱

رسول گرامی اسلام ﷺ در ادامه بیانات خود به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» سه صفت است که اگر کسی دارای این سه حالت باشد جزو کسانی است که دارای مکارم اخلاق هستند یعنی این صفات از اخلاق کریمه است. هر کس نمی تواند دارای این سه صفت باشد. واقعیت هم همینطور است. شخص دارای این سه صفت، دارای مکارم اخلاق است هم در این دنیا و هم در آخرت که خود پیغمبر و ائمه علیهم السلام دارای این مقام بودند.

«أَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ» کسی که به شما ظلم کرده و اذیت و آزار رسانده است شما ظلم و ستم او را نادیده بگیرید، او را کلاً عفو کنید و هیچ حالت انتقام در

وجود شما نماند. خیلی سخت است و این از صفات بزرگ انسان است چون بشر حالتی دارد که در مقابل هر حرکتی انتقام جویی کند. دلش می‌خواهد که انتقامی حتی بالاتر از او بگیرد. این است که می‌بینیم سخت است انسان بتواند بر نفس خود قالب شود و کسی که در حقش ظلمی کرده است را عفو کند.

«وَتَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ» کسانی که با شما فامیل هستند خواهر، برادر، بستگان، مخصوصاً اگر از طرف مادر با انسان نسبت دارند اگر آنها با شما قطع رحم کردند و اصلاً به دید و بازدید شما نمی‌آیند و به تعبیر الان خیلی با شما سرسنگین هستند، اگر یک چنین حرکاتی دارند شما در مقابل، سرسبک باشید، به دیدنشان بروید، صله رحم کنید، این از مکارم اخلاق است. اینطور نباشد که در مقابل آنها باشی که اگر آنها صمیمی هستند شما هم صمیمی باشید و اگر نیستند شما هم نباشید، خیر اینطور عمل نکنید، شما به وظیفه خود عمل کنید و مقابله به مثل نکنید. البته در بعضی موارد خود مقابله به مثل هم وظیفه است و خود ائمه علیهم‌السلام هم فرموده اند این مقابله را انجام بده ولی در مواردی که دستور بر عدم مقابله است باید به دستور عمل کنید.

انوار اخلاقی

«وَتَحْلُمَ عَمَّنْ جَهِلَ عَلَيْكَ» حلم بورزد درباره کسی که نسبت به او جهل و نادانی به کار برده است. ما روحانیون بیشتر به این مصیبت مبتلا هستیم چون در میان مردم هستیم و سرپرستی مردم را داریم. در این جلساتی که می‌روید امکان ندارد که با اینگونه افراد برخورد نداشته باشید. به نظر بنده، همه با اینگونه افراد برخورد داشته اید که نادان و جاهل هستند و حرکتهای ناشایستی در مورد شما انجام می‌دهند. حالا یا با زبان خود و یا در عمل به شما بی‌حرمتی می‌کنند مثلاً بعد از منبر رفتنتان، با لحن خیلی خفت آمیز به شما می‌گویند: این چه منبری بود که رفتی؟ وقت ما را با این اکاذیب به هدر دادی.



بالاخره اگر کسی چنین برخوردی کرد وظیفه ما در مقابل او چیست؟ آیا ما هم باید مقابله کنیم؟ پرخاشگری کنیم یا اینکه حلم و بردباری داشته باشیم؟ آقا می‌فرماید در چنین مواردی بهترین برخورد، حلم است که گفته اند: وقتی انسان پستی را دیدی بهترین بزرگواری تو نسبت به او بی‌اعتنایی است یعنی کسی که این تعبیرات از دهانش بیرون می‌آید معلوم می‌شود تشخیص و قوه عاقله ندارد پس آدم نادان را رها کن، بگذار دیگران او را ملامت کنند که نمونه اش را نسبت به ائمه علیهم‌السلام و بزرگان دیده ایم.

شخصی مقابل حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام آمد در حالی که همه بزرگان و اصحاب نشسته بودند و شروع کرد ناسزا گفتن به ایشان. حضرت علیه‌السلام سکوت کرد و جوابی نداد. بعد که رفت، فرمود: می‌دانم چطور جوابش را بدهم. فردای آن روز حضرت علیه‌السلام به در خانه اش رفت. پرس و جو کرد، گفتند به مزرعه رفته است. حضرت علیه‌السلام حرکت کرد و نزد همان شخص رفت. تا نزدیک او رسید یک مرتبه همان شخص با دیدن آقا داد و بیداد راه انداخت. گفت: نیا که زراعت مرا به هم می‌زنی. حضرت علیه‌السلام به حرف او اعتنایی نکرد و جلو رفت و با روحیه ای که داشت با آن شخص برخورد کرد و شخص را کاملاً از این رو به آن رو کرد.

به آن شخص فرمودند: امروز آمده ام که جواب تو را بدهم. آن شخص گفت: نمی‌خواهد بیایی، تو به من ضرر می‌زنی. حضرت علیه‌السلام فرمود: محصولی که داری چقدر برایت درآمد دارد؟ شخص گفت: مگر من علم غیب دارم؟ فرمود: نگفتم که دقیق بگو، گفتم شما درآمد امسالت را چقدر تخمین می‌زنی؟ آن شخص مبلغی را بیان کرد. حضرت علیه‌السلام فرمود: من دو برابر آن را به تو می‌دهم. وقتی دو برابر مبلغ را به او داد یک مرتبه آن شخص از این رو به آن رو شد و بنا کرد دست آقا را بوسیدن و اظهار پوزش کردن.



نمونه های زیادی از حضرات ائمه علیهم السلام وجود دارد که اینطور عمل کرده اند یعنی خودشان هم به وسیله حلم عمل می کردند مگر در جایی که وظیفه، مقابله باشد. در روایات بیان شده است که تواضع در مقابل متواضع صدقه است ولی تکبر در مقابل متکبر عبادت است چون انسان متکبر می خواهد

خودش را بالا ببرد لذا دستور داریم که در مقابلش تکبر بورز که بیشتر از این خودش را گرفتار نکند. اگر در مقابل متکبر، تواضع کنی تکبرش بیشتر می شود که در حقیقت این عمل تو، خدمت به این افراد است.

«يَا عَلِيُّ، بَادِرْ بِأَرْبَعٍ قَبْلَ أَرْبَعٍ» حضرت علیه السلام در ادامه می فرماید: علی جان، به چهار چیز قبل از چهار چیز مبادرت کن:

«شَبَابِكَ قَبْلَ هَرَمِكَ» جوانی را قبل از اینکه به پیری برسی دریاب که اگر انسان وقتی جوان است به حال خودش برسد، بهتر است چون انسان در سن پیری دیگر حالی ندارد که بخواهد به کار خودش برسد.

«وَصِحَّتِكَ قَبْلَ سُمْمِكَ» تا سلامتی داری و عافیت در وجود مبارکت است قدر خودت را بدان. به خودت بیشتر توجه کن قبل از اینکه مریض شوی. خدا هیچیک از بندگانش را مبتلا به مرض نکند.

«وَعِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ» آنگاه که توانایی داری کارت را انجام بده قبل از اینکه به روز تهی دستی بیافتی.

«وَحَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ» تا زنده هستی کارهایت را بکن، وصیت را بنویس، اینطور نباشد که امروز و فردا کنی که می بینیم آقایی از دنیا رفته است و خیلی هم شخص محترمی بوده ولی وصیتنامه ندارد. برادران عزیز، یادتان نرود وصیتنامه را بنویسید حتی روایت دارد وصیت را زیر مٹکا بگذارید که کنایه است از اینکه همیشه همراهت باشد. ما می بینیم شناسنامه را همراه می برند اما



وصیتنامه را خیر. حتماً لازم نیست که انسان مال داشته باشد بلکه منظور از وصیت، اصل شهادتنامه است. مؤمن باید آن را بنویسد و بعد از آن، اگر سفرashi هم دارد آن را هم بنویسد که چه کار کنند.

دست خالی از دنیا نروید که در روایات آمده است: آنچه سخت است، مرگ و قبر می‌باشد ولی سخت تر آن است که انسان دست خالی وارد قبر شود. خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: من یک سوّم اموالت را برای خودت گذاشتم تا بتوانی برای خودت ذخیره کنی اما تو هیچ کاری نکردی و دست خالی آمدی. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: یکی از چیزهایی که خدا بر بندگانش منت گذاشت این است که یک سوّم مالش را بعد از مرگش برای خودش قرار داد. خدایا، ما را عامل به این سفارشات قرار بده، انشاء الله.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، كَرِهَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأُمَّتِي: الْعَبَثَ فِي الصَّلَاةِ، وَالْمَنَّ فِي
 الصَّدَقَةِ، وَإِتْيَانَ الْمَسَاجِدِ جُنْبًا، وَالضَّحِكَ بَيْنَ الْقُبُورِ، وَالتَّطَلُّعَ فِي
 الدُّورِ، وَالنَّظَرَ إِلَى فُرُوجِ النِّسَاءِ لِأَنَّهُ يُورَثُ الْعَمَى، وَكَرِهَ الْكَلَامَ
 عِنْدَ الْجَمَاعِ لِأَنَّهُ يُورَثُ الْخَرَسَ، وَكَرِهَ النَّوْمَ بَيْنَ الْعِشَاءَيْنِ لِأَنَّهُ
 يَحْرِمُ الرِّزْقَ، وَكَرِهَ الْغُسْلَ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَّا بِمِئْزَرٍ، وَكَرِهَ دُخُولَ
 الْأَنْهَارِ إِلَّا بِمِئْزَرٍ فَإِنَّ فِيهَا سُكَّانًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»^۱

«يَا عَلِيُّ، كَرِهَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأُمَّتِي: الْعَبَثَ فِي الصَّلَاةِ» کراهت گاهی به معنای
 حرمت به کار می‌رود و گاهی هم به معنای کراهت اصطلاحی است. در این
 روایت هر دو قسم آن به کار رفته است، هم قسم حرام و هم مکروه.
 حضرت ﷺ می‌فرماید: خدا بدش می‌آید برای امتی که بخواهند در نماز سرگرم
 بازی باشند مثلاً با ریش خود بازی کنند، خدا این کار را خوش ندارد.
 «وَالْمَنَّ فِي الصَّدَقَةِ» خدا دوست ندارد که وقتی انسان صدقه ای می‌دهد منت
 بگذارد.



«وَإِتْيَانِ الْمَسَاجِدِ جُنْبًا» نباید انسان در حال جنابت وارد مسجد شود، چرا که خدا بدش می‌آید که اگر با مکث در آنجا باشد حرام است و اگر عبوری باشد شاید کراهت داشته باشد.

«وَ الضَّحِكَ بَيْنَ الْقُبُورِ» نباید انسان در قبرستان خنده، صحبت، شوخی و اختلاط کند. آنجا جای عبرت است. انسان وقتی به طرف قبرستان می‌رود باید حواسش به این باشد که چه روزی در پیش دارد و کجا خواهد رفت. چه کسانی بودند و الان در کجا خوابیده‌اند. قدری فکر کنند فلذا خدا خنده کردن در بین قبرستان را دوست ندارد حتی در بعضی از روایات آمده است که اگر انسان در قبرستان خنده کند به مرض فشار قبر مبتلا می‌شود پس یکی از عواملی که برای انسان فشار قبر می‌آورد خندیدن در قبرستان است. شما عزیزان خیلی مواظب باشید هر وقت به زیارت اهل قبور یا برای تشییع جنازه‌ها می‌روید صحبت و خنده نکنید.

«وَ التَّطَلُّعَ فِي الدُّورِ» مثلاً در ساختمانهایی که بلند است و به خانه همسایه اشراف دارد خدای ناخواسته بخواهد جلوی پنجره برود و به خانه مردم نگاه کند، این کار خیلی بدی است حتی در بعضی روایتها دیده شده که اگر کسی در همان لحظه تیر بزند و به چشم بیننده بخورد و چشم او را کور کند چه بسا مشکلی نباشد. اینجا هم حضرت ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است که مواظب باشد خدا از این کار بدش می‌آید.

«وَ النَّظَرَ إِلَى فُرُوجِ النِّسَاءِ لِأَنَّهُ يُورِثُ الْعَمَى» یکی از دلایل کوری چشم بچه‌ها همین است. اگر انسان به عورت زن نگاه کند ممکن است که موجب کوری چشم شود.



«وَكْرَهُ الْكَلَامَ عِنْدَ الْجَمَاعِ لِأَنَّهُ يُورِثُ الْخُرْسَ» صحبت کردن در موقع جماع، ممکن است بیچه را لال کند. این احتمال وجود دارد دلیل اینکه گاهی زبان برخی از بیچه ها گیر می کند همین موضوع باشد زیرا روایت دارد در هنگام انعقاد نطفه اگر قسمتی از بدن بخواهد کاری کند مثلاً انسان تکلم کند به همان ۱۰۷

نسبت نیروی آن قسمت از بدن بیچه گرفته می شود الا اینکه در آن حال ذکر خدا را بگوید که اثر خوبی دارد، این هم جای تعجب دارد؛ فلذا حضرت ﷺ می فرماید این را هم رعایت کنید. حرف، موجب لالی بیچه می شود و مسئولیت او به گردن شما می افتد.

«وَكْرَهُ النَّوْمَ بَيْنَ الْعِشَاءِ لِأَنَّهُ يَحْرِمُ الرِّزْقَ» خدا بدش می آید که انسان بین العشائین بخوابد یعنی دو ساعت بعد از مغرب، اگر کسی بخوابد کراهت دارد. پرسیدند: چرا؟ برای اینکه انسان روزی اش را از دست می دهد.

«وَكْرَهُ الْغُسْلَ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَّا بِمِئْزَرٍ» اگر می خواهید غسل کنید زیر آسمان انجام ندهید مگر اینکه چیزی مانند لنگ دور خود پیچیده باشید. برهنه زیر آسمان غسل نکنید.

«وَكْرَهُ دُخُولَ الْأَنْهَارِ إِلَّا بِمِئْزَرٍ فَإِنَّ فِيهَا سُكَّانًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ» در نهر آب هم بدون اینکه چیزی در اطراف خود پیچیده باشد، نرود و نباید لخت باشد. چه اشکالی دارد که انسان بدون لنگ در آبی مثل خزینه هایی که سابق بود، برود؟ حضرت ﷺ می فرماید کراهت دارد چون در آب، سکّانی از ملائکه هستند که انسان نباید عریان باشد. پیغمبر بزرگوار ﷺ می فرمود: من وقتی می خواهم دستشویی بروم سرم را می پوشانم برای اینکه از ملائکه خجالت می کشم.



یکی از بزرگان نقل می‌کرد: امیرالمؤمنین علیه السلام هر وقت که می‌خواستند به توالی بروند به دو ملک راست و چپ خود اشاره می‌کرد و می‌فرمود: بفرمایید پایین، من قصد دارم دستشویی بروم و برگردم، من از شما خجالت می‌کشم.

عزیزان روحانی، توجه کنید ببینید ائمه علیهم السلام و بزرگان ما چگونه بودند. یکی از بزرگان می‌فرمود: عقیده من بر این است طلبه ای که نماز شب نخواند هیچگاه موفق نخواهد شد. طلبه ای که موفق به نماز شب خواندن شود و واقعاً معتقد باشد مراقب ملائکه هایی که در اطرافش هستند، می‌باشد. ده ملک در روز و ده ملک در شب مراقب من و شما هستند. خودمان را رها نکنیم که هر کاری را انجام دهیم.

ایشان نقل می‌کرد: قاتل مرحوم آیت الله شهید مطهری رحمته الله طلبه من بود. قبل از اینکه مرحوم مطهری را به شهادت برساند وقتی به او نگاه می‌کردم قیافه اش به طلبگی نمی‌خورد. چهره اش چهره نفاق بود. روزی به او گفتم: آقا از اینجا بیرون برو و با من نباش. او را از مدرسه بیرون کردم. رفت و آمد زیادی کرد. شکایت مرا نزد علما برد که این آقا مرا از حوزه بیرون کرده است. بعد به من زنگ زدند و پرسیدند که چرا فلان طلبه را بیرون کردید، ایشان طلبه خیلی خوبی است. گفتم: خیر، این آقا به دلم نمی‌نشیند. حالت طلبگی ندارد. نفاق دارد. تا اینکه طولی نکشید و شهید مطهری رحمته الله را به شهادت رساند. وقتی او را گرفتند گفتم: متوجه شدید، من آن روز در چهره اش این نفاق را می‌دیدم. انشاء الله خداوند متعال همه ما را در زیر سایه لطف و مرحمت خود حفظ و حمایت بفرماید.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، ثَمَانِيَةٌ لَا يُقْبَلُ مِنْهُمْ الصَّلَاةُ: الْعَبْدُ الْأَبْقُ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَوْلَاهُ، وَ النَّاشِزُ وَ زَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاخِطٌ، وَ مَانِعُ الزَّكَاةِ، وَ تَارِكُ الْوُضُوءِ، وَ الْجَارِيَةُ الْمُدْرِكَةُ تُصَلِّي بِغَيْرِ خِمَارٍ، وَ أَمَامُ قَوْمٍ يُصَلِّي بِهِمْ وَ هُمْ لَهُ كَارِهُونَ، وَ السَّكَرَانُ، وَ الزَّبِينُ وَ هُوَ الَّذِي يُدَافِعُ الْبَوْلَ وَ الْغَائِطَ»^۱

از جمله سفارشات پیغمبر بزرگوار ﷺ به مولا امیرالمؤمنین علیه السلام این است که می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، ثَمَانِيَةٌ لَا يُقْبَلُ مِنْهُمْ الصَّلَاةُ» هشت دسته و طایفه هستند که نماز اینها پذیرفته نیست و قبول نمی شود. البته در اینجا مراد از قبول اعم از عدم صحت است یعنی اگر نماز قبول نمی شود چه بسا صحیح هم نباشد. به قول ما اصلاً نماز نیست تا صحت داشته باشد. در مقابل، بعضی ها نمازشان صحت دارد ولی خدا قبول نمی کند.

می فرماید: هشت دسته هستند که نماز آنان قبول نیست و پذیرفته نمی شود:



«الْعَبْدُ الْأَبْقُ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَىٰ مَوْلَاهِ» آن بنده ای که گریز پا باشد و فرار کرده باشد، نماز و عبادتش قبول نیست تا اینکه به طرف مولای خودش باز گردد. عبدی که فرار کرده باشد نمازش صحیح نیست. ما همه عبد خدا هستیم. آیا ما از خدا فرار نکردیم؟ این را باید خودتان قضاوت کنید. ان شاء الله ما بندگان گریز پا نباشیم. خیلی باید مواظب باشیم که جزو بنده هایی نباشیم که سر به فرمان خدا نمی برند؛ چون فرار عبد برای این است که نمی خواهد تحت فرمان مولایش باشد. فرار می کند که از امر مولا سرپیچی کند. خدا نماز این عبد را قبول نمی کند تا به طرف مولایش برگردد. عزیزان، اگر می خواهید نماز ما هم قبول باشد به طرف خدا بروید. از فرمان خدا سرپیچی نکنید.

«وَالنَّاشِزُ وَ زَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاحِطٌ» زنی که از فرمان شوهرش سرپیچی کند و ناشزه باشد یعنی تمکین برای شوهر نداشته باشد و شوهر نسبت به او ناراحت باشد. او هم نمازش صحیح و قبول نیست.

«وَمَا نَعِ الزَّكَاةَ» کسی که زکات مالش را پرداخت نکند یعنی کلّ وجوهات واجبه را، چون منظور از زکات فقط زکات خاصّه نیست. زکات به معنای عام است یعنی زکات مال و حقوق واجبه الهی. روایات متعددی داریم که هر جا در قرآن اسم زکات آمده است و با صلاة مقرون شده است منظور از آن، زکات واجب معمولی ما نیست. مراد کلّ حقوق واجبه است.

چند چیز را خدا کنار هم قرار داده است. یکی صلاة و زکات است. ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾^۱ در قرآن ملاحظه کنید. در بیشتر موارد تا اسم نماز برده می شود، در کنارش زکات هم بیان می شود. این دو تا کنار هم هستند.

۱. سوره مبارکه بقره، آیه ۴۳ (نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید)





دیگری شکر خود خدا و شکر والدین است. این را خدا کنار هم قرار داده است. ﴿أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ﴾^۱ از خداوند سپاسگزاری کنید و از پدر و مادر خود تشکر نمائید.

۱۱۱



یکی هم، الله با رَحِم است ﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ﴾^۲ خدا خودش را با رَحِم، کنار هم قرار داده است یعنی سر پل صراط از دو چیز سؤال می‌کنند. یکی از خدا می‌پرسند که چه کار کردید؟ بترسید از آن خدایی که همه از او سؤال می‌شوید. دیگری از ارحام نیز سؤال می‌شود. یکی از جاهایی که رد شدنش سخت است مسأله رَحِم است. با رَحِم چگونه رفتار کردید؟ حواستان جمع باشد.

اینها را بیان کردم و خواستم بگویم که در قرآن، نماز و زکات با هم آمده اند؛ پس معنای زکات عام می‌شود چون امام علیه السلام می‌فرماید مراد از زکات، فقط زکات واجب مال نیست که ده یک است بلکه مراد کل حقوق واجبه است یعنی هر چیزی که مال و بدن را پاک می‌کند پس خمس را هم در بر می‌گیرد، کفارات را هم شامل می‌شود، مظالم را در بر می‌گیرد اینها همه جزو حقوق واجبه است.

پرسیدند: آقا جان، پس کدام آیه است که صرفاً زکات واجبه را بیان می‌کند؟ حضرت علیه السلام فرمود: این آیه است ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ...﴾^۳ و آیه مخصوص خمس ﴿أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ﴾^۴ است اما این زکاتی که در قرآن در کنار نماز زیاد تکرار می‌شود، اعم از وجوه مالیه



۱ . سوره مبارکه لقمان، آیه ۱۴

۲ . سوره مبارکه نساء، آیه ۱

۳ . سوره مبارکه توبه، آیه ۶۰

۴ . سوره مبارکه انفال، آیه ۴۱



است؛ پس خداوند متعال عبادت بدنی را با عبادت مالی کنار هم قرار داده است. عبادت بدنی نماز است و عبادت مالی زکات؛ پس کسی که نماز بخواند ولی خمس ندهد، نمازش قبول نیست چه اهل علم باشد و چه غیر اهل علم. بعضی از اهل علم هستند که می‌گویند مگر ما هم باید سال خمسی داشته باشیم؟ عزیز من، مگر شما اهل علم شدی نباید خمس بدهی؟

خدا مرحوم آیت الله آقا میرزا ملکی تبریزی را رحمت کند. استاد اخلاق مرحوم امام و دیگر مراجعی علیه السلام که در محضرش بودند. ایشان یکی از چیزهایی که خیلی در زمان خودشان به طلبه ها تذکر می‌دادند این بود که می‌فرمود: مبدا طلبه ای پای منبر من باشد که وجوهات نداده باشد. من راضی نیستم چنین طلبه ای به درس من بیاید. نمی‌شود شخصی روحانی باشد ولی در واجبات کوتاهی کند. این یکی از واجبات مسلم بر همه ما است. از مرجع بگیر تا پایین تر، بر همه واجب است و ما باید سال خمسی داشته باشیم و وجوهات بدهیم. ممکن است بگویند آقا ما چیزی نداریم، خب نداشته باشید، ایرادی ندارد مگر شما باید حتماً چیزی داشته باشید تا سال داشته باشد. اصلاً به مسأله نداشتن سال فکر نکنید اگر یک تومان در اول سال در جیب مبارکتان باشد، خمس دارد. اگر نداشته باشید ایرادی ندارد. می‌بینید دستتان خالی است، ایراد ندارد. بگو خدایا امسال من چیزی نداشتم، مسأله ای نیست؛ اما اینکه اصلاً حساب و کتابی نداشته باشید، نمی‌شود. حضرت علیه السلام می‌فرماید: کسی که خدای ناخواسته در رسیدگی به مالش کوتاهی کند و زکات مالش را نپردازد، خدا نمازش را قبول نمی‌کند.

«و تَارِكُ الْوُضُوءِ» کسی که وضو را رها کند، نمازش قبول نیست. وضو که نگیرد، نمازش هم صحیح نیست. بعضی ها گفته اند شاید «تارک الوضوء» (به فتح واو) باشد، خب تارک الوضوء دیگر کیست؟ یعنی کسی که - معذرت



می‌خواهم - شستشو نمی‌کند و مواظب رفتارش نیست و دستهایش کثیف و آلوده است. اهل نظافت نیست یعنی با حالت کثیفی سر نماز می‌رود. خدا نماز اینها را قبول نمی‌کند، چرا؟ چون ﴿خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾^۱ وقتی که می‌خواهید به سجده گاه خدا بروید و هنگامی که می‌خواهید سر به سجده بگذارید، لباس تمیز بپوشید، لباس مخصوص داشته باشید.

خدا قدیمی‌ها را رحمت کند. یکی از بزرگان وقتی که می‌خواست برای نماز جماعت بیاید حتی عبا و قبا و سجاده نمازش را عوض می‌کرد. من از ایشان پرسیدم: چرا عبا را عوض می‌کنید؟ گفت: این عبا و قبا مخصوص نماز است. من آنها را بیرون نمی‌برم؛ چون ممکن است ترش‌حی به آنها شده باشد و من نفهمیده باشم. می‌خواهم به دیدن خدا بروم. چه عقیده‌هایی داشتند. لباس مخصوص برای نماز، عبا و مخصوص برای نماز، اینقدر مقید بودند. من خودم چندین بار بزرگی را دیدم که تا داخل محراب می‌نشست، لباس هایش را عوض می‌کرد. تمام اثاث داخل جیبش را درمی‌آورد و همه را داخل یک دستمال می‌گذاشت، بعد برای نماز می‌ایستاد. می‌گفت: مبدا بعضی از این وسایل مسأله دار باشد و من ندانم و پیش خدا تقرّب پیدا نکنم. آیا این کارها نشانه عقیده قوی و بلند انسان نیست؟ اگر انسان عقیده نداشته باشد دنبال این کارها می‌رود؟

«وَالْجَارِيَةُ الْمُدْرِكَةُ تُصَلِّي بِغَيْرِ خِمَارٍ» جاریه، کنیزی است که به حالت رشد رسیده و بالغ شده است ولی وقتی می‌خواهد نماز بخواند بدون خیمار می‌خواند که نمازش قبول نیست. نماز به غیر خیمار یعنی چیزی روی سرش نیندازد. منظور همان کنیز است چون بحث فقهی در مورد زن‌های آزاد با زنهای کنیزه درباره پوشش در نماز مورد اختلاف است.

۱. سوره مبارکه اعراف، آیه ۳۱



«وَأَمَّا قَوْمٌ يُّصَلِّي بِيَهُمْ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ» ما چقدر امام جماعت های اجباری در مساجد داریم. خدا به داد ما برسد. چرا امام جماعت اجباری مردم می شوید؟ وقتی مردم تو را نمی خواهند، نباید برای نماز جلو بایستی. متأسفانه همه اصول اولیه دارد زیر دست و پا می رود. چرا باید اینطور بشود؟ امام جماعت را مردم باید انتخاب کنند نه بنده و شما. بنده بیایم بگویم حتماً باید فلانی امام جماعت باشد یعنی چه؟ مگر می توانم این کار را انجام دهم؟ حضرت ﷺ می فرماید: نمازی که این آقا برای مردم می خواند در پیشگاه خدا قبول نیست. در روایتی از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است که در دوره آخرالزمان، عده ای از امت من احکام را تغییر می دهند و سنت مرا عوض می کنند. مبدا خدای ناخواسته ما جزو آن دسته باشیم. «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»^۱ سنت خدا را دست نزنید. هر چه معصومین علیهم السلام و پیشینیان ما داشتند همان سنت را احیا کنید که راه سعادت همان است.

یکی از بزرگان که امام جماعت محلی بود، وقتی از دنیا رفت بعد از مدتی او را در خواب دیدند. پرسیدند: آقا، حالتان چطور است؟ گفت: گرفتارم. پرسیدند: برای چه گرفتاری؟ گفت: خدا مرا به حساب و کتاب کشانده و هر روز می آیند و چند دفعه مرا شلاق می زنند. پرسیدند: چه موقع می آیند و شلاق می زنند؟ گفت: همان ساعت هایی که من برای مردم نماز می خواندم.

آن آقای امام جماعت گفته بود: آخر پرسیدم: مگر من چه گناهی کرده ام که شما این ساعت ها مرا تازیانه می زنید؟ گفتند: گناهت این است که امام جماعت اجباری شدی و برای مردم نماز زوری خواندی. مردم که نمی خواستند تو امام جماعت باشی. ممکن است بگویند که ای حاج آقا، اینها خواب است ولی اگر

۱. سوره مبارکه فاطر، آیه ۴۳ (و هرگز برای سنت ما تغییر و دگرگونی نخواهی یافت)





رفتیم آن دنیا و این خواب ها برای ما واقعیت پیدا کرد آنجا چه کسی به داد می‌رسد؟ می‌گویند که تو پای منبر نشسته بودی، پای سخنان فلانی بودی، حاج آقا هم برایت گفت ولی تو آن روز همه چیز را به مسخره گرفتی، حالا امروز بیا ببینیم این خواب بود و مسخره یا واقعیت. آیا انسان آنجا می‌تواند کاری کند؟

برادران عزیز و بزرگوار، از خدا بترسید. خیلی مواظب باشید. ماه رمضان در پیش است. در برخی مساجد می‌بینیم بحث است که این آقا از طرف فلان آقا آمده است پس این فرد باید امام جماعت باشد. آن آقا از طرف فلان آقا آمده است پس او باید امام جماعت باشد، پناه بر خدا؟

در زمان سابق این حرفها نبود. اگر می‌فهمیدند شخصیت بزرگواری، یک نفر روحانی را به جایی فرستاده است بسیار احترام و عزت می‌گذاشتند، می‌گفتند از طرف فلان آقا آمده است؛ اما الان این حرف ها نیست. چرا این آقا باشد ولی فلان آقا نباشد؟ یا می‌نشینند چهره فلان آقا را خدشه دار می‌کنند. مرجعی که سالهای سال در حوزه زحمت کشیده است یک نفر بلند می‌شود و می‌رود تمام چهره این بزرگوار را از بین می‌برد. با چند تن از این مراجع بزرگ صحبت شد. به من گفتند: حاج آقا علوی، این طوری شده است. یک آقای می‌رود این آقا را می‌کوبد. یک آقای می‌رود آن آقا را می‌کوبد. چرا برخی چنین کارهایی می‌کنند؟ چرا مردم را نسبت به روحانیت بدبین می‌کنند؟ شمایی که می‌روید فلان آقای بزرگوار را می‌کوبید مردم نه به آن آقا اعتماد می‌کنند و نه به خود شما. خدای ناخواسته از این کارها نکنید که گناه بزرگی مرتکب می‌شوید. شما اگر آقای را قبول دارید، صفات همان آقا را بگو.

مگر ما مثل شما نبودیم؟ در زمان ما مراجع نبودند؟ در زمان خود بنده چند تن از مراجع بزرگوار بودند. بنده مکه مشرف می‌شدم و مقلدین مراجع همراه من بودند. در موقع حج می‌آمدند و می‌گفتند: حاج آقای علوی، ما چکار کنیم؟



می‌گفتم هر کدام از شما آقایی را که به عنوان مرجع انتخاب کرده اید بفرمایید تا من فتوایش را بگویم.

عزیزان، بار سنگینی بر دوش شما است. مواظب باشید کاری نکنید که عمل مردم باطل شود و فردای قیامت بازخواست شوید. هر کس هر بزرگواری را قبول دارد شما نظر مرجع تقلیدش را برایش بگویید. اگر از خود شما پرسیدند که نظر شما با کیست؟ نظرتان را بگویید ایرادی ندارد ولی مواظبت کنید.

«وَالسَّكَرَانُ» نماز انسان مست قبول نمی‌شود. حالا مست چه باشد؟ آیا مست شراب منظور است یا نه، مست ریاست و مقام و مست مال دنیا هم مراد است؟ ان شاء الله که شامل قسم دوّم نشود و آلا خیلی سخت می‌شود که خداوند نماز کسانی که مست دنیا هستند را نپذیرد.

«وَالزَّبِينُ» و مورد آخر که مورد هشتم است و خدا نمازش را قبول نمی‌کند «زبین» است. «زبین» دیگر کیست؟ فرمود: «وَهُوَ الَّذِي يُدَافِعُ الْبُؤْلَ وَالْعَانِطَ» کسی که نماز می‌خواند در حالی که دستشوئی دارد، ادرار دارد، تنبلی می‌کند و توالت نمی‌رود. با همان وضع، وضو می‌گیرد و نماز می‌خواند. خدا نماز این انسان‌ها را نیز قبول نمی‌کند.

در شرح لمعه آمده است یکی از جاهایی که برای نماز گزار کراهت دارد «مدافعة الاخبثین» است یعنی انسان بخواهد ادرار خودش را نگهدارد و نماز بخواند. خدا نماز او را قبول نمی‌کند.

خدایا به حقّ محمّد و آل محمّد علیهم‌السلام توفیق عمل به این وصیّت را به ما مرحمت بفرما.





۸۰



مجلس ۸۰: شرائط بناء خانه ای در بهشت و بهترین مردم بودن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ: مَنْ آوَى الْيَتِيمَ،
وَ رَحِمَ الضَّعِيفَ، وَ أَشْفَقَ عَلَي وَالِدَيْهِ، وَ رَفَقَ بِمَمْلُوكِهِ. يَا عَلِيُّ،
ثَلَاثٌ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهِنَّ فَهُوَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ: مَنْ أَتَى اللَّهَ
بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ، وَ مَنْ وَرَعَ عَن مَحَارِمِ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ فَهُوَ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ، وَ مَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ
أَغْنَى النَّاسِ»^۱

از جمله وصایای وجود مبارک رسول الله ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام این است که
می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ» هر کس که دارای این چهار
خصلت باشد، خدا برای او در بهشت خانه ای می سازد. کسی که در بهشت
خانه دارد، حق مطالبه خانه خودش را دارد که بتواند به طرف خانه خودش
برود. این علت می شود که خداوند حتماً انسان را به بهشت ببرد.



«مَنْ آوَى الْيَتِيمَ» کسی که بتواند یتیمی را پناه دهد، بچه ای که پدر ندارد، مادر ندارد و بی سرپرست است را سرپرستی کند.

«وَرَحِمَ الضَّعِيفِ» کسی که به ضعیفا رحم داشته باشد، به بیچارگان عنایت داشته باشد، دارای صفت و خصلت رحم باشد رحمانیت خداوند او را هم به بهشت می‌برد.

«وَأَشْفَقَ عَلَى وَالِدَيْهِ» کسی که نسبت به پدر و مادر خود مهربان باشد. فرقی هم نمی‌کند که پدر و مادر در قید حیات باشند یا از دنیا رفته باشند. «اشفاق به والدین» اختصاص به حال حیات آنها ندارد چون این صفت کلی است یعنی چه زنده باشند و انسان دسترسی حضوری به پدر و مادر داشته باشد و یا اینکه از دست رفته باشند، باز انسان باید مهربانی کند یعنی آنها را فراموش نکند، به یاد آنها باشد، برای آنها خیرات بفرستد.

از یکی از معصومین علیه السلام پرسیدند: آیا عاق والدین برای کسانی است که پدر و مادرشان در قید حیات می‌باشند؟ حضرت علیه السلام فرمود: نه، اختصاص به حال حیات ندارد. چه بسا افرادی که در حال حیات نسبت به پدر و مادر خیلی مهربانی دارند و اشفاق و لطف دارند ولی بعد از مرگ آنها مورد عاق قرار می‌گیرند و عاق والدین می‌شوند. عرض کردند: وقتی پدر و مادر از دنیا رفته اند چگونه مورد عاق آنها قرار می‌گیرد؟ حضرت علیه السلام فرمود: اگر فرزند یادی از پدر و مادر نکند، این اجحاف در حق پدر و مادر کرده است و در واقع حقوق آنها را رعایت نکرده است و این خودش باعث می‌شود که آنها در آن عالم او را عاق کنند. پس عاق والدین در هر دو عالم ممکن است. اگر کسی در حق پدر و مادر مهربان باشد، این هم باعث می‌شود که در بهشت، خانه ای برای او ساخته شود.



«وَرَفَقَ بِمَمْلُوكِهِ» و مدارا و رفق داشته باشد با افرادی که زیر دستش هستند. عزیزان من، نسبت به کسانی که به شما خدمت می‌کنند، به افرادی که خدمتگذاران هستند مهربان باشید، رفق و مدارا داشته باشید. اینجا هم سبب می‌شود که خداوند متعال در بهشت خانه ای برایتان در نظر بگیرد. امیدوارم که ۱۱۹ خداوند عمل به این صفات را هم به ما عنایت کند و توفیقی بدهد که این صفات را دارا باشیم.

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِهِنَّ فَهُوَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ» سه چیز است که هر کس خدا را به این سه چیز ملاقات کند او جزو افضل مردم است. ان شاءالله ما جزو اینها باشیم. این سه صفت چیست؟

«مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ» هر که پیش خدا بیاید با این حال که آنچه را خدا برای او واجب کرده است، همه را آورده باشد، خوش به سعادتش. این آقا از نظر عبادت، از همه پیشی گرفته است و عابدترین مردم است. «وَمَنْ وَرِعَ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَهُوَ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ» هر کس که از محارم خدا و از حرام خدا اجتناب کند و پارسایی داشته باشد و حریم خدا را در محرمات حفظ کند، نزدیک حرام نرود، این فرد از پارساترین مردمان است.

«وَمَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ» هر کس قانع است به آن چیزی که خدا روزی او قرار داده است، او بی نیاز ترین مردم است. منظور از روزی هم، فقط خوراک نیست بلکه هر چیزی است که خداوند متعال در این دنیا و در حال حیاتمان به ما می‌دهد. هر کسی در دنیا یک روزی هایی دارد، یک سرانجامی دارد، یک سرنوشت هایی دارد. هر که راضی باشد به آنچه که سرنوشت او است و به هر آنچه که خدا برای او تعیین کرده است، او بی نیاز ترین مردم است.



بنده یک سرنوشت دارم. شما یک سرنوشت دارید. سرنوشت انسانها مثل هم نیست. نباید من به جنابعالی نگاه کنم و شما هم به من نگاه بکنید و بگوییم چرا فلانی اینطور شد و من نشدم؟ چرا فلان شخص دارد ولی من ندارم؟ چرا فلان مصیبت من را گرفتار کرد ولی فلانی گرفتار نشد؟ برادران من، این چراها را کنار بگذارید. شخص قانع دیگر محتاج کسی نیست و احتیاج به کسی ندارد زیرا دارای سرمایه ای بزرگ است که او را آرامش می دهد. این سرمایه بزرگ قناعت است که خیلی انسان را قوی می کند.

امشب، شب ولادت با سعادت منجی عالم بشریت حضرت مهدی علیه السلام است. شب ولایت صاحب ما است. افتخار ما این است که در رعیت چنین بزرگواری قرار گرفتیم. چقدر سعادت بزرگی است.

یکی از بزرگان می فرمود که از کلام بعضی از ائمه علیهم السلام چنین بر می آید که آرزو داشتند یک چنین زمانی را درک کنند. لا اله الا الله، کأنه امامی بگوید که کاش در زمان رعیتگری صاحب الامر علیه السلام بودم. امامی که دارای منسب امامت است، خودش محور قطب عالم امکان است، یک چنین شخصیتی چنین مطلبی را بگوید.

حضرت بقیه الله علیه السلام چه مقامی دارد که من و شما قدرش را نمی دانیم؟ دو تا از خدمتگذاران ساحت مقدس امام حسن عسگری علیه السلام به نام نسیم و ماریه نقل می کنند که وقتی حضرت بقیه الله علیه السلام قدم به این عالم گذاشت، به حالت دو زانو بودند و سر به سجده گذاشتند و سرشان را بلند کردند و جمله ای فرمودند. آن حضرت علیه السلام با انگشت سیابه اشاره به آسمان کردند و حمد خدا را به جا آوردند. بعد از آن فرمودند که ظلمه فکر می کنند دیگر آفتاب حجت الهی افول کرده است؟ اگر به ما اجازه سخن می دادند و ما لب به سخن باز می کردیم، برای احدی شک و تردید باقی نمی ماند. دنیا لحظه ای بدون



حجّت نمی تواند بماند. در حقیقت وجودشان وجودی است که از منبع فیاض الهی افاضه شده است.

آقا جان، نگذار دوستانان اذیت بشوند. کدام دشمن می تواند با توجه به وجود امام زمان ع طمع کند. وقتی که ما قدر نعمت خدا را ندانستیم، خدا می گوید ۱۲۱

حالا که بنا است قدر نعمت را ندانید، پس شما را گوشمالی می دهم؛ ولی اگر ما قدر نعمت خدا را بدانیم و نعمتهای خدا را قدردانی کنیم به خدا قسم دست ولایت نمی گذارد کسی به ما ظلم کند.

یکی از بزرگان در قضیه جنگ جهانی دوّم، خیلی مضطرب بود. وقتی جنگ شد، انسان های زیادی از بین رفتند. این آقا به مسجد سهله می رفت و ناله می کرد: یابن الحسن ع، آقا جان، ایران ما یک عده شیعه دارد و دارند از بین می روند. در یکی از این شبهای چهارشنبه که می رفت و گریه می کرد، در راه آقای بزرگواری را دید و آقا اسم او را صدا زد. گفت: بله. گفت: چرا اینقدر اضطراب داری و مسجد سهله می آیی و ناله می کنی؟ عرض کرد: آقا، چه کار کنم؟ چون ایران مرکز تشیع است. الان دنیا در حال جنگ است. اگر این شیعیان از بین بروند، ما چه خاکی به سرمان کنیم؟ ما کسی را نداریم. یک مرتبه آقا فرمود: تو خیال کردی ایران بی صاحب است. من صاحب ایران هستم. تا مادامی که مملکت صاحب دارد، چه کسی جرأت دارد به آن کج نگاه کند.

ای قربانت بشوم، یابن الحسن ع، ما به صاحب گری قبولت داریم. به حقّ مادرت زهرا ع قبولت داریم ولی به اعمال بد ما طلبه ها نگاه نکن. ممکن است وظیفه را انجام نداده باشیم و خدمتگذار نباشیم و قدر تو را ندانیم ولی شخصیت و آقایی شما ایجاب می کند با آقایی خودت با ما رفتار کنی. آقا جان، نگاه به این عقل بچگانه ما نکنید. ما هنوز به عقل نرسیده ایم. اگر به عقل رسیده بودیم، باید بیشتر از اینها حواسمان را به امام زمان ع جمع می کردیم.



برادر بزرگوار، امام علیه السلام را چطور شناختی؟ انسان چطور باید ایشان را بشناسد؟ آقا فرمود که امام را اینطور بشناسید که «واجب الطاعة» است. هر چه آقا می‌گوید باید بگوییم چشم. در مقابلش چون و چرا نداریم. خوش به حال آن کسی که امامش را اینطور شناخته باشد.

حضرت علیه السلام فرمود: «أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ وَبِي يَدْفَعُ اللَّهُ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِي وَشِيعَتِي»^۱ این را بدان، من پایان تمام اوصیاء الله هستم و بدان که خداوند بواسطه من بلا را از شیعیانم دفع می‌کند.

خدایا، پروردگارا، تو را به حق صاحب امشب ما را جزو شیعیان این بزرگوار قرار بده. خدایا، محبت ما را نسبت به این خانواده بیش از این بگردان. خدایا، شایستگی معرفت به این خانواده را به ما عنایت بفرما. خدایا، بیش از این دشمنان اسلام و شیعیان را خوار بگردان. خدایا، دشمنان را بر ما مسلط مگردان. خدایا، ابرقدرتها را هر چه زودتر نابود بگردان. ملتهای مستضعف جهان را از چنگال آنان نجات مرحمت بفرما. خدایا، در استجابت این دعاها بر ما منت بگذار. فرج صاحب الامر امام زمان علیه السلام را نزدیک بگردان.





الله

مجلس ۸۱: دور بودن سه طائفه از رحمت خدا



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، لَعَنَ اللَّهُ ثَلَاثَةً: آكَلَ زَادِهِ وَحَدَّهُ، وَ رَاكِبَ الْفَلَاةِ وَحَدَّهُ، وَ النَّائِمَ فِي بَيْتِ وَحَدَّهُ. يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ يَتَخَوَّفُ مِنْهُنَّ الْجُنُونُ: التَّغَوُّطُ بَيْنَ الْقُبُورِ، وَ الْمَسِيُّ فِي خُفٍّ وَاحِدٍ، وَ الرَّجُلُ يَنَامُ وَحَدَّهُ ... يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ: الْإِنْفَاقُ مِنَ الْإِقْتَارِ، وَ إِنْصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَ بَدْلُ الْعِلْمِ لِلْمُتَعَلِّمِ»^۱

پیامبر گرامی اسلام ﷺ در روایتی به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ، لَعَنَ اللَّهُ ثَلَاثَةً» خدا سه طایفه را لعن کرده است. منظور از لعن این است که از رحمت خدا دور هستند و معنای دوری هم این است که آن عنایتی که خدا به همه دارد را از این افراد سلب می کند.

«آكَلَ زَادِهِ وَحَدَّهُ» کسی که غذای خود را تنها بخورد و کسی را کنار سفره خودش قرار ندهد. مراد، این است که تنها غذا نخورد. دو نفر باشید یا بیشتر



مگر آن که معذور باشید. تنها غذا خوردن خطر دارد زیرا انسان گاهی در سر سفره برایش حالاتی پیش می‌آید که نیازمند کمک است. اگر تنها باشد کسی به دادش نمی‌رسد. یکی از بزرگان می‌گفت: شخصی تنها غذا می‌خورد. هر چه به او گفتم: تنها غذا نخور، می‌گفت: این حرفها چیست؟ بالاخره روزی سر سفره غذا در گلویش گیر کرد و خفه شد. تنها غذا خوردن نوعی بی‌حرمتی به دیگران نیز هست لذا دین از آن منع کرده است.

«وَرَاكِبَ الْفَلَاةِ وَحَدَهُ» کسی که در سفر بیابان تنها برود. خود من به شخصی تذکر دادم بیرون می‌روی، تنها نرو زیرا روایت داریم بیابان، تنها نروید. به من گفت: خدا هست و توکل بر خدا. روزی برای شکار رفت و حالش به هم خورد و مُرد. کسی نبود که به دادش برسد. با ماشین تنها نروید به هر حال دشمن است و گرفتاری هم هست. کسی باشد که به شما کمک کند.

«وَالنَّائِمِ فِي بَيْتٍ وَحَدَهُ» در خانه تنها ن خوابید. چه بسا در عالم خواب عوارضی برای انسان پیش آید که باید کسی باشد که انسان را نجات بدهد.
«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ يُتَخَوَّفُ مِنْهُنَّ الْجُنُونُ» علی جان، سه چیز است که خوف آن می‌رود انسان را دیوانه کند:

«التَّغَوُّطُ بَيْنَ الْقُبُورِ» رفع حاجت کردن در قبرستان. شاید دلیلش این باشد که به قبور اموات و بزرگان بی‌حرمتی می‌شود.

«وَالْمَشْيُ فِي خُفٍّ وَاحِدٍ» با یک کفش راه برود یعنی با یک لنگه کفش راه رفتن. حالا نسبت دیوانگی به او می‌دهند یا واقعاً دیوانه می‌شود به هر حال، این ترس وجود دارد که دیوانه شود.





«وَالرَّجُلُ يَنَامُ وَحَدَهُ» کسی که تنها بخوابد خوف دیوانه شدن او وجود دارد لذا

روایت دارد هرگاه در اتاقی بودید و کسی کنار شما نبود و خواستید بخوابید

یک آیه الکرسی بخوانید و قرآن را بالای سرتان بگذارید و خودتان را به خدا

۱۲۵

بسپارید که انشاء الله از شرّ اشرار مصون و محفوظ بمانید. در تنهایی ممکن



است برای انسان مشکلاتی پیش بیاید. بچه ای که تازه به دنیا آمده و هنوز آب

به سر و صورتش نخورده است را تنها نگذارید چون جنّ و پریانی هستند که

دوست دارند بچه ای را که به خون نفاس آلوده است، اذیت کنند و او را به

حالت غش می اندازند.

در شرایط زندگی باید به سراغ خدا رفت. دوری از خدا انسان را گرفتار

می کند. خدا خواجه نصیرالدین طوسی را رحمت کند، وقتی در حال نوشتن

شرح اشارات بود در نهایت سختی قرار داشت. با اینکه غذا نداشت و گرسنه

بود اما از علم، لذت می برد. می فرمود: اگر پادشاهان و سلاطین می دانستند در

علم چه لذتی است این را هم از ما می گرفتند. ایشان وقتی کتابش را تمام کرد

در آخرش نوشت: خدایا، تو می دانی این کتاب را با چه سختی هایی نوشتم.

به یاد خدا باشید و همیشه از خدا کمک بگیرید. مرحوم آیت الله قوچانی رحمته الله

می فرماید: با چه زحمتی از مشهد به اصفهان رفتم. هوا خیلی سرد بود. پیاده

به طرف روستایی در نجف آباد رفتم. در این فکر بودم که شب در کجا

بخوابم. اگر به مسجدی هم بروم آنجا هم سرد است غافل از اینکه باید از خدا

کمک بگیرم. به بنده خدایی گفتم: امشب هوا سرد است ممکن است مرا به

منزل ببرید؟ یک نگاهی به من کرد و گفت: آقا شیخ، برو منزل داییت بخواب.

خیلی ناراحت شدم و از این حرف بدم آمد. چوبی در دستم بود خواستم به او





حمله کنم و کتکش بزنم به خودم گفتم: چرا این کار را می‌کنی؟ چرا خدا را فراموش کردی؟ به مسجد برو شاید خدا کمکت کند.

رفتم مسجد دیدم چه مسجد گرمی، ای کاش از اوّل به مسجد می‌آمدم. ایستادم تا دو رکعت نماز بخوانم چند نفر آمدند و دو تا جنازه آوردند و گفتند: آقا شیخ در مسجد است و جنازه‌ها را گذاشتند و رفتند. من نماز را تمام کردم. تنها بودم. ترسم گرفت، خدایا، چکار کنم و از طرفی به خودم گفتم سزایت همین است چون خدا را فراموش کردی. تا ساعت چهار صبح تحمّل کردم سپس بیرون آمدم و در ایوان مسجد دیدم درمسجد باز است و چند تا سگ داخل شده اند. به سختی سگ‌ها را فراری دادم. آیت الله قوچانی رحمته‌الله خودشان می‌گویند: آن شب، شب اوّل قبرم بود؛ بعد می‌گوید: آقایان طلبه‌ها، دلیل این مسائل این بود که از خدا دور شدم.

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ» سه چیز از حقیقت ایمان است و ایمان در وجودش قرار دارد:

«الْإِنْفَاقُ مِنَ الْإِقْتَارِ» در سختی‌ها انفاق کند. کسی که دستش تهی است و چیزی ندارد با این حال به بیچارگان انفاق می‌کند. کسی که مال و اموال دارد و دستش پر است اگر انفاق کند هنر نکرده است چون وضع او خوب است ولی کسی که خود نیازمند است و با این حال کمک می‌کند عملش ناشی از اعتقادش است. می‌گویند چراغی که به خانه فرض است به مسجد حرام است اما او خود نیازمند است و باز هم انفاق می‌کند.

مصدقش خود رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. لباس مبارکش را به فقرا داد. همین کار را دختر بزرگوارش حضرت زهرا رضی‌الله‌عنها کرد. لباس شب عروسیش را به فقیر داد.





وقتی حضرت رسول ﷺ سؤال کرد: چرا دادی؟ پاسخ داد: پدر جان، من از شما یاد گرفتم. چرا پیامبر ﷺ به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: «فِدَاهَا أَبُوهَا»؟ زیرا این بزرگواران دارای کمالات بودند. اینها فرمودند و عمل کردند. خدا به ما هم توفیق عمل بدهد.

۱۲۷



«وَإِنْصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ» شما را به خدا، حاضری مردم را از جانب خودت انصاف بدهی یعنی هر چه را برای خودت می خواهی برای دیگران هم بخواهی و هر چه برای خودت بد می دانی برای دیگران هم بد بدانی؟ خیلی کارها را اگر دیگران در حق شما انجام دهند، بدتان می آید، می گویند: چرا دیگری با من این رفتار را کرد؟ اما خودتان این رفتار را انجام می دهید، این از ضعف ایمان است. آدم با ایمان و با حقیقت، آنچه را برای خودش می خواهد برای دیگران هم دوست دارد و آنچه را برای خودش کراهت دارد برای دیگران هم نمی خواهد و واقعاً انصاف داشتن کار سختی است.

انوار اخلاقی

«وَبَدْلُ الْعِلْمِ لِلْمُتَعَلِّمِ» متأسفانه در خیلی موارد بذل علم نیست بلکه معامله علم است. تا حق التدریس نباشد بذل علم نمی شود. همه کارها پولی شده که نباید این طوری باشد. علم فقه، علم کلام و علم معرفه الله نباید به دنیا آلوده شوند. اینها علوم اسلامی و مقدّس هستند باید از آلودگی ها محفوظ بمانند، برای خدا آموخته شوند و برای خدا یاد داده شوند.

قدیم می گفتند: منبری ها برای منبر پول نمی گیرند حالا تا قرارداد نبندند منبر نمی روند. علما می فرمودند: ای مردم، شما وظیفه دارید با جان و دل به اهل علم و روحانیون خدمت کنید و برای خدا خدمت کنید نه اینکه در مقابل منبر و مسأله گفتن پول بدهید و ای طلاب عزیز، شما هم برای خدا منبر بروید. ما





به وظیفه عمل نکردیم و مردم هم به وظیفه خود عمل نکردند. اگر ما برای خدا صحبت کنیم دل‌های مردم را به سوی خدا جلب می‌کنیم و اگر غیر از این باشد تأثیری ندارد. علم را برای خدا یاد بگیریم و برای خدا به دیگران برسانیم اگر چنین شد ارزش دارد.

وقتی مرحوم حاج ملا محسن فیض کاشانی رحمته شنید که سید هاشم بحرانی رحمته به شیراز آمده و قرار است در آنجا بماند تصمیم گرفت به شیراز برود و از ایشان تحصیل علم کند لکن در شک بود. آیت الله سید هاشم بحرانی کسی است که صاحب جواهر در باب نیت وقتی برای تقوا می‌خواهد مثال بزند نام ایشان را می‌برد. آیت الله ملا محسن فیض استخاره کرد که این آیه آمد: ﴿لَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَنْتَفِقُوا فِي الدِّينِ﴾^۱ با خود گفت: چشم، می‌روم؛ لذا برای علم این همه راه می‌رفتند و به همین خاطر به درجات بالا رسیدند و صاحب تألیفات بسیار گرانبهایی شدند.

مرحوم ملا محمد تقی مجلسی رحمته پدر بزرگوار علامه محمد باقر مجلسی رحمته می‌گوید: در اوّل طلبگی که درس می‌خواندم ضمن اینکه خیلی مراعات می‌کردم، به مرض وسواس مبتلا بودم. هر چه نماز با تأنی می‌خواندم به دلم نمی‌نشست. در درس شیخ بهائی رحمته شرکت می‌کردم. روزی در مسجد جامع قدیم اصفهان به آقا گفتم: می‌خواهم نماز شب بخوانم ولی نمی‌توانم چون وسواس هستم. شیخ بهائی فرمود: ملا محمد تقی راهی به تو نشان می‌دهم که هم نماز شب باشد هم نماز قضای تو. از این به بعد یک نماز ظهر و یک نماز

۱. سوره مبارکه توبه، آیه ۱۲۲ (چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند تا در دین آگاهی یابند و فقیه شوند)



عصر و یک نماز مغرب بخوان به عنوان نماز قضا ولی قصد کن نماز شبت هم حساب شود.

این کار را انجام دادم تا اینکه روزی در مسجد به حال خودم گریه ام گرفت و به امام زمان علیه السلام عرض کردم: مولای من، آیا درست است که من در این

گرفتاری باشم؟ حالی به من دست داد که نه خواب بودم و نه بیدار. دیدم وجود مقدّس حضرت صاحب الزمان علیه السلام در جلوی من هستند. خودم را روی پای حضرت علیه السلام انداختم که پای آقا را ببوسم، ایشان نگذاشت و فرمود: بلند شو و دست آقا را بوسیدم.

جریان گرفتاری ام را به آقا گفتم و عرض کردم: اکنون نماز شب را به دستوری که استادم فرموده است می‌خوانم. حضرت علیه السلام فرمود: دیگر اینطور نماز شب نخوان. این نماز شب، مصنوعی است. نماز شب بخوان و وسواس نداشته باش. عرض کردم: چشم، کتابی را به من معرفی بفرمایید تا به دستور آن عمل کنم. فرمود: کتابی را به ملا تاج محمد داده ام، برو و از او بگیر. از در دارالبطیخ بیرون رفتم و به نزد ملا تاج محمد رسیدم و گفتم: حضرت علیه السلام چنین فرمودند. کتاب را گرفتم و خدمت ایشان آوردم و نشان دادم. فرمودند: این را داشته باش و طبق آن عمل کن.

به حال خودم آمدم. دیدم نه حضرت علیه السلام است و نه کتاب. تا صبح گریه کردم. فردا نزد استاد رفتم. دیدم شیخ بهائی نشسته اند. گفتم: استاد، به نظرم ملا محمد تاج شما هستید؛ چون شیخ بهائی نامش محمد و معروف به تاج بود. شیخ بهائی فرمود: ملا محمد تقی، تو عالم به علوم آل محمد علیهم السلام هستی و علوم الهی و معارف دین را متحمّل می‌شوی. فرمایش استاد اضطراب مرا از بین نبرد. بعد از درس، حالم منقلب شد و دوباره به دارالبطیخ رفتم. دیدم همان



آقایی که دیده بودم آنجا است یعنی ملّا محمد تاج. گفتم: آقا، دارم دنبالت می‌گردم. فرمود: ملّا محمد تقی، یک سری کتابهای فقهی دارم و چون تو کسی هستی که بدان عمل می‌کنی بیا یکی از این کتابها را بردار. پیش خودم گفتم: همان حواله حضرت علیه السلام است.

به خانه ملّا محمد تاج رفتم و در کتابخانه را باز کرد. اولین کتابی که برداشتم همان کتابی بود که آقا فرموده بود. کتاب را گرفتم و به خدمت شیخ بهائی رسیدم. کتاب را به شیخ دادم، فرمود: ما هم دنبال چنین کتابی می‌گشتیم. گفتم: این چه کتابی است؟ فرمود: این «صحیفه کامله سجّادیّه» است به نسخه مرحوم شهید ثانی علیه السلام که ایشان از عمید الرؤسا ابی سگّو و ایشان از ابن ادريس و ایشان بلاواسطه از حضرت بقیه الله علیه السلام گرفته اند.

خدایا، به محمد و آل محمد علیهم السلام توفیق عمل به دستورات را به ما عنایت بفرما.





۸۵

مجلس ۸۲: سه حقیقت از حقائق ایمان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ: الْإِنْفَاقُ مِنَ الْإِقْتَارِ، وَ إِنْصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَ بَدْلُ الْعِلْمِ لِلْمُتَعَلِّمِ»^۱

از جمله مواعظی که رسول گرامی اسلام ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام بیان فرمود این است که:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ» سه چیز است که هر کس داشته باشد، روح و حقیقت ایمان در کالبد او دمیده شده است. خوش به سعادت کسانی که این حالات در آنها باشد. آقا علیه السلام می فرماید این سه عمل از حقیقت ایمان برخواسته است یعنی از جمله کسانی است که ایمان با وجودش کاملاً آمیخته شده و حقیقت ایمان را داراست، نه اینکه به صورت ظاهری بگویند مسلمان و مؤمن هستند. حال این سه عمل چیست که اینقدر مهم است؟ فرمود:

«الْإِنْفَاقُ مِنَ الْإِقْتَارِ» یکی اینکه انسان در سختیها انفاق داشته باشد. آدمی که دستش خالی است و چیزی ندارد، مع ذلک در همین وضع و شرایط سختی که دارد، دست از انفاقش بر نمی دارد و به بیچارگان کمک می کند این انسان ایمان



بالایی دارد و نسبت به کسی که از وضع مالی خوبی برخوردار باشد و انفاق کند کارش خیلی با ارزش تر است. البته این آقای پولدار هم کار خوبی کرده ولی هنری نکرده است. خدا به او مال داده و الحمدلله دستش پر است، حالا چند تومانی هم به بیچاره ای کمک کرده است. این دو مورد خیلی با هم فرق دارند. قربان پیغمبر خدا ﷺ بشوم که مصداق بارز آن نوع انفاق، خود وجود مقدس رسول الله ﷺ بود. ایشان حتی لباس تن مبارکشان را درآورد و به فقیر داد. به این اندازه در راه خدا انفاق می کرد. دختر گرامیشان حضرت زهرا^۱ نیز چنین بودند. وقتی حضرت پیامبر اکرم ﷺ به ایشان اعتراض کرد که چرا لباس شب عروسی ات را به فقیر دادی؟ حضرت^۲ فرمود: پدر جان، من از شما یاد گرفتم. خودتان لباس تتان را به فقیر دادید در حالی که لباسی نداشتید.

بینید اینها درسهایی است که واقعاً بزرگان ما به آن عمل می کردند. بی خود نبود که حضرت رسول ﷺ به دخترش می فرمود: «فِدَاهَا أَبُوهَا»^۱ بابا جان به قربان تو بشوم. ایشان دارای کمالات بودند. حقیقت ایمان را دارا بودند. هم برای مردم فرمودند و هم خودشان به آن عمل کردند. ای کاش که ما هم همینطور باشیم. ای کاش ما هم همینطور که می گوییم توفیق عملش را خدا به ما بدهد که ان شاء الله در عمل هم موفق باشیم.

«وَإِنْصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ» شما را به خدا، حاضرید مردم را از طرف خودتان انصاف بدهید؟ یعنی هر چیزی که برای خودتان می خواهید برای دیگران هم بخواهید و هر آنچه را که برای خودتان بد می دانید برای دیگران هم بد بدانید؟ آیا اینطور هستیم؟ نه، فکر نمی کنم اینطور باشیم؛ چون در بعضی از مواقع می بینیم خیلی کارها را اگر دیگران در حق ما انجام دهند،



ناراحت می شویم و بدمان می آید، بلافاصله می گوییم چرا فلانی با من این رفتار را کرد؟ اما می بینیم خودمان با دیگران همین رفتارها را داریم. اینها همه از ضعف ایمان ما است و معلوم می شود ما هنوز به حقیقت ایمان نرسیده ایم. انسان با ایمان و با حقیقت، آنچه را که برای خودش می خواهد برای دیگران هم می خواهد و آنچه را که برای خودش کراهت دارد آن را برای دیگران نیز نمی پسندد. این انصاف داشتن و مردم را به جای خود دانستن واقعاً سخت است.

«وَبَدَلُ الْعِلْمِ لِلْمُتَعَلِّمِ» متأسفانه زمانه طوری شده است که کم کم این بذل از حوزه مقدسه علمیّه قم در حال جمع شدن است و دیگر بذل وجود ندارد. به جای آن، معامله علم با متعلم برقرار شده است. بذل کجاست؟ الان آن حقیقتها از بین رفته است. خدا رحمت کند مرحوم ادیب نیشابوری را، یادم هست در آن روزها در حوزه علمیّه مشهد می گفتند: هیچ درسی در آن پول حساب نمی شود به جز درس مرحوم ادیب؛ البتّه علما و فقها می گفتند مسأله ای نیست اگر پول گرفته شود چون علم ادبیات است و باید با پول جلو برود اما علمی که نباید پول وارد آن شود، علم فقه و فقه است، علم خداشناسی است، علم کلام و معرفت پروردگار است، این علوم است که نباید آلوده به دنیا شود؛ اما الان طوری شده که بسیاری از انگیزها پول شده است.

علمای قدیم به روحانیون می گفتند: زمانی که منبر تشریف می برید، پول نگیرید؛ اما حالا برخی تا قرارداد نبندند کارشان را شروع نمی کنند و منبر نمی روند. از آن طرف هم به مردم می گفتند: ایها الناس، زمانی که روحانی برایتان منبر می رود، شما وظیفه دارید با جان و دل به او خدمت کنید نه اینکه در مقابل منبر و یا بحث علمی چیزی بدهید، برای خاطر خدا بدهید چون این آقا زحمت کشیده است. من بارها این مسأله را در منبرها تذکر داده ام و هر جایی



که بودم گفتم که عزیزان روحانی، شما برای خدا منبر بروید و ایها الناس شما هم می‌خواهید به آقا خدمت کنید برای خاطر خدا خدمت کنید نه به خاطر منبر. ما اگر به وظیفه عمل کردیم، اگر برای خدا بالای منبر سخن گفتیم، به خدا قسم سخنمان به دل مردم می‌نشیند. والله اگر برای خاطر خدا صحبت کنیم خدا آنچنان دلها را به طرف ما متوجه می‌کند که دیگر نمی‌گذارد ما به سختی بیفتیم. چقدر خوب است انسان به دنبال علم برود، بعد این علم را برای خدا به دیگران برساند. اینجا این علم ارزش پیدا می‌کند. خدا رحمت کند آن مردی را که علم را یاد بگیرد تا با این علم مردم را روشن کند.

وقتی مرحوم آیت الله حاج ملا محسن فیض رحمته شنید که مرحوم آیت الله حاج سید هاشم بحرینی رحمته به شیراز آمده و قرار است در آنجا بماند با خودش گفت: من هم به خدمت این مرد بزرگ و سید جلیل القدر بروم تا مقداری از ایشان تحصیل علم کنم؛ اما مردّد بود. مرحوم حاج ملا محسن فیض رحمته در این فکر بود که آیا به شیراز بروم و یا نه؟ به ذهنش آمد که استخاره بگیرد. قرآن را برداشت و استخاره کرد. این آیه مبارکه آمد ﴿فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾^۱ دیوان مولا امیرالمؤمنین علیه السلام را هم برداشت و تفرّلی به آن زد و بعد به طرف شیراز حرکت کرد و به خدمت آن عالم بزرگوار برای کسب علم و دانش رسید. ایشان برای بدست آوردن علم این همه راه را طی کرد که تحصیل علم کند و چیزی یاد بگیرد. امروز کتاب «وافی» را با این عظمت می‌بینید که از آثار با برکت ایشان است. خوش به سعادتش.

۱. سوره مبارکه توبه، آیه ۱۲۲ (چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند تا در دین آگاهی یابند و فقیه شوند)



عبدالله بن عباس سیزده ساله بود که پیغمبر ﷺ از دنیا رفت. این مرد چقدر در راه علم زحمت کشید. چه شد که «حبر هذه الامة» شد؟ این القاب را برای چه به ابن عباس دادند؟ از بس که به دنبال علم فقه می‌رفت. ابن عباس علاقه عجیبی به پیغمبر ﷺ داشت. روزی ایشان برای سر زدن به خاله اش که همسر پیغمبر ﷺ بود به خانه پیغمبر ﷺ رفت. بعد از سلام و احوال پرسی، ایشان از خاله اش پرسید: خاله جان، به من بگو که آیا پیغمبر ﷺ وضو گرفته یا نه؟ خاله اش گفت: نه، چطور؟ بلند شد و رفت آب آورد و آماده کرد و صبر کرد تا پیغمبر ﷺ آمد. وقتی که ایشان به خانه آمد و خواست وضو بگیرد، ابن عباس صدا زد: آقا جان، من این آب را برای وضوی شما آماده کرده ام. پیغمبر ﷺ فرمود: ابن عباس، تو اینقدر معطل شدی تا من بیایم و این آب وضو را به من بدهی؟ گفت: بله، من خواستم که خودم این آب وضو را به دست مبارکتان بدهم. من باید افتخار کنم که آب وضوی شما را به دست مبارک شما دادم. روایت دارد یکی از جاهایی که پیغمبر ﷺ دعای خاص کرد، در اینجا بود. پیغمبر ﷺ تا آب را از دست ابن عباس گرفت، دستان مبارکش را به طرف آسمان را بلند کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ فَهِّهُ فِي الدِّينِ وَ عَلَّمَهُ التَّأْوِيلَ»^۱ خدایا او را در دین و فقه قوی کن و در تأویل آیات او را ملأ کن، و همینطور هم شد. در جایی دیگر، حضرت ﷺ فرمود: ابن عباس، می‌خواهم چیزی به تو یاد بدهم که اگر از آن مواظبت کنی و این کلمات را یاد بگیری آنچه از خیر شدنیا و آخرت بخواهی در آن هست و دیگر خیالت جمع می‌شود. ابن عباس گفت: یا رسول الله ﷺ آن کلمات چیست؟ فرمود: «إِحْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظَكَ وَ أَحْفَظِ اللَّهَ تَجِدْهُ



أَمَامَكَ^۱ خدا را نگه دار تا خدا تو را حفظ کند. اگر خدا را حفظ کردی و همیشه به یاد خدا بودی، خدا را جلوی چشم خودت می بینی یعنی مثل آن است که در محضر مبارک خدا هستی. خدا را حفظ کن تا خدا تو را حفظ کند. همیشه خدا را مقابل خودت می بینی و کسی که خدا را مقابل خودش می بیند، دیگر دست به هر کاری نمی زند.

بعد فرمود: «إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ» هر گاه می خواهی از کسی سؤالی کنی از خدا سؤال کن «وَ إِذَا اسْتَعْنَيْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ» اگر از کسی کمک می خواهی از خدا کمک بگیر و به در خانه خدا برو. هر چیزی می خواهی از خدا بخواه.

به قدری مقام ابن عباس بالا رفت، به قدری ترقی و رشد کرد که وقتی از دنیا رفت این جمله را محمد حنفیه پسر امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد او گفت: «الیوم مات عالم الربانی هذه الامّة» عالم ربّانی این امت امروز از دنیا رفت.

خدا ان شاء الله همه ما را جزو علمای ربّانی قرار بدهد. استدعای من از شما این است که مقداری بیشتر به خودتان برسید. مراقب خودتان باشید. نیت هایتان را برای خدا خالص کنید. این قصّه ها و داستانها برای آگاهی ما است. توجه مان را به خدا بیشتر کنیم. به خدا قسم هر چه بخواهید خدا به شما می دهد. اگر در جایی دیدید غیر منتظره پولی به شما رسید، بدانید از بالا حواله شده است.

خدایا، پروردگارا، معرفت ما را نسبت به ساحت مقدّس امام زمان علیه السلام بیشتر کن. خدایا، ما را مشمول دعاهاى این شخصیت بزرگ قرار بده.





۸۳

مجلس ۸۳: مردن قلب در مجالست با سه دسته



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«ثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِيتُ الْقَلْبَ: مُجَالَسَةُ الْأَنْذَالِ، وَ مُجَالَسَةُ الْأَغْنِيَاءِ،

وَ الْحَدِيثُ مَعَ النَّسَاءِ»^۱

پیامبر گرامی اسلام ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«ثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِيتُ الْقَلْبَ» سه دسته هستند که نشست و برخاست با آنها

قلب را می میراند یعنی آن صفا و روحی که قلب باید داشته باشد دیگر ندارد.

سه دسته کدامند؟

«مُجَالَسَةُ الْأَنْذَالِ» نشست و برخاست کردن با مردمانی که خیلی پست هستند،

افرادی که خیلی ضعیف العقل هستند، اگر با آنها خیلی نشست و برخاست

کنید دل انسان می میرد.

«وَ مُجَالَسَةُ الْأَغْنِيَاءِ» نشست و برخاست با پولدارها. اگر کنار او بنشیننی همه

اش صحبت از دنیا می کند، صحبت از مال می کند، این هم باعث دل مُردن

می شود. انسان اگر در عفونت کار وارد شد اگر عفونت هم نگیرد بوی عفونت

را می گیرد. وقتی در کثافتها زیاد رفتی کم کم بوی آن را می گیری. با پولدارها



نشستن آلودگی دنیا را به همراه دارد. روحانیون بزرگوار نباید با آنها نشست و برخاست کنند.

نمی‌خواهم بگویم که قطع رابطه کنید و آنها را راه ندهید که از روحانیت و دین فرار کنند اما اگر خیلی هم رفاقت داشته باشی و با تو خیلی زیاد نشست و برخاست کنند کم کم تو را هم از خدا دور می‌کنند مگر اینکه واقعاً هدف مقدّسی داشته باشی که او را به طرف خدا بکشانی، دلش را نرم کنی و بیشتر توجه او را به ایتم و بیچارگان و مساجد و غیره جلب کنی. اگر هدفتان این باشد جداً خوب است اما اگر هدف این باشد که رفیق فلانی باشی و به او نزدیک شوی تا کم کم دست شما هم چرب شود اینها بسیار بد است.

«وَالْحَدِيثُ مَعَ النِّسَاءِ» اینکه زیاد با زن بنشیند و صحبت و اختلاط کند. البته اینطور هم نباشد که به اتاق مطالعه برود و مشغول مطالعه باشد و بگذارد همسرش به حال خودش باشد. ببینید چقدر دستور زیبایی به ما داده اند یعنی زندگی را مختل نکنید؛ خلاصه اینکه، آنها ضعیف اند و صحبت کردن زیاد با آنها ممکن است آنها را اذیت کند و خود شما هم صدمه ببینید. خیلی مراقبت کنید با اغنیا نباشید، با آن‌دال نباشید، با نساء نباشید. حضرت ﷺ می‌فرماید زیاد نشستن با آنها قلب را می‌میراند اما گاهی بعضی برنامه‌ها به انسان نتیجه مثبت می‌دهد و قلب را زنده می‌کند. گاهی شخص خودش را به طرف طبقات ضعیف می‌برد، چرا؟ می‌گوید: مبادا مرا غرور بگیرد و با این کار تکبر را از خودش دور می‌کند.

روزی شخصی از درباریان شاه عباس به شاه عباس گفت: خبر دارید این آیت الله که می‌گویی مرجع تقلید ما است و خیلی به او می‌بالید، چه کار می‌کند؟ شاه عباس گفت: چه کار می‌کند؟ گفت: این آقا در کوچه‌ها به راه می‌افتد و با



بچه هایی که در کوچه مشغول بازی هستند بازی می کند. با آنها با زبان لطافت صحبت می کند. هر کس او را در این حالت می بیند می گوید این چه آیت الهی است. شاه عباس گفت: شما اشتباه نمی کنید؟ گفت نه. منظور آن آقا، آیت الله میرفندرسکی رحمته الله بود. سید جلیل القدر عالم ربانی که کلیسا را به حرکت درآورد. خیلی مرد عجیبی بود که شیخ بهایی رحمته الله با آن همه مقام می گفت: من کجا و میرفندرسکی کجا.

شاه عباس قبول نکرد و گفت: این بار که آقا آمد خودم با او صحبت می کنم. روزی آیت الله میرفندرسکی به ملاقات شاه عباس آمد. شاه سرپسته به آقا گفت: بعضی از اندیشمندان و دانشمندان توجه ندارند. گاهی می بینیم با بچه ها و کودکان در کوچه ها نشست و برخاست می کنند؛ چرا مواظب خودشان نیستند؟ میرفندرسکی گفت: جناب شاه عباس، بنده همیشه اینجا هستم و چنین اندیشمندانی در اینجا ندیده ام که با بچه ها اینطور باشند. تا اینطور گفت، شاه عباس گفت: شما همیشه هستید؟ میرفندرسکی گفت: بله. شاه گفت: به من گفته اند شما اینطور هستید اما من قبول نکردم. آیت الله میرفندرسکی گفت: اشتباه کردید که قبول نکردید. باید قبول می کردید. این نفس انسان دارای طغیان است، اگر کمی ببیند که دستش را می بوسند و به او بله قربان، بله قربان می گویند خودش را گم می کند. این نفس باید مهار شود. وقتی می توانیم مهارش کنیم که با بچه ها بنشینم.

همچنین پیغمبر صلی الله علیه و آله گاه گاهی با بچه ها بازی می کرد، این برای چیست؟ برای مهار کردن نفس است.

انشاء الله خداوند متعال توفیق مهار نفس را به همه ما عطا بفرماید



۸۴

مجلس ۸۴: سه سفارش که موجب نجات انسان می شود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، ... ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ: ... خَوْفُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ، وَ الْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ، وَ كَلِمَةُ الْعَدْلِ فِي الرِّضَا وَالسَّخَطِ. يَا عَلِيُّ، لَا رِضَاعَ بَعْدَ فَطَامٍ وَ لَا يُتَمَّ بَعْدَ اخْتِلَامٍ. يَا عَلِيُّ، سِرٌّ سَتَتَيْنِ بَرٍّ وَالدِّيكَ»^۱

وجود مبارک رسول الله ﷺ در یکی از سفارشات خود به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ، ... ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ» سه چیز موجب نجات انسان می شود:

«... خَوْفُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ» ترس از خدا هم در پنهانی و هم در آشکارا.

انسان در هر دو حالت از خدا بترسد.

«وَ الْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ» انسان در تمام حالات معاش و زندگی اش میانه رو

باشد یعنی افراط نداشته باشد. در حد متعادل زندگی اش را پیش ببرد. در

زمانی که کار دارد و به حمدالله وضع مالی اش خوب است اسراف نکند و

افراط نوزد و همچنین در زمانی که فقیر و تهی دست است یعنی دستش خالی است که قهراً در آنجا دیگر نمی تواند تندروی کند؛ البته امکان دارد بعضی افراد فقیر و تهی دست باشند که خرج های ندانم کاری می کنند و ما این چیزها را در جامعه می بینیم. بعضی ها درآمدشان کم است و زندگی شان ۱۴۱ کفاف نمی کند ولی وقتی پولی به دستشان می رسد اسراف می کنند. حضرت ﷺ می فرمایند: چه در زمانی که دارا است و چه در زمانی که تهی دست است، باید میانه روی کند.

«وَكَلِمَةُ الْعَدْلِ فِي الرِّضَا وَالسَّخَطِ» در زمانی که انسان خوشحال و مسرور است، عدالت را رعایت کند که طبیعتاً در زمان خوشحالی و سر دماغ بودن، انسان دوست دارد و دلش می خواهد تا حدی که بتواند روش عادلانه را پیش گیرد ولی رعایت عدالت در زمان ناراحتی و غضب سخت است؛ لذا فرمود زمانی که در حال سخط و غضب است حال اعتدال خودش را از دست ندهد.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا»^۱ مبدا خداوند ناخواسته وقتی از کسی ناراحت و یا از او عصبانی هستید، این ناراحتی شما را وادار کند به اینکه عدالت را کنار بگذارید. حالا که عصبانی شدید، باز مواظب باشید، آنچه را که خدا می خواهد همان را اجرا کنید. نگوید من می خواهم انتقام بگیرم.

این موارد واقعاً جزو چیزهایی است که انسان را نجات می دهد. انصافاً اگر انسان خودش را در این مراحل مراقبت کند به مرحله نجات می رسد.

۱. سوره مبارکه مائده، آیه ۸



فرمایشات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که قربانشان بشوم، همه واقعیت و حقیقت دارد ولی عقل ما نمی رسد.

در جمله بعدی، حضرت رسول صلی الله علیه و آله یک مسأله فقهی را بیان می کند. ایشان به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، لَأَرْضَاعَ بَعْدَ فِطَامٍ» علی جان، بعد از فطام، رضاعی نیست یعنی وقتی بچه به سن و سالی رسید که باید از نظر شیر خوردن از مادر جدا شود در این صورت احکام رضاع را ندارد. «فطیم» آن زمانی را می گویند که از نظر اسلام، دیگر بچه حق ارتضاع را ندارد. خداوند متعال در قرآن کریم، اتمام رضاع را به حولین الکاملین گرفته است.

حضرت علیه السلام می فرماید که بعد از فطام، رضاعی نیست یعنی بعد از اینکه بچه به سنی رسید که باید از شیر خوردن جدا شود، اگر بخواهد شیر بخورد دیگر رضاع نیست یعنی حکم رضاع را دارا نیست؛ چون موضوع رضاع، خودش دارای یک سلسله احکامی است. رضاع احکامی دارد چه درباره خود بچه و چه درباره دیگران و چه درباره مادر و پدر و چه برای بستگان.

ما در چه مواردی می توانیم احکام رضاع را بار کنیم؟ بر رضاعی که به مرحله فطام نرسیده باشد می توان مسائل رضاع را بار کرد و اگر به مرحله فطام رسید، دیگر تمام شد. البتّه مرحوم شهیدین و هم بقیّه فقها علیهم السلام این مسأله را بیان کرده اند که آیا بعد از دو سال، شیر دادن حرام می شود یا نه؟ این بحثی است که علما در مورد نهی موجود در آن نظر داده اند که چه نهی است. شاید هم از باب ارشاد باشد چون شیر بعد از فطام، استخوان بچه را بی حس می کند.

در روایات است که حضرت علیه السلام می فرماید اگر بچه بیش از دو سال شیر بخورد استخوانهای محکم شده اش سست می شود لذا ذات اقدس حق، جلو شیردادن



را گرفته و فرموده است که از دو سال به بالا بچه را شیر ندهند که متأسفانه بعضی ها ناآگاهند. می‌بینیم بیشتر از دو سال هم بچه را شیر می‌دهند.

«وَلَا يُتَمَّ بَعْدَ احْتِلَامٍ» کسی که به حدّ احتلام برسد دیگر یتیم نیست یعنی کسی

۱۴۳

که در رشد احتلامی به حدّ جنابت رسید و محتلم شد این دیگر حکم یتیم را ندارد. این هم از باب احکام صغیر است که از نظر اسلام تا چه وقتی صغیر است؟ تا زمانی که به حدّ احتلام نرسیده باشد. اگر محتلم شد دیگر در مورد او یتیم صدق نمی‌کند. همه این احکام تا زمانی است که به حدّ احتلام نرسیده باشد. حالا این بحث در جای خودش مفصل است که این احتلام درباره نساء هم می‌آید یا فقط در مورد ذکور است. بعضی از آقایان می‌گویند که هر دو را می‌گیرد. هم دختر و هم پسر را. بعضی ها می‌گویند: نه، در مورد پسر است و شارع حدّ بلوغ دختر را به گونه ای دیگر تعیین کرده است.

«يَا عَلِيُّ، سِرُّ سَنَّتَيْنِ بَرٌّ وَالِدَيْكَ» بعضی از پدران و مادران در پاکی و پاکیزگیشان کاری کرده اند که بچه هایشان را بهشتی کرده اند. خوشا به سعادتشان. قدم اولی که برای ولادت بچه ها گذاشتند روی پاکی و پاکیزگی بود که همه فرزندانشان اهل بهشت می‌شوند. همه اهل سعادت می‌شوند.

در حالات مرحوم شیخ انصاری رحمته الله نقل شده است که ایشان با اینکه به درس خیلی اهمّیت می‌داد و خیلی آدم محتاطی بود روزی برای درس نیامد. شاگرد ها گفتند: چطور شده شیخ نیامده است؟ به خودشان گفتند: حتماً حال آقا بد شده است و الا شیخ اصلاً بنا نداشت درس را تعطیل کند. شاگردان تصمیم گرفتند که به منزل ایشان بروند و خبر بگیرند. طلبه ها به طرف خانه شیخ حرکت کردند و وقتی به در منزل رسیدند ایشان را دیدند. پرسیدند: آقا چرا درس تشریف نیاوردید؟ مگر خدای ناخواسته کسالتی پیش آمده است؟



فرمود: نه. گفتند: پس چرا درس تشریف نیاوردید؟ فرمود: مشغول پرستاری از مادرم بودم. مادرم مریض شده بود و پرستاری مادرم را می‌کردم. توجه کنید شیخ انصاری آنقدر به مسأله اهمیت داده اند که خودشان حاضر شده اند درس را تعطیل کنند تا پرستاری مادر را انجام دهند.

در همین عصر خودمان، مرحوم آیت الله العظمی آقای نجفی مرعشی رحمته این قضیه را نقل می‌کنند: ما در نجف اشرف بودیم. پدرم در فوقانی خانه مشغول مطالعه درس بود و من هم پایین بودم که مادرم مرا صدا کرد که شهاب الدین، برو بالا و پدرت را صدا بزن، بگو ناهار حاضر است. (پدر بزرگوار ایشان، مرحوم آیت الله سید محمود مرعشی رحمته از علما نجف بود) من هم بلافاصله حرکت کردم. رفتم طبقه فوقانی که پدر بزرگوارم را صدا بزنم وقتی رسیدم دیدم پدرم همینطور که دراز کشیده بودند و مطالعه می‌کردند، خوابشان برده و کتاب هم روی سینه ایشان است. آیت الله مرعشی رحمته فرمود: من مردّد ماندم و نمی‌دانستم چه کار کنم. آیا پدر را صدا بزنم و اطاعت امر مادر را کنم؟ می‌ترسم پدر از خواب بیدار شده و رنجیده خاطر شود. از آن طرف پدر را صدا نزنم مادر امر کرده است، چه کار بکنم؟

همینطور در فکر بودم پدر را بیدار کنم یا نکنم، آخر چاره ای ندیدم و رفتم لبم را گذاشتم کف پای پدرم و بنا کردم پای پدر را بوسیدن. دو سه بوسه که زدم، پدرم چشمهایش را باز کرد. گفت: آقا شهاب تو هستی؟ گفتم: بله. فرمود: چکار می‌کنی؟ گفتم: مادر می‌گویند ناهار حاضر است. آقا فرمود: پدرم در همان لحظه دستش را به دعا بلند کرد و فرمود: ای پسر، حالا که تو این قدر به پدرت احترام گذاشتی، خدا به تو در دنیا و آخرت عزّت بدهد و تو را جزو خادمین اهل بیت علیهم السلام قرار دهد. بعد مرحوم آیت الله مرعشی رحمته می‌فرمود:



من این مقامی که الان دارم، به همین اندازه ای که خدا به من داده، از برکت دعای آن لحظه پدرم است.

آقایان بزرگوار، نور چشمهای من، شما خیلی باید بیشتر از اینها رعایت پدر را بکنید. بعضی از مردم را می بینم خیلی به این مسأله توجه ندارند و خودشان را بالاتر از پدر می دانند.

پدر یکی از علما از عوام بود. وقتی این عالم می خواست همراه پدرش در مجلسی حضور پیدا کند از پدر جلو نمی افتاد. به او می گفتند: آقا، شما ملا و آیت الله هستید. می فرمود: نه، پدر حقش آن قدر زیاد است که من نباید جلوی او راه بروم. واقعاً حق مطلب هم، همین است؛ چون در روایتی امام صادق علیه السلام در رابطه با پدر می فرماید: «لَا تَرْفَعْ صَوْتَكَ فَوْقَ أَصْوَاتِهِمَا وَلَا يَدَكَ فَوْقَ أَيْدِيهِمَا وَلَا تَقْدِّمْ قُدَّامَهُمَا»^۱ هیچ وقت صدایتان را بلندتر از صدای پدر و مادر نکنید. هیچ وقت دستتان را از ایشان بالاتر نگیرید و هیچ وقت از آنها در راه رفتن پیشی نگیرید. باور کنید بعضی ها بی سواد هستند اما از اهل علم، جلوتر هستند. خدا را گواه می گیرم بعضی از مردم در رعایت آداب و مسائل دینی از بعضی آقایان اهل علم پیشی دارند. خدا نکند دو تا اهل علم با هم قهر کنند و با هم درگیری داشته باشند. صد مرتبه بدتر از مردم عوامند. مردم عوام اگر با هم درگیری می شوند، بعد از مدتی با هم آشتی می کنند ولی خدا نکند روحانی با کسی بد بشود. نمونه هایش هست. روحانی خودش عمل نمی کند ولی بالای منبر که می رود به مردم می گوید: ای مردم، چنین باشید، چنان کنید.

جوانی در شب عروسی اش عروس را به خانه آورد و داخل حجله رفتند. اتاق پدرش کنار اتاق حجله بود و پدرش آنجا بود. شنید پدرش مدام سرفه می‌کند و از شدت سرفه نمی‌تواند بخوابد. جوان از اتاق عروس بلند شد، آمد بیرون و رفت داخل آشپزخانه و برای پدرش مقداری فالوده سیب درست کرد و برای پدرش برد و به او داد تا سینه اش آرام گرفت. خود جوان تعریف می‌کرد می‌گفت: تا این کار را کردم و دوباره به حجله برگشتم، یک دفعه در دلم احساس کردم که میل دارم نماز شب بخوانم در حالی که در عمرم نماز شب نخوانده بودم. بلند شدم، رفتم وضو گرفتم و نماز شب خواندم و از آن شب به بعد تا الان که بیست و هفت سال از عمر من می‌گذرد از برکت احترام به پدرم، نماز شب می‌خوانم و در این بیست و هفت سال یک شب، نماز شب من ترک نشده است. خدا به حق محمد و آل محمد علیهم‌السلام به من و شما عزیزان توفیق شنیدن و عمل کردن به این اخبار و روایات را مرحمت بفرماید.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالصِّيَامُ، وَ
لِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَتَمَلَّقُ إِذَا حَضَرَ وَ يَغْتَابُ إِذَا غَابَ وَ
يَسْمَتُ بِالْمُصِيبَةِ، وَ لِلظَّالِمِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَفْهَرُ مِنْ دُونِهِ بِالْغَلْبَةِ وَ
مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ وَ يُظَاهِرُ الظَّلْمَةَ»^۱

از جمله سفارشاتى كه رسول گرامى اسلام ﷺ به مولا اميرالمؤمنين على عليه السلام فرمود اين است كه مى فرمايد:

«يَا عَلِيُّ، لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالصِّيَامُ» حضرت ﷺ مى فرمايد
شخص مؤمن داراى اين سه علامت است. ظاهر بيان هم اين است كه مؤمن هر سه
را دارد نه اينكه يكي را داشته باشد يعنى شخص مؤمن داراى اين سه جهت است.
اوّل اينكه نماز مى خواند لذا «تارك الصلاة» نخواهد شد.

دوّم اينكه زكات و حقوق واجبه مالى اش را مى دهد حالا هر نوع واجبي كه
باشد. زكات بدن، زكات اموال و يا حقوق واجبه ديگر. مؤمن آنچه را كه خدا
بر ايش واجب مى كند ادا مى كند. برخى بزرگان مى گویند: زكات همه اقسام را در



بر می‌گیرد چون یک معنای جامع است. انسان یک گناهی کرده و می‌خواهد کفاره بدهد، آن کفاره دادن زکاتش است یا واجبی را می‌خواهد انجام دهد که در آن نصابی تعیین کرده، باز تزکیه مال است؛ فلذا زکات اسم جامعی است نه اینکه زکات فقط زکات به معنای خاص باشد. در روایات هم اشاره شده که در قرآن هر جا اسم زکات برده می‌شود آن را به معنای خاص نگیرید.

حضرت علیه السلام می‌فرماید: علامت مؤمن سه مورد است. اگر این سه را دارد، مؤمن است و اگر یکی از این سه را نداشته باشد، معلوم می‌شود که ایمان ندارد. سوّم هم روزه گرفتن است که اهل روزه داری است زیرا نمی‌شود مؤمن باشد و روزه نگیرد. اگر عذر شرعی داشته باشد اشکالی ندارد ولی اگر عذر ندارد، مسلماً این روزه را خواهد گرفت. این نعمت - ان شاء الله - در ما هست و از خدا می‌خواهیم که این صفت‌ها در ما باقی بماند.

«وَلِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: يَتَمَلَّقُ إِذَا حَضَرَ» بعضی افراد حالتی دارند که همیشه می‌خواهند بار مردم را به دوش بکشند. طوری هستند که به قول ما بارکش دیگرانند. بابا، تو چرا این طوری هستی؟ تو کار خودت را انجام بده. بار خودت را بکش. چرا همیشه دنبال مردم هستی؟ چرا بارشان را تو به دوش می‌گیری؟ حضرت علیه السلام می‌فرماید: انسان متکلف کسی است که خودش را همیشه به درد سر می‌اندازد، همیشه گرفتار است.

علامت انسان متکلف، سه چیز است:

اوّل اینکه هر وقت به انسان می‌رسد بنا می‌کند به تملّق کردن. وقتی نزد انسان می‌آید شروع می‌کند به تملّق کردن حتّی گاهی می‌بینی یک چیز ارزشمندی را وسیله تملّق قرار می‌دهد.

می‌بینی یک تفسیر مفصلی را نوشته که مجلّل هم هست اما این تفسیرش را بهانه برای دنیا قرار داده است و آن را برای پادشاه فرستاده که او خوشش بیاید و از



اینجا بتواند منصبی را از دست او بگیرد. از جمله تفاسیر که برای دنیا نوشته شد تفسیر یکی از علما است که مرکز رجوع هم می‌باشد و تفسیرش مورد عنایت است. انسان زحمت کشیده ای بود ولی همین تفسیر را وسیله دنیا برای خودش قرار داد که آن تفسیر «بیضاوی» است. در حال حاضر یکی از تفاسیر مشهور بین شیعه و سنی است ولی این تفسیر بیضاوی چرا به این اسم معروف شد؟ به خاطر همین کارش بود. این کتاب تفسیر را نوشت و انصافاً زحمت هم کشید و خیلی خوب نوشت اما این تفسیر را برای سلطان وقت نوشت که وقتی سلطان، تفسیر را نگاه کرد و خواند، خیلی خوشش آمد و نامه نوشت که ای صاحب تفسیر، اگر چیزی از من می‌خواهی طلب کن چون از این تفسیر خوشم آمده است.

صاحب تفسیر بلافاصله نامه ای به پادشاه داد که اگر بنا است واقعاً شما پاداشی برای این عمل به من بدهید، من یک خواهشی از شما دارم. اگر می‌شود مرا به عنوان قاضی در منطقه بیضاو منصوب کنید که در آنجا قاضی شوم. سلطان وقت هم دید که این آقا خیلی به درد منصب قضاوت نمی‌خورد، حالا اطلاعاتش به اندازه کافی نبوده یا تجربه کاری نداشته است، نمی‌دانم. پادشاه یک مدتی حرف این آقا را پشت گوش انداخت و نادیده گرفت. صاحب تفسیر وقتی دید خبری نیست نزد آقا شیخ محمد کمیجانی رفت که مقرب درگاه پادشاه بود. رفت و گفت: حضرت آقا، شما کاری برای ما بکنید. ایشان هم گفت: چه کار کنم؟ گفت: شما بروید و پادشاه را راضی کنید که قضاوت را برای ما امضا کند.

شیخ محمد در یک شب جمعه ای نزد شاه رفت و به ایشان گفت: ببخشید، من مطلبی می‌خواستم به شما بگویم. شاه گفت: بگو. گفت: این بنده خدا صاحب تفسیر، آمده و خواهش می‌کند یک قطعه زمین از زمین های جهنم را به او بدهید. شاه فهمید و گفت: آقا شیخ محمد، مثل اینکه حق آقای بیضاوی را می‌خواهی؟ گفت: بله، ایشان پیش من آمده و به من متوسل شده است. شاه



گفت: خیلی خوب، به او می‌دهیم. ما می‌خواستیم او را به آتش جهنم نفرستیم. اگر دلش می‌خواهد برود مهم نیست. می‌خواهم بگویم شما ببینید، انسان گاهی در بحث دنیا به جایی می‌رسد که ممکن است اهل جهنم بشود.

خدا مرحوم امام را رحمت کند. ایشان کتابی نوشته‌اند در «آداب الصلاة». در آنجا تقسیم بندی‌هایی برای علما می‌کند. ایشان خیلی با قلم خوب و زیبا در رابطه با آن آقایانی که منکر کرامات و مقامات علما هستند، نوشته‌اند: بعضی از این علما اعتقاداتشان آن طوری که باید باشد، نیست. مثلاً قبول نمی‌کنند مرحوم بحرالعلوم و دیگر علماء^{علیهم‌السلام} دارای کراماتی بوده‌اند. ایشان می‌فرمایند: یک عدّه از آقایان هستند که از حالاتشان می‌فهمیم که مقام علم را انکار نمی‌کنند. مقام عرفان و معرفت را واقعاً قبول دارند و می‌گویند که واقعاً اگر عالم، عالم باشد و اهل عمل باشد، هیچ اشکالی ندارد دارای کراماتی باشد، اشکالی هم ندارد که کفش جلوی پایش جفت بشود، اشکالی هم ندارد دستش را بلند کند و یک حاجتی از خدا بخواهد و خدا آن را مستجاب کند، این را قبول دارند اما مراقبت و مواظبت نمی‌کنند که خودشان به کمال رسند و به مقام عرفانی دست پیدا کنند.

ایشان می‌فرماید: این دسته از علما همانند آن مریضهایی هستند که خودشان قبول دارند که مریض هستند، خودشان هم می‌گویند که مریضیم ولی آنقدر حرص شکم دارند که نمی‌توانند جلو شکمشان را بگیرند و مدام در حال خوردن هستند. بابا، تو که می‌دانی مریضی، چرا اینقدر می‌خوری؟ این دسته از علما این طوری هستند که می‌گویند مریضیم ولی حال خودشان را مراقبت نمی‌کنند که به آن مقام برسند.

اما دسته دیگری از علما، کسانی هستند که درس می‌خوانند و زحمت می‌کشند و ملأ می‌شوند ولی ملأیی که فقط الفاظ و اصطلاحات را یاد گرفته و وقتی صحبت می‌کنند می‌بینی با الفاظ بازی می‌کنند. یک جمله‌ای که پر از الفاظ و





اصطلاحات است درست می‌کنند. یک مشت اصطلاحات جمع کرده و تحویل مردم می‌دهند که دل‌های مردم بیچاره را به زنجیر بکشند. این دل‌هایی که جایگاه خدا است را محل تاخت و تاز خودشان می‌کنند. نمی‌دانند که این دل‌ها محل خدا است و مأوای پروردگار عالم است.



بعد می‌فرماید: اینگونه افراد، آنهایی هستند که برای ارشاد کردن فقط به دنبال اغنیا هستند. فقرا را ارشاد نمی‌کنند و به دنبال پولدارها و سرمایه دارها می‌روند و آنها را ارشاد می‌کنند و این هم به خاطر این است که می‌خواهند به دنیا برسند.

می‌فرماید: می‌دانید این دسته مثل چه کسانی هستند؟ مثل مریض‌هایی هستند که خودشان می‌دانند مریض هستند ولی خودشان را به جای اطبا و طیب جا می‌زنند. خودش مریض است اما می‌گوید من دکترم. بابا، تو که خود مریضی، چه دکتري هستی؟ فرمود: اینها هستند که جامعه را به هم می‌ریزند؛ چرا؟ زیرا همیشه به فکر نام و نشان و شهرت هستند. به این افراد نمی‌شود گفت انسان، برای اینکه مردم مؤمن و بیچاره را اسیر کرده اند برای یک مشت الفاظ. هیچ وقت دنبال واقعیت و حقیقتها نیستند. آقایان، نور چشم‌های من، مواظب باشید. شما عزیزانی که در بساط علم قرار گرفته اید، مراقب باشید جزو این مصادیق نباشید.



«وَ يَغْتَابُ إِذَا غَابَ» وقتی پشت سر شما قرار می‌گیرد، بنا می‌کند به غیبت کردن. ای بابا، تو الان دنبال این آقا بودی و تملق او را می‌کردی. برایش پول درمی‌آوردی. چرا این طوری شدی؟ نگاه کنید. باز هم بارکش دیگران شد. آنجا تملق می‌کرد و بارکش بود و با تملق کردن پول درمی‌آورد و خودش را از آقایی بیرون می‌آورد که خداوند می‌فرماید: تو آقایی، تملق نکن. اینجا هم که پشت سرش قرار گرفته است چه کار می‌کند. پشت سرش هم بنا می‌کند به غیبت کردن. باز با غیبت کردن، بار آن آقا را به دوش می‌کشد، لا اله الا الله.



«وَيَسْمَتُ بِالْمُصِيبَةِ» اگر هم مصیبتی پیش بیاید، بنا می‌کند به شماتت کردن که بله، سزای فلانی این بوده است. ای داد، ای بیداد، چرا این حرف را می‌زنی و چرا اینطور قضاوت می‌کنی؟

«وَلِلظَّالِمِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ» شخص ظالم سه نشانه دارد:

۱۵۲

«يَقْهَرُ مَنْ دُونَهُ بِالْغَلْبَةِ» اگر ظالم و ستمگر در مقابل فردی قرار بگیرد که از خودش پایین تر است، سعی می‌کند که زورگویی کند و به هر صورت به او غلبه داشته باشد و طرف را بیچاره کند.

«وَمَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ» و اگر در مقابل بالاتر از خودش هم قرار بگیرد سرپیچی می‌کند. بنده درستی نیست. کارگر درستی نیست. با عصیان و سرپیچی کردن زور می‌گوید.

«وَيُظَاهِرُ الظَّلْمَةَ» شخص ظالم با چه کسی می‌خواهد بگردد؟ قهراً به دنبال هم نوع خودش می‌رود. همیشه افرادی که خیلی ظلم دارند، تظاهر می‌کنند. انسان با این سه علامت می‌فهمد که طرف مقابلش ظالم است و می‌خواهد ظلم و زورگویی کند یا نه؛ پس - ان شاء الله - در زندگیمان مواظبت کنیم و در برنامه های کاریمان دارای این صفات رذیله نباشیم. خدای ناخواسته، کاری نکنیم که جزو این دسته افراد باشیم. نصایح پیامبر اکرم ﷺ اختصاص به طایفه و دین خاصی ندارد چه اهل علم باشند و چه غیر اهل علم، منتها ما اهل علم، سزاوارتر به قبول کردن و عمل نمودن هستیم.

یادتان هست فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام را که فرمودند اگر همه مردم تقوا داشته باشند و نزدیک گناه نروند، خیلی خوب است ولیکن چقدر خوب است که علما و اهل علم دنبال این کارها نروند. واقعیت این است صفاتی را که آقا بیان می‌کنند من و شما باید بیشتر به آنها عامل باشیم. خداوند ان شاء الله توفیق عمل به این روایات را به ما مرحمت بفرماید، ان شاء الله.





۸۶

مجلس ۸۶: علائم منافق



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«لِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا اتُّمِّنَ خَانَ»^۱

وجود مبارک رسول الله ﷺ علاماتی را برای شناخت شخص منافق به وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام بیان فرموده اند که در ادامه به آنها اشاره می‌شود:

«إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ» انسان منافق این طوری است که اگر حرف می‌زند و صحبت می‌کند دروغ می‌گوید. انسان نمی‌تواند به حرفهایش اطمینان کند. صحبت‌های زیادی هم می‌کند ولی دو تا جمله راست از آن در نمی‌آید. حرفهایی می‌زند که ریشه ندارد. اینها عمل نفاق است. انسان باید حرف را در حدودی بزند که راست باشد و واقعیت داشته باشد. چرا انسان خدای ناخواسته صحبت‌هایی کند که واقعیت نداشته باشد؟ متأسفانه بعضی از عزیزان را می‌بینیم که گاهی می‌نشینند و صحبت‌هایی می‌کنند که هیچ واقعیت خارجی ندارد.

حالا یا تعریف از خودش است یا تعریف از یک شخصی است. مطالبی را می‌گوید که وقتی شنونده می‌شنود باور کردن برایش سخت است. حضرت علیه السلام



می فرماید این نفاق است. ان شاء الله سعی کنیم اینطور نباشیم. در حرف زدنها عین واقعیت را بگوییم. از خودمان چیزی اضافه و کم نکنیم.

در قدیم خیلی به بیان مسأله اهمیت می دادند، مخصوصاً در بیان اخبار و روایات خیلی دقت می کردند. عین کلام امام علیه السلام را بیان می کردند حتی یک واو را کم و زیاد نمی کردند. هر چه از امام علیه السلام آمده بود همان را می گفتند؛ حتی در سلسله سند مواظب بودند یک کلمه کم یا زیاد نشود. در معنا کردن بسیار دقت می کردند. گذشته منبرها این طوری بود. اینطور نبود که هر کسی منبر برود. حالا بعضی ها منبر می روند و می گوید: بله، فرمایش امام علیه السلام این است و من نقل به معنا کردم. چرا نقل به معنا کردی؟ چرا کلام امام علیه السلام را این طوری نقل کردی؟ چرا این بلا را بر سر الفاظ کلام معصومین علیهم السلام درآوری؟ ما این کارها را خیلی می کنیم ولی قدیم الایام این طوری نبود. منبری ها عین کلام و تمام کلام امام علیه السلام را می خواندند چرا که نمی خواستند پایشان از این مرزها بیرون برود.

عزیزان روحانی، هر وقت که حرف می زنید، صحبت می کنید، منبر تشریف می برید یا برای کسی می خواهید مطلبی را تعریف کنید یا از آقایی می خواهید تعریف کنید، درباره اش کم و زیاد نکنید. در حدی که واقعیت دارد، از او تعریف کنید. در حدی که واقعاً واجد آن صفات است تعریف کنید نه اینکه خدای ناخواسته برای بلند کردن یک فردی یا زمین زدنش چنان طرف را بالا ببرید که شایسته آن نیست و پی ببرند که تو دروغ می گوئی یا چنان بلائی به سرش بیاوری که نتواند بلند شود. این کارها خیلی اشتباه است.

بنابراین حضرت علیه السلام می فرماید هر کس که این کارها را می کند، منافق است. شما که منافق نیستید. هر وقت قصد دارید حدیث بخوانید یا می خواهید صحبت کنید، حرف راست بزنید. بدانید اگر بنا است صحبت ها اثر داشته باشد حرف راست بیشتر اثر می کند.



«وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ» نشانه دوّم منافق این است که اگر وعده می‌دهد، به وعده اش اهمّیت نمی‌دهد. یا وعده ندهیم یا اگر وعده دادیم، به آن عمل کنیم. وقتی قرار می‌گذاری سر ساعتی پیش آقای، رفیقی، دوستی بروی، چرا نمی‌روی؟ این علامت نفاق است. حضرت علیه السلام می‌فرماید هر کس وعده دهد و انجام ندهد، منافق است. ببینید چقدر به نفاق نزدیک هستیم. یا اصلاً وعده ندهید و یا اگر وعده دادید، دیگر مخالفت نکنید.

در روایت دیگر، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: مرد آزاد است تا زمانی که وعده نداده باشد. اگر وعده داد دیگر آزاد نیست. لا اله الا الله، یعنی چه؟ یعنی تو در گروه حرف و وعده ات هستی. تو دیگر بنده شدی. تویی که وعده دادی فلان ساعت با رفیقت باشی، تو دیگر آزاد نیستی. تو الان بنده این قولی هستی که داده‌ای. ببینید آقایان، قول دادن خُرّیت انسان را می‌گیرد. خواهش می‌کنم دقت کنید. مواظب باشید. گاهی می‌بینم بعضی از آقایان قول می‌دهند ولی عمل نمی‌کنند. بعضی مواقع حرفهایی می‌زنند و عمل نمی‌کنند. چرا این کارها را می‌کنید؟ قول دادی فلان موقع بروی، طرفت نشسته و منتظر تو است که آقا بیاید. هر چه چشم انتظاری می‌کشد که تو بروی، آخر نمی‌روی. آیا در برابر وقت این بنده خدا مدیون نشده‌ای؟ حتماً مدیون شده‌ای. چرا وعده دادی و نرفتی؟ عمر او برای تو هدر رفت. اگر نمی‌توانستی بروی باید اطلاع می‌دادی و نمی‌گذاشتی وقتش بیهوده بگذرد.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: این که خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: ﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ﴾^۱ آیا این فرد همان حضرت اسماعیل، فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام خلیل الرحمان است؟ آیا این همان حضرت اسماعیل علیه السلام ذبیح الله است؟ حضرت علیه السلام فرمود: نه، او نیست بلکه یک



پیغمبر دیگری بوده است. ایشان با یک نفر قول و قرار می‌گذاشت. این پیغمبر خدا ﷺ در آبادی و محل خودش، منتظر آن آقا بوده است. آن شخص نیامد و در واقع یادش رفته بود، بیاید. الله اکبر، خدا می‌خواهد گاهی به افرادی به خاطر یک ویژگی مقامی بدهد. آن بنده خدا یادش رفته بود که به آقا قول داده فلان ساعت با هم باشند. پیغمبر خدا ﷺ در آنجا هر چه ماند این آقا نیامد؟ نقل می‌کنند که حضرت اسماعیل ﷺ تا یک سال ماند. الله اکبر، بعد آن بنده خدا یک روز از همان جا گذر کرد که دید جناب حضرت اسماعیل ﷺ آنجا ایستاده است. گفت: چرا شما اینجا ایستاده‌ای؟ حضرت اسماعیل ﷺ سلام کرد و گفت: مگر قول نداده بودی بیائی اینجا؟ من همچنان سر قولم بودم و اینجا ماندم. آن بنده خدا گفت: ای داد، ای بیداد، یادم رفته بود؛ لذا خدا این مقام را به حضرت اسماعیل ﷺ داده است که در قرآن آن آیه در مورد ایشان آمده است.

اینها یک نمونه‌هایی است که خدا در تاریخ برای ما گذاشته است تا به ما بگوید من اینطور بندگانی را هم دارم. بیایید ما هم اینطور باشیم. از خودم گرفته تا شما، فرقی نمی‌کند. اگر وعده دادید وفا کنید. اگر ما هم به شما وعده دادیم باید وفا کنیم. اینها یک واقعیت‌هایی است که ما متأسفانه فراموش کرده ایم. خیلی باید مراقب باشیم چرا که منافق هر وقت وعده می‌دهد مخالفت می‌کند.

«وَ إِذَا اٰتٰنٰنَ حٰنَ» انسان منافق کسی است که اگر امانت هم به او بدهی، خیانت می‌کند. آقا، چرا خیانت می‌کنی؟ شما دیگر چرا؟ حالا اگر غیر روحانی خدای ناخواسته خلاف کرد می‌گوییم نادان بوده است اما شما که آقا و بزرگواری، شمایی که می‌خواهی پیشوای مردم شوی، چرا امانت دار نیستی؟ من و شما باید خیلی مواظب باشیم، به امانت‌هایی که دستمان می‌آید خیانت نکنیم. خیلی باید مراقب باشیم که این امانت‌ها را رعایت کنیم. مبدا انسان بی‌توجه بشود.





بزرگان دین ما در اثر مراعات کردن این چیزها به مقامات عالیہ رسیدند. ما از بعضی ها چیزهایی می شنویم که شرمنده می شویم. گفتیم شما دیگر چرا این کارها را می کنید؟ شما امین مردم هستید. می خواهید «أَمْنَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» شوید. اگر می خواهید چنین باشید، باید خیلی مواظب باشید. وقتی برای تبلیغ می روید شما را دعوت می کنند و منزل افراد می روید. امین باشید. نسبت به ناموس و اموال مردم امین باشید. خدای ناکرده اگر یک نفر در جنگل آتش بیاندازد، جنگل با آن عظمت آتش می گیرد. در بعضی از مواقع نمی توانند آن را خاموش کنند. نکند خدای ناکرده عملی از ما سر بزند که به آبروی روحانیت لطمه وارد کند. اگر یک نفر در جنگل سبز و حرم روحانیت آتش بیاندازد، همه را آتش می زند.

خدا مرحوم آیت الله العظمی بروجردی را رحمت کند. قبل از اینکه مسجد اعظم ساخته شود ما در مسجد بالا سر حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام در درس ایشان شرکت می کردیم. آقا در آنجا درس می فرمود. ایشان برای مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی رحمته الله مؤسس حوزه علمیه قم احترام خیلی عجیبی قائل بود. ایشان بحث صلاة را می گفت و وقتی می خواست به مرحوم حائری رحمته الله اشکال کند اول می نشست و می فرمود: آقایان طلبه ها بدانند این کتاب الصلاة حاج شیخ، بسیار کتاب خوبی است، بسیار عالی است. واقعاً این مرد زحمت کشیده است و از ایشان تعریف می کرد. بعد می فرمود: ما بعضی از مسائل بیان شده ایشان را نمی فهمیم. می خواهیم نفهمیدگی های خود را بگوییم.

آقایان یادم نمی رود، یکی از بزرگان پای درس آقای بروجردی رحمته الله نشسته بود و به قبر مرحوم حاج شیخ عبدالکریم رحمته الله تکیه داده بود و درس گوش می داد. یک دفعه دیدیم آقای بروجردی صدا زد: آقا، آقا. آن بنده خدا متوجه نشد. آیت الله بروجردی فرمودند: آقایی که به قبر حاج شیخ تکیه زده ای، تو



می‌دانی این قبر کیست؟ طلبه باید اینطور باشد؟ فرمود: هیچ وقت به قبر بزرگان تکیه ندهید. این طوری احترام کردند که به این مقام رسیدند.

مرحوم آیت الله بروجردی رحمته برای حاج نصرالله خلخالی رحمته در نجف پول فرستاد و فرمود: این پول را بگیری و طلبه های نجف را امتحان کنی. هر که امتحانش خوب بود، به او پول نان بدهی؛ چون در نجف رسم بود نان می‌دادند. آقا شیخ نصرالله، برنامه امتحان را در نجف پیاده کرد. از طرف مرحوم آیت الله العظمی بروجردی اعلام کرد طلاب بیایند و امتحان بدهند و نان بگیرند. به محض این که اطلاعیه را در مدرسه زدند مرحوم آیت الله العظمی استهباناتی رحمته که از مراجع نجف بود بلافاصله اطلاعیه داد که امتحان کردن طلبه ها حرام است و نباید امتحان بدهند. تا این را گفتند، آمدند به آقا شیخ نصرالله اطلاع دادند که جریان این است. ایشان فرمود: خب بگوید آیت الله العظمی استهباناتی طلبه ها را برای شهریه دادن امتحان نکند و بلافاصله ایشان با مرحوم آیت الله بروجردی در ایران مخابره کرد که حضرت آیت الله جناب آقای استهباناتی امتحان کردن طلبه را حرام کرده اند، چه کنیم؟ آقا فرمودند: این کار را نکنید. وقتی مرجع بزرگوار فرموده اند که حرام است، انجام ندهید. از این قضیه چند صبحی گذشت تا اینکه روزی یکی از علمای نجف به قم و محضر آیت الله بروجردی آمد و برای اینکه آیت الله بروجردی خوششان بیاید بنا کرد طعنه زدن که بله، حضرت آیت الله، بعضی از آقایان نمی دانند چه کار کنند. کارهایی می کنند که نسبت به شما چنین و چنان است. آقا هم فرمودند: خیال می کنی با این حرفهای من را خوشحال می کنی؟ این اعتقاد را داری؟ آن مرجع، صاحب فتوا است و خودش اختیار دارد. هر چیزی که گفته، درست است.

ببینید، ما باید به یکدیگر احترام بگذاریم.

خدایا، به ما لیاقتی که می خواهی مرحمت بفرما. خدایا، توفیق خدمت و بندگی بیش از این به ما عنایت بفرما.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، الْعَيْشُ فِي ثَلَاثَةٍ: دَارَ قَوْمَاءَ، وَ جَارِيَةَ حَسَنَاءَ، وَ فَرَسَ قَبَاءَ. يَا عَلِيُّ، وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ الْمُتَوَاضِعَ فِي قَعْرِ بئرٍ لَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ رِيحًا يَرْفَعُهُ فَوْقَ الْأَخْيَارِ فِي دَوْلَةِ الْأَشْرَارِ. يَا عَلِيُّ، مَنْ انْتَمَى إِلَيَّ غَيْرَ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»^۱

وجود مبارک رسول الله ﷺ به مولا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، الْعَيْشُ فِي ثَلَاثَةٍ» خوشی زندگی دنیا در این سه چیز است یعنی اگر کسی واجد این سه چیز باشد از نظر دنیایی، در عیش و راحتی است. البته از این روایت بر نمی آید که انسان را ترغیب یا تشویق به این کار کند بلکه صرفاً در مقام بیان اسباب خوشی ظاهری دنیا است. حضرت علیه السلام می فرماید عیش در دنیا در این سه چیز است. افرادی که دنیا دارند و می خواهند در ناز و نعمت باشند ناز و نعمتشان در این سه چیز تبلور می کند:

«دَارَ قَوْمَاءَ» کسی که خانه وسیعی داشته باشد که الان باید حسرت داشتن خانه وسیع را خورد. آپارتمانها جای خانه های بزرگ را گرفته اند. نه حیاطی، نه صمیمیتی. وضع و روزگار به این سو کشیده شده است و با این اوضاع، دور اولی را باید خط بکشیم. در روایت دیگری حضرت علیه السلام می فرماید: از خوشبختی انسان



این است که خانه وسیع داشته باشد چون خانه وسیع داشتن روحیه انسان را باز می‌کند و نوعاً بخشی از ضعف اعصابها در این دوره مربوط به همین فشردگی مکانها است. خانه و مکانی که در آن زندگی می‌کنیم خیلی بر روحیه اثر می‌گذارد. «وَجَارِيَةٌ حَسَنَاءٌ» یکی از خصوصیات دنیا، داشتن جاریه زیبا است یعنی داشتن زن زیبا جزو چیزهایی است که مرد با داشتن آن، احساس عیش و راحتی می‌کند. «وَفَرَسٌ قَبَاءٌ» یعنی اسبی که هم تیز رو و هم پیشتاز است و از همتایان خودش جلو باشد که منظور مرکب و سواری تیز رو است که به اسب اشاره شده است. این سه علامت عیش دنیا است.

«يَا عَلِيُّ، وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ الْمُتَوَاضِعَ فِي قَعْرِ بئرٍ لَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ رِيحاً يَرْفَعُهُ فَوْقَ الْأَخْيَارِ فِي دَوْلَةِ الْأَشْرَارِ» بعد آقا قسم یاد می‌کند: ای علی، به خدا قسم اگر فروتن و انسان متواضع در ته چاه هم باشد و مشیت الهی تعلق بگیرد خداوند بادی می‌فرستد و آنچنان او را بالا می‌برد که از همه خوبانی که در آن دولت و در آن کشور هستند بالاتر رود حتی دولتهایی که بد و شر هستند. وقتی خدا بخواهد می‌تواند یک چنین قدرتی به فرد بدهد. این قدرت، قدرت الهی است.

کسی که در کنار ما بود و با ما راه می‌رفت و مردم خیلی نظری به او نداشتند و او را یک شخص عادی می‌دیدند یک دفعه خدا مقام او را بسیار بالا می‌برد و در زمانی که حکومت ظالمانه روی کار است خدا او را در رأس کار قرار می‌دهد مثل جریان اول انقلاب ما و حرکت‌های مرحوم امام علیه السلام. خود حقیر روزهایی با ایشان بودم. بارها می‌شد در کوچه که راه می‌رفتیم مردم عادی از کنار ایشان رد می‌شدند و سلام هم نمی‌کردند یعنی از دید مردم، ایشان در آن زمان، خیلی فرد عادی بود اما وقتی مشیت خدا به ایشان تعلق گرفت ببینید ایشان را در همان دولت اشرار تا کجا برد.

مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی علیه السلام در نجف اشرف درس می‌خواندند و چون سر و صورت ایشان ژولیده و به هم ریخته بود وقتی می‌خواستند مثلاً از





جایی رد شوند خیلی او را تحویل نمی گرفتند. آرام آرام که خدا وزنه علمی او را افزایش داد به جایی رسید که وقتی ایتالیا به ایران حمله کرد و از طرف شمال هم روسها و از طرف جنوب انگلستان حمله کرد ایشان نامه ای برای کشورهای عرب و عجم نوشت که بر همه مسلمانها واجب است که دولت کفر و اروپایی را از بلاد اسلام بیرون کنند. وقتی نامه ایشان به دست سران کشورها رسید یک بسیج عمومی درست شد و ملت‌های زیادی از عراق و ایران و دیگر کشورها حرکت کردند، حتی آقا زاده مرحوم سید محمد کاظم به نام سید محمد طباطبایی هم حرکت کرد و در یک حمله، چهار هزار نفری از متجاوزان را از پا درآوردند که متأسفانه در آن حمله، آقا زاده خود حضرت آیت الله شهید شد.

وقتی که خواستند جنازه ایشان را به نجف بیاورند تردید می کردند که حالا چه کسی برود و به آقا خبر شهید شدن پسرش را بدهد. هیچکس زیر بار بیان این خبر نمی رفت تا اینکه وقتی چاره ای ندیدند گفتند: ما به آقا خبر نمی دهیم که فرزند شما شهید شده است بلکه جنازه را می بریم و در صحن مولا امیرالمؤمنین علیه السلام می گذاریم، بعد یک نفر را به دنبال آقا می فرستیم که به ایشان بگوید تشریف بیاورد بر جنازه ای نماز بخواند که ولایتش بر عهده ایشان است. جنازه را آوردند و در وسط صحن مولا امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشتند. از آن طرف هم محضر آقا رفتند و گفتند اگر زحمتی نیست برای نماز بر جنازه تشریف بیاورید که ولایتش بر عهده شما است. تا ایشان این حرف را شنید بدون اینکه ناراحتی خاصی را بروز دهد فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون» و به شهادت فرزندش پی برد. بعد آمد و بر جنازه فرزندش نماز خواند؛ اما ببینید که این ماجرا از کجا شروع شد و به کجا رسید. سید به چه مقامی نزد خدا رسید.

الان برای ذات اقدس حقّ کاری ندارد که بخواهد آمریکا را از پا در بیاورد اما به شرطی که من و تو اهلش باشیم. ما هنوز بنده شایسته نشده ایم. شاید ما مستحقّ تنبیه باشیم وگرنه آمریکا کیست؟ ابر قدرت چیست؟ در مقابل





حضرت حق، سلاح و اسلحه چه معنا دارد؟ به شرطی که اوّل خود را درست کنیم که اگر دستمان را به طرف خدا بلند کردیم بر نگرود. بعد حضرت علیه السلام جمله دیگری را به امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می کند که ان شاء الله مراقب باشیم از مصادیق آن نباشیم:

«یا علیُّ، مَنْ انْتَمَى إِلَى غَيْرِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» هر کس خودش را به غیر مولای خودش نسبت دهد لعنت خدا بر او باد یعنی ای بی انصاف، تو بنده خدا هستی نه بنده زن، پول و اسکناس، مقام، چرا از بندگی خدا دست برمی داری؟ عزیزان، مگر بنده بودن به چیست؟ بنده به چه کسی می گویند؟ کسی که چشم بسته بگوید چشم و خودش را تسلیم افراد کند، کسی که آنقدر تسلیم خانم و بچه هایش است که گاهی به دینش هم ضربه می خورد آیا این شخص بنده آنها نیست؟

مرحوم امام علیه السلام می گفتند: مراقب باشید این مقام و پشت میز نشستن ها شما را نگیرد. بالاترین مستی، مستی مقام است. از امام حسن علیه السلام سؤال کردند: یابن رسول الله، چه چیزی بیشتر از همه انسان را مست می کند؟ فرمود: مقام از شراب هم انسان را بیشتر مست می کند؛ اما گاهی می بینیم آقای بی روحانی و اهل علم، پشت میز نشسته و خودش را گم کرده است. وقتی افراد نزدش می روند اصلاً اعتنا نمی کند. وقتی روحانی خودش را گم کند دیگر از غیر روحانی چه انتظاری داریم؟

ان شاء الله شما عزیزان، در هر پست و مقامی که هستید احترام ها را حفظ کنید اما باید تعادل داشته باشید. در باب قضاوت هم فرموده اند که قاضی باید با هر دو طرف یک طور برخورد کند. نفرموده اند احترام نکند بلکه شرح لمعه را ببینید، فرموده اند که باید هر دو طرف را محترم بدارد ولو یک طرف دعوا فامیل و یا دوست او باشد و توجه به هر دو باید برابر باشد. اینطور نباشد که به یک طرف بگوید قربان شما، مخلص شما، اما به طرف دیگر بی اعتنایی کند.

ان شاء الله عنایت داشته باشیم که مشمول لعنت خدا قرار نگیریم.





۸۸

مجلس ۸۸: دنیا در نگاه مؤمن و کافر و مقام مؤمن مریض



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، إِذَا مَاتَ الْعَبْدُ قَالَ النَّاسُ مَا خَلْفَ وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ. يَا عَلِيُّ، الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ. يَا عَلِيُّ، مَوْتُ الْفَجَاءَةِ رَاحَةُ الْمُؤْمِنِ وَ حَسْرَةُ الْكَافِرِ. يَا عَلِيُّ، أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى الدُّنْيَا اخْدُمِي مَنْ خَدَمَنِي وَ اتَّبِعِي مَنْ خَدَمَكَ. يَا عَلِيُّ، إِنَّ الدُّنْيَا لَوْ عَدَلَتْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ جَنَاحَ بُعُوضَةٍ لَمَا سَقَى الْكَافِرَ مِنْهَا شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ ... يَا عَلِيُّ، أَنْبِئِ الْمُؤْمِنَ الْمَرِيضَ تَسْبِيحٌ وَ صِيَاحُهُ تَهْلِيلٌ وَ نَوْمُهُ عَلَى الْفِرَاشِ عِبَادَةٌ وَ تَقَلُّبُهُ مِنْ جَنْبٍ إِلَى جَنْبٍ جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ عُوْفِيَ يَمْشِي فِي النَّاسِ وَ مَا عَلَيْهِ مِنْ ذَنْبٍ. يَا عَلِيُّ، لَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ كُرَاعٌ لَقَبَلْتُ وَ لَوْ دُعِيْتُ إِلَى ذِرَاعٍ لَأَجَبْتُ»^۱

در حدیث شریفی، وجود مبارک رسول الله ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، إِذَا مَاتَ الْعَبْدُ قَالَ النَّاسُ مَا خَلْفَ وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ» هر گاه کسی می میرد مردم می گویند: اموالش چه بوده است؟ سرمایه اش چقدر است؟ برای



فرزندانش چه گذاشته است؟ اگر ببیند که وضع خوب است، می‌گویند: به به، خوش به سعادتشان، بچه‌ها چه پول مُفتی بدست آوردند، اگر هم وضعش خوب نباشد، می‌گویند: ای داد و بیداد، بیچاره‌ها از گرسنگی نمیرند؟ مردم اینگونه هستند. حضرت علیه السلام متعلق «مَا خَلْفَ» را بیان نکرده است. ممکن است به لحاظ مال باشد که بیشتر این تعبیر استفاده می‌شود زیرا در بعضی از روایت‌ها به جای این کلمه «ما ترک» آمده است ولی اگر مطلب را مطلق گرفتیم معنای «ما خَلْفَ» این است که چه چیزی از خود بجای گذاشته است از مال و اولاد و موارد دیگر؛ علی کلّ حال، مردم نسبت به ما ترک فرد صحبت می‌کنند ولی نگاه ملائکه به این است که چه چیزی پیش فرستاده است و برای آن دنیای خود چه چیزی فرستاده است.

«يَا عَلِيُّ، الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ» دنیا برای مؤمن زندان می‌باشد. انسان مؤمن در دنیا آسایش ندارد و همیشه گرفتار است، در اذیت و آزار است و آسایش و راحتی ندارد. در خیابان راه می‌رود ناراحت می‌شود، افراد را می‌بیند، ناراحت می‌شود، مسجد می‌رود ناراحت می‌شود، حرم می‌رود ناراحت می‌شود، هر جا که می‌رود با یک سلسله گناه و معصیت برخورد می‌کند. برای شخص با ایمان خیلی سخت است. کسی که اعتقاد به خدا دارد وقتی حرکت‌های دیگران را می‌بیند خیلی برایش سخت است.

مؤمن محبّ خدا است. واقعاً انسانی که با ایمان است زندگی دنیا برایشان سنگین است مثل اینکه شما یکی را واقعاً دوست دارید، جداً به او علاقه دارید وقتی دیگران جلو چشمتان به او چوب یا سنگ می‌زنند چقدر برای شما سخت می‌شود می‌گویی: ای وای، چرا دوست مرا اذیت می‌کنند؟ چقدر کتکش می‌زنند؟ چقدر برای شما سنگین و ناگوار است؟ حالا واقعاً کسی که



خدا را دوست دارد و محبّ خدا است وقتی می‌بیند بندگان خدا اینقدر گناه می‌کنند ناراحت می‌شود.

در روایات، برخورد با منکر به سه دسته تقسیم شده است: اول اینکه مؤمن، عملاً جلوی گناه را می‌گیرد؛ اگر نتوانست با زبان جلویش را می‌گیرد و

نصیحت می‌کند، اگر با زبان هم نتواند جلویش را بگیرد حتماً از آن شخص انزجار پیدا می‌کند و ناراحتی را در دل نگه می‌دارد. این معنای زندان بودن دنیا برای مؤمن است یعنی در زندگی راحتی ندارد که آب خوش گواری از گلویش پایین برود، آب را با غصّه می‌خورد؛

اما برای کافر چطور؟ او خیلی آزاد برخورد می‌کند. می‌گوید هر چه می‌خواهد بشود. هر کس هر کاری بکند. می‌گوید به من چه، به من ربطی ندارد، این دو روز دنیا می‌خواهم راحت باشم، چرا غصّه دیگران را بخورم. فقط پتو را روی سر خودش می‌کشد، برایش مهم نیست که رفیقش که کنارش خوابیده است سرما بخورد یا نخورد، می‌گوید هر چه می‌خواهد بشود اما مؤمن این نیست، می‌گوید کاری کنم که نه خودم سرما بخورم و نه رفیقم.

روزی شخصی از امام حسن مجتبی علیه السلام پرسید: آیا این روایت درست است که: «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ» حضرت علیه السلام فرمود: بله. شخص گفت: پس چرا من که کافر هستم الان در فشار و سختی هستم اما شما که یکی از مؤمنین هستی خیلی راحت سوار بر مرکب حرکت می‌کنی؟ حضرت علیه السلام فرمود: تو راست می‌گویی اما خبر نداری، اگر بدانی خدا برای مؤمن بعد از مرگش چه ذخیره‌هایی کرده و چه جایگاهی برایش منظور کرده است متوجه می‌شوی که اینجا واقعاً برایش زندان است و اگر بدانی خدا برای کافر چه برنامه‌ای قرار داده و بدانی کجا خواهی رفت می‌فهمی اینجا برایت بهشت است.





«يَا عَلِيُّ، مَوْتُ الْفَجَاءَةِ رَاحَةُ الْمُؤْمِنِ وَ حَسْرَةُ الْكَافِرِ» مرگ سخته ای و ناگهانی اگر برای مؤمن پیش بیاید خیلی راحت است و هیچگونه ناراحتی در هنگام جان دادن ندارد، آسوده و آرام می‌میرد؛ اما برای کافر اینطور نیست. او هیچ کاری نکرده و هیچ ذخیره‌ای برای آخرتش ندارد. خیال مؤمن راحت است لذا وقتی می‌خواهد بخوابد کارهایش را منظم می‌کند، دفترش را جلویش می‌گذارد تا ببیند به کسی بدهکار است یا نه. آدم نمی‌داند آیا شب که می‌خواهد فردا بلند می‌شود یا نه؟ مؤمن این طوری است. همه کارهایش را می‌کند که اگر مرگ رسید برایش موجب حسرت نباشد اما کافر اصلاً فکر این چیزها نیست که آیا به مردم بدهکار است یا نه یا حق الناس بر گردنش هست یا نه؛ پس عزیزان، مواظب باشید که جزو مؤمنین باشید.

«يَا عَلِيُّ، أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَيَّ الدُّنْيَا أَخْدُمِي مِنْ خَدَمَتِي وَ أَتَعْبِي مَنْ خَدَمَكِ» خدا به دنیا وحی کرد: ای دنیا، خدمتگذار هر کسی باش که خدمت مرا می‌کند اما هر کسی را که در خدمت تو می‌باشد تا می‌توانی او را به رنج بیانداز، به مشقت بیانداز. الان دنیا طلبها همینطور هستند نه خواب راحتی دارند و نه غذای درستی، شب و روز می‌دوند.

روزی در ماشین شخصی بودم که خیلی پولدار و ثروتمند بود. به او گفتم: فلانی، تو الان چقدر مال داری؟ گفت: الان نمی‌توانم بگویم چقدر مال دارم. آنقدر پول دارم که قابل شمارش نیست. گفتم: این همه پول داری، این همه سرمایه داری، الان هم پشت فرمان نشستی، تو از دنیا چه لذتی می‌بری؟ خوشی را فرزندان دارند. تو که شب و روز جان می‌کنی خودت چه خوشی می‌کنی؟ گفت: حاج آقا، من خوشی که نمی‌کنم هیچ، گاهی ناهار هم نمی‌رسم به خانه بروم و ساندویچ می‌خرم و پشت فرمان می‌خورم. به او گفتم: این



چه دنیایی است که نمی توانی با زن و بچه ات هم غذا بخوری؟ آخر هم این شخص فوت کرد و تمام مال و اموالش را گذاشت و رفت. بنده که نمی دانم، خدا می داند که چقدر برای آخرتش کار کرد.

﴿يَا عَلِيُّ، إِنَّ الدُّنْيَا لَوُ عَدَلَتْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ لَمَا سَقَى الْكَافِرَ مِنْهَا ۖ﴾ ۱۶۷

شَرِبَةً مِنْ مَاءٍ» اگر این دنیا پیش خدا به قدر بال یک پشه ارزش داشت کافر حتی نمی توانست آبی از آن بخورد. این دنیا این طوری است. اگر ارزش داشت خدا بیشتر به اولیائش می داد ولی چرا به آنها نداد؟ چون ارزش ندارد. بندگان خوب خدا سخت زندگی می کردند و تهی دست بودند.

مرحوم آیت الله العظمی نجفی مرعشی رحمته الله نقل می کرد: در زمان مرحوم آیت

الله حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمته الله بنده خدایی به نام شیخ عبدالحسین رحمته الله بود.

ایشان در بین طلبه ها به «اردشیره» معروف بود. علتش هم این بود که ایشان

شعری را به نام اردشیره سروده بود و این شعر را به استقبال شیخ بهائی رحمته الله

برده بود. مرحوم شیخ بهائی کتابی به نام نان و حلوا دارد. شیخ عبدالحسین

خیلی تهی دست و بیچاره بود. آنقدر بیچاره بود که شبها در مقبره شیخان

می خوابید و روزها هم در ایوان حضرت معصومه علیها السلام می نشست و برای

آدمهای بیسواد نامه می نوشت و پول ناچیزی هم در قبال نوشتن نامه از آنها

می گرفت. غذایش هم نان خشک بود.

آیت الله نجفی می فرمود: آن زمان، مردم قم در قحطی بودند و وضع بدی بود.

روزی بی پولی خیلی به شیخ عبدالحسین فشار آورد. عصبانی شد و بنا کرد به

گفتن شعرهایی که معنای کفر می داد. رو کرد به خدا و گفت:

ای خدا چنان کرده ای داغم سجده ات گر کنم قُرمساقم

بندگان زجوع می میرند باز هم لاف زنی که رزاقم



گفت: خدایا، پدر مردم را درآورده ای، این چه رزاقیتی است که تو داری؟ مردم دارند از گرسنگی می میرند. مرحوم آیت الله نجفی گفت: بعد از اینکه این شعر را گفت تصادفاً بعد از مدّت کمی، وضع روزگار خوب شد و قحطی کنار رفت و فراوانی آمد. آیت الله نجفی گفت: یک شب بسیار سرد و برفی (قبل از سحر) از خانه بیرون آمدم. عبا را به سرم انداختم و پشت در صحن حرم آمدم. دیدم در صحن بسته است. با خود گفتم: حالا که در صحن بسته است تا بخواهند در را باز کنند طول می کشد، به شیخان بروم و زیارتی کنم.

ایشان فرمود: قدم زنان به طرف شیخان رفتم و به سر قبر زکریا بن آدم علیه السلام رسیدم و مشغول خواندن فاتحه شدم. یک مرتبه صدای ناله ای به گوشم رسید. گوش دادم شنیدم بنده خدایی دارد مناجات می کند. حواسم را جمع کردم فهمیدم صدای شیخ عبدالحسین است. به خدا می گفت: ای خدا، یک عمر با نان خشک صبر کردم و شکایت تو را پیش بندگان نکردم. چه می شود که امشب نماز بی وضو و بی تیمم را از من بنده ضعیف قبول کنی؟ فهمیدم این بیچاره از شدت سرما حالش طوری شده که نمی تواند وضو بگیرد. آیت الله نجفی می گوید: خیلی دلم برایش سوخت و متأثر شدم ولی کنارش نرفتم تا حالش عوض نشود و مشغول عبادت شدم و نماز خواندم.

از این ماجرا چند روزی گذشت تا اینکه خبر آوردند شیخ حسین اردشیره فوت کرد. گفتم خدا رحمتش کند. مدّتی از مُردنش گذشت و روزی بنده خدایی از پایین شهر قم پیش من آمد. به من گفت: حضرت آیت الله، شما شیخ حسین اردشیره را می شناختید؟ گفتم: بله. گفت: ایشان دیشب در خواب به من پیامی داد و گفت: این پیام را به آیت الله نجفی برسان. گفتم: چه پیامی داده است؟ گفت: برو به آیت الله نجفی بگو خدا از برکت همان نماز بی وضو



و بی تیمم مرا بخشیده است. تا این پیام را داد اشکم سرازیر شد. با خود گفتم: من این موضوع را به کسی نگفته بودم.

ما درون را بنگریم و حال را نی بُرون را بنگریم و قال را

«يَا عَلِيُّ، أَنْبِئِ الْمُؤْمِنِ الْمَرِيضِ تَسْبِيحُ وَ صَبَاحُهُ تَهْلِيلُ» شخص مؤمن و با ایمان ۱۶۹

آنچنان پیش خدا محبوب است که هر گاه مریض هم می‌شود مرضش هم برای او رحمت است. آنقدر مورد عزت و لطف خدا است که خدا ناله کردن شخص مؤمن مریض را تسبیح حساب می‌کند یعنی ثواب «سبحان الله» به او می‌دهد. در روایت است که مرض هر مریضی اول شب شدت پیدا می‌کند. همینطور هم است بیماری در اول غروب شدت پیدا می‌کند ولی در آخر شب که می‌شود آفت می‌کند و حالت بهبودی و آرامش خاصی پدیدار می‌شود. از یکی از معصومین علیه السلام پرسیدند: چه حسابی است که اول شب انسان درد می‌کشد ولی آخر شب دردش ساکت می‌شود؟ حضرت علیه السلام فرمود: این از علائم هوای بهشت است. هر چه به طرف سحر و بین الطلوعین می‌روید به هوای بهشت نزدیک می‌شوید و چون در آن موقع نسیم بهشتی است اثر و برکت نسیم بهشتی این است که مرضها کنار می‌رود. تب از آثار جهنم است و نمونه ای از آثار جهنم است.

حضرت علیه السلام می‌فرماید: می‌خواهید ببینید جهنم چگونه است و چطور انسان را می‌سوزاند؟ ببینید وقتی تب دارید چه حالی دارید. هنگام تب، آتش در بدن انسان نیست اما بدن طوری داغ می‌شود که انسان خیال می‌کند در بدنش آتش روشن کرده اند فلذا حضرت علیه السلام می‌فرماید: هر وقت تب کسی شدت کرد پایش را با آب سرد بشویید تا پایین بیاید.



روایت دارد هر وقت حمام می‌روید وقتی بدنتان را خوب شستید هنگامی که می‌خواهید بیرون بیایید پایتان را در آب سرد ببرید تمام امراض بدن را همین آب سرد بیرون می‌کشد. عرض کردند: چطور یابن رسول الله؟ فرمود: وقتی آب داغ به سرتان می‌ریزید همه امراض در قسمت پا جمع می‌شود فلذا سکنه مربوط به پا می‌شود. گرمی و سردی بدن از پا است. وقتی پتو روی سرمان می‌اندازیم اما پا بیرون است یک دفعه لرز می‌کنیم، با اینکه بدن را پوشانده ایم ولی چون پا بیرون بوده آدم لرز می‌کند. اگر پا را در جای گرم بگذاریم مثلاً در لگن آب داغ بگذاریم یک مرتبه تمام بدن داغ می‌شود.

مرحوم والد علیه السلام می‌گفت: در گرگان دکتری بود که این دکتر روزی پشت سر فردی راه می‌رفت یک مرتبه داد زد و گفت: این آقا الان سکنه می‌کند. به او گفتند: تو چه می‌گویی؟ گفت: همین الان این آقا سکنه می‌کند؛ همینطور هم شد. چند قدم که آن شخص راه رفت یک مرتبه افتاد. این دکتر هم که تیغ نیشتر همراهش بود بلافاصله با آن، رگ پایین پایش را برید و فشار داد که خون غلیظ سیاهی از کف پایش بیرون آمد. پتو هم رویش انداخت و گفت: دو ساعت بگذارید تا بدنش گرم شود. بعد از دو ساعت همان شخص با پای خودش راه افتاد و رفت. دکترهای قدیم اینقدر استاد بودند ولی متأسفانه در زمان ما دکترهای تجربی مورد عنایت نیستند و اگر از این حرفها هم بزنیم مسخره می‌کنند. منظورم این است که امام علیه السلام می‌فرماید اگر حمام رفتید هنگامی که خواستید بیرون بیایید پایتان را در آب سرد بگذارید که این آب، تمام امراض بدن را بیرون می‌کشد.

ببینید خدا چه دستورات زیبایی را به ائمه علیهم السلام فرموده است. واقعاً طبیب حقیقی آنها هستند. اینها من الله، مطلب را می‌گیرند. می‌گویند ما از طرف کسی آمده ایم که خودش سازنده ما است. آنها می‌دانند بدن بشر چگونه است و چه



امراضی دارد و باید چه بکند. به ما می‌گویند ولی عمل نمی‌کنیم. این همه مریضی که الان زیاد شده، این همه سگته، با اینکه افراد سنی ندارند اما سگته به سراغشان می‌آید، شاید از همین عوامل باشد. دست به دست هم می‌دهند و آدم را زود از پا درمی‌آورد؛ لذا حضرت علیه السلام در این روایت می‌فرماید: صبح که می‌شود نسیم بهشتی می‌زند و تب شخص مریض افت می‌کند و از برکت آن نسیم بهشتی دردها آرام می‌شود؛ پس از اینجا می‌فهمیم که هوای اول شب هوای جهنم است یعنی خدا از هر دو نمونه برای ما در دنیا گذاشته است و اول باید جهنم را کشید بعد به بهشت رفت؛ بنابراین، اول شب باید درد بکشی تا بعد به نسیم بهشت برسی. همه باید وارد جهنم شوند، تا انسان حرارت جهنم را نبیند وارد بهشت نمی‌شود.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «مَنْ اشْتَقَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِلَى صِفَتِهَا فَلْيَقْرَأِ الْوَاقِعَةَ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى صِفَةِ النَّارِ فَلْيَقْرَأِ سَجْدَةَ لُقْمَانَ^۱ اگر می‌خواهید صفات جهنم را ببینید و بشناسید سوره مبارکه سجده و لقمان را بخوانید و اگر می‌خواهید صفات بهشت را ببینید سوره مبارکه واقعه را تلاوت کنید و ببینید بهشت و جهنم چیست. در روایت آمده است که هر کس سوره واقعه را شب جمعه بخواند فقر، بلا و گرفتاری، هیچ کدام را نمی‌بیند.

«وَ نَوْمُهُ عَلَى الْفِرَاشِ عِبَادَةٌ» خدا می‌فرماید خوابی که مریض دارد را بنویسید که این در حال عبادت است.

«وَ تَقَلُّبُهُ مِنْ جَنْبٍ إِلَى جَنْبٍ جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» آدم تب دار و مریض نوعاً نمی‌تواند در یک طرف بخوابد لذا پهلو عوض می‌کند و به راست و چپ می‌گردد و بیدار است، حضرت علیه السلام می‌فرماید: این در حال جهاد است. چقدر خدا



نسبت به ما لطف و آقایی دارد. انسان گاهی از این همه لطف خدا گریه اش می‌گیرد، اینقدر مهربانی. واقعاً ما در مقابل این همه محبت چه چیزی داریم؟ «فَإِنْ عُوْفِيَ يَمْشِي فِي النَّاسِ وَمَا عَلَيْهِ مِنْ ذَنْبٍ» وقتی هم مریضی اش خوب شد باز خدا هدیه دیگری به او می‌دهد. حضرت ﷺ می‌فرماید: وقتی خوب شد و می‌خواهد در میان مردم برود خدا می‌فرماید: صبر کن، هدیه ات را بگیر و بعد برو، در مقابل این همه رنج و سختی که کشیدی و این همه صبر کردی دست خالی نرو. خدایا، این همه به من هدیه دادی، تسبیح دادی، عبادت دادی، جهاد فی سبیل الله دادی باز هم می‌خواهی به من هدیه بدهی؟ می‌فرماید: بله، باز هدیه داری. حضرت ﷺ می‌فرماید: هر گاه عافیت گرفت در بین مردم می‌رود در حالی که هیچ گناهی برایش نیست. این هم هدیه خدا. می‌فرماید: برو و عملت را از سر بگیر. تو را به خدا، آیا ارزش دارد انسان مؤمن باشد یا نه؟ ببینید خدا چقدر مقام به انسان می‌دهد.

«يَا عَلِيُّ، لَوْ أَهْدَى إِلَيَّ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ وَ لَوْ دُعِيتُ إِلَى ذِرَاعٍ لَأَجَبْتُ» اگر کسی برای من «کُرَاع» بفرستد قبول می‌کنم. اگر کسی مرا دعوت کند و سفره ای بیاندازد و در سفره اش به من «کُرَاع» بدهد من آن دعوت را اجابت می‌کنم. «کُرَاع» چیست؟ دستهای گوسفند را کُرَاع می‌گویند. در طب قدیم دستوری بوده است که برای بچه های تازه به دنیا آمده و ضعیف که رشد بدنی خوبی ندارند ماهیچه گوسفند را بپزید و آب آن را به قدر دو قاشق چای خوری به بچه بدهید که در چند جلسه بچه بُنیه می‌گیرد.

پیغمبر بزرگوار اسلام ﷺ ماهیچه را خیلی دوست داشتند فلذا وقتی اصحاب شنیدند که آقا به امیرالمؤمنین ﷺ فرموده است من به سفره ای که در آن ماهیچه باشد می‌روم، شروع کردند به دعوت کردن آقا، چون فهمیده بودند





ایشان این غذا را دوست دارد. حالا می‌دانید چرا حضرت ﷺ این نکته را فرمود؟ گاهی پیغمبر خدا ﷺ بعضی از مطالب بهداشتی را به صورت دعا می‌گفتند تا به ما برساند که فرمان را کار بیاندازیم و برویم و ببینیم چه حسابی در فلان نکته است.



یکی از اصحاب پیغمبر ﷺ ایشان را به منزلش دعوت کرد و سفره عالی انداخت. وضع مالی اش خیلی خوب بود. سفره را خیلی رنگین انداخت و پیغمبر خدا ﷺ را به همراه امیرالمؤمنین ﷺ و چند نفر دیگر از اصحاب دعوت کرد. بعد از تمام شدن غذا، پیغمبر خدا ﷺ دستشان را بلند کردند و دعا فرمودند: خدایا، این سفره و غذا را بهتر از این قرار بده. تا آقا این جمله را گفتند، با خود گفتند: این سفره که خیلی عالی بود، مثل اینکه پیغمبر خدا ﷺ توقع بیشتری داشته اند.

یکی از اصحاب که در آنجا بود، گفت: من می‌دانم چکار کنم. پیغمبر خدا ﷺ را به خانه اش دعوت کرد و سفره ای بهتر از آن سفره پهن کرد. باز حضرت ﷺ بعد از غذا همان جمله را فرمودند. اصحاب متحیر شدند. عرض کردند: یا رسول الله، ما هر چه سفره را رنگین تر می‌کنیم شما می‌فرمایید: «خدایا، این سفره و غذا را بهتر از این قرار بده» ما چه کار کنیم؟ امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: صبر کنید، من جواب شما را می‌دهم. سفره ای می‌اندازم و آقا را دعوت می‌کنم که دیگر این جمله را نفرمایند.

امیرالمؤمنین ﷺ حضرت ﷺ را به همراه همان اصحابی که در دعوت ها بودند دعوت کرد و سفره ای انداختند و در سفره مقداری نان و شیر گذاشتند. افرادی که در آنجا بودند منتظر بودند خوراکی های دیگری هم بیاید. آقا امیرالمؤمنین ﷺ وقتی سفره را آماده کردند، فرمودند: بفرمایید. پیغمبر خدا ﷺ نان و شیر را نوش جان کردند. وقتی تمام شد دعا کردند اما این مرتبه جمله



قبل را تکرار نکردند. بعد از تمام شدن دعا یکی از اصحاب عرض کرد: آقا جان، چرا آن دعا را نگفتید؟ آقا فرمود: چرا بگویم؟ بهتر از شیر چه غذایی داریم که من این دعا را بخوانم؟ اگر غذایی بهتر از شیر بود خدا او را برای بچه انسان قرار می داد.

۱۷۴

خدا تمام نعمتها و به قول امروزی ها، تمام ویتامینها را در شیر قرار داده است. این دستورات نشان می دهد که حضرت ﷺ می خواهد به ما نکته های بهداشتی را بیاموزد. از اینکه ایشان در اینجا می فرماید: اگر به من گُرَاع بدهند می پذیرم و دعوت را اجابت می کنم معلوم می شود که در ماهیچه های دست گوسفند خواص عجیبی است. بی جهت نیست که حضرت رسول ﷺ این فرمایش ها را فرموده اند.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جُمُعَةٌ وَلَا جَمَاعَةٌ وَلَا إِقَامَةٌ وَلَا عِيَادَةٌ
مَرِيضٍ وَلَا اتِّبَاعُ جَنَازَةٍ وَلَا هَرُوكَةٌ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَلَا اسْتِئْلَامُ
الْحَجَرِ وَلَا حَلْقٌ وَلَا تَوَلَّى الْقَضَاءِ وَلَا أَنْ تُسْتَشَارَ وَلَا تَذْبِخَ الْآ
عِنْدَ الضَّرُورَةِ وَلَا تَجْهَرَ بِالتَّلْبِيَةِ وَلَا تُقِيمَ عِنْدَ قَبْرِ وَلَا تَسْمَعَ الْخُطْبَةَ
وَلَا تَتَوَلَّى التَّرْوِيجَ وَلَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ فَإِنْ
خَرَجَتْ بِغَيْرِ إِذْنِهِ لَعَنَهَا اللَّهُ وَ جَبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ لَا تُعْطَى مِنْ
بَيْتِ زَوْجِهَا شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ لَا تَبِيْتُ وَ زَوْجِهَا عَلَيْهَا سَاخِطٌ وَ إِنْ
كَانَ ظَالِمًا لَهَا»^۱

در ادامه روایت قبل، حضرت رسول ﷺ بیاناتی را به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید که مربوط به بانوان است. اگر تمام محتوای این سفارشات که پیغمبر بزرگوار علیه السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام بیان کرده اند، در جامعه امروز پیاده می شد وضع جامعه خیلی بهتر از اینها بود. واقعیت این است از آن زمانی که این طبقه و قشر را از خانه ها بیرون کشاندند و آنها را در دست و پای آقایان آوردند



جامعه بیشتر دچار مشکلات شده است و این قشر از جامعه هم آسیبهای زیادی دیده اند. فرازهایی که در این حدیث شریف به آن اشاره شده است بیان کننده این است که خانم ها نباید در برخی کارها وارد شوند که جامع این فرازاها این است که باید چادر عفاف در طبقه نساء قرار گیرد.

اسلام برای عفت و حجاب خانم ها اهمیّت فوق العاده ای قائل شده است. برخی اعمال در دین دارای سفارشات بسیار زیاد است که در برخی موارد جنبه های وجوبی نیز پیدا می کند ولی می بینیم وقتی بحث به خانم ها می رسد اسلام آنها را از انجام آن کارها معاف کرده است که این بیان کننده این است که مسأله عفت و عفاف طبقه خانم ها چقدر در دیدگاه اسلام دارای اهمیّت است.

«يَا عَلِيُّ، لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جُمُعَةٌ وَلَا جَمَاعَةٌ» همه فقهای شیعه نماز جمعه را در زمان وجود مبارک امام علیه السلام که از آن به سلطان عادل تعبیر شده است واجب می دانند. عدّه ای از فقها نماز جمعه را در عصر غیبت هم واجب می دانستند حالا بعضی ها واجب تعیینی می دانستند و برخی واجب تخییری و عدّه ای هم می گفتند نماز جمعه وجوب ندارد و مثلاً باید نماز ظهر خوانده شود، خلاصه منظورم این است نماز جمعه اینقدر در اسلام اهمیّت دارد که حتّی در زمان وجود ائمّه علیهم السلام امر واجبی بوده است امّا در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله، حضرت این طبقه را مستثنا قرار داده و نسبت به این طبقه دستور وجوبی نداده است که این، اهمیّت عفت عمومی را می رساند یعنی اسلام تا این اندازه آنها را حفظ کرده است؛ بنابراین، حضرت صلی الله علیه و آله فرموده است: لزومی ندارد زنها در نماز جمعه و نماز جماعت شرکت کنند.

مرحوم صاحب کتاب «لئالی الاخبار» نقل می کند: خانمی نزد امام صادق علیه السلام آمد و بنا کرد گله کردن و گریه اش گرفت. حضرت علیه السلام فرمود: چرا گریه می کنی؟



عرض کرد: یا بن رسول الله، ناراحتی من از این است که این مردها اینقدر آزاد هستند و در نماز شرکت می‌کنند ولی ما خانم‌ها محروم هستیم و خدا ما را از این فیض بزرگ محروم کرده است. حضرت علیه السلام فرمود: چرا ناراحتی؟ مگر غیر از این است که شرکت آنها در جماعت برای بدست آوردن ثواب است؟ عرض کرد: بله، آقا جان. حضرت علیه السلام فرمود: همان ثواب را هم شما می‌برید. همین که در خانه خودت می‌نشینی و نیت می‌کنی که اگر آزاد بودم و می‌توانستم به فلان مسجد می‌رفتم همین برای بردن ثواب آن کافی است. حضرت علیه السلام حتی جهت را نیز معلوم می‌کند چون هر مسجدی ممکن است ثوابش فرق داشته باشد و یا هر جماعتی ثوابش فرق کند حضرت علیه السلام فرمود: هر مسجدی را که نیت کردی هر چند شارع به تو اجازه حضور نداده است اما همان ثواب را به تو می‌دهد. این بیان نشان دهنده این است که اسلام نخواسته آنها را بی بهره کند بلکه همان ثواب را می‌دهد ولی بیشتر به خاطر این است که بتواند جامعه را حفظ کند چون اگر این قشر از جامعه در عفت قرار بگیرند جامعه ما جامعه عفیفی می‌شود.

«وَلَا إِقَامَةَ» خانم‌ها اذان و اقامه نگویند.

«وَلَا عِيَادَةَ مَرِيضٍ» حتی لازم نیست که به عیادت مریض بروند. با اینکه عیادت مریض اینقدر ثواب دارد اما خدا این را از خانم‌ها برداشته است.

«وَلَا اتِّبَاعُ جَنَازَةٍ» حتی تشییع جنازه هم نروند.

«وَلَا هَرُوكَةَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ» در صفا و مروه که انسان می‌رود باید در یک قسمت هروله کند یعنی بدن و دوشش را حرکت بدهد و این بخاطر ماجرای حضرت هاجر علیه السلام است که وقتی از دامنه کوه پایین می‌آمد دیگر نمی‌توانست حضرت اسماعیل علیه السلام را ببیند لذا از ترس اینکه مبادا بچه از بین برود سرعتش



را زیاد می‌کرد تا به طرف مروه برسد. الان در این قسمت علامت هروله گذاشته اند و خداوند تبارک و تعالی این مکان را برای حاجی ها و مردها مستحب کرده که در این قسمت سرعت را بیشتر کنند و حالت هروله پیدا کنند؛ البتّه چون مادر و خانم بود جا داشت که خدا به خانم ها هم بگوید که این کار را به تبعیت از ایشان بکنند اما فرمود آنها نباید هروله کنند.

«وَلَا اسْتِئْذَانُ الْحَجَرِ» یکی از دستوراتی که در مکه داریم این است که آقایان حاجی وقتی طواف می‌کنند مستحب است که استلام حجر الاسود کنند. الان در زمان ما برای مردها هم مشکل است که انجام دهند و خیلی سخت است که به حجر الاسود دست بکشند. روایت دارد حجر الاسود از آن سنگهایی است که فردای قیامت مثل یک جوان زیبایی در صحرای قیامت حاضر می‌شود و شهادت می‌دهد که این آقا به حج آمده بود فلذا می‌گویند استلامش کنید و ابلاغ کنید که ای حجر الاسود، ببین که من آمده ام. در هر دوری که انسان طواف می‌کند مستحب است که حجر الاسود را استلام کند ولی این دستور برای خانم ها نیست.

«وَلَا حَلْقٌ» سر تراشیدن برای زن نیست اما برای مرد هست. علما در جواب این سؤال که اگر زنی بخواهد سرش را حلق کند آیا این کفایت می‌کند یا نه؟ در رساله ها اشکال کرده اند و فرموده اند: خیر، کفایت نمی‌کند و همانطور که تراشیدن ریش بالاجماع برای مرد حرام است تراشیدن سر هم بالاجماع برای زن حرام است.

«وَلَا تَوَلَّى الْقَضَاءِ» خانم ها نمی‌توانند متولّی قضا شوند. تولیت قضاء فقط برای مردها است.

«وَلَا أَنْ تُسْتَشَارَ» هیچ وقت خانم ها را طرف مشورت خود قرار ندهید یعنی با خانم منزل مشورت نکنید حتّی دستور این است که اگر مشورت هم کردید



مخالف آن را بگیرد. به نظر من، الان تمام این بندها وارونه شده و وارونه تر هم می‌شود چون هر چه به طرف آخرالزمان می‌رویم تمام خوبی‌های ما را می‌برند. همانطور که روایت دارد پیغمبر خدا ﷺ به جبرئیل امین علیه السلام فرمود: برادرم جبرئیل، بعد از اینکه من از دنیا رفتم باز تو به دنیا می‌آیی؟ عرضه داشت: بله یا رسول الله. ۱۷۹

حضرت علیه السلام فرمود: چند مرتبه می‌آیی؟ فرمود: من ده مرتبه دیگر به زمین می‌آیم. حضرت علیه السلام فرمود: برای چه می‌آیی؟ فرمود: یا رسول الله، من یک چیزهایی را از آسمان آوردم که حالا می‌آیم و کم کم می‌برم. یکی از چیزهایی که فرمود می‌آیم و با خود می‌برم این است که حیا را از زن‌ها می‌برم. حالا نمی‌دانم برده یا هنوز نبرده است و آخرین چیزی که می‌برم نماز است.

اینجا جای این نکته است که می‌گویند: آقا، خدا خودش جبرئیل را می‌فرستد و اینها را می‌برد وقتی خدا برد دیگر تقصیر بندگان چیست؟ چرا می‌گویید مردم این کارها را می‌کنند؟ واقعاً علتش چیست که خدا این چیزها را توسط جبرئیل از زمین می‌برد؟ چون من و شما وقتی اعتنا نکردیم آنوقت خدا آن را می‌برد. وقتی برادران حضرت یوسف علیه السلام قدرش را ندانستند خدا هم او را برد و عزیز مصر کرد. وقتی شما نماز را رها کنید، حیا را رها کنید خدا هم نعمت را بر می‌دارد نه اینکه خدا آن را برمی‌دارد چون ما رها کردیم آن را پس می‌گیرد.

«وَلَا تَذْبَحْ إِلَّا عِنْدَ الضَّرُورَةِ» گوسفند را زن‌ها ذبح نکنند مگر در جایی که کسی برای ذبح کردن پیدا نشود و انسان مجبور است که در اینجا اشکال ندارد برای جلوگیری از حرام شدن حیوان، زن آن را ذبح کند.

«وَلَا تَجْهَرُ بِالتَّلْبِيَةِ» لَبَّيْكَ که حاجی‌ها در مکه بلند بلند می‌گویند لازم نیست که زن بلند بگوید. تلبیه را آرام بگوید تا صدایش را نامحرم نشنود.



«وَلَا تُقِيمَ عِنْدَ قَبْرِ» شما ائمه علیهم السلام را ببینید، کدام خانم را سراغ دارید که به دنبال جنازه آمده باشد؟ هر کدام که آمدند آقا فرموده است که بروید و او را برگردانید. صفیه آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: روی بدنش چیزی بیاندازید و بعد بلافاصله دستور داد او را ببرید. نمی خواست برود اما حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: نه عمه جان، بلند شوید و بروید، زن نباید کنار جنازه بنشیند و درست نیست. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: زیر بغل عمه ام را بگیرید و او را ببرید. در روایات، نکته ظریفی است که اگر دقت کنید می فهمید.

«وَلَا تَسْمَعِ الْخُطْبَةَ» استماع خطبه نکند یعنی خانم ها نباید صحبت کنند.

«وَلَا تَتَوَلَّى التَّرْوِیجَ» زن خودش برای تزویج متولی نباشد. دیگران او را ازدواج دهند. اطلاق این بیان حتی زن های غیر دختر را هم می گیرد یعنی فقط مسأله دختر نیست.

«وَلَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ» از خانه شوهر بیرون نرود مگر با اذن او، اما اینجا من از شما مردها می پرسم آیا برای درس از خانم هایتان اجازه گرفته اید یا نه؟ الان این طوری شده است. سبک جامعه این طوری شده است. وقتی بنا است خانم ها از صبح تا شب بیرون باشند طبیعتاً اگر جماعت برود بهتر است. الان برنامه عوض شده است. خدا مرحوم امام را رحمت کند. در برنامه های انقلاب می فرمودند خانم ها هم شرکت کنند چون برای ایجاد ازدحام و وحشت دشمن بود که حرفش جدا است اما واقعیت مسأله اسلام این است. اگر واقعاً می شد ما این اسلام را پیاده کنیم آیا وضع جامعه ما بهتر نبود؟ صد در صد بهتر بود ولی متأسفانه نمی شود.

«فَإِنْ خَرَجَتْ بِغَيْرِ إِذْنِهِ لَعَنَهَا اللَّهُ وَ جَبْرَائِلُ وَ مِيكَائِيلُ» هر خانمی که بدون اجازه شوهر خود بیرون برود خدا و جبرئیل و میکائیل او را لعنت می کنند.



«وَلَا تُعْطَىٰ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِهِ» از خانه شوهر چیزی را بیرون نکند مگر اینکه با اذن شوهرش باشد.

«وَلَا تُبَيِّتَ وَ زَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاحِطٌ وَ إِنْ كَانَ ظَالِمًا لَهَا» نخواهد در حالی که زوجش بر او ساحط باشد و لو اینکه شوهرش ظالم باشد. بنده جمله ای را که

۱۸۱

مرحوم آیت الله بروجردی رحمته برای خانمی در جواب سؤالش نوشته بود یادم نمی رود. خانمی سؤال کرده بود: شوهرم شراب خوار است ولی من متدین و با ایمان هستم. با اینکه دائماً شراب خوار است ولی با این حال برایش غذا درست می‌کنم و کارهایش را انجام می‌دهم آیا برای من گناه نیست؟ آیت الله بروجردی رحمته در جواب ایشان نوشته بود: شما وظیفه زنانگی خودت را برای شوهرت انجام بده ولو او مرتکب گناه می‌شود.

شوهر همین زن در روز عاشورای اباعبدالله علیه السلام شراب می‌خورد. همان موقع زنش به او می‌گوید: امروز را به احترام اباعبدالله علیه السلام شراب نخور، امروز روز عاشورا است. مرد به او می‌گوید: برو بابا، اباعبدالله کیست؟ در همین حال تا شراب را می‌خورد بلافاصله می‌میرد. این موارد در تاریخ دنیا باعث عبرت است. منظورم این است مسأله زوجیت چقدر اهمیّت دارد که حضرت علیه السلام فرموده است حتی اگر ظالم هم هست تو کار خودت را انجام بده. ببینید چقدر خانم‌ها کار سختی دارند. شما آقایان، خدا را شکر کنید که زن نیستید. با اینکه شوهرش ظالم است اما فرموده شما وظیفه ات را انجام بده، خدا باید کمکش کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

«يَا عَلِيُّ، الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ وَ لِبَاسُهُ الْحَيَاءُ وَ زِينَتُهُ الْوَفَاءُ وَ مَرْوَتُهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَ

عِمَادُهُ الْوَرَعُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۱پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله در ادامه روایت قبل، به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«يَا عَلِيُّ الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ» این حدیث بسیار بیان زیبا و کلمات رسایی دارد. واقعاً اگر انسان همین چند فراز از بیانات حضرت صلى الله عليه وآله را عمل کند دیگر همه کمالات را بدست آورده است. حضرت صلى الله عليه وآله می فرماید: صرف اینکه انسان مسلمان بشود و بگوید من مسلمان هستم و شهادتین را به زبان بیاورد، این گفتن، تنها یک چیز لخت است یعنی درست است که با گفتن کلمه شهادتین، انسان مسلمان می شود و بدنش پاک می گردد اما آیا صرف یک بدن و هیكل، بدون هیچگونه مسائل دیگر در جامعه بشری پذیرفته است؟ اگر انسانی بخواهد در جامعه بشری زندگی کند چقدر زشت و قبیح است که لخت باشد و بدن او هیچ چیزی نداشته باشد.

همانگونه که انسان هیچگاه حاضر نیست با بدن لخت در اجتماع حاضر شود، حتماً بدن را می پوشاند، لباس و فرم مخصوص می پوشد و زینت و وقار به



خودش می‌دهد می‌فرماید: اسلام ما هم باید همانگونه باشد. اینطور نباشد که ما فقط اسمی از اسلام داشته باشیم. آیا ما حقیقتاً مسلمان هستیم؟ الان در دوره آخرالزمان، اسلام دارد عریانی می‌شود چون می‌بینیم این مواردی که آقا در اینجا اشاره می‌کند کمتر در اسلام و مسلمین مشاهده می‌شود. حالا بنده زبانم نمی‌گردد. بنده چه بسا دیده‌ام در روحانیت ما هم اینگونه شده است. اگر غیر روحانی اینگونه باشد می‌گوییم عوام است اما متأسفانه می‌بینیم گاهی افراد، لباس مقدّس روحانیت به تن دارند ولی خدای ناخواسته کارهایی از آنها سر می‌زند که نباید انجام دهند.

«وَلِبَاسُهُ الْحَيَاءُ» حضرت علیه السلام می‌فرماید: اسلام یک چیز برهنه‌ای است ولیکن باید وسایل را بدست بیاوریم. وسایل چیست؟ می‌فرماید: لباسی که بدن اسلام را می‌پوشاند و عیبهای این بدن را می‌گیرد عبارت است از حیا و شرم. چقدر خوب است یک مسلمان، فرد با حیایی باشد. کسی باشد که شرم داشته باشد. روایت دارد وقتی خداوند متعال حضرت آدم علیه السلام را خلق کرد دو وجود را برایش مجسم کرد که حیا و عقل بودند. این دو را خدمت حضرت علیه السلام آوردند و گفتند: یکی از این دو تا را انتخاب کن. حضرت علیه السلام حیا را انتخاب کرد. دیگری گفت: من باید با او باشم. حضرت علیه السلام پرسید: چرا؟ گفت: برای اینکه خدا ما را از هم جدا نکرده است.

بنابراین، انسان حیا دار، دین دارد. انسان حیا دار، عقل دارد. آدمی که حیا ندارد هیچ چیزی ندارد. بی شرمی در جامعه بسیار کار زشتی است. اولین چیزی را که حضرت علیه السلام در اینجا ملاک برای اسلام قرار داده، حیا است آن وقت ما می‌بینیم بعضی‌ها حیای دینی را ندارند، آن شرمی را که باید داشته باشند ندارند، چقدر زشت است.

«وَزِينَتُهُ الْوَفَاءُ» زینت اسلام این است که آدم با وفا باشد. وقتی وعده‌ای می‌دهد به آن وفا کند. اگر قول می‌دهد عمل کند. وقتی تعهد می‌کند زیر





تعهدش نزند. روحانی باید اینطور باشد اما حالا زمان ما اصلاً قول، قولیت ندارد. خیلی محکم کاری می‌کنند، سفته می‌گیرند، چک می‌گیرند، دو نفر ضامن می‌گیرند و همه این کارها را می‌کنند اما باز چک برگشت می‌خورد. اما یک انسان مؤمن، متهد و مسلمان اصلاً احتیاج به این حرفها ندارد.

مگر در زمان قدیم، چک در کار بود؟ مگر سفته در کار بود؟ مردم خانه هایشان را معامله می‌کردند، با هم می‌نشستند و صحبت می‌کردند حتی قولنامه هم نبود. ما در زمانی که آمده بودیم در حوزه علمیه اصلاً بنگاه نبود. کسی که می‌خواست خانه بخرد چند جا می‌رفت از مردم می‌پرسید مثلاً یکی به او می‌گفت: بله، فامیل من می‌خواهد خانه اش را بفروشد، بعد می‌رفتند و با هم معامله می‌کردند.

الان طرف می‌خواهد خانه بگیرد جانش به لبش می‌رسد. تمام اموالش را می‌فروشد و قرض می‌کند که خانه بخرد اما پای معامله که می‌رود طرف معامله یک مرتبه می‌گوید: نخیر، من پشیمان شدم، نمی‌خواهم خانه ام را بفروشم. پس چه شد؟ اسلام چه شد؟ دین کجا رفت؟ تمام عذاب هایی که الان می‌کشیم برای این است که جامعه دین را از دست داده است و آلا اگر اسلام و مسلمانی باشد نیازی به این حرفها نیست ولی متأسفانه روز به روز وضع خراب تر می‌شود.

حضرت علیه السلام می‌فرماید: زینت اسلام وفای شما است. اگر وفادار بودی مسلمانی را رواج داده ای اما اگر وفادار نبودی مردم را از مسلمانی فراری خواهی داد. اگر مردم یک لباس شیک و زیبا را در لباس بدن شما دیدند می‌روند آن لباس را می‌خرند اما اگر لباس زشتی در بدن شما ببینند اصلاً طرف آن نمی‌روند. مسلمانی ما هم اگر خوب بود و زینت داشت مردم غیر مسلمان هم مسلمان می‌شوند اما اگر حرکتهای ما حرکت زشتی بود و زینتی نداشت مردم به هیچ وجه به طرف تو نمی‌آیند.



«و مَرُوتُهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ» مردانگی به این است که عمل شایسته انجام دهد نه عمل زشت. عمل شایسته نشان دهنده مردانگی انسان است. روحانیت با عمل خوب می‌تواند مردم را جذب کند. یک روحانی با عمل، یک ملای با عمل، می‌بینیم چقدر جامعه را زنده می‌کند. در بعضی از جاها، آثار و برکات بزرگان

را می‌بینیم. می‌بینیم چقدر آن محل، آباد است. وقتی می‌پرسیم چه کسی در اینجا بوده است؟ می‌گویند فلانی اینجا بود. یک آیت الله اینجا بود. مردم را اینطور بار آورد. عمل شایسته انسان خیلی مردم را هدایت می‌کند.

حضرت علیه السلام در روایتی می‌فرماید: لازم نیست با زبان مردم را دعوت کنید بلکه با عملتان مردم را دعوت کنید، یعنی وقتی روحانی را می‌بینند مثل این باشد که امام صادق علیه السلام را دیده اند. وقتی شما را می‌بینند مثل اینکه آقا امیرالمؤمنین علیه السلام را دیده اند. واقعیت این است و این انتظار را از ما دارند. همین انتظاری که شما از بنده دارید آن فرد روستایی از شما روحانی دارد بلکه باید گفت انتظار بیشتر از آن را دارد. می‌گوید: این آقا نماینده امام زمان علیه السلام است که به روستای ما تشریف آورده است. به دست بوسی آقا برویم.

یکی از بزرگان، وقتی مردم برای دست بوسی اش می‌آمدند بنا می‌کرد به گریه کردن. به او گفتند: آقا، چرا ما دستتان را می‌بوسیم شما گریه می‌کنید؟ می‌فرمود: می‌دانید همین دست بوسیدن چقدر برای من گرفتاری درست می‌کند؟ من چگونه جواب خدا را بدهم؟ خدا مرا مجازات می‌کند و می‌فرماید: بین مردم چرا دست تو را می‌بوسند؟ چرا به تو اینقدر عزت می‌گذارند؟ چون تو را جای فلانی می‌بینند، آیا هستی؟

آیا شما در آن محلی که می‌روید حقیقتاً جای امام زمان علیه السلام می‌نشینید؟ اگر فردی را دیدید که واقعاً فرد شایسته و بزرگواری است و از تو بالاتر است،



باتقواتر است، ملّاتر است آیا حاضری جلوی چشم مردم در مقابل او اظهار کوچکی کنی؟ آیا اینقدر بر هوای نفس خودت قالب هستی که به مردم بگویی مردم، این آقا خیلی مرد بزرگواری است، خیلی با تقوا است آیا حاضر هستی اینطور بگویی؟ اگر این کار را کردی نشان می‌دهد که عمل شایسته به شما شخصیت می‌دهد نه اینکه وارد محل یا شهری که می‌شویم بگوییم حالا که من به اینجا آمدم باید فلانی را بگویم تا خودم جا بیافتم. چقدر به طلبه‌ها این نکته را سفارش کرده‌ام که نورچشمانم، اگر می‌خواهید فرضاً بنده حقیر را در جایی مطرح کنید هیچیک از بزرگان را نکوبید. کوبیدن بزرگان را پله‌های نردبان ترقی قرار ندهید که مثلاً فلان آقا را در میان آنها بالا ببرید.

ما هم این دوران را گذرانده ایم. ما هم شخصیتها و بزرگان و مراجع داشتیم، در نجف، قم، مشهد، تهران ولی هیچ وقت نمی‌گذاشتند چهره‌ای در میان مردم خراب شود. تمام شخصیتها را محترم نگه می‌داشتیم. ما باید خیلی مراقب باشیم که فردا بتوانیم جواب بدهیم.

یادم نمی‌رود مرحوم آیت الله شیخ محمد ابراهیم کلباسی رحمته از بزرگان نجف و از شاگردان برجسته مرحوم آیت الله العظمی سید بحرالعلوم رحمته بود. مرحوم شیخ ابراهیم می‌گوید: سر درس مرحوم آیت الله بحرالعلوم نشسته بودیم که یک دفعه دیدیم یک چهره بزرگوار نورانی از در مدرسه وارد شد. تا وارد شد دیدم آیت الله العظمی آقای میرزای قمی رحمته است. آمده بود به زیارت نجف که به مدرسه ما هم آمد. ایشان نقل می‌کرد: اصلاً ما فکر نمی‌کردیم میرزای قمی به درس آیت الله سید بحرالعلوم بیاید. خود میرزا آن روز معروف بود و دستگاهی در قم داشت. به محض اینکه این بزرگوار وارد درس مرحوم سید بحرالعلوم شد تمام درس از هم پاشیده شد. همه شاگردان از جا بلند شدند. خود آقای بحرالعلوم هم از جا بلند شد و به احترام آقا درس آن روز را تعطیل



کردند. سید بحرالعلوم تشریف آوردند و پایین نشستند. مرحوم میرزای قمی هم نشستند. عدّه ای از طلبه ها رفتند ولی عدّه ای همچون بنده (شیخ ابراهیم کلباسی) ماندیم که از این دو گلستان پر عظمت فیضی ببریم.

بعد مرحوم میرزای قمی به مرحوم سید بحرالعلوم رو کرد و فرمود: سید، شما که

الحمد لله رب العالمین به آن مقام روحانیت و آن درجات عالیّه جسمانیّت رسیده اید، مرحمت کنید و مقداری از آن نعمتهای بی انتهای که خدا به شما مرحمت کرده است به ما هم مقداری تصدّق بدهید. سید بگو تا دلمان مقداری حال بیاید. تا این را فرمود، یک مرتبه سید بحرالعلوم فرمود: چشم، من به شما می گویم.

فرمود: دیشب یا دو شب قبل (تردید از راوی است. سید تردید نداشته است)

بلند شدم و به مسجد کوفه رفتم تا اعمال مسجد کوفه را انجام بدهم ولی

فردای آن شب هم درس داشتم. رفتم و اعمالم را انجام دادم. تمام که شد

تصمیم گرفتم به طرف نجف بروم که به درس برسم. همین که از در بیرون

آدمم تا بروم یک دفعه احساس شوق برای رفتم به مسجد سهله را در وجودم

حس کردم. با خودم گفتم: اگر بروم می ترسم به درس نرسم و اگر نروم دلم را

چه کار کنم که هوای مسجد سهله را کرده است؟

همینطور که در این حال بودم یک دفعه بادی شروع به وزیدن کرد و گرد و

غباری آسمان را فرا گرفت. بعد از لحظاتی که گرد و غبار آرام گرفت خودم را

جلوی مسجد سهله دیدم. تا دیدم درمسجد سهله هستم گفتم: خدایا شکر، لا

اقل بروم دو رکعت نماز برای آقا^ﷺ بخوانم. تا وارد مسجد شدم دیدم هیچکس

نیست و مسجد خالی است فقط دیدم یک سید جلیل القدر و بزرگواری در مسجد

سهله مشغول مناجات است اما مناجاتش طوری بود که دل مرا از جا درآورد. دیدم

جمله هایی که آقا می فرماید در کتابهای دعای ما نیست و از خودشان است.





همینطور گوش می‌دادم که به گریه افتادم. وقتی به گریه افتادم آقا جمال نورانی اش را رو به من کرد و فرمود: مهدی بیا. من دو قدم رفتم اما هیبت آقا مرا می‌گرفت. باز ایستادم. دوباره آقا صدا زد و فرمود: مهدی بیا. دوباره کمی جلو رفتم اما می‌ترسیدم که نزد آقا بروم. عاقبت آقا فرمود: مهدی بیا، لذت در امتثال است. گفتم: چشم و رفتم و رفتم و تا حدی نزدیک شدم که دیگر دست آقا به من می‌رسید و دست من به وجود مبارک آقا. وقتی کنار آقا نشستم آقا بنا کردند کلماتی را به من گفتن.

تا به اینجا رسید یک مرتبه سید بحرالعلوم لحن کلامش را عوض کرد و وارد مسأله ای دیگر شد. میرزا فرمود: جناب سید، خوب بود آن بحث قبلی را ادامه می‌دادیم که ببینیم آقا چه چیزی به شما فرمودند. سید بحرالعلوم فرمود: نه، دیگر آنها جزو اسراری است که من نمی‌توانم به شما بگویم.

ببینید، میرزا و سید بحرالعلوم باید هم اینگونه باشند. پیغمبر ﷺ فرمود: امت من اصلاح نمی‌شود مگر اینکه خواص امت من اصلاح شوند و خواص امت من علما هستند.

هر چه تقوایمان بیشتر شود تقوای افراد زیردستان هم بالا می‌رود. هر چه ما کم توجه تر شویم مردم هم کم توجه می‌شوند. بنده از فرمایش پیغمبر ﷺ این چنین پی می‌برم. امیر اخلاص جامعه در جایی بالا می‌رود که امیر اخلاص ما بالا برود. «وَعِمَادَةُ الْوَرَعِ» ستون اسلام ورع و پارسایی از گناه و نزدیک گناه نرفتن است.

«وَلِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَأَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» می‌فرماید: همه اینها یک طرف، نکته اصلی این است که هر چیزی ریشه می‌خواهد و ریشه و اساس اسلام، روی پایه محبت به اهل بیت ﷺ است یعنی هر چه عمل داشته باشی، هر چه با وفا باشی ولی اگر محبت به اهل بیت ﷺ نداشته باشی اسلام تو پایه ندارد و این ساختمان می‌ریزد.





مجلس ۹۱: عاقبت سوء خلق، اطاعت زن و دروغ بستن بر پیامبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، سُوءُ الْخُلُقِ شُوْمٌ، وَ طَاعَةُ الْمَرْأَةِ نَدَامَةٌ. يَا عَلِيُّ، إِنْ كَانَ الشُّوْمُ فِي شَيْءٍ فَفِي لِسَانِ الْمَرْأَةِ. يَا عَلِيُّ، نَجَا الْمُخْفُونَ وَ هَلَكَ الْمُتَقَلُّونَ. يَا عَلِيُّ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^۱

وجود مبارک رسول الله ﷺ می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، سُوءُ الْخُلُقِ شُوْمٌ» یکی از چیزهای بسیار بد در جامعه، اخلاق بد است که حضرت ﷺ از این سوء خلق تعبیر به «شُوْمٌ» کرده است. سوء خلق یکی از چیزهای بسیار بد و شوم است یعنی زندگی برای انسان بد اخلاق، خیری ندارد. «وَ طَاعَةُ الْمَرْأَةِ نَدَامَةٌ» اگر کسی در زندگی بخواهد که مطیع همسرش باشد و همیشه حرف خانمش را گوش دهد دچار پشیمانی و ندامت می شود؛ چون علی کل حال، آنها در این حدّ رشد عقلی ندارند که بتوانند انسان را هدایت کنند. خیلی باید مراقب باشیم. خداوند تبارک و تعالی بر حسب نصّ صریح قرآن و اخبار و روایات، اختیار همسر را در دست مردان و مردها را قوام برای آنها قرار داده است. «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»^۲ یعنی قوام زندگی و هستی آن باید به

۱. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۵۵

۲. سوره مبارکه نساء، آیه ۳۴



دست مرد باشد یعنی عقل مرد است که باید در زندگی حاکم باشد و بتواند زندگی را بچرخاند. حالا اگر یک مردی مهار زندگی خودش را به دست همسرش بدهد مسلّم بدانید او را به روز پشیمانی و ندامت می‌نشانند چون آنها نمی‌توانند مرد را رهبری کنند و لذا باید در زندگیتان مواظب باشید و اختیار کارتان را به دست همسرتان ندهید و مهار زندگی دست خودتان باشد.

این را مستحضر باشید اگر بعضی چیزها را به انسان خبر بدهند و فرد بداند با چه چیزی روبرو می‌شود خودش را برای بعضی مشکلات آماده می‌کند. نوع مشکلات زندگی که بین خانواده‌ها بوجود می‌آید بین زن و شوهرها بوجود می‌آید. روی همین جهت است که ما انسانها برای بعضی از مسائل آمادگی نداریم و چون آمادگی نداریم چه بسا در زندگی، زود از کوره در می‌رویم، زود عصبانی می‌شویم و گاهی کانون گرم زندگی از هم پاشیده می‌شود؛ علتش همین است که برای مواجهه با مشکلات زندگی آمادگی لازم را نداریم و آلا اگر ما توجه به کلمات اهل بیت علیهم‌السلام داشته باشیم و خود را آماده کنیم، این همه گرفتاری برای خانواده‌ها بوجود نمی‌آید؛ مثلاً زمانی که انسان می‌خواهد برای خودش همسر انتخاب کند، می‌خواهد زندگی تشکیل بدهد، از همان اوّل زندگی باید بداند با چه مسائلی ممکن است روبرو شود و خود را آماده کند. در این صورت، بسیاری از مشکلاتی که ممکن است بوجود بیایند، برطرف می‌شود.

جوان می‌خواهد زندگی کند، چاره‌ای هم ندارد. بعضی از بزرگان که درس اخلاق می‌دادند می‌فرمودند: این را بدانید ازدواج و تشکیل زندگی مانند سوار شدن کشتی است. آدمی سوار کشتی می‌شود، سوار قایق می‌شود و این را هم می‌داند که قایق و کشتی هیچ وقت در آرامش نیست چون کشتی و قایق در سطح آب است. این کشتی در موجهای سطح آب قرار گرفته و خاصیت آب این است که همیشه نوسان دارد، خاصیت آب تلاطم است. انسان را در حرکت‌های





ناهنجار قرار می‌دهد. کشتی این طوری است. بزرگان دین ما می‌گفتند: وقتی کسی سوار کشتی شد، باید مواظب باشد که غرق نشود چون که روی آب است. انسان باید این را متوجه باشد و بداند که زندگی همیشه با نرمش و آرامش پیش نمی‌رود، باید با یک حيله هایی آن را پیش ببری تا سالم بمانی.

واقعیت هم همینطور است. وقتی شخصی تشکیل زندگی می‌دهد، اختیارات امور زندگی با یک اراده نیست یعنی وقتی که خودتان تنها هستید در تمام کارها اراده به دست خودتان است، بخواهی انجام می‌دهی و نخواهی انجام نمی‌دهی؛ خلاصه میل با خود شما است چون اراده واحد است. در اینجا تدافع وجود ندارد اما وقتی در زندگی دو اراده آمد یکی اراده تو و یکی هم اراده همسرتان، اینجا قهراً بین این اراده‌ها تضاد به وجود می‌آید، قهراً بین اینها تدافع ایجاد می‌شود حالا انسان باید چه کار کند؟ باید خود را آماده کند و به گونه‌ای زندگی را پیش ببرد که از هم پاشیده نشود.

«يَا عَلِيُّ، إِنْ كَانَ الشُّؤْمُ فِي شَيْءٍ فَفِي لِسَانِ الْمَرْأَةِ» اگر ما بتوانیم شوم و بدی را در یک چیز پیاده کنیم و در یک قالبی بیاوریم، در لسان زن است یعنی بدانید در زندگی با چنین مسأله‌ای روبرو هستید، خودتان را آماده کنید. بنابراین، انسان در زندگی باید متوجه باشد چطور می‌خواهد آن را اداره کند و بچرخاند. البته این فرمایش حضرت علیه السلام به نحو کلی نیست. در همه جا و در همه افراد، خوب و بد هست. در مرد هست، در زن هم هست. امکان دارد که در بعضی موارد زنها خوب باشند. همسرها و خانمها بسیار فهمیده، بسیار با کمال باشند. در مردها هم همینطور است. ممکن است خوب باشند و یا خدای ناکرده بد باشند.

همیشه می‌گویند احکام مَحْوَلٌ به نوع است. احکامی که شارع در اخلاقیات و در تکالیف می‌گوید همیشه مَحْوَلٌ به نوع است یعنی نوعاً اینگونه است، غالباً این طوری است؛ البته ممکن است استثناء هم داشته باشد.



در میان این همسرها و خانمها مثل حضرت زهرا^{علیها السلام} هست یا مثل حضرت زینب^{علیها السلام} هم وجود دارد حتی در زمان ما چه بسا ممکن است بعضی از خانمها واقعاً فهمیده باشند، واقعاً با کمال باشند. اینطور نیست که نباشند ولی به حسب نوع، همین است که حضرت^{علیها السلام} فرموده اند که با زنها مدارا کنید و زندگی تان را بچرخانید.

«يَا عَلِيُّ، نَجَا الْمُخْفُونَ وَ هَلَكَ الْمُتَقَلُّونَ» آنهایی که بارشان سبک است یعنی گناهی ندارند و خیلی مراقب خودشان هستند اینها اهل نجات هستند. خوش به حال اینها؛ در مقابل، آنهایی که بارشان سنگین است هلاک شده اند. الان شما تبلیغ می‌روید، زبان مبارک شما در این دهه عاشورا آزاد است. دهه عاشورا زبانها به کار می‌افتد. از این بلای زبان، بدترین عضو انسان، خدا نگهدارتان باشد. از لقمان^{علیه السلام} سؤال کردند: بدترین عضو انسان چه عضوی است؟ فرمود: بدترین عضو در بدن آدمی زبان او است اگر خدای ناخواسته خراب باشد برای انسان گرفتاری های زیادی درست می‌کند.

بهترین عضو در بدن چیست؟ باز هم زبان است. زبان هم بهترین عضو است و هم بدترین عضو. اگر زبان بگوید لا اله الا الله، شخص مسلمان می‌شود و او را از کفر نجات می‌دهد و اگر حرف کفر آمیز بزند او را نجس می‌کند. زبان، هم می‌تواند انسان را اهل بهشت کند و هم می‌تواند اهل جهنم کند. حضرت^{علیه السلام} می‌فرماید: خدا زبان را چهار قفل کرده و آن را حبس کرده است، مواظب باشید این چهار قفل را نشکنند و هر حرفی می‌خواهد نزند. عرض کردند: یابن رسول الله، آن چهار قفل کدامند که خدا روی زبان ما گذاشته است؟ فرمود: دو تا لب و دو تا دندانهای فک بالا و پایین و زبان را پشت اینها گذاشته است. این چهار تا دست به دست هم داده اند و زبان شما را در کامتان نگه داشته اند. حال وقتی



انسان می‌خواهد صحبت کند تمام این افعال اربعه را باز می‌کند و صحبت می‌کند. ماشاء الله، حالا خدا کند صحبت‌های خوب کند، دلی را به درد نیاورد و متأثر نکند. اگر زبان به آداب دینی مؤدب بود و باعث گرفتاری نشد، خوش به سعادت انسان. حضرت علیه السلام فرمود: مواظب باشید آقایان، منبر می‌روید حرفی نزدیک که به من تهمت زده باشید. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید بالای منبر می‌روید یک موقع روایتی نگوئید که ما نگفته باشیم. خدا به داد ما برسد.

«يَا عَلِيُّ، مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» هر که عمداً به من دروغ ببندد، نشیمنگاه او آتش جهنم است. چیزی که آنها نگفتند چرا بالای منبر می‌گوئی؟ بالای منبر می‌گوئی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است، کجا پیغمبر صلی الله علیه و آله این حرف را زده است؟ خدا به داد ما برسد. اگر به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بسته باشی خدا نشیمنگاهت را پر از آتش می‌کند. چرا به پیغمبر صلی الله علیه و آله دروغ نسبت می‌دهی؟ چرا افترا می‌بندی؟

پس عزیزان، باید در صحبت‌ها و در اینکه چه چیزی می‌خواهید بگوئید خیلی مراقب باشید. قدیم اینطور بود. روایت خواندن عادی نبود. اینطور نبود که هر کسی بلند شود و منبر برود و روایت بخواند. من یادم است آقای که منبر می‌رفت تا می‌خواست روایت بخواند محترمین به او می‌گفتند: آقا صبر کن، شما با اجازه کدام آقا و مرجع روایت می‌خوانید؟ اجازه نامه تان را نشان دهید بعد روایت بخوانید. متدینین نمی‌گذاشتند هر کسی روایت بخواند. از منبری می‌پرسیدند: آقا، اجازه روایت را دارید؟ لا اله الا الله یعنی چه؟ آیا حدیث خواندن اجازه می‌خواهد؟ بله که می‌خواهد. منبری می‌گفت: یعنی چه اجازه می‌خواهد؟ حدیث در کتابها نوشته شده است و بنده کتاب را می‌گیرم و روایت را می‌خوانم. اجازه برای چه باید می‌گرفتم؟ می‌گفتند: اجازه برای اینکه





شما اصلاً می‌توانید این روایت را بخوانید؟ آیا مجاز هستید که روایت بخوانید؟ شاید از این روایت کلمه ای افتاده باشد، شاید غلط باشد، شاید اشتباه باشد، آیا می‌توانی اینها را تشخیص دهی؟ آیا این کار را کرده‌ای؟ این که نمی‌شود هر کسی بلند شود و منبر برود و هر روایتی را بخواند.

مرحوم حاج ملا محسن فیض کاشانی رحمته الله صاحب کتاب وافی، فیلسوف، دانشمند، ملاً و مفسر بود. به او گفتند: شما کتاب روایی بنویسید. ایشان فرمود: من اجازه ندارم. باید بروم استادی را در روایت نویسی ببینم. پرسیدند: شما هم باید استاد ببینی؟ فرمود: بله، من اگر بخوام کتاب بنویسم باید یکی از بزرگان علم حدیث به من اجازه بدهد.

مرحوم فیض در اوّل وافی می‌فرماید: من وافی را همینطور نوشتم. چون دیدم باید روایت را بنویسم و چیزی در دستم نیست و از بزرگان هم استفاده نکردم در این فکر بودم چه کار کنم که خبر دار شدم سید ماجد هاشم بحرانی، استاد علم رجال و حدیث به شیراز آمده است. ایشان خیلی ملاً بود و از شاگردان شیخ بهایی رحمته الله بود. تصمیم گرفتم که از کاشان به شیراز بروم و از محضر این عالم ربّانی استفاده کنم و از او برای نوشتن کتاب وافی کسب اجازه کنم.

ایشان می‌گوید: وقتی آماده رفتن به شیراز شدم پدر بزرگوام مانع من شد، گفت: محسن جان، نمی‌گذارم به شیراز بروی، من راضی نیستم. گفتم: آقا جان، من می‌خواهم کتاب حدیث بنویسم و تا بزرگان علم حدیث را نبینم و درس رجال را نخوانم نمی‌توانم کتاب بنویسم و مجاز به نوشتن نیستم، لطفاً اجازه بدهید. ایشان می‌فرمود: از من اصرار و از پدر امتناع. در آخر دیدم چاره ای ندارم و پدر راضی نمی‌شود، به او گفتم: پدر جان، نه حرف شما و نه حرف من. بیایید این کار را به خدا واگذار کنیم و استخاره ای کنیم، آیا اجازه می‌دهید؟ پدرم گفت: حرفی ندارم، استخاره کن.





استخاره کردم، این آیه شریفه آمد: ﴿فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ

لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾^۱ به پدرم گفتم: دیدی بابا جان، خدا می فرماید برو. پدرم

گفت: خدا آگاهی اش زیاد است، ببینیم امیرالمؤمنین علیه السلام چه می گوید. گفتم بابا

۱۹۵

جان، رها کنید، خدا که اجازه داد. گفت: نخیر، دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام را بیاور و



تفألی بزن، ببینیم ایشان در دیوانش چه می گوید. من هم به دیوان

امیرالمؤمنین علیه السلام تفأل زدم. وقتی باز کردم دیدم این شعر شریف آمد: «تَغَرَّبَ عَنِ

الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَى» از وطنت برای ترقی کردن بیرون برو «و سَافِرٌ فِي

الْأَسْفَارِ خَمْسُ فَوَائِدٍ» مسافرت برو که در مسافرت پنج فائده وجود دارد «تَفَرُّجٌ

هَمٌّ وَ اكْتِسَابُ مَعِيشَةٍ وَ عِلْمٌ وَ آدَابٌ وَ صُحْبَةُ مَاجِدٍ»^۲ آخرش مهم بود و چقدر

این شعر تناسب داشت: برو که ان شاء الله مصاحب جناب آقای سید ماجد

شوی. پدرش هم گفت: حالا که اینطور است بفرما برو، مانعی نیست. فیض

کاشانی می گوید: به شیراز آمدم و چند سال در خدمت آقا سید ماجد علیه السلام بودم و

در احادیث کار کردم تا اینکه به ایشان گفتم آیا اجازه می دهید من کتاب

حدیث بنویسم؟ فرمود: مانعی ندارد. فیض کاشانی می فرماید: من هر روایتی را

که در وافی نقل می کنم از سلسله سند من که به امام علیه السلام می رسد از جناب

ماجد علیه السلام نقل کردم و ایشان هم از شیخ بهایی علیه السلام می گوید.



۱. سوره مبارکه توبه، آیه ۱۲۲ (چرا از هر گروهی از آنان، طایفه ای کوچ نمی کند تا در دین

آگاهی یابند و فقیه شوند)

۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۸، ص ۱۱۵

ببینید علمای ما چقدر دقیق بودند. روایت باید با حساب و کتاب و نظم باشد، نمی شود همین طوری پیش رفت. ان شاء الله دعا بفرمایید که از ناحیه ما لطمه ای به دین وارد نشود.

ان شاء الله در منبرتان، مخصوصاً منبرهای محرم که از برکت سید الشهداء علیه السلام سرشار است برای همه دعا کنید. مصیبتی که آخر منبر می خوانید جداً به منبرتان بها می دهد. خوش به سعادتتان. مواظب باشید، این مصیبتها خیلی ارزش دارد. ان شاء الله وقتی منبرتان گرفت و اشکی جاری شد و حالی پیدا کردید برای ما هم دعا کنید. من هم متقابلاً برای شما دعا می کنم. من به شما دعا می کنم و شما هم به ما دعا کنید چون خدا همه ما را محتاج آفریده است یعنی ما محتاج به دعای شما هستیم و شما هم محتاج به دعای ما.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ يَزِدْنَ فِي الْحِفْظِ وَيُذْهِبْنَ الْبَلْغَمَ: اللَّبَانُ وَالسُّوَاكُ وَ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ. يَا عَلِيُّ، السُّوَاكُ مِنَ السُّنَّةِ وَمَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ وَيَجْلُو الْبَصَرَ وَيُرْضِي الرَّحْمَنَ وَيَبِيضُ الْأَسْنَانَ وَيَذْهَبُ بِالْبَخْرِ وَيَشُدُّ اللَّثَّةَ وَيُسَهِّى الطَّعَامَ وَيَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ وَيَزِيدُ فِي الْحِفْظِ وَيُضَاعَفُ الْحَسَنَاتِ وَ تَفْرَحُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ. يَا عَلِيُّ، النَّوْمُ أَرْبَعَةٌ: نَوْمُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى أَقْفِيَّتِهِمْ وَ نَوْمُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَيْمَانِهِمْ وَ نَوْمُ الْكُفَّارِ وَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى أَيْسَارِهِمْ وَ نَوْمُ الشَّيَاطِينِ عَلَى وُجُوهِهِمْ»^۱

در ضمن نصایح و سفارشات پیغمبر بزرگوار ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ يَزِدْنَ فِي الْحِفْظِ وَيُذْهِبْنَ الْبَلْغَمَ» سه چیز است که اگر انسان آنها

را رعایت کند حافظه اش قوی می شود و بلغم را نیز از بین می برد:

«اللَّبَانُ» اولین مورد، استفاده از کُندُر است که اگر در دهان گذاشته شود یکی از

خواصش این است که حافظه را زیاد می کند حتی گفته اند که اگر زن های

حامله کندر بخورند برای حافظه و هوش بچه نیز مؤثر است. «لبان» چندین



معنا دارد. یکی از معانی آن صنوبر است. معنای دیگر آن، شیر اوّل بچه در رضاع است که در شرح لمعه می‌فرمایند آن شیر را نباید از بچه گرفت چون خطر دارد و مایع حیات بچه است و از آن هم تعبیر به لبان می‌شود ولی مراد از لبان در اینجا، کندر است که یکی از عوامل زیادی حافظه می‌باشد که در روایات متعدد داریم.

«وَالسُّوَاكُ» مورد دوّم، مسواک زدن است که حافظه را زیاد می‌کند و بلغم را از بین می‌برد.

«وَقِرَاءَةُ الْقُرْآنِ» سوّمین مورد، قرائت قرآن است که موجب زیادی حافظه و رفع بلغم است.

«يَا عَلِيُّ، السُّوَاكُ مِنَ السُّنَّةِ» مسواک زدن از سنّت ما است که انسان هر روز بعد از طعام مسواک بزند که حتّی در روایتی نبوی وارد شده است که اگر برای امت من سخت نبود من مسواک زدن را واجب می‌کردم. آقا می‌دانست که بعضی از افراد در این جهت کوتاهی دارند.

ما دیدیم که بعضی از افراد که در جلسات یا درس می‌آیند وضع دهانشان نشان می‌دهد که اهل مسواک نیستند. دندانها شهادت می‌دهند که اصلاً دست به آنها نخورده است. اصلاً مسواک به آنها نخورده است. روپوش قشنگی دارند. گاهی بنده اگر خیلی با فرد صمیمی باشم تذکّر می‌دهم که نور چشم من، می‌خواهی با این حالت سر نماز بروی؟ می‌خواهی با این حالت به دیدار خدا بروی؟ اینکه درست نیست. چه اشکال دارد که انسان بعد از غذا خوردن مسواک بزند؟ مسواک زدن هم جهت اجتماعی اش خوب است هم جهت جسمانی و الهی اش؛ خلاصه، همه چیز در این مسواک است. متأسّفانه عزیزان





رعایت نکردند و دندانهایشان را از دست دادند و حالا هم که دندان مصنوعی دارند باز رعایت نمی کنند.

«و مَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ وَ يَجْلُو الْبَصَرَ» دندان را پاکیزه می کند و چشم را جلا می دهد. با

۱۹۹



یکی از دکترهای متخصصی که متخصص چشم بود صحبت می کردم به او گفتم: نمی دانم چرا اینقدر آب مروارید زیاد شده است؟ فرمود: چون مسواک نمی زنند. وقتی مسواک نزنیم جرم ها و کثافت های لای دندان به همراه غذا وارد معده می شود سپس وارد خون می شود و از خون وارد چشم می شود و باعث آب مروارید می گردد.

در قدیم الایام، چشمهایی که آب مروارید می گرفت را مثل الان نمی توانستند عمل کنند. دکتری بود که اگر چشمها آب مروارید می گرفت رگ خاصی را در بازو می گرفت و به وسیله ای داغش می کرد. بعد که تاول می زند یک نخود را روی همین تاول می گذاشت و رویش را می بست. بعد از بیست و چهار ساعت رویش را باز می کرد که نخود کاملاً خیس شده بود. باز نخود را برمی داشت و دوباره نخود تازه ای می گذاشت. در چند جلسه با گذاشتن نخود، آب را می کشید و آب مروارید چشم خالی می شد. یکی از بستگان بنده همین کار را کرد و نتیجه گرفت و تا آخر عمر، چشمش خوب بود.

انوار اخلاقی



در روایات وارد شده است که اگر کسی انگشتر را در انگشت سمت چپ بگذارد مبتلا به آب مروارید می شود. در بعضی روایات هم آمده است که مبتلا به آب سیاه می شود که اگر آب سیاه بیاورد دکترهای الان هم از درمان آن عاجز هستند. به هر تقدیر، می خواستم مطلع شوید که بعضی از مسائل اجتماعی در روایات وارد شده است که واقعاً آموزنده است.



«وَيُرِضِي الرَّحْمَنَ» خدا را راضی می‌کند. پس کسی که مسواک نمی‌زند باعث خشنودی خدا نمی‌شود.

«وَيَبْيِضُ الْأَسْنَانَ» دندان را سفید می‌کند.

«وَيَذْهَبُ بِالْبَخْرِ وَيَشُدُّ اللَّثَّةَ» و مسواک زدن، زردی روی دندان را از بین می‌برد و لثه را محکم می‌کند.

«وَيُشَهِّي الطَّعَامَ وَيَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ» برای انسان اشتهای به غذا می‌آورد و بلغم را نیز از بین می‌برد.

«وَيَزِيدُ فِي الْحِفْظِ» حافظه را زیاد می‌کند.

«وَيُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ» اعمال خوبمان را هم خدا افزایش می‌دهد. معلوم است فردی که خیلی تمیز باشد آدم از او خوشش می‌آید و خیلی تحویلش می‌گیرد اما آدمی که خیلی به هم ریخته و کثیف است آدم بدش می‌آید. همینطور خدای تبارک و تعالی هم آدمی را که خیلی تمیز است و دهانش پاکیزه است دوستش دارد و مزدش را زیاد می‌کند.

«وَتَفْرَحُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ» ملائکه هم که مقربین خدا هستند با ما هستند. ده ملک تا صبح و ده ملک تا شب می‌آیند و شیفتشان عوض می‌شود فلذا می‌گویند نماز صبح را اول وقت بخوان تا هر دو شیفت ملائکه عملت را بنویسند. اگر نماز را اول فجر بخوانی هر دو دسته ملائکه مشهود هستند و هم ملائکه شب ثوابش را می‌نویسند و هم ملائکه صبح و در پرونده شما، فردای قیامت دو نماز صبح نوشته می‌شود.

عزیزان، این دستوراتی که به ما می‌دهند به خاطر این است که ما را روشن و آگاه کنند. ما با دستورات اسلام و پیاده کردن آن در جامعه موفق می‌شویم.

وقتی از دستورات کناره گیری کنیم حالت درندگی و توحش پدیدار می شود مثل همین وضعی که الان مشاهده می کنیم. آیا هیچ حیوان درنده ای اینطور با هم نوع خودش برخورد می کند؟ تازه خودشان را هم عقل کل می دانند. این چه انسانیستی است؟ همه باید مراقب رفتار و کردار خودمان باشیم. هیچ فرقی

۲۰۱

بین افراد نیست. مراجع هم باید مراقب رفتار و کردار خود باشند. باید به روش اسلامی جلو برویم. غیر از اسلام هیچ ایده ای فایده ای ندارد.

مرحوم آیت الله میرزا محمد حسن شیرازی بزرگ رحمته الله علیه در سامرا بود. ایشان با آمدنش به سامر واقعاً آنجا را متحوّل کرد و دوازده سال مرجعیّت در سامرا به دست میرزا بود. روزی یکی از آقازاده های علمای تهران برای درس خواندن به سامرا آمد. بعضی از آقازاده ها بی توجّه هستند. کارهایی می کنند که نباید بکنند. خلاصه این آقازاده در هر شب نشینی و یا نشستن با رفقاییش شروع می کرد به بدگویی از آقا. به میرزا خبر دادند فلان آقازاده که از تهران آمده است هر جا می نشیند بدگویی شما را می کند، اگر صلاح می دانید شهریّه اش را قطع کنیم و حساب او را برسیم. خود میرزا هم خیلی روی این مسائل حسّاس بود. اگر طلبه ای در جایی ضعیف کار می کرد او را از سامرا بیرون می فرستاد؛ دلیل آن هم این بود که دستخوش سنی ها قرار نگیرد و نقطه ضعف برای شیعه نباشد.

وقتی به ایشان این خبر را دادند مرحوم میرزا فرمود: شما کاری با او نداشته باشید من خودم می دانم چکار کنم. گذشت تا اینکه گروهی از تجّار تهران برای دیدن میرزا به سامرا آمدند. وقتی برای دست بوسی آقا خدمت میرزا رسیدند میرزا به آنها گفت: شما از کجا آمده اید؟ گفتند: از تهران. میرزا گفت: حالا که از تهران آمده اید من با شما کاری دارم. گفتند: بفرمایید. میرزا وقتی



فهمید در کدام محله تهران هستند و مسجد هم دارند به آنها فرمود: محبتی کنید آقازاده فلان آقا را برای امامت مسجد محله تان با خود ببرید و من می‌خواهم ایشان از طرف من امامت مسجد شما را داشته باشند. تاجرها هم گفتند: چشم، ما افتخار می‌کنیم نماینده شما در محل ما باشد.

وقتی می‌خواستند به تهران برگردند سراغ آن طلبه رفتند که او را همراه خود به تهران ببرند. تجار به طلبه اصرار می‌کردند ولی او قبول نمی‌کرد و می‌گفت می‌خواهم برای ادامه درس در سامرا بمانم. تاجرها گفتند: نه نمی‌شود، ما حتماً باید شما را ببریم، ما هم آقا و امام جماعت می‌خواهیم. خلاصه او را با عزت و جلال پیش میرزا آوردند. میرزا به طلبه گفت: برو، من نمایندگی خودم در آنجا را به تو دادم. طلبه راضی شد و با تاجرها به تهران رفت ولی آقا آن روز هیچ چیزی در مورد مسائل پیش آمده به او نگفت.

طلبه به مسجد رفت و خیلی او را عزت و احترام و اکرام می‌کردند. مدتی گذشت تا اینکه روزی میرزای بزرگ، حرمت تنباکو را نوشت. تا این را نوشت ناصرالدین شاه خیلی ناراحت شد و گفت: ما با انگلیسی‌ها معامله کرده ایم، چرا آقا اینطور نوشته است؟ بلافاصله ناصرالدین شاه به دنبال این طلبه فرستاد. وقتی طلبه آمد ناصرالدین شاه به او گفت: من با شما کاری دارم. طلبه گفت: بفرمایید. گفت: منزل خودت را آماده کن و تمام علمای تهران را دعوت کن من با آنها صحبتی دارم. طلبه هم قبول کرد.

روزی تمام علمای تهران را به خانه اش دعوت کرد. ناصرالدین شاه هم آمد. به همه حاضرین گفت: ایها العلماء، من از شما می‌پرسم: مگر این روایت از پیغمبر ﷺ وارد نشده است که «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ



حَرَامٌ اِبْدَاءً اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ^۱ همه علما گفتند: بله. گفت: اگر این درست است پس این محمّد حسن چه کاره است که این حرف را زده است؟ تا این حرف را زد همین آقازاده که نشسته بود یک مرتبه گفت: درست حرف بزنی، محمّد حسن یعنی چه؟ بگو حضرت آیت الله العظمی مرجع تقلید شیعیان آقای میرزا محمّد حسن شیرازی، بد نیست این تعبیر را کردی؟ ناصرالدین شاه عصبانی شد و گفت: تو حرف نزن، این چه وضعی است که ایشان درست کرده است؟ طلبه گفت: یعنی چه؟ آقا مرجع تقلید است. ناصرالدین شاه گفت: مرجع تقلید یعنی باید همه کاری بکنند؟ گفت: بله. ناصرالدین شاه، خیلی حرف نزن، اگر آقای محمّد حسن شیرازی الان بگوید شمشیر بدست بگیر و گردن ناصرالدین شاه را بزنی من می‌زنم.

ناصرالدین شاه خیلی عصبانی شد. اصلاً انتظار نداشت از فردی که خیلی با او رفت و آمد داشته، چنین حرفی بشنود. خیلی عصبانی شد و بلند شد و از مجلس بیرون رفت. بعد از مدتی، یک نفر از افرادی که در آن جلسه حضور داشت به سامرا رفت و قضیه را برای میرزا تعریف کرد. میرزا هم دنبال افرادی فرستاد که گفته بودند حساب این طلبه را برسیم و شهریه او را قطع کنیم. وقتی آمدند به آنها فرمود: حالا دیدید، این همان طلبه ای بود که می‌خواستید شهریه اش را قطع کنید. ببینید حالا چطور وکیل مدافع اسلام شده است. حالا کار من درست بود یا کار شما که می‌خواستید انجام بدهید؟ برادران عزیز، بیشتر به آداب اسلام برسید. انسان باید در مردم داری، در اجتماع، در خود ساختن بیشتر به حال خودش برسد.



«يَا عَلِيُّ، النَّوْمُ أَرْبَعَةٌ» چهار صورت خواب داریم یعنی انسان می‌تواند به چهار صورت بخوابد که عملش دست خود ما است:

«نَوْمُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى أَقْفِيَّتِهِمْ» خوابی که برای انبیا و پیغمبران علیهم‌السلام است و به صورت اقفیه است. اقفیه یعنی به قفا خوابیدن، به طوری که صورتش به طرف آسمان و پاها به طرف قبله باشد. به قول تعبیرات امروز یعنی به پشت بخوابد. می‌فرماید: انبیا و پیغمبران علیهم‌السلام همیشه به قفا می‌خوابیدند.

«وَنَوْمُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَيْمَانِهِمْ» مؤمنین وقتی می‌خوابند به سمت راست می‌خوابند که خداوند متعال در قرآن به «وَعَلَى جُنُوبِهِمْ»^۱ تعبیر کرده است. «جنوب» به معنای «جنب» است که انسان به پهلو بخوابد مُتَّهًا به طرف راست.

«وَنَوْمُ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ عَلَى أَيْسَارِهِمْ» کفار و منافقین به سمت چپ می‌خوابند. «وَنَوْمُ الشَّيَاطِينِ عَلَى وُجُوهِهِمْ» خواب شیاطین هم به رو است که صورت روی زمین قرار می‌گیرد. حضرت علیه‌السلام چهار نوع خواب را در اینجا بیان می‌کند. حال آیا این خوابهایی که حضرت علیه‌السلام بیان کرده اند فقط جنبه معنوی دارد و یا اینکه غیر از جنبه معنوی، جنبه مادی هم دارد؟

گاهی تعبیر از کلمه «شیطان» اشاره به میکروب و کثافت است و آثار مرض‌ها بر انسان بار می‌شود. حضرات ائمه علیهم‌السلام در صدر اسلام برای طبقه عوام روایت را باز نمی‌کردند بلکه تعبیر به شیطان می‌کردند و روایت را به گونه‌ای بیان می‌کردند که اصطلاحات موجود در روایت برای مردم بهتر قابل پذیرش باشد و اگر می‌خواستند موضوع را بشکافند کار مشکل می‌شد؛ مثلاً می‌بینید امام علیه‌السلام در دستورات وارد شدن به مسجد فرمودند: اوّل با پای راست وارد شوید و

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۹۱





برای بیرون رفتن اوّل پای چپ را بگذارید و برعکس، برای وارد شدن به توالّت اوّل پای چپ را بگذارید و برای بیرون آمدن پای راست را بگذارید، این دستورات آدابی است که خیلی سربسته به ما گفته اند.

۲۰۵



وقتی این روایات در زمان ما از نظر علمی مورد بررسی قرار می‌گیرد می‌بینیم جنبه بهداشتی و معنوی داشته است، چرا؟ برای اینکه مثلاً وقتی انسان سکتّه می‌کند همیشه سکتّه به طرف راست است و خدا برای مؤمن احترام قائل شده است لذا اگر مؤمن در حال رفتن به توالّت باشد و سکتّه عارض شود برای احترام به او دستور این است که با پای چپ وارد شود که در این حال به طرف بیرون بیافتد و وقتی بیرون می‌آید ابتدا پای راست را بیرون بگذارد که بیرون از دستشویی بیافتد.

مطلب در مسجد بر عکس است. دستور این است که ابتدا پای راست را داخل مسجد بگذارد که اگر سکتّه عارض شد در خانه خدا بیافتد و در بیرون آمدن پای چپ را جلو بگذارد تا باز به راست بیافتد و در خانه خدا باشد. ممکن است اینها مناسبت‌هایی باشد که شاید در این دستور و آداب ملاحظه شده باشد که باید خود آقا تشریف بیاورند و توضیح دهند تا انسان بفهمد. طبق روایات، پای راست اشرف از پای چپ است و چون اشرف است فرموده اند آن را اوّل در مسجد بگذارد.

منظورم این است که اینها مناسبت‌هایی است که هم جنبه مادی دارد و هم جنبه معنوی. امکان دارد قضیه خواب هم اینطور باشد. اگر انسان بتواند عادت کند که خوابیدن به قفا داشته باشد بیشتر آن خواب‌هایی که می‌بیند امید به صدقش است؛ فلذا دستور هم این است که انسان وقتی به قفا می‌خوابد دست مبارکش





را روی پیشانی اش بگذارد و پای راستش را روی پای چپش بیاندازد و فرموده اند این کار روی هضم غذا مؤثر است.

نظر شخصی بنده این است که الان علّت مریضی هایی که در میان مردم زیاد شده است این است که از آداب اسلامی به دور افتاده ایم. عامّه مردم حتّی متأسفانه از ما اهل علم گاهی توجّه به این مسائل نداریم یعنی به آداب استحبابی ترتیب اثر نمی دهیم ولی مسلّم بدانید کسی که به این آداب ترتیب اثر ندهد و مستحبات را انجام ندهد و مکروهات را انجام بدهد صد در صد در زندگی اش صدماتی می بیند چرا که من آنها را طیب واقعی می دانم. ائمّه و انبیاء علیهم السلام طیب واقعی هستند چون ارتباطشان با حضرت باری تعالی است. هر چه دستور دادند مربوط به بهداشت بدن ما است لذا خیلی اثر دارد و ملاحظه کردن این کارها بیشتر منشأ اثر برای رشد و توفیق انسان می باشد. خود عمل کردن به فرمایشات ائمّه علیهم السلام به نفسه پسندیده است. اگر انسان به دستورات عمل کند موفقیتش بیشتر است. اینجا است که انسان با آن عالم ارتباط پیدا می کند.

این دستورات به قدری مهم هستند که حتّی در لحظات آخر عمر بزرگان مثل مولا امیرالمؤمنین علیه السلام هم آنها سعی در انتقال این دستورات به دیگران دارند. در شبی که بنا است امیرالمؤمنین علیه السلام ضربت بخورد می بینیم باز ایشان در این شب، وصیّت پیغمبر صلی الله علیه و آله را به دیگری منتقل می کند. هنگامی که حضرت علیه السلام به مسجد کوفه تشریف بردند و اذان گفتند وقتی که برای نماز به محراب آمدند ابن ملجم را دیدند که به رو خوابیده است. همانجا باز امیرالمؤمنین علیه السلام شروع کردند به گفتن مطالب حقّ. حضرت علیه السلام فرمود: ابن ملجم، اینطور خواب؛ در حالی که آن بدبخت نخوابیده بود. آن شب تا صبح خوابش نبرد. به خاطر آن فکری که در مغزش بود نمی توانست بخوابد. خیلی اضطراب داشت. به حقّ خودش قسم،



ایشان می‌دانستند ابن ملجم بیدار است. به او فرمود: من می‌دانم چه تصمیمی داری، که وقتی این جمله را حضرت علیه السلام فرمودند ابن ملجم اضطراب بیشتری پیدا کرد که مبادا آقا بلایی به سرش بیاورد اما با همه اینها که می‌دانستند بیدار است به او فرمود: اینطور نخواب، این خواب شیاطین است. آن وقت در آنجا حضرت علیه السلام تعبیراتی دارد که به راست بخواب و همه را بیان کردند.

آقایان اهل علم، من و شما باید مثل امیرالمؤمنین علیه السلام باشیم. در هیچ حالی رسالت خودمان را فراموش نکنیم. اینگونه نباشد که فقط در حال خوشی و راحتی تبلیغات داشته باشیم نه، تبلیغات و رسالت روحانیت در تمام حالات است یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواهد به ما بفهماند که ما هم باید مثل او باشیم. باید آنچه را که وظیفه الهی است انجام دهیم. اگر انجام دادیم مسلّم ارتباطمان برقرار می‌شود. خواب ما باید ارتباط با خدا داشته باشد. بیداری ما هم باید با خدا ارتباط داشته باشد. حالات ما باید با خدا ارتباط داشته باشد. عمده این است که انسان در تمام حالات به یاد خدا باشد. روحانی می‌خواهد بخوابد باید به دستور الهی باشد. می‌خواهد راه برود باید به دستور خدا باشد و همینطور، تسلیم هم باشد نگوید چرا حرف من زمین خورد.

شیخ مفید رحمته الله به دیدن شاگردش سید مرتضی رحمته الله آمد. ببینید، شیخ مفید یکی از بزرگترین فقهای عالم اسلام است. یک چنین شخصیت والایی به منزل شیخ مرتضی، شاگردش می‌آید. وقتی آمدند بعد از مدتی، سید مرتضی به نوکرش دستور دادند: اسب را زین کن، می‌خواهم بیرون بروم. تا این جمله را گفت یک مرتبه شیخ مفید فرمود: سید مرتضی، این زین را روی اسب نگذار و سوار بر این زین نشو. سید مرتضی عرض کرد: چرا؟ فرمود: من با چشم خودم



دیدم وقتی زین شما بر زمین بود سگی آمد و به این زین ادرار کرد و نجس شد. تو اگر سوار بر زین شوی ممکن است بدنت نجس شود.

سید مرتضی گفت: استاد بزرگوار، شما یک شاهدی، عادل هم هستی اما شهادت واحده شرعاً حکم را اثبات نمی کند. این زین برای شما که دیدی، نجس است اما برای من نجس نیست. شیخ مفید گفت: این حرفها چیست؟ وقتی من به تو می گویم دیدم که حیوان به آن ادرار کرد و نجس شد دیگر تمام است. دو شاهد عادل در جایی باید مطرح شود که مثل شیخ مفیدی نگفته باشد. سید مرتضی عرض کرد: جدم فرموده است که در احکام شرعیه تا دو شاهد عادل نباشد حکم ثابت نیست اما نگفتند الا شیخ مفید.

خلاصه، بحث علمی این دو بزرگوار بالا گرفت. شیخ مفید فرمود: حالا که اینقدر بحث می کنی به خدمت آقا امیرالمؤمنین علیه السلام، حلال مشکلات می رویم تا بینیم آقا چه جوابی می دهند. نامه ای نوشتند و در آن، عین مسأله را از آقا پرسیدند و شب نامه را روی قبر امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشتند. فردا صبح آمدند و نامه را برداشتند، دیدند زیر نامه جواب نوشته شده است که «الحق مع وکدی» حق با پسر من است. وقتی شیخ مفید این نامه را خواندند به سید مرتضی گفتند: سید، جلو بیا. وقتی جلو آمد لبشان را روی پیشانی سید گذاشتند و بنا کردند به بوسیدن و فرمودند: تو فرزند آقا هستی، به به.

من و شما وقتی مباحثه می کنیم مثلاً وقتی بنده می بینم حق با شما است دیگر چه ناراحتی باید داشته باشم؟ وقتی می بینم شاگردی واقعاً مطلب را فهمیده است باید افتخار کنم. نباید ناراحت باشم. شخص جلیل القدری که بنده بسیار به او ارادت دارم از تهران به اینجا آمده بود. ایشان روایتی پیش من آورد و گفت: می خواهم این روایت را ببینید که اشکالی نداشته باشد. بنده روایت را



خواندم و به او گفتم: فلانی، درست است این را پیش من آوردید و من هم قبول دارم و همچنین می‌دانم شما مقلد من هستید اما در عین اینکه من این روایت را دیدم و اصلاح کردم باز نزد بزرگوار دیگری ببر شاید من در نکته ای غفلت داشته باشم که او نداشته باشد. این مسأله برای من عیب و ننگ

۲۰۹

نیست چون ما می‌خواهیم چیزی که واقعیت احسن است دست مردم بیافتد. عزیزان، دنبال مطلب حق بروید. تفاوتی بین من و شما نیست. این چهار مورد خواب که بیان شد مسلم بدانید که تنها خوابیدن نیست. نظر شخص بنده این است که این موارد، هم ارتباط با عالم ماده دارد یعنی ائمه علیهم‌السلام ما راهی را نشان داده اند که وجود ما سالم بماند، هم ارتباط با عالم معنا دارد که ببینید از طرف خدا چه چیزی به شما الهام می‌شود چرا که در برخی موارد، خواب رؤیای صادقه است و آن وقت این خواب ارزش دارد. حواستان را خیلی جمع کنید. این عالم، عالم عجیبی است. خداوند این عالم را با عالم بالا مرتبط کرده است یعنی ارتباط خاصی بین این عالم و عالم بالا وجود دارد.

انوار اخلاقی

مرحوم آیت الله شهید مطهری رحمته‌الله می‌فرمود: استادی داشتم به نام مرحوم میرزای شیرازی که بسیار مرد عجیبی بود. در منزل آیت الله بروجردی رحمته‌الله منبر می‌رفت. وقتی بالای منبر می‌رفت در اول منبر همینطور گریه می‌کرد. روزی ایشان در منبر فرمود: من شبی مسأله مرگ را در خواب دیدم. در خواب دیدم که مُرده ام به همین کیفیتی که آقایان، مرگ را توصیف می‌کنند. همه را دیدم. با چه سختی جان دادم بعد آمدند و جنازه مرا بردند، غسل دادند، کفن کردند بعد از این کارها دیدم مرا در قبر گذاشتند. همین که مرا در قبر گذاشتند یک مرتبه احساس تنهایی زیادی کردم. دیدم هیچکس بالای قبر من نمانده است و همه رفته اند.



در قبر وحشت و اضطراب مرا فرا گرفت. یک مرتبه دیدم سگ سفیدی در قبرستان پیدا شد. آمد و آمد و وارد قبر من شد. تا آمد در همان عالم فهمیدم که این سگ همان اخلاق و خوی تند و بد من بوده است. فرمود: همین که سگ وارد قبر شد تا به جان من بیافتد و بدنم را پاره پاره کند وحشت زیادی مرا گرفت که دیدم دریچه ای از قبر باز شد و یک شخصیت نورانی وارد شد. نگاه کردم دیدم آقا سیدالشهداء علیه السلام است. به من فرمود: نترس من هستم و دیدم حضرت علیه السلام با دست مبارک به سگ اشاره کرد و گفت: بیرون برو، این آقا دوست من است و مرا هیچ وقت فراموش نکرده است.

به نظر بنده، این آقا موفق به خواندن زیارت عاشورا بوده که حضرت علیه السلام به دادش رسیده است. بعد میرزا علی شیرازی بالای منبر می گفت: ای طلاب، ای اهل علم، ای آقایان، دست از دامن اباعبدالله علیه السلام نکشید. آنجا می فهمیم که چقدر نیازمند به امام حسین علیه السلام هستیم.

عزیزان، این خوابها گاهی انسان را تکان می دهد و بیدار می کند. بیایید ان شاء الله دستورات جدّمان که به امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند را با جان و دل خریدار باشیم و ان شاء الله سعی کنیم در حدّ مقدور پیاده کنیم.

خدا به حقّ محمّد و آل محمّد علیهم السلام سعادت دنیا و آخرت را نصیب همه ما بگرداند.





مجلس ۹۳: شبیه ترین انسان ها به رسول گرامی اسلام ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، حُرْمٌ مِنَ الشَّاةِ سَبْعَةٌ أَشْيَاءُ: الدَّمُ، وَ الْمَذَاكِيرُ، وَ الْمَتَانَةُ، وَ النُّخَاعُ، وَ الْعُدُدُ، وَ الطَّحَالُ، وَ الْمَرَارَةُ. يَا عَلِيُّ، لَا تُمَاسِسْ فِي أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: فِي شِرَاءِ الْأُضْحِيَّةِ، وَ الْكَفَنِ، وَ النَّسْمَةِ، وَ الْكِرَى إِلَى مَكَّةَ. يَا عَلِيُّ، أَلَا أَخْبِرُكَ بِأَشْبِهِكُمْ بِي خُلُقًا؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا، أَعْظَمُكُمْ حِلْمًا، وَ أَبْرُكُمُ بَقْرَاتِهِ، وَ أَشَدُّكُمْ مِنْ نَفْسِهِ انصافاً»^۱

وجود مبارک رسول الله ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ، حُرْمٌ مِنَ الشَّاةِ سَبْعَةٌ أَشْيَاءُ» خوردن هفت چیز از گوسفند، حرام است. خدای تبارک و تعالی در میان حیوانات، خوردن گوشت گوسفند را به ما اجازه داده است. روایت دارد که خداوند متعال در هیچ حیوانی به قدر گوسفند، برکت قرار نداده است. گوسفند خیلی وجود با برکتی دارد حتی بزرگان دین ما فرموده اند که محلّ نَگه داری گوسفند، به «مبارکه» تعبیر شده است که از باب تناسب شیء است یعنی این حیوان وجود با برکتی است. خداوند همه



چیز این حیوان را قابل استفاده آفریده است. پشم آن یک طور استفاده می‌شود، پوستش یک طور، گوشتش یک طور، دست و پاچه اش هم یک طور. پیغمبر خدا ﷺ فرمود: «من هیچ چیز را بهتر از دست ها و ماهیچه های گوسفند دوست ندارم»؛ چون سر دست و ماهیچه های گوسفند بهترین جای گوشت گوسفند است. گرچه ما همیشه دنبال گوشت خالص می‌گردیم و شاید ماهیچه را به اندازه آن دوست نداشته باشیم، شاید چون رگ زیاد دارد، اما همین ماهیچه را اگر برای بچه شیرخوار بجوشانیم و مختصر آب آن را به قدر یک قاشق چایخوری در دهان بچه ها بریزیم تا بخورند خیلی زود حال می‌آید و مرض ها از بدنش بیرون می‌رود.

خداوند تمام اعضای این حیوان را حلال کرده و استفاده از آن را جایز دانسته است حتی با اینکه گوسفند سالی یک یا دو بار بچه دار می‌شود اما می‌بینید باز خدا چقدر برکت در این حیوان قرار داده است که اینقدر زیاد است. سگ در هر سال تقریباً هفت مرتبه زایمان دارد اما باز نگاه می‌کنید که جمعیتشان به هیچ عنوان به اندازه گوسفند نیست. با اینکه تعداد زایمان سگ زیاد است اما برکت ندارد ولی گوسفند چون خیرش به مردم می‌رسد خداوند در آن برکت قرار داده است. خیلی معذرت می‌خواهم همین برنامه برای ما هم هست، هر چه خیر ما به مردم بیشتر برسد خدا وجود ما را منشأ برکات قرار می‌دهد، عمر طولانی و سلامتی به ما می‌دهد.

یکی از علما ملّت زیادی عمر کرد ولی به قول ما، سرش هم درد نگرفت. تعجب کردم، گفتم: خدایا، این چه حسابی است که ایشان نه از دوا و نه دکتر هیچ وقت استفاده نکرده است و وجودش هم سالم مانده است؟ بعد از کمی تأمل فهمیدم این آقا به قدری وجودش برای مردم با برکت است و مردم از وجودش بهره می‌برند که خدا ایشان را سالم نگه داشته است. اگر بنده به مردم بیشتر محبت کنم بیشتر در بین مردم محترم هستم همینطور اگر بی حرمتی و جسارت کنم و یا بی اهمیتی کنم خدا بدش می‌آید، اینها سوهان است و عمر را می‌ساباند، طناب عمر





را نازک می‌کند. بنده از مطالعه لسان اخبار این را فهمیدم و دیدم که خدا آن بنده ای را بیشتر دوست دارد که بندگان خدا را دوست داشته باشد.

پیغمبر ﷺ می‌فرماید: یا علی، خدا هفت قسمت از این حیوان را حرام کرد. با اینکه این حیوان منبع برکت است اما این هفت چیز را نباید بخوریم و اما آن هفت مورد چیست؟ فرمود:

«الدَّم» خون این حیوان.

«وَالْمَذَاكِيرُ» آلت حیوان.

«وَالْمَثَانَةُ» ظرف و جایگاه بول حیوان.

«وَالنُّخَاعُ» که در واقع به رگ حرام تعبیر می‌کنند و آن، رگی است که در وسط کمر جای دارد و تیره رنگ است.

«وَالْعُدْدُ» غده‌هایی که در بدن حیوان است، خوردنش حرام است و مواظب باشید که هیچ وقت نخورید. خدای ناخواسته موجب سرطان می‌شود.

«وَالطَّحَالُ» همان جگر باطله که شبیه جگر است. کثافت‌های خون که در هنگام تصفیه خون در طحال ریخته می‌شود که خوردن آن حرام شده است.

«وَالْمَرَارَةُ» زهر حیوان است. سمی است که از غذای حیوان جمع می‌شود.

این هفت چیز است که خداوند در این حیوان حرام کرده است.

«يَا عَلِيُّ، لَا تُمَاكِسْ فِي أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ» چهار چیز است که حضرت ﷺ فرموده اند در خریدن آن با فروشنده، بر سر قیمت، چانه زنی نکنید.

«فِي شِرَاءِ الْأُضْحِيَّةِ» وقتی می‌خواهید گوسفند قربانی بگیرید، گوسفند چاق و چله و حسابی بگیرید و در قیمتش هم هیچ مماسکه نکنید.

«وَالْكَفَنَ» در خریدن کفن، چرا؟ چون لباس آخرت است.

«وَالنَّسَمَةَ» البته این مورد در زمان ما رایج نیست ولی حضرت ﷺ می‌فرماید وقتی بنده ای را می‌خرید بر سر قیمت آن بحث و جدل نکنید. شاید مراد این



است که او را بخرید شاید بتوانید بیشتر به او محبت کنید و در آخر هم او را آزاد کنید یا از باب این است که چون انسانی را می‌خرید و ارزش وجودی انسان بیش از این حرفها است.

«وَ الْكِرَىٰ إِلَىٰ مَكَّةَ» خدا نصیب همه شما کند اگر ان شاء الله بخواهید به مکه بروید برای رفتن به مکه، در مورد کرایه بحث نکنید.

«يَا عَلِيُّ، أَلَا أُخْبِرُكَ بِأَشْبَهِكُمْ بِي خُلُقًا» بعد رسول الله ﷺ می‌فرماید: نمی‌خواهی به شما خبر بدهم چه کسی از همه شما، از نظر اخلاقی به من شبیه‌تر است؟
«قَالَ: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ» بله، بفرمایید چه کسی است؟ حضرت ﷺ در اینجا چهار چیز را بیان کرده‌اند:

«قَالَ: أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا» به به، هر کسی که اخلاقش از همه بهتر باشد. اخلاق پیغمبر ﷺ خیلی عجیب بود. ایشان سفره می‌انداخت و اطعام می‌داد. گاهی می‌شد در خود این مهمانی، حضرت ﷺ صحبت می‌کرد؛ ناگهان یکی بلند می‌شد و خطاب به پیغمبر می‌گفت: بی ادب، بنشین. ای کسی که از ادب به دور هستی، دیوانه، صحبت نکن. خجالت بکش، آبروی ما را بردی. حضرت ﷺ هم می‌فرمود: چشم، چشم. ببینید ایشان چه وجودی بود؟ باز حضرت ﷺ که ادامه می‌داد، باز شخصی از میان مهمانها به او می‌گفت: بشین و گرنه با سنگ به سر و صورتت می‌زنم. باز آقا ادامه می‌داد. بعد که مجلس تمام می‌شد، حضرت ﷺ می‌فرمود: یا علی، با یک دعوت دیگر، افراد را جمع کن.

خدا گواه است که اگر در مجلسی به ما کوچکترین جسارتی کنند، چقدر حالمان به هم می‌خورد. بی خود نیست که خدا می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۱ ان شاء الله سعی کنید تا آنجا که می‌شود به پیغمبر ﷺ شبیه شوید و

۱. سوره مبارکه قلم، آیه ۴ (و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری)



صبر و تحمّل‌تان در مقابل ناراحتی های مردم زیاد باشد. می‌دانم در زمانی هستیم که به ما روحانیون فشار وارد می‌شود و جسارت می‌کنند، دل‌تان نشکند. همه را به حساب خدا بگذارید.

۲۱۵

«أَعْظَمُكُمْ حِلْمًا» کسی که حلمش بالاتر باشد یعنی به قدری بردبار است که از کوره در نمی‌رود. هر چه به او جسارت کنند، ناراحت نمی‌شود.



«وَأَبْرُكُمُ بِقَرَابَتِهِ» هر که به فامیل و بستگان خود بیشتر احسان کند. اگر خدا به تو امکانات داده است به فامیل هایت توجه کن. خدا خیلی دوست دارد. روایت داریم که سزاوار است هر مؤمنی وصیت کند برای آنهایی که وصیش نیستند که به آنها هم چیزی بدهند. خواهر و برادر که وارث ما نیستند اما برایشان وصیت کنید و به آنها بدهید.

«وَأَشَدُّكُمْ مِنْ نَفْسِهِ انصافاً» دیگران را نسبت به خودش مقدم بدانند. این از مواسات هم جلوتر است.

یکی از اساتید دانشگاه الهیات تهران به نام دکتر محمود شهابی از پدر بزرگوارش نقل می‌کند: شبی از شبها، طلبه ای در نجف به خانه مرحوم ملا محمد کاظم آخوند خراسانی رحمته الله علیه صاحب کفایه می‌رود. وقت زایمان خانم این طلبه رسیده بود و چون در نجف غریب بود و منزل قابله را بلد نبود، دست و پایش را گم کرده و به ناچار به فکرش می‌آید که به در خانه استادش آخوند خراسانی برود.

همان طلبه نقل می‌کرد، می‌گفت: نصف شب بود که به منزل آقا رفتم و به این فکر بودم که خود آقا به جلوی در نمی‌آید، حتماً نوکر یا کس دیگری در را باز خواهد کرد اما وقتی در زدم یک دفعه خود آخوند در را باز کرد. تا در را باز کرد و چشمم به آخوند افتاد، خودم را گم کردم و به جای اینکه من سلام کنم، مرحوم آخوند گفت: سلام علیکم، کاری داشتید؟ عرض کردم: بله آقا، اگر ممکن است بفرماید نوکرتان بیاید که عرضم را به او بگویم. آقای آخوند





فرمود: نوکرم الان خواب است، من نمی توانم او را بیدار می کنم. کارت را به من بگو. گفتم: استاد، من نمی توانم به شما بگویم. محبت کنید نوکرتان را بیدار کنید. آقا فرمود: برنامه کاری نوکرم تا فلان ساعت شب است، از آن به بعد وقت کاری او نیست؛ شرعا حق ندارم او را بیدار کنم. شما کارت را بگو. عاقبت، بعد از کلی سرخ و سفید شدن و خجالت، گفتم: راستش این است که خانواده ام زایمان دارد و من هم خانه قابله را بلد نیستم و آمدم از شما کمک بگیرم. آقا گفت: بسیار خوب؛ و رفت در اندرونی خانه، فانوس را روشن کرد و عبایی روی دوشش انداخت و آمد. به من گفت: بیا تا برویم. گفتم: آقا شما؟ گفت: بیا برویم. هر چه خواهش کردم، آقا گفت: حرفش را نزن، بیا برویم. مرحوم آخوند جلو افتاد و من هم پشت سر ایشان از این کوچه به آن کوچه می رفتیم؛ بعد که به خانه قابله رسیدیم آقا به قابله فرمود: این بنده خدا کار دارد، لباسهایت را بپوش و با ما بیا. هر چه اصرار کردم که آقا شما بفرمایید منزل، من خودم با قابله می روم، ایشان گفت: نه، نه، کار خوب را انسان تمام می کند. در آخر، ما را به خانه رساند و خود آقا برگشت. طولی نکشید دیدم در خانه را می زنند. وقتی در را باز کردم، دیدم مرحوم آخوند مقداری خرما و قند و ... همراه خودش آورده است. به ایشان گفتم: چرا آقا زحمت کشیدید؟ من امشب اسباب زحمت شما شدم. آقا فرمود: با خودم گفتم شاید چیزی نداشته باشید. بعد مقداری پول از جیبشان درآوردند و به من دادند و از فردای آن روز، هر وقت چشمم به ایشان می افتاد از خجالت سرم را به زیر می انداختم. ببینید، این عمل چون برای خدا بوده تا الان مانده است. تو را به خدا، بیایید کارهایمان را برای خدا انجام دهیم. به آن رنگ خدایی بزنیم که بماند. ان شاء الله خدا توفیق عمل به دستورات را به همه ما مرحمت بفرماید.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، الْعَقْلُ مَا اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَّةُ وَ طُلِبَ بِهِ رِضَا الرَّحْمَنِ. يَا عَلِيُّ، إِنَّ أَوَّلَ خَلْقٍ خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْعَقْلُ فَقَالَ لَهُ: أَقْبَلْ، فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَذْبِرْ، فَادْبَرَ وَ قَالَ: وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ»^۱

رسول گرامی اسلام ﷺ در سفارشاتى به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، الْعَقْلُ مَا اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَّةُ وَ طُلِبَ بِهِ رِضَا الرَّحْمَنِ» عقل عبارت است از اینکه انسان بتواند به وسیله آن بهشت را اکتساب کند و رضایت حضرت پروردگار را طلب بنماید. در روایت دیگری از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدند: عقل چیست؟ حضرت همین تعبیر را دارند اما دو جنبه را اشاره کردند که عقل آن است که انسان بتواند به وسیله آن بهشت را بدست می آورد و خود را از آتش جهنم نجاتش دهد.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: خدا عقل را آفریده است پس آیا آن چیزی که معاویه داشت عقل بود؟ حضرت علیه السلام فرمود: آن عقل نبود بلکه آنچه معاویه داشت شیطنت و حيله بود.



گاهی اوقات عقل را با مسأله شیطنت و منکرات اشتباه می‌گیریم. بعضی مواقع از کسانی زرنگی‌هایی می‌بینیم که فکر می‌کنیم فلانی خیلی عاقل است، این طرز تفکر اشتباه است. اگر تصور ما این است که هر حرکتی که انجام می‌دهیم باید آن حرکت برای ما نفع دنیائی داشته باشد و یا بواسطه حرکتمان ضرری را از خودمان دور می‌کنیم و این زرنگی را به حساب عقل بگذاریم و بگوییم عاقلانه است، این برداشت صحیح نیست و از دیدگاه اهل بیت علیهم‌السلام در مورد رسالت عقل این معنا بدست نمی‌آید بلکه آنها عقل را در مسیری می‌بینند که در آن رضای خدا باشد اگر چه به ضرر انسان باشد. هر کاری که رضای خدا در آن باشد، آن عقل است چه برای انسان سود داشته باشد و چه ضرر.

چرا حضرت علیه‌السلام محوریت عقل را روی این پایه برده است؟ دو نکته دارد که اساس عقل را روی دو پایه گذاشته اند. حضرت علیه‌السلام می‌فرماید: «يَا عَلِيُّ، الْعَقْلُ مَا اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَّةُ وَ طُلِبَ بِهِ رِضَا الرَّحْمَنِ» به وسیله عقل بهشت کسب می‌شود و از راه آن رضایت و خشنودی خدا بدست آورده می‌شود. حالا آیا کسب رضایت خدا تفسیر «مَا اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَّةُ» است یعنی عقلی که بهشت را بدست می‌آورد رضای رحمان را هم بدست می‌آورد؟

اصل اولیه در حروف این است که آقایان می‌گویند: «التأسيس لا التأكيد» یعنی هر حرفی جداگانه معنای خودش را برساند نه اینکه معنایشان یکی باشد که آن را تأکید بگیریم. بعضی می‌گویند در اینجا همان تأکید است و معنای «مَا اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَّةُ» همان «طُلِبَ بِهِ رِضَا الرَّحْمَنِ» است؛ ولی عدّه ای می‌گویند: اینها دو عنوان هستند. یک جهت، عقل کسب جنت است و جهت دیگر، طلب رضای رحمان است.



باید اجداد و بزرگانمان بگویند که آیا دو عنوان هستند یا یک عنوان چون عقل ما نمی رسد و ما در مقابل پیشگاه ائمه علیهم السلام چیزی بلد نیستیم و واقعاً جهل مطلق هستیم اما به نظر بنده، عنوان رضایت رحمان یک عنوان جدا از اکتساب جنّت است و می خواهد مرتبه و درجه بالا را برساند و به حسب دید و تفاوت حال افراد است.

در روایات بیان شده است که خداوند هر بنده ای را به اندازه عقلش پاداش می دهد. بعضی ها هستند که در حوزه زندگی شان آنچه را که از عبادات و کارهای نیک دیگر انجام می دهند برای بدست آوردن بهشت است، اگر چه خیلی خوب است اما بعضی هم دنبال خوشنودی و رضایت خدا می باشند و به خاطر عظمت و بزرگی خدا او را عبادت می کنند که این مرتبه بالاتری است. حتی در روایت آمده است که شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و تعریف از بنده خدایی کرد و به حضرت علیه السلام عرض کرد: یابن رسول الله، فلانی آدم خوبی است. حضرت علیه السلام فرمود: چگونه؟ عرض کرد: یابن رسول الله، او مرتب مشغول عبادت است. تقوای زیادی دارد. همیشه روزه می گیرد و نماز می خواند. امام صادق علیه السلام فرمود: ای مرد، به عقلش نگاه کن و ببین عقلش چگونه است. عرض کرد: چرا؟ حضرت علیه السلام فرمود: خدا اجر و مزد هر کسی را به اندازه عقل و فهمش می دهد یعنی عقل است که به عمل ما جوهر می دهد، عقل است که به عمل ما ارزش می دهد.

عزیزان بزرگوار، همه ما درس می آییم و برای بدست آوردن علم زحمت می کشیم و از منزلتان که حرکت می کنیم و باید کارمان برای رضای خداوند باشد چون اگر بنا باشد پرده عقب برود و خدا حقیقت ما را نشان دهد آن موقع معلوم می شود که آیا برای خدا به درس آمده ایم یا نه؟ اگر برای خدا باشد اجر دارد و اگر خدای ناخواسته برای خدا نباشد اجری هم برای آن



نیست. شما ببینید، آیا کسی که برای خدا از منزل به درس تشریف می‌آورد با کسی که نیتش خدا نیست اجر و مزدشان در این مسیر یکسان است؟ بستگی به نیت دارد که نیت شما برای آمدن به درس چیست؟ به چه هدفی به درس می‌آیید؟ نیت است که جهت و ارزش به درس می‌دهد. حضرت علیه السلام فرمود: عقلش را نگاه کن که چگونه است؛ چرا؟ چون خدا فرمود اجر و مزد به اندازه عقل تعیین می‌شود.

خدا به حضرت عیسی علیه السلام فرمود: ای پیغمبر من، فلان بنده من چگونه است؟ عیسی علیه السلام گفت: خیلی بنده خوبی است. بسیار متدین و با تقوا است. خدا فرمود: برو از او سؤال کن که آیا آرزویی هم دارد یا خیر؟ عیسی علیه السلام نزد آن شخص رفت و فرمود: خدا به تو خیر دهد. اهل عبادت و تقوا هستی و در این بیابان از مردم کناره گیری کرده ای، به من بگو آیا آرزویی هم داری؟ آن شخص گفت: یا نبی الله، یک آرزو دارم که حسرت آن را می‌خورم و شب و روز بر این آرزو می‌سوزم. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: چه آرزویی داری؟ عرضه داشت: یا روح الله، این زمین را نگاه کن، چقدر سبز و خرم است، آرزو دارم خدا الاغی می‌داشت تا از این همه زراعت و سبزی و خرمی به آن بدهم. حضرت علیه السلام نگاهی کرد و فرمود: این چه آرزویی است که تو می‌کنی. حقیقت هم همینطور است. گاهی انسان‌ها خدا را به همین اندازه فهمیده اند و از خدا شناختی پیدا نکرده اند و عقلشان در همین اندازه است.

من و شما چگونه هستیم؟ چندین سال است که درس می‌خوانیم، اگر خدای ناخواسته ما هم خدا را نشناخته باشیم چه تکلیفی داریم؟ آیا خدا فقط برای بدست آوردن مقام و ریاست است؟ اگر اینطور باشد که وای به حال ما. درخواست های ما از خدا این شده است که خدایا من گرفتارم، خدایا وضع



مالی مرا بهتر کن، خدایا به من خانه و فلان ماشین را بده؛ آیا ما درخواست دیگری نداریم که از خدا بخواهیم؟

بنابراین، حضرت ﷺ فرمود: علی جان، می‌دانی عقل چیست؟ «مَا اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَّةُ» چیزی است که به وسیله آن بهشت بدست می‌آید. این مرحله برای عامه ۲۲۱

مردم است. در مرحله اول خدا آنها را به بهشت می‌برد اما مرحله دوم چیز دیگری است «وَطَلِبَ بِهِ رِضَا الرَّحْمَنِ» یعنی کسب رضایت خداوند و اگر اینطور باشد خیلی خوب است یعنی انسان خودش را نبیند و برای خواسته های خودش بندگی خدا نکند.

بنده با یک بزرگواری نشسته بودیم و با هم در مورد همین موضوع صحبت می‌کردیم. به ایشان گفتم: خدا در قرآن فرموده است: «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»^۱ این آیه برای اساتید و علما و مراجع است، چرا؟ چون افراد بزرگ گاهی اوقات خودشان را می‌بینند یعنی «يَسْتَمِعُونَ

الْقَوْلَ» ولی «يَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» نیست بلکه در مورد آنها «يستمعون القول و يتبعون نفسه» صدق می‌کند. بر فرض اگر بزرگی درس می‌دهد و طلبه فاضلی میان صحبتش حرف زد و نظری داد، به او می‌گوید: ساکت باش، حرف نزن، چرا؟ برای اینکه نظر خودش را تنها صحیح می‌داند در حالی که اینطور نیست. خدا مرحوم حاج ملا محسن امین، صاحب «اعیان الشیعه» را رحمت کند. ایشان در شام بودند و بنده هم در زمانی که نوجوان بودم ایشان را به یاد دارم و در آنجا زیارتشان کردم. ایشان درباره مرحوم میرزای شیرازی رحمته بزرگ نقل

۱. سوره مبارکه زمر، آیات ۱۷ و ۱۸ (پس بندگان مرا بشارت ده * همان کسانی که سخنان را

می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند)



می‌کنند که هر زمان شخصی از این بزرگوار مطلبی می‌پرسید ایشان آن مطلب را اوّل در جلسه بین شاگردها مطرح می‌کرد و می‌فرمود: آقایان عزیز، شما در این مسأله چه نظری دارید؟ بعد از اینکه همه جواب هایشان را می‌دادند، بعد خودشان جواب می‌دادند.

مرحوم شیخ مرتضی حائری رحمته الله استاد بنده بود و محضرشان می‌رفتم. ایشان از پدر بزرگوارشان مرحوم آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی رحمته الله مؤسس حوزه علمیه قم نقل می‌کرد: حاج شیخ عبدالکریم به بنده می‌گفت: مرتضی، این درسی که طلبه‌ها الان می‌خوانند آیا واقعاً درس است؟ بنده در سامرا به درس میرزای شیرازی رحمته الله می‌رفتم. از ساعت نه صبح که درس شروع می‌شد ساعت یازده و نیم تمام می‌شد.

مرحوم آیت الله شیخ مرتضی می‌گوید: از پدرم پرسیدم: چقدر جلسات درس طولانی بود؟ حاج شیخ عبد‌الکریم فرمود: درس میرزا شیرازی رحمته الله مثل حالا نبود. ایشان مسأله را برای شاگردها مطرح می‌کرد، شاگردها هم در مورد آن بحث می‌کردند. وقتی همه نظرات شاگردها را می‌شنید و بحث و بررسی می‌کرد، بعد می‌فرمود: حالا گوش کنید تا نظرات خودم را بیان کنم؛ بعد خود ایشان هم نظر می‌دادند. به ایشان عرض کردند: چرا شما در فتوا دادن نظر شاگردها را می‌پرسید؟ فرمود: من از این کارم دو نتیجه می‌گیرم، یکی اینکه زمانی که من مسأله را مطرح می‌کنم ممکن است بعضی مطالب به ذهن مبارک بعضی از آقایان برسد که برای خود من هم مورد استفاده باشد و باعث یادگیری یک مطلب جدید شود، دوّم اینکه از طریق این کار ظرفیت علمی افراد را ارزیابی می‌کنم و اگر زمانی در مسأله‌ای دچار مشکل شدم می‌دانم که به چه کسی واگذار کنم.



پس آیا استاد دارای «يَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» است یا اینکه دارای «فَيَتَّبِعُونَ نَفْسَهُ»، آیا خودت را دنبال می‌کنی یا «أَحْسَنَهُ» را؟ خدا فرمود «أَحْسَنَ الْقَوْلِ»، حالا «أَحْسَنَ الْقَوْلِ» کجا است؟ باید دنبالش بروی. معلوم نیست که تو «أَحْسَنَ الْقَوْلِ» باشی. ممکن است شاگردی مطلبی را بگوید که آن «أَحْسَنَ الْقَوْلِ» باشد؛ پس تو به دنبال احسن برو، اگر هم خدا به تو الهام کرد که چه بهتر، معلوم می‌شود آن آقا پا روی نفسش گذاشته است. خدا در قرآن فرموده است: «مَنْ يَرْزُقْكُمْ مِنْ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ چه کسی شما را در آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟ «قُلِ اللَّهُ» بگو خدا؛ بعد می‌فرماید: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» حضرت ﷺ فرمود: ادب را از خدا یاد بگیرید چون مسلم است که خدا «لَعَلَىٰ هُدًى» است پس چرا فرمود: «إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ» به آنهایی که در مورد روزی سؤال کرده بودند، خطاب کرد: (بی گمان) یا ما بر هدایت یا گمراهی هستیم و یا شما. الله اکبر، خداوند تبارک و تعالی وقتی بگوید ما یا شما بر هدایت هستیم، دیگر من رو سیاه چه بگویم؟ پس معلوم می‌شود که هنوز عقلی که باید در ما باشد، نیست.

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ أَوَّلَ خَلْقٍ خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْعَقْلُ» اولین چیزی که خدا آفرید، عقل است. بعد در مورد آثار عقل فرمود. ببینید آیا در وجودتان هست یا نیست. اگر هست بدانید دارای عقل هستید، اگر هم ندارید به دنبال آن بروید. آثارش چیست؟

«فَقَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ» وقتی خدا عقل را خلق کرد به آن امر کرد که پیش بیا، پیش آمد سپس امر کرد که برگرد، برگشت. معنای این

۱. سوره مبارکه سبأ، آیه ۲۴





بیان این است که مطیع باشید، نماز بخوانید، روزه بگیرید، خدا را اطاعت کنید، یعنی حرام انجام ندهید، دروغ نگویید، خیانت نکنید، مواظب باشید به مردم اذیت و آزار نرسانید. آیا عقلی داریم که ما را به سوی طاعات الهی بکشاند و از منهیات الهی باز دارد؟ اگر داریم خوش به سعادت ما.

«وَقَالَ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ» وقتی بنده خدا عقلی دارد که او را به سمت خدا می‌برد نه به سمت شیطان، خدا قسم می‌خورد به عزت و جلال خودم قسم، من از تو محبوب تر چیزی برای خودم نیافریدم یعنی انسان دارای عقل از ملائکه هم بالاتر می‌رود. پیغمبر ﷺ عقل کل است، فرمود: اولین چیزی که خدا آفرید، نور من است که نور، همان عقل است. وجود مبارک پیغمبر ﷺ کل العقل است فلذا محبوب ترین خلق خدا است پس مشخص است که پیغمبر ﷺ هم که محبوب ترین مخلوقات نزد خدا است، به همین لحاظ است.

پروردگارا، تو را به حق وجود پیغمبرت ﷺ قسم می‌دهم از این عقل نورانی به ما مرحمت بفرما. خدایا، آنچه که تو می‌خواهی، توفیق همان را به ما مرحمت بفرما.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ
قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ، وَ لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ، وَ لَا
وَ حِدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ، وَ لَا عَقْلَ كَالْتَدْبِيرِ، وَ لَا وَرَعَ كَالْكَفِّ عَنِ
مَحَارِمِ اللَّهِ وَ عَمَّا لَا يَلِيقُ، وَ لَا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ، وَ لَا عِبَادَةَ
مِثْلُ التَّفَكُّرِ»^۱

از وصایایی که پیغمبر بزرگوار ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام دارد این است که می فرماید:
«يَا عَلِيُّ، لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ» ما فقری بالاتر از نادانی نداریم چون تمام
بدبختی هایی که به سر بشر می آید از روی جهل است. جهل مردم در زمان
پیغمبر صلی الله علیه و آله باعث می شد که آقا را اذیت کنند، سنگ و چوب به او بزنند و
خاکستر بر سرش بریزند. الان وقتی در کوچه و خیابان به روحانیت بی حرمتی
می کنند، جمله های نادرست به آنها می گویند چقدر ناراحت و متأثر می شویم
که اگر طلبه ای مقداری ضعیف النفس باشد ممکن است دست از روحانیت
هم بکشد یا حداقل لباسش را در بعضی از جاها درآورد. این کار را می کند تا
کمی کمتر اهانت بشنود در حالی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چقدر استقامت داشت.
چوب و سنگش می زدند، خاکستر آتش بر سرش می ریختند، حضرت علیه السلام



می فرمود: پروردگارا، آنها را هدایت کن، نمی دانند که جاهل هستند، تمام این بلاها را به سر خودشان می آورند نه به سر من، حقیقت هم همینطور بود.

حضرت علیه السلام می خواهد بگوید که تمام این بلاها و بدبختی ها که بر سر خودشان می آورند از باب جهل است. نمی دانند که من چه کسی هستم. اگر بدانند که من که هستم و چه برکتی برایشان دارم این حرکت را نمی کنند. اگر مردم دنیا بدانند که روحانیت چه وجود با برکتی برای جامعه بشریت است هیچ وقت این حرکتها انجام نمی شود. اگر بدانند سر سوزنی هم که چیزی یاد گرفته اند از برکت روحانیت بوده است، این کار را نمی کردند. به در خانه چه کسی بروند غیر از روحانی. به در خانه تاجر بروند دین به دست می آورند یا به در خانه کشاورز؟ اگر دینی را هم بخواهیم پیدا کنیم در همین قشر محترم روحانیت است. افرادی که بی حرمتی به ساحت مقدس روحانیت می کنند چرا این کار را می کنند؟ به خاطر جهالت و نادانی است.

ما فقر را فقط در بی پولی می دانیم اما در حقیقت آنچه را که باید داشته باشد ندارد، عقل و شعور ندارد، فهم ندارد، اینها فقر است. حضرت علیه السلام می فرماید هیچ فقری بالاتر از جهل نیست، چرا؟ زیرا فقر مالی را می توانی بگذرانی اما جاهل بودن را چه کنیم؟ مهم، رفتن دنبال علم برای یادگیری است.

در روایتی بیان شده است که اگر می خواهی بدانی که جهل چقدر بد است بین چه کسی از آن تبری می جوید. به هر کسی بگویی تو جاهلی، بدش می آید اما اگر او را صدا زدی و گفتی: ای عالم، با اینکه اصلاً سواد هم ندارد از این گفته ما خوشش می آید و در خوبی علم و بدی جهل همین بس است. بهتر است تا ما شب و روز تلاش کنیم که جهلمان را از بین ببریم.

خواجه عبدالله انصاری می گوید: ای طلبه ها، ای روحانیون، هیچ یک از شما در تحصیل علم مثل من جان نکنده است. پرسیدند: چرا؟ مگر چه کار کردی؟



گفت: من از نیشابور پای پیاده به حالت رکوع راه می‌افتادم و به محلی که درس بود می‌رفتم در حالی که باران می‌آمد و چیزی هم نداشتم. گفتند: چرا به حالت رکوع؟ گفت: به خاطر اینکه باران می‌آمد و چون می‌خواستم نوشته‌هایم از اثر باران از بین نرود خمیده می‌شدم تا باران آنها را خیس نکند. من می‌دانم این علم چقدر ارزش دارد.

برادران عزیز، تو را به خدا اینطور درس نخوانید. بر من منت بگذارید. درس را اهمّیت بدهید. مطالعه و مباحثه کنید. الان هیچ بحثی نمی‌شود. سابق اینطور نبود. وقتی ما سر درس می‌آمدیم صدای مباحثات بلند بود حالا چرا اینطور ضعیف شده است. بعضی‌ها هستند که شبها کتاب را هم باز نمی‌کنند. واقعاً خدا را خوش می‌آید یا امام زمان علیه السلام از ما راضی می‌شود؟

«وَلَا مَالٌ أَغْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ» برای همین است که حضرت می‌فرماید مال چیست؟ برو سبب را پیدا کن. آن سببی که چه بسا موجب ازدیاد علم می‌شود چیست؟ عقل است. آن عقل است که برای انسان نفع دارد. عقل است که او را به جایی می‌رساند. عقلاء القوم بودند که ما را به اینجا رساندند. مال چه نفعی برای ما دارد؟ بنابراین، حضرت علیه السلام فرمود: هیچ مالی پر نفع تر از عقل نیست یعنی کسی که سرمایه عقل دارد همه چیز دارد. شاید علت اینکه بعضی‌ها خودشان را دچار بیچارگی و بدبختی کرده اند جاهلیت آنها باشد و عقلشان کم است. گاهی عقلی که باید در جایی به کار ببرند، نبرند لذا برایشان گرفتاری پیش می‌آید؛ پس هیچ فقری به جهل و نادانی نمی‌رسد و هیچ مالی هم به حدّ عقل برای انسان نفع ندارد، فایده عقل خیلی زیاد است.

«وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ» علی جان، از هیچ چیزی به اندازه عجب نباید ترسید. خودخواهی، خودبینی، استبداد که ریشه همه این موارد عجب است. انسان خودش را خیلی بالا بداند. خودش را صاحب رأی کامل بداند، بگوید



هیچکس به پای من نمی رسد، این خیلی وحشت دارد. کسی که عجب دارد چه بسا سرمایه و قدرت مالی و علمی هم دارد اما قدرت مالی و علمی به جای اینکه او را بلند کند به زمین می زند چون نوعاً سر منشأ عجب، غرور است یعنی اگر من خیلی غرور داشته باشم دیگر کسی را تحویل نمی گیرم و هیچکس را در مقابل خودم نمی بینم.

وقتی چند نفر کنار هم نشستند و شور و مشورت کردند، با شور و مشورت دیگر ندامت نمی آید. خدا به هر کسی چیزی الهام می کند و من و شما نتیجه را می گیریم. مشاوره از کجا درست می شود؟ از اینکه خودبینی نباشد. اگر کسی مستبد به رأی خودش باشد مشاوره نمی کند، می گوید: من با فلانی چه کار دارم، خودم هر چه رأی بدهم همان درست است. خداوند متعال به پیامبر اکرم ﷺ امر می کند که ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾^۱ با آنها مشاوره کن، مگر پیغمبر ﷺ هم باید مشاوره کند؟ آیا برای پیغمبر ﷺ مشاوره معنا دارد؟ اینکه ما مشاوره کنیم درست است برای اینکه نمی دانیم راه حق کدام است پس باید کنار هم بنشینیم و با هم تبادل نظر کنیم و یک راه احسن را انتخاب کنیم، اما پیغمبر خدا ﷺ که متصل به منبع وحی است و با وحی خدا در ارتباط است، اشتباه و خطا در او نیست، حضرت ﷺ حقیقت و واقع را می بیند، کسی که واقع را می بیند باید با دیگران مشاوره کند؟

چرا خداوند متعال در قرآن به پیغمبر ﷺ امر فرموده است: مشاوره کن، بعد تصمیم بگیر و وقتی نتیجه مشاوره را گرفتی حالا توکل به خدا کن؟ در مورد مشاوره حضرت رسول ﷺ علما خیلی قلم فرسایی کرده اند که چطور می شود خدا به پیغمبر ﷺ امر به مشاوره کرده است؟

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۵۹.



به این سؤال چند جواب داده اند. یکی از جوابها این است که می‌گویند: مصلحت در اصل وجود انشاء است یعنی اصل مشاوره محبوبیت دارد مثل زمانی که حضرت ابراهیم علیه السلام تصمیم گرفت حضرت اسماعیل علیه السلام را ذبح کند. به او گفت: پسر، در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم. اسماعیل علیه السلام فرمود:

﴿إِفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ﴾^۱ پدر جان، هر چه که خدا به تو فرمان داده است را انجام بده. بعد علما بحث کرده اند که آیا این فرمان خداوند متعال، امر جایزی است؟ آیا نعوذ بالله خدای عزوجل امر به خلاف و فرزند کشی می‌کند؟

گاهی مصلحت در مأمور به و عمل است گاهی هم مصلحت در خود امر است مثل اینکه می‌خواهی فرزندان را امتحان کنی که تا چه اندازه به حرف تو گوش می‌دهد. به او می‌گویی از رختخواب بلند شو و برای من آب بیاور. تو آب نمی‌خواهی و تشنه نیستی بلکه می‌خواهی ببینی چقدر حرفت را قبول می‌کند. بهمن یار شاگرد ابو علی سینا به او گفت: تو با این علم و کمال و فن، ادعای پیغمبری کن. ابن سینا آن موقع جوابش را نداد. تا اینکه شب سردی که برف زیادی می‌آمد یک مرتبه به شاگردش که در کنارش بود گفت: بهمن یار، بلند شو برای من آب بیاور. او هم از تنبلی گفت: جناب استاد بزرگوار، هیچ می‌دانی شب در ناشتایی آب خوردن بد است؟

خود ابن سینا دکتر بود ولی شاگردش بنا کرد به نصیحت کردن بوعلی سینا. ایشان باز هیچ نگفت و ساکت شد تا اینکه یک ساعت بعد، مؤذن در بالای گلدسته مسجد شروع کرد به گفتن اذان و وقتی اسم شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله را برد به بهمن یار گفت: این چه صدایی است که می‌آید؟ گفت: اذان. استاد گفت: الان اسم چه کسی را می‌برد؟ گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله. استاد گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله به حق، اوست که در این سرما و در این شب برفی شخص از رختخواب بلند می‌شود، به بالای

۱. سوره مبارکه صافات، آیه ۱۰۱.



گلدسته می‌رود و شهادت به رسالتش می‌دهد اما من اینجا کنار تو هستم، به تو می‌گویم بلند شو برایم آب بیاور از روی تنبلی مرا نصیحت می‌کنی. ما نمی‌خواهیم بگوییم پیغمبر ﷺ حقیقت را نمی‌دانسته است خیر، در نفس این مشاوره مصلحت است یعنی اگر من با عده‌ای مشورت می‌کنم مردم می‌گویند: آقای ملاً و دانشمند را ببینید، او رئیس ما است. وقتی او بیاید و با ما مشاوره کند آیا ما نباید با همدیگر مشاوره کنیم؟ پس نفس مشاوره کردن وجود مبارک رسول الله ﷺ در جامعه اثر عملی دارد یعنی دعوت مردم به این عمل که ایها الناس، ببینید من که پیغمبر هستم، حقیقتها و واقعیتها را می‌دانم و نیازی ندارم در عین حال خدا به من می‌گوید که تو مشورت کن پس بقیه مردم نیز به طریق اولی باید با هم مشاوره داشته باشند.

بنابراین، حضرت ﷺ می‌فرماید: هیچ وحشت و اضطرابی بالاتر از وحشت عجب نیست. متأسفانه این درد، بیشتر دامن ما روحانیون را می‌گیرد چون ما سر و کارمان با رأی و اجتهاد است خیلی در خطر بزرگی هستیم. ما در لب پرتگاه هستیم، ما روحانیت حتی سلسله بزرگواران مراجع. شما را به خدا قسم می‌دهم که در نماز شبستان، در عباداتتان ما را دعا کنید که گرفتار هوای نفس و عجب نشویم، گرفتار خودبینی نشویم، روح تواضع در ما باشد. خودمان را در مقابل همه کوچک بدانیم. «وَلَا عَقْلَ كَالْتَدْبِيرِ» هیچ عقلی بالاتر از تدبیر نیست. تدبیر یعنی تفکر کردن در برداشت کار. اگر انسان بخواهد عقل را به کار بیاندازد عقل با تفکر کار را درست می‌کند. اگر می‌خواهی در یک کاری عقلت را به کار بیاندازی اول در آن، فکر و تدبیر کن. در تدبیر است که عمل، نتیجه بخش است. این است که در قرآن خیلی به آن امر شده است: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۱ علما می‌گویند: ممکن است «قلوب» به معنای این دل صنوبری

۱. سوره مبارکه محمد، آیه ۲۴. (آیا آنها در قرآن تدبیر نمی‌کنند یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است؟)



نباشد. گفته اند: شاید مراد عقل باشد چون مرکز تصمیم گیری است و قلب مرکز پمپاژ کردن خون است. اینکه گفته می شود انسان قلبش را به کار ببرد و با آن تدبیر کند قلب که این کار را نمی کند و ربطی هم ندارد پس چیزی که مرکز تدبیر است عقل است و معلوم می شود تنها معنای قلب صنوبری نیست.

«وَلَا وَرَعَ كَالْكَفِّ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ عَمَّا لَا يَلِيقُ» پیغمبر بزرگوار ﷺ می فرماید: انسان در خیلی چیزها اگر ورع و پارسایی داشته باشد خوب است. اگر انسان احتمال می دهد که مردم در بعضی عملها نسبت به او احساس ناراحتی می کنند و یا اینکه به او بدبین می شوند باید ورع داشته باشد و آن کار را انجام ندهد مخصوصاً سلسله جلیله روحانیت که مردم انتظاراتی خاص از ما روحانیون دارند و نمی شود گفت: مردم چه کار دارند، هر چه می خواهند بگویند.

مرحوم امام ﷺ در درسشان به ما می گفتند: می دانید چرا این حرفها را نباید بزنید؟ برای اینکه خدا فرودگاه و پایگاه شما را دل مردم قرار داده است. روحانیت غیر سایر طبقات مردم است. کاسب یا دکان دار در دکانش نشسته و کاسبی می کند، جنسش را می فروشد و پول در می آورد. آن آقا در اداره اش کار می کند و حقوقش را می گیرد مثلاً اگر مردم هم با آنها بد باشند این مهم نیست اما روحانیت مثل آنها نیست. رابطه مردم و روحانیت رابطه قلبی است.

عده ای از تجار از تهران به قم آمده بودند و می خواستند محضر آیت الله بروجردی ﷺ شرفیاب شوند. حالا با چه روحیه ای از تهران به قم آمدند بماند. پیش خود گفتند: اول حمام برویم و غسلی کنیم و با طهارت و غسل محضر آقای بروجردی برویم. بلند می شوند و به همین حمام گذرخان می روند. مدرسه خان که الان به مدرسه آیت الله بروجردی ﷺ معروف شده است آن موقع کنار حمام بود. وقتی تجار به حمام آمدند، دیدند عده ای از طلبه ها در وضع غیر مناسبی در حمام هستند. بیرون هم که خواستند بروند با زیرپوش رکابی بیرون آمدند. تجار وقتی وضع طلبه ها را دیدند گفتند: طلبه ها این



حالت را دارند؟ ما می‌خواهیم وجوهات را به آقا بدهیم که به این طلبه‌ها بدهد؟ خیلی ناراحت شدند و برایشان گران تمام شد.

غسل کردند و به محضر آیت الله بروجردی رفتند. برای ایشان عین قضیه را تعریف کردند و گفتند: جناب آقا، این چه وضع طلبه‌ها است؟ برای ما مقداری سنگین است. مرحوم آقا سر درس و بالای منبر اشک مبارکش جاری شد. آقا گریه اش گرفت و گفت: فرزندان من، شما پدرتان را خجالت زده کردید، آبروی مرا بردید، من چه کنم؟ من پدر پیر شما هستم.

ما گفتیم: خدایا چه شده است؟ همه متأثر و منقلب شدیم که بعد آقا جریان را نقل کرد، بعد گفت: نور چشمان من، فرزندان عزیز من، سلام مرا به آن طلبه‌ها برسانید، شاید الان پای درس من نباشند، از شما تقاضا می‌کنم به این طلبه‌ها بگویید آبروی ما در خطر است. آبروی ما در گرو رفتار شما است. آن روز آقای بروجردی رحمته الله علیه تحوّلی در منبرش ایجاد کرد.

مرحوم امام رحمته الله علیه می‌گفت: پایگاهمان دل مردم است. بالاتر بگویم دین مردم در دست شما است. اگر شما حرکتی کنید و مردم از دین خارج شوند فردای قیامت به جهنم می‌روید. مسئولیت ما خیلی سنگین است. خودمان، همسرمان، دخترمان و پسرمان، هیچ وقت طلبه با خانمش نباید در همه جا بنشیند و همینطور صحبت کند این کار بسیار زشت است و از نظر عفاف عمومی بد است.

بنابراین، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: علی جان، هیچ ورعی بالاتر از مواظبت بر محارم خدا نیست. حرام خدا را مواظب باشید که انجام ندهید.

در روایتی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «الْوَرَعُ حَسَنٌ وَ هُوَ مِنَ الْعُلَمَاءِ أَحْسَنُ»^۱ ورع را همه باید داشته باشند اما اگر علما داشته باشند چقدر عالی است.

۱. إرشاد القلوب إلى الصواب (دیلمی)، ج ۱، ص ۱۹۳





«وَلَا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ» شما برای دیگران فخر فروشی می‌کنی که من پسر فلانی هستم، من فلان طایفه ام، بنده فلان فرد هستم، آقا می‌فرماید اینها را کنار بگذارید. بهترین حسب و نسب، حسن خلق است. شخص خوش اخلاق با همه مردم فامیل است.



در روایات بیان شده است که از همه غریب تر در دنیا فرد بد اخلاق است چون با کسی آشنا نمی‌شود، رفیق نمی‌شود، هیچکس جرأت نمی‌کند کنارش بیاید، نزدیکترین فرد به او هم از او متنفر است. روایت دارد آن گناهی که هر چه از آن توبه کند باز جایش سبز می‌شود سوء خلق است. کاری کن که بد اخلاقی را کنار بگذاری و آلا هر چه بگویی «استغفرالله ربی و اتوب الیه» و باز دوباره آن را انجام بدهی فایده ای ندارد؛ بنابراین، حضرت ﷺ می‌فرماید اگر حسب و نسب می‌خواهی خوش اخلاق باش، به مردم برخورد می‌کنی سلام کن. اشکالی ندارد که کوچک هم باشد و توبه او سلام کنی، چه اشکالی دارد؟ مگر سلام کنیم از آقایی ما کم می‌شود؟ به خدا قسم آقاتر می‌شوید. طوری نباش که اخم کنی و سرت را پایین بیاندازی، اصلاً کسی را نگاه نکنی، کسی هم که به تو سلام می‌کند با سختی جوابش را بدهی. ما دستورات بسیار زیبایی داریم که اگر به این دستورات عمل کنیم خدا شاهد است گل سر سبد جامعه می‌شویم ولی خب متأسفانه این اخلاق را نداریم.

انوار اخلاقی



روزی دیدند که شیخ مفید ﷺ سر درس بلند می‌شود و می‌نشیند، دوباره بلند می‌شود بعد می‌نشیند. پرسیدند: جناب استاد، چرا شما امروز اینطور شده اید؟ خدای ناخواسته پایتان درد می‌کند یا ناراحتی دیگری دارید؟ آقا فرمود: بله، شما امروز در مدرسه را نبستید و من به زحمت افتادم. شاگردها گفتند: یعنی چه؟ فرمود: شما امروز در را باز گذاشتید، این سادات بنی الزهرا ﷺ، بچه های پیغمبر ﷺ می‌آمدند از جلوی در رد می‌شدند من برای احترام به آنها بلند می‌شدم، مگر می‌شود سیدی را دید و به احترام او و جدش بلند نشد؟ من جواب مادرشان را چه بدهم؟



«وَلَا عِبَادَةَ مِثْلُ التَّفَكُّرِ» می‌خواهی زیاد نماز بخوانی، خم و راست شوی، بنده نمی‌گویم بد است، نماز خواندن خوب است، روزه گرفتن خوب است ولی تو را به خدا، از آن مهمتر چیست؟ اگر من بهتر از آن را بخواهم حضرت علیه السلام می‌فرماید: تفکر است، چرا؟ زیرا «تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ»^۱ منظور از ساعت، این ساعتی که ما می‌شناسیم، همین بیست و چهار ساعت که داریم، نیست. ببینید گاهی یک لحظه تفکر، انسان را به کجا می‌رساند. تحوُّلی بزرگی در او ایجاد می‌کند. کسی که غرق در منجلاب معصیت و کثافت است یک مرتبه و به یک لحظه آنچنان عوض می‌شود که اصلاً باورمان نمی‌شود که این همان آدم قبلی است، صد و هشتاد درجه تغییر می‌کند و یکی از بندگان خاص خدا می‌شود. حقیقت هم همینطور است فلذا حضرت علیه السلام می‌فرماید: هیچ عبادتی به پای تفکر نمی‌رسد.

وقتی نماز می‌خوانی فکر کن که برای چه نماز می‌خوانی؟ یک لحظه فکر کن در پیشگاه چه کسی ایستاده‌ای؟ آنجا است که استخوان بدنت به لرزه در می‌آید اما ما این تفکرها را نداریم، نماز می‌خوانیم ولی در حقیقت حواسمان نیست. تو را به خدا، دو رکعت نماز داری که برای خدا درست خوانده باشی؟ حواست جایی نرفته باشد؟ در روایت است که اگر کسی دو رکعت نماز خالص برای خدا بخواند خداوند دلش را پر از دریای حکمت می‌کند. خداوند چشمه‌ای از دلش را به زبانش جاری می‌کند مثل آب چشمه که بنا می‌کند به جوشیدن، دیگران می‌گویند: نمی‌دانیم فلانی چطور با صحبت‌هایش ما را منقلب می‌کند؟ بزرگان ما هم اینطور بوده‌اند. از بس قلبشان پاک بود و اخلاص داشتند وقتی صحبت می‌کردند آدم منقلب می‌شد، اشک از چشمان جاری می‌شد. برادران سعی کنید اینطور باشید.

خدایا، توفیق رسیدن به این مقامات را به ما عنایت بفرما، انشاء الله.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَشْرَفَ عَلَى الدُّنْيَا فَاخْتَارَنِي مِنْهَا عَلَى
رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ أَطَّلَعَ التَّانِيَةَ فَاخْتَارَكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ
أَطَّلَعَ الثَّلَاثَةَ فَاخْتَارَ الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ أَطَّلَعَ
الرَّابِعَةَ فَاخْتَارَ فَاطِمَةَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. يَا عَلِيُّ، إِنِّي رَأَيْتُ
اسْمَكَ مَقْرُونًا بِاسْمِي فِي أَرْبَعَةِ مَوَاطِنَ فَأَنْسَتْ بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ: إِنِّي لَمَّا
بَلَغْتُ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ فِي مِعْرَاجِي إِلَى السَّمَاءِ وَجَدْتُ عَلَى صَخْرَتِهَا
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَ نَصَرْتُهُ بِوَزِيرِهِ فَقُلْتُ
لِجَبْرَائِيلَ: مَنْ وَزِيرِي؟ فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى
سِدْرَةِ الْمُنتَهَى وَجَدْتُ مَكْتُوبًا عَلَيْهَا: إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا
وَ حُدِيَ مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَ نَصَرْتُهُ بِوَزِيرِهِ
فَقُلْتُ لِجَبْرَائِيلَ: مَنْ وَزِيرِي؟ فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ فَلَمَّا
جَاوَزْتُ السِّدْرَةَ انْتَهَيْتُ إِلَى عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ



فَوَجَدْتُ مَكْتُوبًا عَلَى قَوَائِمِهِ: أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحَدِي مُحَمَّدٌ

حَبِيبِي أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَنَصَرْتُهُ بِوَزِيرِهِ^۱

پیامبر گرامی اسلام علیه السلام در بیانی به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَشْرَفَ عَلَى الدُّنْيَا فَاخْتَارَنِي مِنْهَا عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ»
خداوند تبارک و تعالی عنایت و اشرافی پیدا کرد به اهل دنیا و مرا بر مردان
عالمیان برگزید.

«ثُمَّ أَطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ» مرحله دوم عنایت و اشرافی پیدا
کرد و تو را بر مردان عالمیان برگزید.

«ثُمَّ أَطَّلَعَ الثَّلَاثَةَ فَاخْتَارَ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُدِّكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ» باز مرحله سوم
اشراف و عنایتی پیدا کرد و ائمه معصومین علیهم السلام از فرزندان تو را اختیار کرد؛
پس، خدا در این مراحل سه گانه، پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام را بر
مردمان همه عالم مقدم داشت. با این بیان، اشرافیت و افضلیت ائمه معصومین
ما بر سایر انبیاء علیهم السلام مشخص می شود و نباید در آن تردید کرد که آیا امام
معصوم مقدم است یا سایر انبیاء علیهم السلام؟ از این روایت معلوم می شود که حضرت
باری تعالی به ائمه ما بیش از انبیاء علیهم السلام مقام داده است و آنها برگزیده شدگان
عالم هستند. مردان عالم هیچ کدام به پای ائمه علیهم السلام نمی رسند؛ حتی حضرت
ابراهیم خلیل الرحمان علیه السلام.

حضرت ابراهیم از همه انبیاء علیهم السلام غیر از پیغمبر بزرگوار حضرت محمد صلی الله علیه و آله
شرافتش بالاتر است فلذا اجازه داده اند که درود به ایشان را همانند ائمه علیهم السلام
بفرستیم یعنی وقتی اسم شریفش را می بریم بگوییم «علیه السلام» ولی در سایر
انبیاء علیهم السلام اینطور نیست و هنگام درود بر آنها می گوییم «علی نبینا و آله» و

سپس می‌گوییم «و علیه السّلام» که اوّل به پیغمبر ﷺ و بعد به آل پیغمبر ﷺ و سپس به آنها درود می‌فرستیم. این مطلب، افضلیّت ائمه ما نسبت به انبیاء ﷺ را نشان می‌دهد؛ اما با اینکه اجازه فرموده اند که مستقیم برای حضرت ابراهیم ﷺ درود بفرستیم مع ذلک، مقام ایشان به ائمه ﷺ نمی‌رسند زیرا اگر بنا باشد مستقیم درود فرستادن دلیل بر افضلیّت باشد پس باید از پیغمبر ﷺ ما هم افضل باشد چون در درود بر ایشان «علی نبینا» هم نمی‌گوییم و مستقیم می‌گوییم «علیه السّلام»؛ پس اتصال درود، دلیل بر افضلیّت نیست. افضلیّت او نسبت به سایر انبیاء ﷺ دیگر است فلذا پیغمبر ﷺ می‌فرماید: فردای قیامت منبری از نور بر پا می‌شود که من در عرش منبر قرار می‌گیرم و یک طرف منبر حضرت ابراهیم است که خدا هم می‌فرماید پدر اوّلی و واقعی شما حضرت ابراهیم است. منظورم از این روایت این است که انبیاء ما حتّی حضرت ابراهیم هیچ کدام به پای ائمه ﷺ ما نمی‌رسند. ائمه ﷺ ما از همه اینها مقدّم‌ترند.

«ثُمَّ أَطَّلَعَ الرَّابِعَةَ فَاخْتَارَ فَاطِمَةَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» خداوند متعال در مرتبه چهارم عنایتی کرد و حضرت زهرا ﷺ را بر همه زنان عالم برگزید که اینجا هم به حضرت زهرا ﷺ عنایت دارد. در بعضی از روایات آمده است که ائمه ﷺ نسبت به حضرت زهرا ﷺ خیلی عنایت داشتند و به ایشان احترام فوق العاده می‌گذاشتند حتّی از معصومین ﷺ نقل شده است که مادرمان زهرا ﷺ اسوه ما است. این نشان دهنده بالا بودن مقام ایشان است.

«يَا عَلِيُّ، إِنِّي رَأَيْتُ اسْمَكَ مَقْرُونًا بِاسْمِي فِي أَرْبَعَةِ مَوَاطِنَ فَأَنْسَتُ بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ» من اسم تو را در چهار جا با اسم خودم مقرون دیدم و به همین جهت با نظر کردن در این موضوعات انس گرفتم.

«إِنِّي لَمَّا بَلَغْتُ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ فِي مِعْرَاجِي إِلَى السَّمَاءِ وَجَدْتُ عَلَى صَخْرَتِهَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيْدِيَهُ بَوَزِيرِهِ وَ نَصْرَتُهُ بَوَزِيرِهِ» آنگاه که خواستم به



معراج آسمان بروم، به بیت المقدس آمدم و صخره بزرگی را یافتم که این جمله روی آن نوشته شده بود.

«فَقُلْتُ لِجِبْرِئِيلَ: مَنْ وَزِيرِي؟» از جبرئیل سؤال کردم: وزیر من کیست؟

«فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» اشاره کرد که مراد از وزیر تو، علی بن ابیطالب است.

«فَلَمَّا أَنْتَهَيْتُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنتَهَى وَجَدْتُ مَكْتُوبًا عَلَيْهَا إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحَدِي مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَنَصَرْتُهُ بِوَزِيرِهِ فَقُلْتُ لِجِبْرِئِيلَ مَنْ وَزِيرِي فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» آنگاه که به «سِدْرَةِ الْمُنتَهَى» رسیدم در آنجا دیدم که نوشته شده است: خدایی به جز من نیست و من تنها هستم، محمد برگزیده شده از خلق من است، و در این مرحله نیز جبرئیل علی بن ابیطالب علیه السلام را معرفی کرد.

«فَلَمَّا جَاوَزْتُ السِّدْرَةَ أَنْتَهَيْتُ إِلَى عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ» در مرحله سوم و پایان کار و آخرین منزلگاه در معراج، به عرش پروردگار رسیدم و از «سِدْرَةِ الْمُنتَهَى» تجاوز کردم.

«فَوَجَدْتُ مَكْتُوبًا عَلَى قَوَائِمِهِ أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحَدِي مُحَمَّدٌ حَبِيبِي أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَنَصَرْتُهُ بِوَزِيرِهِ» دیدم در پایه های عرش این جمله نوشته شده است: من خدا هستم و هیچ خدایی غیر از من نیست و پیغمبر حبیب من است. «حبیب» از القاب رسول الله صلی الله علیه و آله است. دیگر در اینجا ندارد که حضرت صلی الله علیه و آله از جبرئیل در مورد وزیر خود بپرسد چون جبرئیل در این مرحله همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله نبود؛ پس نام امیرالمؤمنین علیه السلام حتی در مرحله ای که جبرئیل امین هم نمی تواند قدم بگذارد، حاضر بود. امیرالمؤمنین علیه السلام یک چنین کسی بود. نه تنها در زمین با پیغمبر صلی الله علیه و آله بود حتی در آسمان و در معراج هم بود.

پروردگارا، این نعمت ولایت را از ما نگیر. خدایا، در دنیا و آخرت ما را با این نعمت محشور بگردان.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم:

«يَا عَلِيُّ ... أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَنْشَقُّ عَنْهُ الْقَبْرُ مَعِيَ، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَقِفُ

عَلَى الصِّرَاطِ مَعِيَ، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يُكْسَى إِذَا كُسِيَتْ وَ يَحْيَا إِذَا

حُيِّتُ، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَسْكُنُ مَعِيَ عَلِيِّينَ، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَشْرَبُ

مَعِيَ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ الَّذِي خِتَامُهُ مِسْكٌ»^۱

پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدا درباره تو نسبت به من چند
خصلت مرحمت کرده است.

«يَا عَلِيُّ ... أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَنْشَقُّ عَنْهُ الْقَبْرُ مَعِيَ» تو اولین کسی هستی که در زمان
حشر که قبرها شکافته می شود و از قبرها بیرون می آییم با من هستی.

«وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَقِفُ عَلَى الصِّرَاطِ مَعِيَ» در صراط هم که بخواهیم برای حساب
مردم بایستیم اولین کسی که با من در آنجا قرار می گیرد تو هستی. از این
عبارت معلوم می شود یکی از جاهایی که این بزرگواران می ایستند صراط است
که در آنجا هنگام حسابرسی به اعمال مردم حضور دارند.



«وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يُكْسَى إِذَا كُسِيتُ وَيَحْيَا إِذَا حُيِّتُ» تو هم اولین کسی هستی که لباس به تن مبارکت می‌شود آن زمانی که من پوشیده شوم یعنی زمانی که لباس به تن کردند و مرا پوشاندند تو هم با من هستی. همچنین آن زمانی که من زنده می‌شوم تو هم زنده می‌شوی یا آن زمانی که من مورد تحیت قرار بگیرم تو هم مورد تحیت و احترام قرار می‌گیری. در این مرحله هم باز با من هستی.

«وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَسْكُنُ مَعِيَ عَلَيَّ» تو اولین کسی هستی که در آن جایگاه رفیعی که خدا بنا است به پیغمبرش بدهد همراه من هستی.

«وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَشْرَبُ مَعِيَ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ الَّذِي خَتَمَهُ مِسْكٌ» علی جان، آنجایی که قرار است آن شراب بهشتی را به من بدهند تو اولین کسی هستی که با من این شراب را می‌آشامی. آن شراب بهشتی که در آن هیچگونه آلودگی نیست، هیچگونه آسیب و آفاتی در آن نیست. مثل شراب دنیا نیست که مجموعه مرض و گرفتاری و بلا باشد که خدا آن را حرام کرده است حتی در بعضی موارد، اگر کسی بخواهد برای دارو از آن استفاده کند اجازه نداده اند مگر در جایی که خطر جانی باشد مثل جایی که انسان را تهدید کنند که اگر شراب نخوردی کتکت می‌زنیم یا گردنت را می‌زنیم، اینجا مسلماً برایش حلال می‌شود و ایرادی ندارد ولی اگر مداوای متعارف باشد و بخواهد با شراب مداوا کند اجازه ندارد. روایت داریم که خداوند متعال در چیز حرام، شفا قرار نداده است. بدانید چیزی که خدا آن را حرام کرده است آن را دارو قرار نداده است.

سالهای قبل، عصر پنجشنبه‌ها به تهران می‌رفتم و در آنجا درس خارج می‌دادم. روزی در یکی از این جلسات مشغول درس بودیم که شخصی وارد جلسه شد و به بنده گفت: به دادم برسید. گفتم: چه شده؟ گفت: منزل فلانی بودم جوانی در حال جان دادن است ولی جان دادن سختی دارد. اگر می‌شود



همراه من بیایید. بنده وقتی رفتم، دیدم جوان را در اتاق گذاشته اند و در اتاق را قفل کرده اند و همه اطرافیانش بیرون اتاق نشسته و گریه می‌کنند.

وقتی پشت در اتاق رسیدم صدای ضربات قلب جوان می‌آمد مثل این بود که چیزی را بلند کنی و به زمین بکوبی، همینطور صدا می‌آمد. به آنها گفتم: یعنی

۲۴۱ چه، چرا در را بسته اید؟ گفتند: ما می‌ترسیم داخل برویم. گفتم: در را باز کنید.

وقتی وارد اتاق شدم، دیدم راست می‌گویند. خدا آن روزگار را برای هیچکس

نیآورد. می‌خواست جان بدهد ولی بلند می‌شد و به زمین می‌خورد مثل ماهی که

بیرون از آب افتاده باشد چطور خودش را بلند می‌کند همینطور این جوان بلند

می‌شد و به زمین می‌خورد. با خودم گفتم: ای داد، چه شده؟ چرا چنین می‌کند؟

خدا مطلبی را به ذهنم آورد و امر الهی بود. یک دفعه به ذهنم آمد و پرسیدم:

ایشان مبتلا به شراب خواری بوده است؟ گفتند: بله، به آنها گفتم: ای داد، این

اثر شراب است و یاد فرمایش امام صادق علیه السلام افتادم که شراب، هنگام جان دادن

چه بر سر انسان می‌آورد؛ از طرفی هم خیلی دلم به حال این جوان

می‌سوخت. گفتم: خدایا، چه کار کنم؟ حالا که بنا است بمیرد چطور راحت

شود؟ خدایا، خودت می‌دانی. متوسل به اباعبدالله علیه السلام شدم. به اطرافیانش گفتم:

مقداری تربت امام حسین علیه السلام بیاورید. تربت آوردند. دعایی خواندم و آن را

روی سینه جوان گذاشتم. کمی که گذشت الحمد لله آرام گرفت و تمام کرد.

روزی مادری جریانی را برای بنده نقل کرد. گفت: پسری داشتم که خیلی

مرتّب و منظم او را بزرگ کرده بودم. اهل نماز، تقوا و طاعت شده بود. پدر

هم نداشت. او را یتیم بزرگ کردم اما به محض اینکه وارد دبیرستان شد از این

رو به آن رو شد. رفیقهای بد او را منحرف کردند. نماز و قرآن و ... را کنار

گذاشت و خیلی عوض شد تا اینکه یک روز با حالت مستی به خانه آمد و

این بلا را به سر من آورد. خواستم جلوی او را بگیرم، دست به چاقو برد که یا می‌کشمت یا باید این کار را بکنی.

چند ساعتی که گذشت و حالش بهتر شد، دید تمام سر و صورت من زخمی و خونی است از بس که مرا زده بود. به من گفت: مادر، چه شده است؟ چرا سر و صورتت چنین شده است؟ گفتم: این بلایی است که تو بر سر من آوردی. گفت: من؟ گفتم: بله و جریان را برایش تعریف کردم. پسر من تا شنید به من تجاوز کرده است با چاقو رگ گردنش را زد از بس که قلبش پاک بود؛ حالا من از پسر من باردار شده ام آیا اجازه دارم بیچه را سقط کنم؟ بنده به او گفتم: خیر، این کار را نکن.

بنابراین، حضرت ﷺ می‌فرماید: علی جان، در بهشت تو اوّل کسی هستی که با من از «رحیق مختوم» می‌آشامی. «رحیق مختوم» شرابی است که وقتی خورده می‌شود در پایان، بوی مشک از آن استشمام می‌شود.

پروردگارا، به همه ما توفیق اطاعت و بندگی خودت را عطا بفرما.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا سَلْمَانُ، إِنَّ لَكَ فِي عِلَّتِكَ إِذَا اعْتَلَّتْ ثَلَاثَ خِصَالٍ: أَنْتَ مِنْ
اللَّهِ بِذِكْرٍ، وَ دُعَاؤِكَ فِيهَا مُسْتَجَابٌ، وَ لَا تَدْعُ الْعِلَّةَ عَلَيْكَ ذَنْبًا إِلَّا
حَطَّتَهُ، مَنَّكَ اللَّهُ بِالْعَافِيَةِ إِلَى انْقِضَاءِ أَجَلِكَ؛ ثُمَّ قَالَ لِأَبِي ذَرٍّ
رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ: يَا أَبَا ذَرٍّ، إِيَّاكَ وَ السُّؤَالَ فَإِنَّهُ ذُلٌّ حَاضِرٌ وَ فَقْرٌ
تَعَجَّلُهُ وَ فِيهِ حِسَابٌ طَوِيلٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. يَا أَبَا ذَرٍّ، تَعِيشُ وَ حُدُكَ وَ
تَمُوتُ وَ حُدُكَ وَ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ حُدُكَ وَ يَسْعُدُ بِكَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ
الْعِرَاقِ يَتَوَلَّوْنَ غُسْلَكَ وَ تَجْهِيْزَكَ وَ دَفْنَكَ. يَا أَبَا ذَرٍّ، لَا تَسْأَلُ
بِكَفِّكَ فَإِنَّ أَتَاكَ شَيْءٌ فَاقْبَلْهُ؛ ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: إِلَّا أُخْبِرْكُمْ
بِشِرَارِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: الْمَشَاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ،
الْمُفْرَقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ، الْبَاغُونَ لِلْبُرَاءِ الْعَيْبِ»^۱

پیغمبر بزرگوار ﷺ در ادامه روایت بیان شده در جلسه قبل، سلمان را مورد
مخاطب خود قرار می‌دهد و می‌فرماید:

«يَا سَلْمَانُ، إِنَّ لَكَ فِي عِلَّتِكَ إِذَا اعْتَلَّتْ ثَلَاثَ خِصَالٍ: أَنْتَ مِنْ اللَّهِ بِذِكْرٍ، وَ دُعَاؤِكَ
فِيهَا مُسْتَجَابٌ» از این روایت معلوم می‌شود که مقام سلمان خیلی مقام بالایی



است. حضرت علیه السلام فرمود: ای سلمان، هر گاه بیمار شوی برای تو در مریضیت سه خصلت است: اولاً تو کسی هستی که ذات اقدس حق همیشه به یاد تو است و ثانیاً دعای مستجاب شده ای محضر خدا داری. بنده حدس می‌زنم حضرت سلمان در همان موقع کسالتی داشته اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می‌خواهد بگوید خدا برای تو در این حالت یادی دارد و دعای تو در این حالت مستجاب می‌شود.

در روایاتی آمده است که بنده مؤمن خدا اگر مریض شود و کسالتی پیدا کند در آن کسالت دعایش مستجاب می‌شود و خدا به یاد او است یعنی مورد عنایت خدا است.

«وَلَا تَدْعُ الْعِلَّةَ عَلَيْكَ ذَنْبًا إِلَّا حَطَّتْهُ» سوّم اینکه خدا بوسیله این بیماری که در وجودت است هیچ گناهی از گناهانت را باقی نمی‌گذارد و همه آنها را آب و نابود می‌کند.

«مَتَّعَكَ اللَّهُ بِالْعَافِيَةِ إِلَى انْقِضَاءِ أَجَلِكَ» سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق سلمان دعا کرد و فرمود: ان شاء الله خدا تا هنگام اجلت به تو عافیت و سلامتی بدهد که این دعای وجود مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله در حق سلمان مستجاب شد و شفا یافت. خوشا به حال سلمان که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برایش دعا کرد. واقعاً بشر عادی به کجا می‌رسد، کسی که معلوم نبود پدر و مادرش چه کسانی بودند، خدا مقامی به او داد که موجب حسرت همه شد. همینطور که حضرت علیه السلام می‌فرماید: اگر ایمان ده پله و ده درجه داشته باشد سلمان به دهمین درجه اش رسیده است. خوشا به حالش، واقعاً نمونه سلمان را نداریم و هیچکسی را نمی‌شود با سلمان مقایسه کرد.

امام باقر علیه السلام در روایتی فرمود: سلمان دریایی است که پایان پذیر نیست؛ پس معلوم می‌شود که خدا چقدر مقام علمی به او داده بود، خوش به سعادتش.

«ثُمَّ قَالَ لِأَبِي ذَرٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ ذُلٌّ حَاضِرٌ وَ فَقَرٌّ تَعَجَّلُهُ» بعد حضرت علیه السلام به ابوذر فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ، إِيَّاكَ وَ السُّؤَالَ» ای اباذر، مواظب باش که دستت را





برای سؤال دراز نکنی زیرا این یک نوع ذلتی است که برای خودت حاضر می‌کنی و این فقر و تهی دستی است که خودت شتاب زده دنبال آن رفته‌ای، یعنی خدا تو را عزیز آفریده و به تو عزت و مقام داده است خودت را کوچک و خوار نکن، این کار خوبی نیست.



گاهی بعضی از طلبه‌ها که تازه وارد طلبگی شده‌اند با همین روحیه جلو می‌آیند. دائماً به دیگران می‌گویند: آقا چیزی دارید به ما بدهید؟ بنده کمکشان می‌کنم ولی نصیحتشان هم می‌کنم که نور چشمان من، عادت نکنید، این نفس بدی است که اگر عادت کردید دیگر حجب و حیا را از دست می‌دهید؛ آن وقت برای شما خیلی حیف است.



روایت داریم هر بنده‌ای که در موقع نیاز و حاجت به کسی به جز من رو نزند، تکیه گاهش من باشم، اعتمادش به من باشد و به من امیدوار باشد، من امیدش را ناامید نمی‌کنم. این مسأله صد در صد است. خود حقیر سر و پا تقصیر که قابلیت چیزی را ندارم شاید چندین بار این مطلب را عملاً تجربه کرده‌ام و خدا به من فهماند یعنی در شرایط زندگی گاهی مسائلی پیش می‌آید که سلسله امتحاناتی از طرف خدا است. گاهی فراز و نشیبها و سختیها پیش می‌آید، عوارضی پیش می‌آید که انسان دستش خالی می‌شود و نمی‌داند چه کار کند و در فشار می‌افتد پیغمبر خدا ﷺ فرموده‌اند در چنین جایی متوسل به خدا شوید، امیدتان به خدا باشد که خدا آنچنان مشکل را حل می‌کند که اصلاً خودتان نمی‌فهمید که چگونه حل شد. هر چه می‌خواهید از خدا بخواهید. خدا می‌فرماید ای موسی، نمک غذایت را هم از من بخواه، بند کفشت را از من بخواه، علف بُرت را از من بخواه، حتی فلان چیز جزئی را باز از من بخواه یعنی خجالت نکشید، هر چه می‌خواهید از خدا بخواهید. خدا دوست دارد که بنده اش نیازهایش را به او بگوید و در خانه دیگرانی نرود که ممکن است





حاجتش را روا کنند اما با هزار منت. روحیه بشر همین است. خدمتی که به کسی می‌کند در دلش می‌نشیند اما قربان خدا بشوم، بدون منت به ما خدمت می‌کند. پیغمبر خدا ﷺ به اباذر فرمود: ای اباذر، هیچ وقت روی سؤال را نداشته باش، این یک نوع ذلت و خواری است که بر خودت آماده می‌کنی و فقر و تهی دستی است که خودت شتاب زده دنبال آن می‌روی

«وَفِيهِ حِسَابٌ طَوِيلٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» در روز قیامت هم باز خواست می‌شوی که چرا این کار را کردی؟ حضرت ﷺ می‌خواهد به ما برساند که این کار از نظر دیدگاه ائمه و وجود مبارک خودشان ^{علیهم‌السلام} مطلوب نیست.

«يَا أَبَاذَرٍّ تَعِيشُ وَحَدَكُ وَ تَمُوتُ وَحَدَكُ وَ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَحَدَكُ» ای اباذر، تو در زندگی ات تنها می‌شوی و به حالت تنهایی باید زندگی کنی و از آن طرف، در حال مُردن، باز تنها می‌میری و به بهشت هم که بخواهی وارد شوی تنها وارد می‌شوی. اباذر در زمان عثمان و خلیفه سوم بود. ایشان خیلی زبان گویایی در موعظه کردن داشت. هر جا که می‌نشست تبلیغ می‌کرد. حقانیت امیرالمؤمنین ^{علیه‌السلام} را به زبان مبارکش می‌گفت. ثنای اهل بیت ^{علیهم‌السلام} را می‌کرد که آنها مظلوم واقع شدند و حَقشان چنین و چنان شده است. امیرالمؤمنین ^{علیه‌السلام} هم خیلی اباذر را دوست داشت. مردم هم به اباذر خیلی عنایت داشتند چون پیغمبر ^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} درباره اش فرموده بود: آسمان سایه نیافکنده و زمین بر نداشته کسی را که راستگوتر از اباذر غفاری باشد، این تعبیر در بین مردم مدینه پیچیده بود. از آن طرف هم اباذر راجع به شخصیت و مقام امیرالمؤمنین ^{علیه‌السلام} تبلیغ می‌کرد همین موضوعات بود که خلفا را اذیت می‌کرد تا اینکه عثمان مجبور شد و تصمیم گرفت با او اول صحبت کند.





وقتی اباذر پیش عثمان رفت عثمان به او گفت: من دلم می‌خواهد که تو از این به بعد صحبت نکنی. اباذر گفت: من نمی‌توانم این کار را کنم، حقیقت باید گفته شود. عثمان گفت: اگر بنا است تو اینطور باشی و همیشه حق و حقیقت را بگویی مجبور می‌شوم تو را تبعید کنم. بعد از اباذر سؤال کرد: بهترین جایی که دوست داری در آنجا باشی چه جایی است؟ اباذر گفت: چه جایی از اینجا بهتر، در جوار پیغمبر خدا ﷺ و خانواده رسالت، من چه جایی بهتر از اینجا بشناسم؟ عثمان گفت: بدترین جا برایت کجا است؟ اباذر گفت: ریزه، سرزمینی که محل کفر من بوده است. عثمان گفت: حالا که اینطور شد من هم تو را به جایی می‌فرستم که بدترین جا برای تو است.

روز معینی را اعلام کرد که اباذر را به آنجا بفرستند. وقتی خواستند بروند عثمان در مدینه اعلام کرد که هیچکس حق ندارد به بدرقه اباذر برود. باید به تنهایی برود. مردم هم خیلی از خلفا وحشت داشتند چون قدرت دست آنها بود. مردم هم از این جهت ترسیدند و هیچکس برای بدرقه اباذر به جز خاندان رسالت، امیرالمومنین و حسنین علیهم‌السلام و سلمان فارسی نرفت؛ خلاصه اباذر با دخترش و تعدادی گوسفند به ریزه رفت. ایشان به تنهایی در بیابان زندگی می‌کرد و با مردم آنجا خیلی مراوده نداشت چون آنها کافر بودند.

حضرت علیه‌السلام به اباذر فرمود: تو تنها زندگی می‌کنی، همینطور هم شد. سپس فرمود: تنها هم می‌میری یعنی در قربت می‌میری، مُردنش هم همینطور شد. در همان بیابان، اجل مبارکش رسید. یک دفعه دیدند دخترش دارد گریه و بی تابی می‌کند. کسی را نداشت و فقط پدرش بالای سرش بود که او هم از دنیا رفت. اباذر قبل از مُردن به دخترش گفته بود: غصّه نخور و گریه نکن. دخترش گفت: پس من بعد از تو در اینجا، در ولایت غربت چه کار کنم؟ کسی را هم که ندارم. اباذر به او گفت: غصّه نخور، وقتی مُردم به حالت عزا





کنار جنازه من بنشین، آن وقت دسته ای از دوستانم از طرف عراق می آیند و آنها کار کفن و دفن مرا انجام می دهند و تو را هم همراه خودشان می برند.

«وَيَسْعَدُ بَكَ قَوْمٌ مِّنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ يَتَوَلَّوْنَ غُسْلَكَ وَ تَجْهِيْزَكَ وَ دَفْنَكَ» زمان پیغمبر ﷺ کجا و زمان اباذر کجا؟ خیلی فاصله بود. از زمانی که پیغمبر ﷺ این جمله را فرمود نزدیک به بیست سال فاصله بود. حضرت ﷺ فرمود: ای اباذر، قومی از عراق می آیند و از اینکه متولّی کار تو می شوند خوشبخت و با سعادت می شوند. تو را غسل می دهند، کفنت می کنند و تو را دفن می کنند.

هنگامی که اباذر فوت کرد قومی از طرف عراق آمدند. دختر اباذر گفت: پدرم که از دنیا رفت من پارچه ای روی بدن پدرم انداختم و مشغول گریه کردن شدم. سردسته این کاروان مالک اشتر بود. بلافاصله گفت: معطل نکنید. اینجا وظیفه ما این است که احترام کنیم و بدنش را غسل دهیم و کفن کنیم. برای کفن کردن ایشان، سر و صدا شد. در گذشته، مسافران کفنهایشان را همراه خودشان به مسافرت می بردند. جناب مالک گفت: من خودم کفنش می کنم. همراهان هر کدام گفتند: چرا شما تنها باشید، ما هم می خواهیم در کفن کردن سهیم باشیم؛ خلاصه، همه آنها در کفن کردن شریک شدند. بارک الله به این برادرها، ماشاء الله به این ایمانها، این داستانها در تاریخ می ماند و نمی میرد و همیشه زنده است برای اینکه اعتقاد ما را بالا ببرد، خوش به حال آن فردی که عقیده اش خوب باشد.

زمانی آقایی را دیدم که خیلی ملّا بود. وقتی در مجلسی می نشست اصلاً کسی جرأت نمی کرد جلوی او صحبت کند از بس که ملّا بود. ایشان نجف رفته بود و درس خوانده بود ولی آن عقیده ای که باید با آن علم همراه باشد را نداشت. دستورات اسلامی را خیلی رعایت نمی کرد. می گفت: شما مقدّس بازی در آورده اید. این مرد با آن مقام و علم و کمال، جایگاه مردمی نداشت اما از آن طرف هم عالمی را می شناختم که خیلی عالم نبود، واقعاً علم زیادی



نداشت، در صرف استاد بود ولی ادبیات یا علمهای دیگر را نداشت، خیلی ضعیف بود، اگر کنارش می‌نشستیم نمی‌توانست حرف بزند و حواله به بزرگان دیگر می‌داد و می‌گفت: بروید به فلان آقا بگویید، من خیلی وارد نیستم؛ اما این بزرگوار به قدری مؤدب به آداب، مقید به دستور اسلام و اعتقادی بود که در مردم جا افتاده بود، مردم خیلی دوستش داشتند.

پس به شما عزیزان نصیحت می‌کنم هر چه که ملا شدید، هر چه علمتان بالا رفت، اعتقادهایتان را بالا ببرید، با اعتقادات بازی نکنید، به دستورات توجه کنید. «يَا أَبَا ذَرٍّ، لَا تَسْأَلُ بِكَفِّكَ» حضرت علیه السلام در ادامه به اباذر نصیحتی کرد. ای اباذر، هیچ وقت در خانه افراد برای سؤال نرو، اگر هم رفتی و چیزی به شما دادند رد نکن. متأسفانه ما در برخی مردم این موارد را می‌بینیم. اگر آقایی چیزی به او بدهد و او انتظار بالاتر از آن را داشته باشد تعبیر بسیار زشتی به آن آقا می‌کند، چقدر در پیشگاه خدا این عمل بد است. بعضی‌ها از حریم اسلام عقب هستند.

«فَإِنْ أَتَاكَ شَيْءٌ فَأَقْبِلْهُ» اگر چیزی به تو دادند قبول کن، رد نکن. هر چه دادند بگو دستتان درد نکند، خدا برکت بدهد، خدا عمرتان بدهد، همین قدر که ما را منظور داشتید ممنونم. چقدر خدا این روحیه را دوست دارد.

یکی از علما نقل می‌کرد: روزی خدمت مرحوم آیت الله سیّد ابوالحسن اصفهانی علیه السلام رفتم. ایشان در آن زمان مرجع جهان بود. از تمام کشورها برای ایشان پول می‌آوردند. وقتی پیش او رفتم بعد از سلام و احوالپرسی گفتم: آقا جان وضع مالی من خیلی بد است اگر می‌شود مقداری کمک کنید. آقا دست در جیبشان بردند. پیش خودم گفتم: الان آقا پول حسابی به من می‌دهد، آقا دست در جیبشان بردند و پنج تومان دادند. اول خیال کردم پنجاه تومان است یا پانصد تومان وقتی از پیش آقا رفتم دیدم پنج تومان است. خیلی به من برخورد. به قدری ناراحت شدم و با خودم گفتم دیگر توبه می‌کنم که از این به بعد نزد این





سید بروم و از او درخواستی کنم. تا اینکه روزی آقا را دیدم. خیلی سر سنگین نسبت به آقا برخورد کردم. سید گفت: آن را کم دانستی و از ما زده شدی؟ یک دفعه خودم را جمع و جور کردم. آقا گفت: ناراحت نشو، خواستم با آن پول امتحانت کنم ببینم که چقدر محبت‌های شما به خاطر پول است.

«ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشِرَارِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ» حضرت ﷺ بعد از اینکه به سلمان و اباذر سفارشات کرد، رو به جمعیت کرد و فرمود: آیا من شما را خبر ندهم که بدترین شما که چه کسانی هستند؟ خدا ما را جزو این دسته قرار ندهد ان شاء الله.

«قَالَ: الْمَشَاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ» کسی که برای دو به هم زنی دیگران به راه می‌افتد، حرف این آقا را به آن آقا می‌گوید، حرف او را به این آقا می‌رساند. می‌گوید: در فلان مجلس، پیش فلانی بودم او پشت سر شما چنین حرفی را زد؛ این کار را نکنید. بر فرض او پشت سر من حرف بدی را گفته است تو چرا به من می‌گویی؟ آن آقا اگر پیش من بود شاید این حرف را نمی‌گفت. تو هم در حق او خیانت کردی و هم در حق من. چرا مرا ناراحت کردی؟ حضرت ﷺ می‌فرماید بدترین مردم آنهایی هستند که نمّامی می‌کنند. همدیگر را خراب نکنیم.

«الْمُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ» باز این جمله را هم اضافه کردند، آنهایی که می‌خواهند بین دوستانشان تفرقه بیاندازند، خدا آنها را هم بد می‌داند.

«الْبَاغُونَ لِلْبُرَاءِ الْعَيْبَ» کسی که برای افراد پاک و بی‌عیب، طلب عیب کند. همیشه مراقب است که ببیند آن بنده خدا چه اشتباهی می‌کند بعد بنشیند در همه جا اشتباه او را بگوید. حضرت ﷺ فرمود اینها بدترین مردم هستند.

خدایا، تو را به حق پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه السلام قسمت می‌دهیم توفیق عمل به این دستورات را به ما مرحمت بفرما.





الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ مِنَ الْيَقِينِ أَنْ لَا تُرْضِيَ أَحَدًا بِسَخَطِ اللَّهِ، وَلَا تَحْمَدَ أَحَدًا بِمَا آتَاكَ اللَّهُ، وَلَا تَذُمَّ أَحَدًا عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ، فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَجْرُهُ حِرْصٌ حَرِيصٍ، وَلَا تَصْرِفُهُ كَرَاهَةٌ كَارِهِ، إِنَّ اللَّهَ بِحُكْمِهِ وَ فَضْلِهِ جَعَلَ الرُّوحَ وَ الْفَرَحَ فِي الْيَقِينِ وَ الرِّضَا، وَ جَعَلَ الْهَمَّ وَ الْحُزْنَ فِي الشَّكِّ وَ السَّخَطِ»^۱

پیغمبر بزرگوار ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ مِنَ الْيَقِينِ أَنْ لَا تُرْضِيَ أَحَدًا بِسَخَطِ اللَّهِ» از جمله موارد یقین این است که انسان کاری نکند که رضایت مردم را به دست آورد ولی سخط و غضب خدا در پشت آن باشد یعنی مردم را راضی کند در حالی که خدا را به خشم بیاورد. «وَلَا تَحْمَدَ أَحَدًا بِمَا آتَاكَ اللَّهُ» پیش مردم هم خودش را ستایش نکند به خاطر آنچه که خدا به او داده است مثلاً خدا مقام به او داده است، سرمایه داده است، عزت داده است، طوری رفتار نکند که بخواهد این بخشش های الهی را به مردم نشان بدهد که بله، من چنین و چنان هستم.



«وَلَا تَذُمَّ أَحَدًا عَلَىٰ مَا لَمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ» اگر خداوند متعال چیزی را به تو نداد مردم را ملامت نکنی. بعضی ها خودشان چیزی ندارند در نتیجه سخاوت ندارند و نمی توانند انفاق کنند اما مردم را سرزنش می کنند که شما چرا چنین نیستید، چنان نیستید، نباید این کار را بکنند.

«فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَجْرُهُ حِرْصٌ حَرِيصٍ، وَلَا تَصْرِفُهُ كَرَاهَةٌ كَارِهِ» اینکه انسان معتقد باشد که رزق و روزی قسمت شده است خیلی مهم است. رزق و روزی ما مقسوم و مضمون است یعنی روزی ما هم تقسیم شده است و هم ضمانت شده است. خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: ﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۱ مردم نباید فکر کنند که روزی هایشان دست خودشان است. طرف می گوید: من خودم تلاش کردم و فلان مبلغ را بدست آوردم، این فکر اشتباه است. خیلی ها هستند که صبح تا شب زحمت می کشند باز هم می بینی دستشان خالی است و کم می آورند و بعضی را هم می بینی که در خانه نشسته و خیلی کم سر کار می رود اما خدا روزی را برای او آماده می کند و روزیش داده می شود. البته اینها همه حکمت الهی است. فکر نکنید اینها خلاف عدالت خداوند است. اینها همه روی حکمت خدا است. خدا علیم و حکیم است. می داند کارش چیست اما متأسفانه ما فکر می کنیم روزی به دست خودمان است و می گوئیم باید چنین کنم و چنان کنم که پولدار شوم؛ آقا جان من، اینطور نیست که فکر می کنی. خدا باید روزی را برساند، از طرفی روزی هم مضمون است یعنی خداوند روزی را تضمین کرده است و فرموده است که شما غصه روزی را نخورید، روزی شما دست

۱. سوره مبارکه زخرف، آیه ۳۲ (ما روزی ایشان را در زندگانی دنیا بینشان تقسیم و پخش





من است اما وظیفه خودتان را انجام دهید. دنبال کار و تلاش باشید. خدا می‌فرماید: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ * فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ^۱ روزی شما را من در آسمانها تأمین و

تضمین کردم. تا روزی شما را ندهم مرگ شما هم نخواهد آمد. روایت دارد تا روزی کسی تمام نشود مرگ او نمی‌رسد یعنی اینقدر خدا دقیق تنظیم کرده است پس روزی به این نیست که بندگان بگویند چنین و چنان کنم.

حضرت علیه السلام می‌فرماید: علی جان، هیچ وقت حرص یک حریص نمی‌تواند روزی را بیشتر کند. از آن طرف، کراهت داشتن انسان هم نمی‌تواند جلو روزی را بگیرد مثلاً کسی بگوید من روزی نمی‌خواهم یا بگوید من نمی‌خواهم روزیم زیاد شود، من دنیا را نمی‌خواهم، خدا می‌فرماید کراهت تو که ملاک نیست، نه آمدنش به دست شما است و نه رفتنش، هیچ کدام بدست ما نیست. همه چیز دست خدا است. ما باید به این مطلب معتقد باشیم که روزی همه موجودات بدست خدا است. ﴿هُوَ الرِّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ﴾^۲ خداوند رزاق است. روزی رسان است. به تمام موجودات عالم روزی می‌رساند، چطور من و شما را فراموش می‌کند؟

یکی از وصایا و نصایح لقمان حکیم به فرزندش همین است که فرمود: پسر جان، این خدا در مراحلی که تضمین نکرده بود، روزی شما را رسانده است حالا در جائی که تضمین کرده، روزی شما را نمی‌دهد؟ پسر عرض کرد:

۱. سوره مبارکه ذاریات، آیات ۲۲ و ۲۳ (در آسمان است روزی شما و آنچه که وعده داده می‌شوید، پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که آن راست و درست است مانند آنکه شما سخن می‌گوئید)

۲. سوره مبارکه ذاریات، آیه ۵۸





خدا کجا روزی من را بدون تضمین رساند؟ فرمود: آن موقعی که در صُلب پدر بودی خدا تضمینی نداشت که روزیت را برساند ولی رساند. آن موقعی که در رَحِم مادر بودی خدا روزیت را رسانده است حالا که آمدی در عالم دنیا به تو روزی ندهد؟ قبل از آنکه به دنیا بیایی و هم چنین به عالم دنیا که آمدی در همه موارد خداوند روزی تو را داده است. خدا پیش از آمدن تو به دنیا روزیت را آماده کرده است. خدا شیر را به مادر داده تا روزی تو آماده باشد. محبت تو را در دل پدر گذاشته تا برایت همه چیز آماده کند. هنوز دنیا نیامده ای لباس برایت می‌خرند، وسایل برایت تهیه می‌کنند که خدا می‌خواهد فرزند به ما بدهد آیا اینها کار خدا نیست؟ حالا که پا به عرصه دنیا گذاشته ای چرا غصه روزی را می‌خوری؟ خدا می‌فرماید تو غصه روزیت را نخور. تو برو عبادت را انجام بده، وظایفت را انجام بده. این بیانات خیلی بیانات زیبایی است، بسیار زیبا است.

پیغمبر ﷺ فرمود: اگر خدا سرمایه زیادی به تو داد به رخ مردم نکش و اگر هم خدا به تو چیزی نداد مردم را ملامت نکن؛ چرا که اینها دست تو نیست. من

چنین دارم، من چنان دارم، من وضعم چنین است، این حرفها چیست؟

«إِنَّ اللَّهَ بِحُكْمِهِ وَفَضْلِهِ جَعَلَ الرُّوحَ وَالفَرَحَ فِي اليَقِينِ وَالرِّضَا» خدا به حکم فضل و فضیلت و کرم و آقایی که دارد، راحتی و استراحت و شادی و شادمانی را در یقین و رضا قرار داده است. هر که یقین داشته باشد و دارای این نعمت و صفت باشد یعنی خدا را حاضر و ناظر بداند، خدا را همه کاره بداند و بگوید من هر چه دارم برای خدا است، من چه کاره هستم، خداوند هم هم و غمّش را از بین می‌برد، مصیبت‌های دنیایی او را از بین می‌برد.

یقین داشته باشید که هر چه دارید از آن خدا است و راضی باشید که هر سختی که دارید، هر مشکلی که دارید یا هر گونه بلایی که دارید خدا خواسته



است که بگویید راضی هستم و ناراحت نباشید، در این صورت خداوند هم شادمان و خوشحالت می‌کند و گشایش در کارهایت ایجاد می‌کند و همه غم و غصّه هایت را از بین می‌برد.

این همان سخن پیشوا و ارباب عزیزمان حضرت سید الشهداء علیه السلام است - رزقنا ۲۵۵

الله و ایاکم زیارة قبره فی الدنيا و شفاعته فی الآخرة - که در اوج آن همه سختیها و مصیبتها فرمود: «الهی رضا برضائک» خدایا من به همه مقدرات تو راضی هستم. امام معصوم علیه السلام قدرت عالم امکان است. گاهی اوقات بلا به سر ما می‌آوردند از دست ما هم کاری بر نمی‌آید، می‌گوئیم: چه کنم، چاره ندارم؛ اما خداوند تمام عالم را در اختیار امام علیه السلام گذاشته است با این حال، خدا اراده کرده بود که امام حسین علیه السلام به شهادت برسد. فرمود: حسین جان، «ان الله شاء ان یراک قتیلاً» با کمال افتخار، بدون اینکه سر سوزنی خم به ابروی اباعبدالله علیه السلام بیاید تا آخرین لحظه رفتن به میدان قتلگاه باز گفت: «الهی رضا برضائک» یعنی خدایا در آخرین لحظه عمرم هم می‌گویم راضی به رضای تو هستم.

انوار اخلاقی

این آقای ما است. این الگوی عزیز ما است. چشم امید همه ما به آقا است. ما پیرو یک چنین آقای هستیم. خدا را شکر می‌کنیم که ما آقایمان را دوست داریم و جزو پیروانش باشیم. خدایا، به حق محمد و آل محمد علیهم السلام ما را با این بزرگوار محشور بگردان. خدا می‌داند چه لذتی دارد انسان در کنار آقا باشد. همه اصحاب و یاران و فرزندان آقا را به شهادت رساندند، همه چیز را غارت کردند، همه اموال را بردند مع ذلک ابا عبدالله علیه السلام فرمود صبر می‌کنم.

خدا مرحوم آیت شیخ جعفر شوشتری رحمته الله را رحمت کند. ایشان فرمود: من قبول ندارم که امام حسین علیه السلام فرمودند: «صبراً علی بلائک» زیرا امام حسین علیه السلام اصلاً بلا ندیده بود. آقا مصیبتها را بلا نمی‌دانستند. البتّه نظر مبارکشان این است ولی اگر



مراد از «صبراً علی بلائک» در امتحان باشد، این مقام خیلی بزرگی است؛ چون یک معنای بلا، امتحان است یعنی خدایا مرا در امتحانات صابر گردان.

اگر ما بتوانیم سر سوزنی از این یقین را بدست بیاوریم به درجات بالایی می‌رسیم. دعایی که در نیمه شعبان وارد شده است و شب ولادت امام زمان^ع خوانده می‌شود خیلی دعای خوبی است. این دعا را حفظ کنید و روزها بخوانید. بعد از اذان صبح بخوانید. بعد از دعاها بخوانید. بسیار دعای زیبایی است. خیلی پر محتوا است. در این دعای شریف آمده است: «خدایا، من از تو می‌خواهم ترسی در دل من قرار دهی که آن ترس، بین من و معصیت تو جدایی بیندازد که دنبال گناه نروم. خدایا، مرا در اطاعت و فرمان برداریت به گونه ای کن که مرا به رضای خود برسانی. توفیق طاعتی به ما بده که رضای تو را بدست آورم. خدایا، از تو می‌خواهم یقینی به من بدهی که با داشتن این یقین تمام مصیبت‌های دنیا بر من آسان شود.» این صفت یقین را هر که داشته باشد هیچ مصیبتی بر او سنگینی نمی‌کند.

فرمود: علی جان، خداوند راحتی و خوشی را در یقین قرار داده است. اگر یقین داشته باشیم که فرمان کار ما دست خدای حکیم است، فرمان کار ما دست خدایی است که از پدر و مادر به ما مهربانتر است، اگر یقین داشته باشیم دیگر غصه ای نداریم. این است که می‌فرماید: ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱ یعنی کسی که یاد خدا باشد، همیشه فکر خدا به سرش باشد، همیشه قلبش آرامش دارد و هیچ غصه ای ندارد.

«وَجَعَلَ الْهَمَّ وَالْحَزْنَ فِي الشَّكِّ وَالسَّخَطِ» و خداوند غم و غصه و ناراحتی را در شک و تردید گذاشته است. کسی که دو دل است دائماً می‌گوید: چه

۱. سوره مبارکه رعد، آیه ۲۸





خواهد شد؟ داد می‌زند و فریاد می‌کشد چون خدا برای او آسایش نگذاشته است. همیشه غمناک است. همیشه مهموم است. همیشه دل گرفته است. می‌گوید: خدا از من دیواری کوتاه تر پیدا نکرده است. مگر من چه کرده‌ام؟ ایمان که ضعیف باشد این حرفها زده می‌شود.

۲۵۷



در زمان سابق، یکی از علمای بزرگ تهران که شخصیت بسیار والایی بود به نجف رفت. وقتی وارد نجف شد، علمای نجف به دیدنش آمدند. گفتند یکی از علما وارد نجف شده است به دیدنش برویم. همه برای دیدن آقا آمده بودند اما مرحوم مقدّس کاظمی علیه السلام که خیلی مرد بزرگواری بود، نیامد. این عالم بزرگوار گفت حالا که آقای مقدّس کاظمی نیامد من خدمت آقا می‌روم. به آقای مقدّس کاظمی پیغام داد که من می‌خواهم به دست بوسی شما بیایم.

این آیت الله وقتی منزل آیت الله کاظمی علیه السلام رفت و سلام و علیک و احوالپرسی کرد آقای مقدّس کاظمی به ایشان گفت: برای چه به اینجا آمدید؟ گفت: آمدم دستت را ببوسم و شما را زیارت کنم و از وجود متبرک شده و استفاده کنم؛ چون شما در نجف مشهور هستید و دارای زهد و تقوا هستید. همه علمای نجف از شما تعریف می‌کنند. آقای مقدّس کاظمی گفت: آقا، شما اینجا آمدید برای دیدن من؟ گفت: بله. مرحوم مقدّس کاظمی گفت: آیا خبر داری که خواستی یک مستحبی را بجا بیاوری ولی به جایش یک حرام به جا آوردی؟ رنگ از صورت این عالم پرید و گفت: خدایا من چه کردم که حرام بجا آوردم؟ پرسید: آقای مقدّس، من چه کار حرامی مرتکب شدم؟

فرمود: رفتن و دیدن عالم مستحب است و یکی از دستورات دین اسلام است که به دیدن علما بروید ولی شما که الان به دیدن من آمدید، می‌دانی من به چه زحمتی افتادم؟ گفت: نمی‌دانم. آقای مقدّس کاظمی گفت: تمام دارایی ام در نجف یک اتاق بیشتر نیست. همین یک اتاق را بیشتر ندارم. تشریف فرمائی





شما باعث شد تا زن و بچه ام را در زیر آفتاب سوزان بگذارم چون جای دیگری برای بچه ها نداشتم؛ آیا این درست است که شما برای یک امر مستحب به دیدن من بیایید و زن و بچه من در آفتاب بسوزند؟

تا این را گفت، آقا خیلی سرافکنده شد. گفت: نمی دانستم شما تا این اندازه در فقر هستید. بعد نگاه کردند و دیدند که زیر پا فرش ندارند و فقط یک حصیر است و بچه های ایشان روی حصیر می خوابند خیلی دلشان سوخت و متأثر شدند.

این آیت الله به تهران برگشت و جمعیت زیادی به دیدنش آمدند. از جمله افرادی که به دیدن آقا آمد، شاه بود. این مرد چقدر شخصیت داشته است. حالا آیا این عالم حاج ملا کنی علیه السلام بوده است یا کسی دیگری نمی دانم، چون نگفته اند می ترسم بگویم چه کسی بوده است ولی احتمال می دهم حاج ملا کنی علیه السلام بوده باشد. به هر حال، شاه به دیدن ایشان آمد. بعد از سلام و احوالپرسی گفت: از نجف چه سوغاتی ای برای ما آورده اید؟ ایشان قضیه آقای مقدس کاظمی را نقل کرد. شاه خیلی متأثر شد و سرش را پائین انداخت. گفت: عجب، عالم شیعه اینقدر در فقر باشد؟ من زنده باشم و علما ما اینقدر در سختی و رنج باشند؟ بلافاصله دنبال یکی از علما و شخصیت‌های تهران فرستاد. وقتی آمد، یک پول حسابی به او داد و گفت: این پول را ببرید نجف، برای آقای مقدس کاظمی. هم خانه برای ایشان تهیه کنید، هم وسایل زندگی. مقداری هم برای زن و بچه اش بگذارید تا در آسایش باشند. درست نیست وضع یک عالم شیعه اینطور باشد.

این آقا به نجف می رود و علمای نجف به دیدن این عالم می آیند ولی آقای مقدس کاظمی نمی آید. ایشان هم گفت آقا نیامد، من به خدمتشان می روم. ایشان خدمت آقای مقدس کاظمی می رسد و سلام و احوالپرسی می کند و دست آقا را می بوسد و پول را محضر ایشان می گذارد. آقای مقدس کاظمی



گفت: این چیست؟ آن عالم جریان را می‌گوید. یک مرتبه صدای گریه آقای مقدّس کاظمی بلند شد مثل یک آدم مصیبت دیده گریه می‌کرد. گفتند: آقا چرا این طوری شدید؟ گفت: می‌دانید چه بلایی به سر من آمد؟ خدایا من چه معصیتی کردم که به این روز سیاه افتادم؟ گفتند: آقا چه معصیتی، چه بلایی؟ فرمود: می‌دانید آوردن این پول برای من معنایش چیست؟ معنایش این است که اسم من به دیوان ظالمین رفت.

آنها چطور این راهها را رفتند، ما چطور می‌خواهیم برویم؟ در زمان ما معنویت خیلی کم شده است. خیلی معنویت ضعیف شده است. علمای قدیم امدادهای غیبی داشتند، با عالم معنا ارتباط داشتند، به جدم قسم اینها واقعاً ارتباط داشتند، خدمتشان می‌رفتم می‌دیدم که آقا دارد چیزهایی می‌گوید، می‌فهمیدم اینها امداد غیبی دارند. خدا گواه است اگر یک ذره دلتان را صاف کنید، یک مقدار صیقل کنید، عجیب درها به رویتان باز می‌شود که اصلاً دنیا دیگر به چشمتان ارزش ندارد.

خدایا، چنین حالتی را به همه ما مرحمت بفرما. دعا می‌کنم که خدا این نعمتها را به شما بدهد. این توفیقات الهی نعمت هستند نه دنیا. اصلاً دنیا ارزش ندارد. فقط چیزی که ارزش دارد رنگ الهی داشتن زندگی است. اگر به دنیا رنگ الهی زدیم ماشاء الله و آلا دنیا کثافت است.

خدایا، دلهای ما را به نور کلمات اهل بیت پیغمبر علیهم‌السلام منور بگردان. خدایا، این نعمتها و توجهات مورد رضای خودت را به همه عزیزان مرحمت بفرما. خدایا، به حقّ محمّد و آل محمّد علیهم‌السلام لیاقت درک محضر امام زمان علیه‌السلام و دیدن صورت و جمال نورانی ایشان را به ما مرحمت بفرما.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، آفَةُ الْحَدِيثِ الْكَذِبُ عَلَى اللَّهِ، وَ آفَةُ الْعِلْمِ النِّسْيَانُ، وَ آفَةُ
الْعِبَادَةِ الْفُتْرَةُ، وَ آفَةُ السَّمَاخَةِ الْمَنُ، وَ آفَةُ الشَّجَاعَةِ الْبَغْيُ، وَ آفَةُ
الْجَمَالِ الْخِيَلَاءُ، وَ آفَةُ الْحَسَبِ الْفُخْرُ. يَا عَلِيُّ، عَلَيْكَ بِالصِّدْقِ وَ لَأَ
تَخْرُجَ مِنْ فَيْكَ كَذِبَةٌ أَبَدًا، وَ لَأَ تَجْتَرِينَ عَلَى خِيَانَةٍ أَبَدًا»^۱

در روایتی رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«یا علی، آفَةُ الْحَدِيثِ الْكَذِبُ» خدا عالم طبیعت را به شکلی آفریده است که برای هر چیزی، یک آفتی است. شاید یکی از علتهای بقاء عالم هستی، تضاد بین اشیاء باشد که این خودش یک نکته ای است و می توان گفت یکی از نعمت های الهی است که خدا اشیاء این عالم را به صورت ضدیت به وجود آورده است که همیشه در حال تدافع و تنازع هستند. این تنازع، علت بقاء و تحرک می شود و این حرکتهای از همین حالت بوجود می آید؛ مثلاً وقتی انسان می خواهد حرکت کند قدرت و وزنه ای روی او است که مانع حرکت می شود و لذا در ابتدای حرکت باید سعی بیشتری کند تا راه بیفتد.

این را از باب نمونه عرض کردم که همه چیز حالت تدافعی دارد. همین وجود مانع و ضد را خدا در تمام موجودات عالم قرار داده است حتی در عالم حیوانات و انسانها. مواظب باشید نعمتهایی را که خدا به شما می‌دهد مبتلا به آفت نکنید. نگذارید این نعمتها از دست برود. حضرت علیه السلام می‌فرماید: آفت ۲۶۱ سخن گفتن دروغ است. صحبت کردن یک ارزشی دارد.

خدا مرحوم آیت الله فرید را رحمت کند. ایشان از بزرگان حوزه بود. ما هم خدمتشان می‌رفتیم و مدتی هم افتخار شاگردی ایشان را داشتم. درس اخلاق و فلسفه را از محضرشان فیض بردم. این شخصیت بزرگ از علما حوزه بود و نوه ای داشت که منحرف شده و در اراک بود. ایشان به اراک برای نماز رفته بود. جمعیت زیادی آمده بودند. بین دو نماز نوه آقا خدمت ایشان می‌آید و سلام می‌کند و دست جلدش را می‌بوسد، وقتی چشم آقا به نوه اش افتاد فرمود: پسر، بس نیست بابا؟ همین یک جمله این بچه را از این رو به آن رو کرد. واقعاً با این یک جمله، این بچه شرمنده شد و از این رو به آن رو شد. بچه به قدری متدین شد که بعداً آمدند این قضیه را نقل کردند که با یک جمله آیت الله فرید فلانی متحوّل شد.

این ارزش و برکت کلام را می‌رساند. همین که حکما می‌فرمایند: «الْكَلَامُ إِذَا خَرَجَ مِنَ الْقَلْبِ وَقَعَ عَلَى الْقَلْبِ»^۱ وقتی سخن از دل برخوایسته شود، به دل می‌نشیند و صحبت، ارزش پیدا می‌کند. چه چیزی باعث می‌شود ارزش سخن از بین برود؟ دروغ گفتن سبب می‌شود ارزش کلام انسان از بین برود. گاهی اوقات بعضی از خود اهل علم حرف هایی کنار هم ردیف می‌کنند و می‌گویند که وقتی دقت کنید می‌بینید چند درصد آن دروغ است. شما را به خدا، حیف

۱. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۵۳



نیست عمرت بگذرد و منبرت تمام بشود اما در حرف زدن دقیق نباشی؟ این چه کاری است که ما می‌کنیم؟ چرا بعضی چیزها را جعل می‌کنیم؟ حضرت علیه السلام می‌فرماید: علی جان، دروغ گفتن ارزش حدیث را از بین می‌برد. ارزش و بهای سخن را نابود می‌کند.

«وَأَفَةُ الْعِلْمِ النَّسْيَانُ» علم را چه چیزی از بین می‌برد؟ فراموشی آفت دانش است. هر چه علم انسان زیاد هم باشد اما خدای ناکرده دچار نسیان و فراموشی بشود، چه فایده ای دارد؟

حالا چه چیزی باعث فراموشی می‌شود؟ گناه کردن برای انسان فراموشی می‌آورد، چرا؟ برای اینکه فراموشی هم یک نوع عذاب است. وقتی انسان چشمش را آزاد بگذارد تا همینطور در کوچه و خیابان زن مردم را نگاه کند، وقتی انسان مواظب لقمه ای که می‌خورد نباشد، وقتی مواظب کسب و کارش نباشد، وقتی زبانش آزاد باشد و هر چه بخواهد بگوید، آیا برای این کارها عذاب نیست؟ یکی از عذاب های خداوند در دنیا این است که او را به فراموشی مبتلا می‌کند. به چه عنوان شما نگاه به زن و ناموس مردم می‌کنید؟ چرا غیبت مردم را می‌کنید؟ چرا در زندگیتان لقمه حرام وارد می‌کنید؟ همین گناهان است که فراموشی می‌آورد. آیا اینها برای انسان بدبختی نمی‌آورد؟ آیا اینها گناه نیستند؟ والله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام این نصایح را برای ما می‌گویند. اگر ما هر گناهی بکنیم برای وجود مبارک آقا صلی الله علیه و آله چه تأثیری دارد؟ فقط یک تأثیر دارد و آن این است که با این کارهایمان، وجود مبارک آقا را خجالت زده می‌کنیم. آقا صلی الله علیه و آله بفرماید این هم از شیعیان ما و خدای نکرده دل مبارکش رنجیده شود.



یک مقدار مواظب باشیم. این «غُضُوا أَبْصَارَكُمْ»^۱ را برای چه کسی گفته اند؟ چشمها را یک مقدار فروکش کنید یعنی چشم را بالا نگیرید. در روایتی آمده است که اگر در یک فضایی که نامحرم است چشم را ببندید، ثوابش چند برابر است؛ بنابراین «غَضَّ» به معنای بستن نیست چون انسان باید جلو پایش را ببیند، «غَضَّ بَصْرًا» یعنی چشمت را بالا بگیر و به ناموس مردم نگاه نکن یعنی با گوشه چشم به نامحرم خیره نشو. خود ما باعث می‌شویم علمی که داریم دچار آفت شود، عبادت‌مان دچار آسیب شود.

«وَأَفَّةُ الْعِبَادَةِ الْفُتْرَةُ» چه چیزی باعث می‌شود عبادت از بین برود؟ سستی، بی‌حالی و تنبلی آفت عبادت هستند. با یک حالت بی‌رغبتی به سمت نماز رفتن، اینها عبادت را کم ارزش می‌کند که بدبختی بعضی از ما همین است که ما نماز شب نمی‌خوانیم. روحانی هستیم، طلبه هستیم ولی نماز شب نمی‌خوانیم. آیا آقای طلبه ای که نماز شب نخواند موفق می‌شود؟

علما قدیم - خدا رحمتشان کند - می‌گفتند: آدم، طلبه باشد و نماز شب نخواند؟ یکی از بزرگان در درس اخلاق می‌گفت: چرا خدا نماز شب را فقط بر پیغمبر ﷺ واجب کرد و بر دیگران واجب نکرد؟ بر هیچکس نماز شب واجب نیست فقط بر پیغمبر ﷺ واجب بود. فرمود: پیغمبر ﷺ نماز شب را به امیرالمؤمنین علیه السلام منتقل کرد و به او فرمود: «عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ»^۲ امیرالمؤمنین علیه السلام نیز این سفارش را هرگز رها نکرد و ایشان هم نماز شب را به جانشینان خود

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۱۰۸

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۸۴



توصیه کرد و آنها نیز انجام دادند. «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»^۱ ما هم جانشین آنها هستیم پس نباید نماز شب را رها کنیم.

مرحوم والد رحمته الله بزرگوار ما می فرمود: در قدیم در شبهای ماه رمضان که به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام می رفتیم صدای العفو العفو آقایان بلند بود. دعای ابوحمزه ثمالی را از حفظ می خواندند. خود حاج آقای والد هم یکی از اینها بود. در نیمه شب دعای ابوحمزه را می خواندند. بعد ایشان می فرمودند: شبهای ماه رمضان اکثر طلبه ها به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام می آمدند و دعای ابوحمزه را می خواندند آیا شما دعای ابو حمزه ثمالی را یکبار خوانده اید؟ واقعاً رنگ و بوی حوزه عوض شده است. باور کنید حوزه الان، آن حوزه قدیم نیست. وقتی نگاه می کنید فقط تشکل و افرادش زیاد شده است. این که حوزه نیست. حوزه باید یک فضیلتی داشته باشد. باید کیفیت داشته باشد. این سستی ها و تنبلی ها را کنار بگذارید و دنبال عبادت بروید، دنبال تقوا بروید، دنبال قرآن خواندن بروید.

«وَأَفَّةُ السَّمَاخَةِ الْمَنُّ» آفت بزرگی و آقایی چیست؟ منت گذاشتن به دیگران آفت بزرگی است. یک چیزی به کسی می دهد بعد منت می گذارد: «من بودم که اینقدر به تو کمک کردم و مشکلت را برطرف کردم. اگر من نبودم کسی به دادت نمی رسید.» اگر کار برای خدا باشد، گفتن ندارد. حالا یک چیزی به او دادی، اینقدر منت نگذار. بدان آقایی انسان را منت گذاری از بین می برد. قرآن کریم فرمود: «لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى»^۲ اعمالتان را با منت گذاشتن بر دیگران باطل نکنید. صدقه هایی که می دهید با منت گذاری خراب نکنید. با منت گذاشتن دیگران را اذیت و آزار نکنید.

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۲

۲. سوره مبارکه بقره، آیه ۲۶۴

یک اشکال دیگر این است که بعضی مواقع هم یک چیزی را که به کسی می‌دهیم و خدمتی به او می‌کنیم، می‌خواهیم در عوض از او کار بکشیم که بله آقا، من فلان کار را برای تو کردم حالا بیا فلان کار را برای من انجام بده، یعنی چه؟ تو اگر برای خدا خدمت کردی، کار کشیدن ندارد. متأسفانه بعضی از ما اینطوری هستیم.

«وَ آفَةُ الشَّجَاعَةِ الْبُغْيُ» آفت شجاعت هم ظلم و سرکشی است یعنی فرد از قدرتش سوء استفاده کند. شجاعت را خدا به تو داده است که از آن استفاده خیر کنی نه اینکه به مردم ظلم کنی. ستم به دیگران آفت شجاعت است. بعضی‌ها اگر قدرت دارند قدرتشان را علیه مردم به کار می‌برند. ظلم و ستم به مردم عقوبت شدیدی دارد.

«وَ آفَةُ الْجَمَالِ الْخِيَلَاءُ» آفت جمال و زیبایی، تکبر است. «الْخِيَلَاءُ» یعنی تکبر، باد دماغ داشتن، هر قدر هم انسان خوشگل و زیبا باشد اگر تکبر و غرور داشته باشد مردم دور او جمع نمی‌شوند. می‌گویند فلانی آنقدر باد دماغ دارد که کسی به او اعتنا نمی‌کند. زیبایی و جمال نعمت الهی است اما نباید تکبر داشته باشد بلکه باید فروتن و متواضع باشد.

«وَ آفَةُ الْحَسَبِ الْفَخْرُ» آفت حسب و نسب، فخر فروشی است. بگویند من فلانی هستم، من پسر فلان آقا هستم، من آیت الله زاده‌ام، من فرزند فلان شخصیت هستم. آفت حسب و بزرگواری، فخر کردن است. حضرت ﷺ می‌فرماید این مفاخره را کنار بگذار. من فلانی هستم یعنی چه؟ بگذار خدا به تو عزت بدهد. چیزی که خدا به تو مرحمت کند، ارزش دارد. انسان با گفتن این چیزها که بزرگ نمی‌شود. با فخر فروشی که بزرگواری بدست نمی‌آید. نباید با گفتن این حرفها با مردم مفاخره کرد.

«يَا عَلِيُّ، عَلَيْكَ بِالصِّدْقِ» پیغمبر ﷺ قبلاً فرمود: «يَا عَلِيُّ، آفَةُ الْحَدِيثِ الْكَذِبُ» آفت گفتار، دروغ است و در اینجا می‌فرماید: بر تو باد راست گفتن. «وَلَا تَخْرُجْ مِنْ فَيْكٍ كَذِبِيَّةً أَبَدًا» از دهانت حتی یک دروغ هم خارج نشود. امام سجّاد علیه السلام به فرزندان‌شان فرمودند: «اتَّقُوا الْكَذِبَ، الصَّغِيرَ مِنْهُ وَالْكَبِيرَ فِي كُلِّ جِدٍّ وَهَزْلٍ»^۱ دروغ را ترک کنید چه جدی باشد و چه شوخی. ایشان شوخی را هم می‌گوید به خاطر اینکه زبان به دروغ‌گویی عادت نکند. «وَلَا تَجْتَرِبَنَّ عَلَيَّ خِيَانَةَ أَبَدًا» هیچ وقت جرأت نکن که خیانت کنی. همیشه امانت‌دار باش. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ»^۲ خداوند متعال هیچ پیغمبری را نفرستاد مگر اینکه از او تعهد گرفت که این دو را مواظب باشد یکی راستگویی و دیگری هم امانت‌داری.

شما هم بحمدالله کارتان پیغمبر گونه است. ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ﴾^۳ شما هستید. چند روز دیگر دهه عاشورا است. می‌خواهید منبر بروید. در منبرهایتان مواظب باشید راست بگویید. در منبر دروغ نگویید. حدیث را ببینید و آن را بیان کنید. قبل از منبر مطالعه کنید. چرا روی حافظه قبلی کفایت می‌کنید؟ بنده خودم این کار را می‌کنم با این که ممکن است مطلبی در ذهنم باشد مع ذلک، وقتی می‌خواهم منبر بروم چهار تا کتاب را می‌بینم، روایات را دوباره می‌بینم، آیات را نگاه می‌کنم. وقتی حدیث را نگاه می‌کنم لذت می‌برم. این واقعیتی

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۵۰

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴

۳. سوره مبارکه احزاب، آیه ۳۹ (کسانی که پیامهای خدا را می‌رسانند)

است که همه ما باید به آن توجه کنیم. انسان وقتی ببیند، ظرافت کلامش بهتر می‌شود. بهتر می‌تواند منبر را اداره کند. خصوصیات مسأله را بگوید. حال آیا بهتر نیست مطالعه کند؟ به آیات و روایات مراجعه کند؟

خدا نعمتی به شما داده است که می‌توانید منبر بروید. وقتی مطلب را دیده باشید ۲۶۷ منبرتان قشنگ می‌شود. می‌توانید شاخ و برگش را بچینید. زحمت بکشید و کتابها را ببینید و مطالعه کنید و بعد منبر بروید. اگر کسی در منبر چیزی بدست بیاورد بخاطر راست گفتن و حقیقت داشتن است. خدا کمک می‌کند. اگر مرد حقیقت باشی خدا کمکت می‌کند. اگر راست گو باشی خدا دستت را می‌گیرد، امیرالمؤمنین علیه السلام دستت را می‌گیرد. آقایان عزیز، یک مقدار بیشتر حواستان را جمع کنید. ان شاء الله می‌خواهید تبلیغ بروید با کمک امیرالمؤمنین علیه السلام بروید و از ایشان استمداد بطلبید که ما می‌بینیم امیرالمؤمنین علیه السلام در خیلی از موارد، بزرگواران را کمک کرد و به دادشان رسید و آن بزرگان هم به داد دیگران رسیدند. شما هم اگر ان شاء الله توسل‌تان و توجهتان به اهل بیت علیهم السلام بیشتر بشود و از امیرالمؤمنین علیه السلام در منبرهایتان استمداد بطلبید، موفق خواهید شد.

انوار اخلاقی

در بیان خطبه، اولین خطیب در عالم اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام بود. نهج البلاغه آقا را ببینید. چه خطبه‌هایی دارد. با این همه خطبه‌هایی که امیرالمؤمنین علیه السلام دارد یک خطبه را نمی‌بینید که ایشان در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله خوانده باشد. لا اله الا الله، ادب را نگاه کنید. شما یک خطبه از علی علیه السلام بیاورید که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده باشد. با بودن پیغمبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام اصلاً خطبه نگفت. چرا خطبه نخواند؟ چون می‌خواست خطبه‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله در جامعه برای مردم درخشش کند. ایشان می‌خواست بگوید پیغمبر صلی الله علیه و آله مقدم است. ایشان بگونه‌ای رفتار کرد که مبادا یک موقع مردم بگویند علی چنین است یا بگویند علی را ببینید در مقابل پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خواهد خطبه بخواند، ابداً، ابداً.



وقتی که وجود مبارک پیغمبر ﷺ از دنیا رفت امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه خواند. ماشاء الله، چه خطبه هایی دارد. خطبه هایی که جان مردم را می‌گرفت و بند دلشان را پاره می‌کرد. این چه خطبه هایی است؟ کجا در تاریخ اسلام دارد که در موقع خطبه خواندن شخصیتی، انسان با تقوایی بند دلش پاره بشود؟ نداریم. اگر کسی موردی را سراغ دارد نشان بدهد. این عظمت برای امیرالمؤمنین علیه السلام است. این تأثیر عمیق کلام متعلق به ایشان است. از آقا طلب کنید و استمداد بطلبید و به امیرالمؤمنین علیه السلام توجه داشته باشید.

یکی از اساتید جلیل القدر و بزرگ حوزه علمیه نجف که خیلی شخصیت بالایی بود، مرحوم تنکابنی رحمته الله صاحب «قصص العلماء» است. استاد ایشان، مرحوم آقای سید ابراهیم قزوینی رحمته الله است. خود آقای تنکابنی نقل کرده و می‌گوید: جناب استاد من سید ابراهیم قزوینی در نجف بود و درس می‌داد. جمعیت عجیب علما و فضلا و بزرگان سر درس ایشان می‌نشستند. یک شب امیرالمؤمنین علیه السلام به خواب استادمان آمد و فرمود: سید ابراهیم. عرض کرد: بله، آقا جان. فرمود: فردا حرکت کن و به کربلا برو.

وقتی از خواب بیدار شد گفت: این خواب چه بود؟ چکار کنم؟ با خود گفت: خواب است دیگر، نمی‌شود بلافاصله انسان بگوید خواب واقعیت دارد. صبر می‌کنم تا ببینم بعداً چه می‌شود. گفت: شب دوم باز امیرالمؤمنین علیه السلام به خواب ایشان آمد و فرمود: سید ابراهیم، چرا کربلا نرفتی؟ خوابی که دیده بودی درست بود. من که به تو گفتم برو کربلا، چرا نرفتی؟ ایشان تردید داشت بروم کربلا یا نروم، چه کار کنم؟

کربلا رفتن آن روز مثل حالا نبود که یک ماشین بگیری و بعد از یک ساعت راه به کربلا برسی. دو تا سه روز راه بود. درس حوزه را تعطیل کردن و رفتن به کربلا، برای آقا سخت بود. یک استاد بزرگواری که حوزه نجف با او



می چرخد چطور درس را کنار بگذارد و کربلا برود؟ شب سوّم امیرالمؤمنین علیه السلام دوباره به خواب ایشان آمد و فرمود: سید ابراهیم، به تو گفتم برو کربلا و آنجا هم بمان. برو و در کربلا اقامت کن. سید ابراهیم گفت: عجیب است. پس من باید بروم و بمانم. دستور است. من باید بروم کربلا و در آنجا بمانم. فردا خدا حافظی کرد و حرکت کرد که برود. گفتند: آقا کربلا می‌روید؟ فرمود: بله، آقا امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داده است و من باید به کربلا بروم.

آقا به کربلا رفت. در کربلا یک عدّه اشرار بودند که طلبه سیدی را که اتفاقاً شاگرد خود آقا سید ابراهیم بود منحرف کرده بودند و از او خواسته بودند در حوزه درس بدهد. او هم با اینکه سواد نداشت و منحرف شده بود شروع به درس دادن کرده بود. وقتی آقا سید ابراهیم وارد کربلا شد اشرار از او هم خواسته بودند به درس آن طلبه منحرف بیاید. آقا را تهدید کردند. سید ابراهیم هم رفت و سر درس او نشست

مرحوم تنکابنی رحمته الله می‌گوید: یک روز تصمیم گرفتم برای زیارت به کربلا بروم اما مردّد بودم. استخاره کردم این آیه آمد: ﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً﴾ چون بد آمد منصرف شدم و به کربلا نرفتم و راهی کاظمین شدم. جناب استاد، آقا سید ابراهیم نیز برای زیارت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از کربلا به کاظمین آمده بود. خبر دار شدم که سپاهیان «پاشا» به کربلا حمله کرده اند و تمام مردم را گرفته اند و همه اشرار را جمع کرده و با خود برده اند. از جمله کسانی که گرفتند همین طلبه سید بود. سیدی که اشرار دورش را گرفته بودند و درس می‌داد. او را نیز دستگیر کرده و دستش را به زنجیر بسته بودند و به بغداد آورده بودند که به بغداد جدید ببرند و او را بکشند.

۱. سوره مبارکه نمل، آیه ۳۴ (پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می‌کشند، و عزیزان آنجا را ذلیل می‌کنند (آری) کار آنان همین گونه است)



مرحوم تنکابنی گفت: من داشتم نگاه می‌کردم. وقتی او را می‌بردند چشمش به یکی از طلبه‌هایی که هم درسش بود افتاد که با هم به درس سید ابراهیم می‌آمدند. صدا زد: فلانی، سلام من را به جناب استاد برسان. به آقا سید ابراهیم بگو من را ببخشد، من را عفو کند، من نفهمیدم، بی ادبی کردم، اشرار من را به زور آوردند. من شرمنده استادم شدم. به استاد بگوئید من را عفو کند. این طلبه هم بحث، به سرعت نزد جناب سید ابراهیم می‌رود و جریان را به ایشان می‌گوید. آقا سید ابراهیم نیز به تجار بغداد نامه می‌نویسد که بروید و این سید را از پاشا بخرید، من پول شما را می‌دهم. نگذارید او را بکشند. تجار می‌روند و از طرفی خود ایشان هم یک نامه برای پاشا می‌نویسد که اگر می‌شود این طلبه سید را نکشید و او را به ما بفروشید. پاشا می‌گوید: نه، من الان نمی‌توانم او را آزاد کنم ولی پولش را فعلاً می‌گیرم. من باید او را به ترکیه پیش خان بفرستم و به شما قول می‌دهم که این سید را نکشند. خودم به ترکیه می‌روم و واسطه می‌شوم که سید را آزاد کنند. سید را برمی‌دارند و به ترکیه پیش خان که رئیسشان بود، می‌برند سپس او را مرخص و آزاد می‌کنند. وقتی سید را خدمت آقا سید ابراهیم رحمته الله می‌آورند، می‌فرماید: خیلی عجیب است. امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود باید به کربلا بروی برای این بود که جان سیدی نجات یابد.

ببینید، این خواب برای نجات یک سید بود که خداوند خواست جان او را به وسیله آقا حفظ کند. شما را به خدا قسم، بیایید یک مقدار با امیرالمؤمنین علیه السلام باشید، با ائمه علیهم السلام باشید. آنها در سخت‌ترین حال به داد ما و شما می‌رسند. خدایا، دست ما را از دامن این خانواده جدا مگردان.





||

مجلس ۱۰۱: محبوب ترین اعمال نزد خداوند متعال



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«وَعَلَيْكَ بِمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ فَارْكَبْهَا، وَعَلَيْكَ بِمَسَاوِي الْأَخْلَاقِ فَاجْتَنِبْهَا. يَا عَلِيُّ، أَحَبُّ الْعَمَلِ إِلَى اللَّهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ، وَمَنْ وَرَعَ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ، وَمَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَعْنَى النَّاسِ»^۱

از سفارشاتى که پیغمبر بزرگوار اسلام ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«وَعَلَيْكَ بِمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ فَارْكَبْهَا» حضرت علیه السلام می فرماید: بر تو باد به اینکه به اخلاق حسنه روی بیاوری و سوار بر او شوی. کنایه از این است که عمل کنی و محاسن اخلاق را هر جا دیدید، بگیرید و در خود پیاده کنید. خوب است انسان سوار بر اخلاق بشود و آن را مرکب خودش کند تا او را به سعادت برساند.

«وَعَلَيْكَ بِمَسَاوِي الْأَخْلَاقِ فَاجْتَنِبْهَا» بر تو باد به اینکه اخلاق بد را بشناسی و از آن اجتناب کنی. چیزهای زشت را باید انسان کنار بگذارد مخصوصاً سلسله جلیله روحانیت، این سلسله محترمه، این سلسله مقدسه که مردم یک اعتقاد



خاصی به روحانیت دارند باید به مکارم اخلاق مزین باشند و صفات نیک را دارا باشند و از رذائل اخلاقی و صفات زشت خودشان را پاک نمایند.

عزیزان، این نعمت بزرگی است که خدا به شما داده است که محبت شما را در دل مردم گذاشته است. روحانیون عزیز باید خیلی از امام حسین علیه السلام تشکر کنید. شما باید خیلی قدر امام حسین علیه السلام را بدانید چون ارادت و محبت مردم به خاندان رسالت مخصوصاً اباعبدالله علیه السلام زیاد است و از بس که مردم به امام حسین علیه السلام علاقه دارند ما روحانیون را هم برای خاطر امام حسین علیه السلام می‌خواهند. مردم روحانیت را عزت می‌گذارند و احترام می‌کنند.

شما ببینید دهه عاشورا، ایام عزای اهل بیت علیهم السلام، مجالس دینی و مذهبی چقدر به شما احترام می‌گذارند. اگر شما در کنار افتخار نوکری در خانه اهل بیت علیهم السلام واجد خصوصیات اخلاقی نیز باشید خوش به سعادتتان، یعنی اگر علاوه بر اینکه منصب نوکری امام حسین علیه السلام را دارید و خدمت به خدا می‌کنید، خودتان هم دارای محاسن اخلاق باشید چقدر ارزش پیدا می‌کنید، این چه نعمت بالایی است. خوش به سعادت کسی که این محاسن را داشته باشد.

پس عزیزان من، این خصایص نیک را در خودمان به وجود بیاوریم. منظور از درس اخلاق برای همین است که ارتکازهای خودتان را به حرکت در بیاورید تا دارای کمالاتی از طرف خودتان بشوید.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید محاسن اخلاق را به دست بیاور و از اخلاق بد دوری کن. این دستورات برای ما است و آقا امیرالمؤمنین علیه السلام مجسمه تقوا و محاسن اخلاق است. حضرت علی علیه السلام که اخلاق سوء نداشتند. این دستورات را برای ما گفته اند که ما خیلی مراقب خودمان باشیم.



«يَا عَلِيُّ، أَحَبُّ الْعَمَلِ إِلَى اللَّهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ» محبوبترین عملها نزد خداوند سه چیز است که خدا خیلی آنها را دوست دارد و هر کس با این سه چیز خدا را ملاقات کند از برترین بندگان خدا است که ان شاء الله شما نیز واجد این سه چیز باشید:

۲۷۳ «مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ» اوّل اینکه کسی که واجبات خدا را انجام دهد یعنی چیزی که خدا بر او واجب کرده است را ترک نکند، همین که واجبات خدا را انجام دهد او عابدترین مردم است؛ پس لازم نیست که زیاد نماز مستحبی بخواند. روزی چند صد رکعت نماز مستحبی بخواند تا عابد باشد البتّه خیلی خوب است که انسان نماز مستحبی بخواند، نمی‌خواهم آن را نفی کنم ولی ما فکر می‌کنیم که عابد بودن یعنی این که همیشه نماز بخواند ولی دیدگاه امامان علیهم‌السلام و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ما این است که مواظب باشید واجبات الهی شما ترک نشود. کسی که واجب خدا را مرتّب انجام دهد «أَعْبَدِ النَّاسِ» است. این کار نزد خدا خیلی محبوب است. پس خدا یکی از چیزهایی که دوست دارد این است که انسان‌ها در انجام واجبات خدا کوتاهی نکنند. کسی که به طرف خدا بیاید و عبادتها را بجا بیاورد، واجبات را بجا بیاورد عابدترین مردم است.

«وَمَنْ وَرِعَ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ» دوّم اینکه کسی که ورع داشته باشد و از حرام خدا پرهیز کند، از همه مردم پارساتر است. «الْوَرَعُ حَسَنٌ وَهُوَ مِنَ الْعُلَمَاءِ أَحْسَنُ»^۱ قربان کلمات امیرالمؤمنین علیه‌السلام بشوم، فرمود: همه ورع داشته باشند خوب است اما ورع از علما نیکوتر است. همه مردم باید تقوا بوده و پرهیزکاری داشته باشند اما علما باید بهتر و بیشتر پرهیزکار و با تقوا باشند. در یک روایت دیگر از آقا امام صادق علیه‌السلام پرسیدند: یا ابن رسول الله، ورع چیست؟ پارسایی چگونه است؟ امام علیه‌السلام فرمود: ورع این است که انسان، حرام خدا را



انجام ندهد چه در آشکارا و چه در خلوت. ممکن است در آشکارا خیلی از ما گناه نکنیم و مرتکب کار حرام نشویم چون به شأن روحانیت نمی خورد و اگر در آشکارا معصیت کند آبرویش می رود به همین خاطر انجام نمی دهد اما ترک محارم در خلوت بسیار مهم است و ایمان می خواهد که انسان در خلوت باشد و اگر گناه برایش پیش آمد انجام ندهد. در جائی باشد که کسی او را نمی بیند ولی حرام را بجا نیاورد و دلیلش هم بجز خدا چیز دیگری نباشد.

در اینجا فقط قدرت الهی باید انسان را کمک کند تا مرتکب گناه نشود. ببینید، حضرت علیه السلام فرمود دوّمین عملی که خدا خیلی دوست دارد این است که انسان از محارم خدا دوری کند. انسان نزدیک حرام خدا نرود. این چنین انسانی که خود را ساخته و به هیچ عنوان دست به گناه نمی زند با ورع ترین مردم است. کسی که نزدیک گناه نمی رود او انسان با تقوایی است.

«وَمَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ» سوّم اینکه اگر به آنچه خدا روزیش کرده است قانع باشد، او بی نیاز ترین مردم است. الان روزی های هر یک از شما برادران عزیز یکسان نیست. خدا برای هر کسی یک طور روزی قرار داده است. روزی هر یک از ما از یک مسیری به دست ما می رسد. ممکن است تفاوت داشته باشد که مسأله ای نیست. هر چه خدا مصلحت بداند، خوب است. نباید حساسیت نشان داد. نباید انسان بگوید که چرا فلانی اینقدر دارد. اگر کارها دست خدا است پس برنامه ها را هم خدا تنظیم می کند در نتیجه اولاً ﴿نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ﴾^۱ رزق و روزی را خدا می دهد و ثانیاً ﴿وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ﴾^۲ بالاخره هر کس که تقوایش بیشتر باشد از فیوضات الهی

۱. سوره مبارکه انعام، آیه ۱۵۱

۲. سوره مبارکه زخرف، آیه ۳۲



بیشتر بهر مند می شود. ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۱ هر کس تقوای خدا را پیشه کند راه گشایش را برای او قرار می دهیم و روزی اش را از جایی که فکرش را هم نمی کند، می رسانی؛ البته ممکن است همین بندگان صالح خدا هم در محک آزمایش قرار بگیرند.

۲۷۵

حضرت علیه السلام فرمود هر کس به روزی خداوند قانع باشد، او غنی ترین مردم است. واقعاً بهترین سرمایه، قانع بودن است یعنی انسانی که قناعت دارد به کاخ پر از پول دیگران هم برود، اصلاً برایش اهمیتی ندارد. وقتی کاخ دیگران را دید نمی گوید وای چه کاخی دارد؟ می گوید برای من همان خانه کوچکم به مراتب بهتر از کاخ دیگران است. همه آرامش روحی و روانی انسان زیر سایه قناعت است. قناعت داشتن چقدر صفت خوبی است مخصوصاً اگر ما اهل علم قناعت داشته باشیم؛ چون نوعاً روحانیت از نظر شرایط زندگی خیلی زیاد مرفه نیستند یعنی نوعاً زندگی مادی روحانیت در همه اعصار و در تمام سال و در تمام شهرستانها ضعیف بوده است.

انوار اخلاقی

ممکن است در میان روحانیون عده ای هم باشند که خیلی مرفه باشند که البته خداوند در هر طبقه ای اینطور قرار داده است ولی اکثریت روحانیت وضع و زندگی خوبی ندارند و معیشت آنها سخت است، درآمدشان کم است. دلیل این که روحانیت این وضعیتی را پذیرفته که سختی ها را تحمل کند، این است که بنا نیست دنیا به دست روحانیت باشد چون از اول بنا نبوده است. اگر جدّ ما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قبول می کرد رؤسای ما دنیا دار می شدند. به دنبال آنها ما هم دنیا دار می شدیم. آنها دنیا را نخواستند، از اول هم نخواستند. برای جدّ ما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دنیا می آوردند ولی وی می فرمود نمی خواهم، نیازی ندارم.

۱. سوره مبارکه طلاق، آیه ۲



می فرمود: اگر یک روز سیر باشم خدا را شکر می‌کنم و اگر یک روز هم گرسنه باشم یاد گرسنگان می‌کنم.

همیشه روحانیت یک چنین شرایطی داشته است؛ پس چه بهتر که ما نیز به این شرایط که خدا برای ما جمع کرده است قناعت داشته باشیم و راضی باشیم. بگوییم خدایا تو را شکر می‌کنیم. به هر چه قرار داده ای راضی و ممنونیم. بزرگان ما به این صفت قناعت مزین بودند و به آنچه داشتند مدارا کردند. صفتی داشتند که گاهی حاضر بودند خودشان را به زحمت بیندازند و خودشان را در مشقت قرار دهند و از نظر معیشت در سختی بگذرانند ولی دیگران در آسایش باشند؛ چرا؟ از بس اعتقاد به این مطلب داشتند که باید قانع و راضی بود؛ چون اعتقاد به خدا زیاد بود. حتی می‌نویسند بعضی از علما مثل مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمته الله خودش را به زحمت می‌انداخت تا دیگران در رفاه باشند.

در زمان مرجعیت مرحوم شیخ انصاری رحمته الله در نجف، بعضی خدمت ایشان آمدند و مطالبی گفتند. آقا حاضر بود خودش تحمل زحمت کند ولی دیگران نه. آمدند و گفتند فلان طلبه سیدی است از سادات، دستش خالی و وضع مالی سختی دارد اگر می‌شود شما محبت کنید و چیزی به او بدهید. شیخ فرمود: ای وای، این جریان را موقعی به من گفتید که هیچ چیزی در دستم نیست. ایشان فکری کرد و تأملی نمود و گفت: الان چیزی یادم آمد. دو سال نماز و روزه استیجاری برای شخصی است، آن را می‌گیرم و به این سید می‌دهم تا استفاده کند و یک مقدار وضعش خوب شده و از این سختی بیرون بیاید.

تا این را شیخ گفت، آقای که جریان سید را برای ایشان نقل کرده بود، عرض کرد: عذر می‌خواهم، این زحمت را نکشید. این نماز و روزه را رها کنید. شیخ انصاری فرمود: چرا؟ گفت: این سید، آقازاده است و حاضر نمی‌شود نماز و روزه استیجاری بگیرد و علاوه بر این، ایشان خیلی درس خوان است، تمام هم



و غمّش این است که درس بخواند و مباحثه کند، حاضر نیست که وقتش را برای نماز و روزه بگذارد.

در این هنگام مرحوم شیخ رحمته الله دستش را روی پیشانی گذاشت و یک تأملی کرد و فرمود: پس بیا کار دیگری کنیم. فرمود: شما برو آن دو سال نماز و روزه را بیاور

و به من بده، پولش را بدهم به این سید استفاده کند و من نماز و روزه اش را می‌گیرم. آن شخص می‌رود نماز و روزه را می‌گیرد و می‌آورد به دست شیخ می‌دهد. شیخ خودش متکفل نماز و روزه می‌شود و پولش را به سید می‌دهد. مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمته الله نسبت به سادات عجیب احترام می‌گذاشت و به خاطر همین احترام به سادات، ایشان به مقامات عالیّه رسید.

شیخ منصور نوه مرحوم شیخ انصاری رحمته الله می‌گوید: پدرم مرحوم آقا شیخ احمد می‌گفت: شبی در عالم رؤیا دیدم در مجلسی، خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله صدر مجلس نشسته بودند. ائمه معصومین علیهم السلام یک به یک آمدند، از امیرالمؤمنین، امام حسن، امام حسین، امام زین العابدین و سایر امامان علیهم السلام و در سمت راست پیغمبر صلی الله علیه و آله نشستند. بعد علما و مراجع آمدند و طرف چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نشستند. از همان اوّل یعنی از زمان شیخ مفید رحمته الله تا حالا همه علما آمدند و نشستند.

دیدم شیخ مرتضی رحمته الله وارد شد و به حسب متعارف بعد از صاحب جواهر رحمته الله نشست. ناگهان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا شیخ، جای تو آنجا نیست، برو پیش فرزندم ولی خدا، حجت بن الحسن العسکری علیه السلام بنشین. یک بار پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود اما شیخ نرفت. بار دوم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ولی شیخ نرفت. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بار سوم فرمود: شیخ مرتضی، گفتم برو کنار فرزندم بنشین.

تا رسول خدا صلی الله علیه و آله این را فرمود، در مجلس یک نفر سؤال کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله، چرا شما جای ایشان را کنار فرزندتان قرار دادید؟ فرمود: درست است از نظر مرجعیّت جایگاه شیخ مرتضی بعد از صاحب جواهر است لکن خصیصه ای



در شیخ مرتضی است که دیگر مراجع کمتر داشتند و من برای خاطر آن ویژگی او را کنار فرزندم فرستادم. عرض کرد: آن خصوصیت چه بود یا رسول الله ﷺ؟ فرمود: او به فرزندان من خیلی احترام می گذاشت. ایشان عجیب به سادات احترام می گذاشت. اگر طلبه سیدی وضعش خوب نبود و یا مشکلی داشت، شیخ انصاری رحمته الله برای حل مشکل او اهتمام ویژه ای داشت. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون شیخ انصاری به فرزندان من احترام می گذارد لذا من جایگاه او را کنار فرزندانم قرار دادم.

آقایان عزیز، این شخصیت‌های بزرگ چه انسان هایی بودند. چقدر خودشان را ساخته بودند. در همه موارد نمونه بودند. عزیزان من، شما را به خدا قسم، این مطالب برای خاطر این است که ما را از خواب غفلت بیدار کنند. برای این است که ما را آگاه کنند.

بزرگان دین از این گردنه ها گذشتند و ما هستیم که این گردنه ها را در پیش داریم؛ پس بیاید این فرمایشات پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام را رعایت کنید. همین امروز تصمیم بگیرید که اولاً واجبات خدا را ترک نکنیم ثانیاً محرّمات خدا را انجام ندهیم و ثالثاً قانع باشیم. به هر چه که خدا به ما مرحمت کرده است راضی باشیم و بگوییم: خدایا، هر چه به ما دادی تو را شکر می کنیم. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: هر وقتی غذا و یا چیزی می خورید این ذکر را بگویید: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى نِعْمِكَ الَّتِي لَا تُحْصَى وَفَضْلِكَ الَّتِي لَا يُنْسَى»^۱ خدایا، توفیق عمل به دستورات پیغمبر صلی الله علیه و آله را به همه ما مرحمت بفرما.





۱۰۴

مجلس ۱۰۲: زینت های الهی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ حُلَلِ اللَّهِ: رَجُلٌ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللَّهِ فَهُوَ
زُورُ اللَّهِ وَ حَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ زُورَهُ وَيُعْطِيَهُ مَا سَأَلَ، وَ رَجُلٌ
صَلَّى ثُمَّ عَقَّبَ إِلَى الصَّلَاةِ الْأُخْرَى فَهُوَ ضَيْفُ اللَّهِ وَ حَقُّ عَلَى اللَّهِ
أَنْ يُكْرِمَ ضَيْفَهُ، وَ الْحَاجُّ وَ الْمُعْتَمِرُ فَهُمَا وَفْدُ اللَّهِ وَ حَقُّ عَلَى اللَّهِ
أَنْ يُكْرِمَ وَفْدَهُ. يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ تَوَالِيَهُنَّ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ: الْحَجُّ
يَنْفِي الْفَقْرَ، وَ الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ الْبَلِيَّةَ، وَ صِلَةُ الرَّحِمِ تَزِيدُ فِي الْعُمْرِ»^۱

آقا رسول الله ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ حُلَلِ اللَّهِ» سه چیز است که از زیورهای حضرت پروردگار

است یعنی این عملها مانند زیوری است برای خدا:



«رَجُلٌ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللَّهِ فَهُوَ زَوْرُ اللَّهِ» مردی که برای خاطر خدا به زیارت برادر مؤمنش می‌رود مثل این است که زائر خود خدا است. به به، کسی که به زیارت برادر ایمانی می‌رود یعنی به زیارت خدا رفته است.

«وَحَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ زَوْرَهُ وَيُعْطِيَهُ مَا سَأَلَ» سزاوار است که خداوند زائر خودش را اکرام کند. هر چه هم بخواهد خدا به او می‌دهد؛ پس شاید یکی از جاهایی که دعا مستجاب می‌شود آن موقعی است که به دیدن برادرتان می‌روید؛ پس برای رضای خدا به منزل همدیگر بروید. با این روایت می‌توانید بگویید من به زیارت خدا می‌روم.

روزی پیغمبر خدا ﷺ فرمود: آیا در میان شما کسی پیدا می‌شود که شب تا صبح نخوابد و خدا را عبادت کند؟ یک مرتبه سلمان بلند شد و گفت: من، یا رسول الله. تا سلمان این جمله را گفت، فردی بلند شد، رو به پیغمبر ﷺ کرد و گفت: یا رسول الله، او دروغ می‌گوید. گول حرفهایش را نخورید. عجمها همیشه می‌خواهند خودشان را بالا ببرند. پیغمبر خدا ﷺ فرمود: تو چرا به من می‌گویی؟ از خودش پرس. آن شخص رو کرد به سلمان و گفت: سلمان، من خودم می‌بینم شبها می‌خوابی چرا می‌گویی من شبها مشغول عبادت هستم؟ سلمان گفت: من خلاف نگفتم یا رسول الله. مگر خودتان نفرمودید که هر کسی هنگام شب می‌خواهد بخوابد وضو بگیرد و اگر با وضو بخوابد مثل کسی است که تا صبح خدا را عبادت کرده است؟ پیغمبر ﷺ فرمود: بله، همینطور است.

معلوم می‌شود که اگر کسی شب وضو بگیرد و بگوید بنده تا صبح مشغول عبادت بودم دروغ نگفته است. اینجا هم اگر انسان بگوید به زیارت خدا می‌روم دروغ نگفته است.





«وَرَجُلٌ صَلَّى ثُمَّ عَقَّبَ إِلَى الصَّلَاةِ الْآخِرَى» دوّم، کسی که نماز می‌خواند مثل نماز ظهر و بعد از نماز ظهر می‌نشیند و تعقیبات می‌خواند تا وقت نماز عصر شود یا نماز مغرب را می‌خواند و تعقیبات می‌خواند تا وقت نماز عشاء شود و نمازی را که خوانده به نماز دیگر پیوند می‌زند.

۲۸۱



«فَهُوَ ضَيْفُ اللَّهِ وَحَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ ضَيْفَهُ» حضرت علیه السلام می‌فرماید: این فرد، مهمان خدا است و بر خدا لازم است که از مهمانش پذیرایی کند؛ پس یکی از جاهایی که لطف خدا شاملتان می‌شود اینجا است. اگر حاجتی دارید بین دو نماز بخواهید چون مهمان خدا هستید. مهمان عزیز است، کسی که به عنوان مهمان به خانه شما بیاید و از شما طلب آب کند آیا شما به او آب نمی‌دهید؟ حتماً خواسته اش را برآورده می‌کنید.

«وَالْحَاجُّ وَالْمُعْتَمِرُ فَهُمَا وَقْدُ اللَّهِ» سوّم، کسی که به حج برود بر خدا وارد شده است یعنی مهمان خدا است. همانطور که امیرالمؤمنین علیه السلام بالای قبر سلمان نوشت که خدایا، سلمان مهمان تو شد یعنی وارد بر تو می‌شود؛ بنابراین می‌فرماید هر کس مکه برود چه برای حج و چه برای عمره وارد بر خدا است. «وَحَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ وَقْدَهُ» و حقّ است بر خدا که بر واردش اکران و پذیرایی کند. خداوند ان شاء الله ما را جزو این سه دسته قرار دهد و مورد لطف آقا قرار بگیریم.

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثُ ثَوَابُهُنَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» بعضی از ثوابها فقط دنیایی هستند و دیگر در آخرت خبری از آن نیست و خدا در همین جا عوض آن را به انسان می‌دهد و بعضی از ثوابها فقط آخرتی هستند و در دنیا چیزی داده نمی‌شود اما بعضی ثوابها داریم که اثرش هم در دنیا است و هم در آخرت. بعضی از عملهای ما هم ثواب این دنیا را دارد و هم ثواب در آخرت. خیلی ارزش دارد.



در اینجا پیغمبر خدا ﷺ مورد سوّم را مطرح کرده و خواسته است که بهترین را در اختیار ما بگذارد. حضرت ﷺ می‌فرماید: علی جان، سه ثواب داریم که هم در دنیا به انسان می‌رسد و هم در آخرت. این سه ثواب کدام است؟

«الْحَجُّ يَنْفِي الْفَقْرَ» اول حج است که فقر را از بین می‌برد؛ پس اثر رفتن به مکه و زیارت خانه خدا هم فقر را در دنیا از بین می‌برد و هم ثواب آخرتی دارد. «وَالصَّدَقَةُ تُدْفِعُ الْبَلِيَّةَ» دوّم اینکه، دادن صدقه بلا را از بین می‌برد یعنی خدا هم در آخرت اجر می‌دهد و هم بلا را در این دنیا از تو دور می‌کند.

«وَصَلَاةُ الرَّحِمِ تَزِيدُ فِي الْعُمْرِ» سوّم هم صله رحم است که عمر را زیاد می‌کند. رفتن انسان به در خانه رَحِمِ خیلی اثر دارد. روایت دارد اگر کسی برای دیدن رَحِمِش قدم بر می‌دارد در حالی که می‌خواهد جان یا مالش را در راه او بذل کند خداوند تبارک و تعالی برای هر قدمش چهل هزار حسنه می‌نویسد و چهل هزار گناهِش را پاک می‌کند و چهل هزار درجه به او می‌دهد؛ چرا؟ از بس دوست دارد شما به رَحِمَتان نزدیک شوید. چقدر خوب است که دست دیگران را بگیرید و تقارب به وجود بیاورید. خداوند بدش می‌آید و نفرت دارد که شخصی از مردم فاصله بگیرد. دلتان برای دیگران بسوزد. اینطور نباشد که خودم نجات پیدا کنم اما مردم هلاک شوند. شما روحانیون، اگر برای خدا تبلیغ بروید خدا همه چیز را برایتان آماده می‌کند. نیت این باشد که واقعاً به دیگران کمک کنید.

مرحوم مجلسی رحمته الله در زمان خود، منطقه ای از هندوستان را مسلمان کرد و یا مرحوم ملا علی کنی رحمته الله که از ملاها بود به احمد آباد هندوستان رفت که تمام مردمانش گبر و آتش پرست بودند. وقتی وارد منطقه شد دید تمام مردمان آنجا آتش پرست و گبری هستند. پیش خودش فکر کرد که چطور آنها را به اسلام دعوت کند تا اینکه دید تمام جمعیت منطقه یک پیرمرد را پرستش و اطاعت

می‌کنند و خیلی در آنجا محبوبیت دارد. به این نتیجه رسید بهترین راهی که می‌توانم مردم را هدایت کنم این است که به سراغ همین پیرمرد بروم.

روزی به ملاقات این پیرمرد رفت و به عنوان اینکه من نوکر و کوچک شما هستم با او آشنا شد. ضمناً کتابهای این پیرمرد را گرفت و مطالعه کرد و تمام

اصول و قواعدی که مربوط به آتش پرستی بود همه را مسلط شد. کم‌کم به این پیرمرد رخنه کرد و شروع به تبلیغ این پیرمرد کرد و او را به دین اسلام وارد کرد و پیرمرد مسلمان شد. وقتی مسلمان شد از بس که مردم به این پیرمرد اعتقاد و عقیده داشتند توانست مردم را مورد تأثیر خود قرار دهد.

از جمله کسانی که مسلمان شد وزیر وقت بود. وزیر که مسلمان شد در مقابل شاه دینش را کتمان کرد تا اینکه افرادی به شاه خبر دادند که وزیرت مسلمان شده است. روزی شاه به صورت غافل گیرانه و بدون اینکه وزیر متوجه شود به منزل وزیر رفت و دید وزیر در حال رکوع است. از آن طرف، وزیر تا دید شاه به منزلش آمده است فکر کرد چه کار کند. یک مرتبه خدا فکری را به ذهنش انداخت. شاه به او گفت: تو داری نماز می‌خوانی؟ وزیر گفت: من نماز نمی‌خوانم. شاه گفت: پس این چه کاری بود که می‌کردی؟ وزیر گفت: در گوشه اتاق ماری بود که من خم شدم تا حسابش را برسم. شاه بلند شد که مطمئن شود، دید بله، ماری در آنجا بود که باعث جان سالم به در بردن وزیر شد که بعد همین آقا باعث شد که شاه هم مسلمان شود و از برکت آیت الله ملاً علی کنی همه مسلمان شدند.

پروردگارا، به حق محمد و آل محمد علیهم‌السلام ما را مقرب درگاه خودت بگردان.



۱۰۳

مجلس ۱۰۳: وجود چهار چیز در کنار چهار چیز دیگر (۱)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ مِنْ أَبْوَابِ الْبِرِّ: سَخَاءُ النَّفْسِ، وَ طَيْبُ الْكَلَامِ، وَ الصَّبْرُ عَلَي الْأَذَى. يَا عَلِيُّ، فِي التَّوْرَةِ أَرْبَعٌ إِلَى جَنْبِهِنَّ أَرْبَعٌ: مَنْ أُصْبِحَ عَلَي الدُّنْيَا حَرِيصًا أُصْبِحَ وَهُوَ عَلَي اللَّهِ سَاخِطٌ، وَ مَنْ أُصْبِحَ يَشْكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَإِنَّمَا يَشْكُو رَبَّهُ، وَ مَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَضَعَعَ لَهُ ذَهَبٌ ثَلَاثًا دِينَهُ، وَ مَنْ دَخَلَ النَّارَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَهُوَ مَنْ اتَّخَذَ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَ لَعِبًا»^۱

پیامبر اکرم ﷺ در روایتی به علیؑ فرمود:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ مِنْ أَبْوَابِ الْبِرِّ» کار نیک و خوب در این سه چیز است و اگر انسان می‌خواهد اخلاق نیک داشته باشد به این سه جهت می‌تواند موفق شود: «سَخَاءُ النَّفْسِ» نفس با سخاوت داشته باشد یعنی اگر بخواهد چیزی به کسی بدهد در نفسش احساس ناراحتی نکند. در مقابل سخا، بخل است. بعضی‌ها حالت بخل در وجودشان هست. پس می‌فرماید یک راه، سخاوت نفس است. دستش که باز باشد نفسش در خدمت کردن به مردم شرح صدر داشته باشد

حالا چه به فامیل بدهد و چه به غیر فامیل ، چه به همکار بدهد چه به غیر همکار، حالتش این باشد که با سخاوت باشد.

«وَطِيبُ الْكَلَامِ» دومین چیزی که از صفات نیک است آن است که کلام خوشی داشته باشد یعنی سخن خوب بگوید، مؤدب باشد. انسان از صحبت کردن با

بعضی ها لذت ببرد و این خیلی ارزش دارد اما برعکس، بعضی ها عفت کلام و بیان ندارند. در صحبت‌هایشان به حالت سبکی حرف می‌زنند. گاهی شخص مقابلشان را کوچک می‌بینند. این بسیار صفت بدی است. همیشه در سخنانتان سعی کنید صحبت‌های مؤدب، با آداب، تمیز و با لسان نرم داشته باشید.

خدا به حضرت موسی و هارون علیهم‌السلام فرمود: وقتی می‌خواهید با هم حرف بزنید، تندی نکنید. در حرف زدن با خشونت حرف نزنید. روحانیون عزیز که برای مردم منبر می‌روید حتی اگر یک تعداد شراب خوار یا بی نماز هم پای منبر نشسته بودند، برای آنها احترام قائل باشید. شما نباید در منبر طوری صحبت کنید که همه را از خودتان برانید.

نقل می‌کنند بزرگی نزد شخصی رفت و با تندی و بی حرمتی او را موعظه کرد. موعظه اش که تمام شد آن شخص گفت: تو این همه مرا نصیحت کردی، من یک سؤال از تو دارم؟ گفت: بگو. گفت: من هر چه آدم بدی باشم آیا بدی من به فرعون می‌رسد؟ آیا من مثل فرعون هستم؟ شخص عالم گفت: خیر، انصافش این است که تو مثل فرعون نیستی. فرعون ادعای ربوبیت کرد، بدی تو در حد بدی فرعون نیست. آن شخص گفت: آیا تو به اندازه حضرت موسی علیه‌السلام مقام داری؟ گفت: خیر، من کجا و موسی علیه‌السلام کجا. آن شخص گفت: پس چطور شد حضرت موسی علیه‌السلام که پیغمبر است وقتی فرعون را نصیحت



کرد با کمال لینت و احترام او را موعظه کرد اما تو که آمدی مرا نصیحت کنی اینطور به من فحش و ناسزا می دهی و جسارت و بی حرمتی می کنی؟ برای شمایی که منبر می روید و با مردم روبرو هستید این یک واقعیت است. چه در منبر و چه در جلسه خصوصی فرقی نمی کند هیچ سخنی برنده تر و پیشرو تر از سخن کین نیست. یکی از اسباب و دامهایی که شما بتوانید به واسطه آن، افراد فراری از خدا را به طرف خدا جذب کنید همین است. با اخلاق خوب، با سخن پاکیزه موعظه کنید. اگر واقعاً بنا است عوض شوند با سخن خوب بیشتر امید است که عوض شوند تا به تندی گفتن. خدا در قرآن به پیغمبر ﷺ فرمود: پیغمبر من، اگر تو بخواهی خشونت و تندی به کار ببری همه از کنار تو می روند فلذا در اینجا ایشان به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: علی جان، یکی از راههای نیکی کردن این است که کلام خوبی داشته باشی.

«وَالصَّبْرُ عَلَى الْأَذَى» می دانید که مردم داری سخت است. سلیقه ها و عقیده ها مختلف و متفاوت است. هر کسی حالت مزاجی متفاوتی دارد. آقای روحانی در مسجد و در اجتماعات با این افراد گوناگون باید کنار بیاید. هر کس از روحانی یک انتظاری دارد. یکی می گوید چرا آقا نماز را آهسته می خواند؟ یکی می گوید چرا تند می خواند؟ این روحانی باید روش برخورد را بلد باشد، چه بسا ممکن است با خشونت با شما برخورد کنند، باید تحمل داشته باشید. نباید روحانی از کوره در برود.

مرحوم آیت الله شیخ جعفر شوشتری رحمته الله در صحن نجف مشغول نماز خواندن بودند. جمعیت زیادی هم پشت سرشان نماز می خواندند. نماز اول که تمام شد بین دو نماز یک مرتبه سیدی از فقرا جلو آمد. سلام کرد و دست آقا را بوسید و گفت: آقا حق مرا بدهید. من سید هستم، خمس مرا بدهید. تصادفاً





آقا چیزی نداشت. به سید گفت: من الان دستم خالی است ولی سید زیر بار نرفت. دوباره گفت: حق مرا بده. آقا گفت: الان همراه ندارم که به تو بدهم. یک مرتبه این سید بلند شد و کشیده ای به صورت آقا زد و آب دهانش را به صورت آقا انداخت.



آقا بدون اینکه هیچ عکس العملی از خود نشان دهد هیچ چیزی به سید نگفت. بلند شد و رو به مردم کرد و دست مبارکش را به محاسنش کشید و گفت: هر کس این محاسن جعفر را دوست دارد به این سید اولاد پیغمبر ﷺ کمکی کند و شروع کرد به دور زدن در جمعیت و پول جمع کردن. وقتی آن سید آب دهانش را به صورت آقا انداخت، آقا آب دهان این سید را به صورتش مالید و گفت: من افتخار می‌کنم که آب دهان پسر پیغمبر ﷺ روی سر و صورت من ریخته باشد.

برادران بزرگوار، هر کجا که به عنوان منبر می‌روید این فرمایشات حضرت ﷺ ابزار کارتان باشد که ان شاء الله مردم را به طرف خدا بتوانیم بکشانیم. «يَا عَلِيُّ، فِي التَّوْرَةِ أَرْبَعٌ إِلَى جَنْبِهِنَّ أَرْبَعٌ» در تورات حضرت موسی ﷺ، چهار مورد بیان شده است که در کنار هر یک از آن چهار مورد چهار خاصیت وجود دارد و هر کدام مقتضای چیزی است.

«مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَرِيصًا أَصْبَحَ وَهُوَ عَلَى اللَّهِ سَاخِطٌ» هر که برای دنیا صبح کند در حالی که حرص داشته باشد، حریص به دنیا باشد، نسبت به خدا خشمگین است. در روایات داریم که در برخی موارد حالت مگس را نداشته باشید. در طلب علم مثل مگس باشید و در طلب مال مثل او نباشید. مگس را هر چه می‌زنید سمج تر می‌شود و اگر هم برود باز بر می‌گردد پس مثل مگس باشید در طلب علم و برای بدست آوردن آن حریص باشید اما برای دنیا





اینطور نباشید. راجع به مال اینطور نباشید، حرص نداشته باشید. به قدری تلاش کنید که آبرویتان حفظ شود. هر کس برای دنیا صبح کند بدانند نسبت به خدا خشمگین است زیرا هر چه به او می‌دهی باز کم است. از بس که حرصش زیاد است هر چه خدا به او می‌دهد قبول ندارد و راضی نمی‌شود.

«وَمَنْ أَصْبَحَ يَشْكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَإِنَّمَا يَشْكُو رَبَّهُ» هر کس صبح کند در حالی که شکایت کند از مصیبتی که بر او نازل شده است در حقیقت از خدا شکایت کرده است. امکان ندارد انسان مصیبت نداشته باشد. درد و گرفتاری دارد، زنش مریض می‌شود، بچه اش مریض می‌شود و یا خودش مریض می‌شود، آسیب مالی می‌بیند؛ خلاصه، دنیا مثل موج دریا است، نمی‌شود که در دریا باشی و دریا موج نداشته باشد یعنی خدا از اول، بنای دنیا را اینگونه قرار داده است.

البته همه مصیبتها حکمت دارد. موج دریای دنیا هزار حکمت دارد ولی من باید در مقابل این امواج چه کنم؟ بنشینم نزد اطرافیانم و بگویم: نمی‌دانم چرا خدا با من قهر کرده است؟ خدا به من خوشی نداده است. حضرت علیه السلام می‌فرماید: علی جان، در تورات آمده است که هر کس صبح کند در حالی که از مصیبت وارده شکایت کند می‌داند شکایتش از کیست؟ شکایتش از خدا است. هر کس مصیبت را نقل کند حتی اگر اسم خدا را هم نیاورده باشد باز شکایت از خدا کرده است؛ پس وای به حال آن کسی که از خود خدا شکایت کند، لا اله الا الله؛ بنابراین، هر کس صبح بلند شود و با دیدن مصیبت بگوید من چه گرفتاری می‌کشم، بدانند که شکایت از خدا کرده است.

«وَمَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَضَعَّ لَهُ ذَهَبًا ثَلَاثًا دِينَهِ» کسی که پولداری را ببیند و جلوی او تواضع داشته باشد دو سوّم دینش از دستش می‌رود. در روایت دیگری حضرت علیه السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: یا علی، مواظب باش سلامی که به





فقیری می‌کنید مبادا با آن فقیر دیگر فرق داشته باشد. از دنیا استقبال نکنید. طوری نباشید که وقتی چشمتان به پولداری افتاد با احترام و گرم با او برخورد کنید ولی انسان فقیر به آن اندازه برای شما احترام نداشته باشد. مواظب باشید حرکتتان به طمع دنیا نباشد.



«وَمَنْ دَخَلَ النَّارَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَهُوَ مِنْ اتَّخَذَ آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا وَ لَعِبًا» هر کس از این امت به آتش جهنم وارد شود باید بداند کسی بوده است که آیات خدا را به سُخره گرفته است.

خود بنده هم لباس خودم را دیدم که خیلی ملأ و آقا هم بود. در مجلسی که علمای زیادی بودند، دیدم این بزرگوار بنا کرد به مسخره کردن آقای. به او گفتم: شما چرا آن آقا را مسخره کردید؟ گفت: حرکتی که انجام داد عمل سنی‌ها است. گفتم: اشتباه نمی‌کنی؟ گفت: نخیر. به او گفتم: شما از بزرگانی هستید که از نجف برگشته اید، فکر می‌کنم اگر یک مقداری تأمل کنید بد نیست.

به حسب تصادف، در جلسه دیگری باز حرکت اول دوباره تکرار شد. بنده دیدم خود همان آقای که دفعه قبل آن حرکت را مسخره می‌کرد خیلی با سختی و مشکل همان حرکت را انجام داد. بعد گفتم: ما که این حرکت را قبول نداریم ولی خب، انجامش می‌دهیم. بنده گفتم: ببخشید، من خیلی بنا ندارم که با عزیزان روحانی و هم لباسهای خودم مخصوصاً آنهایی که دارای پست و مقامی هستند برخورد اینچنینی کنم ولی شما اشتباه می‌کنید. این حرکت تنها مربوط به اهل تسنن نیست البته آنها کمی به آن اضافه کرده اند که آن را ما نداریم اما اصل قضیه از طرف ائمه علیهم‌السلام صادر شده است. آن آقا گفت: روایت در کجا است؟ گفتم: من برایتان روایت را می‌گویم. روایت را برایش پیدا کردم و گفتم.





آن کاری که آن فرد به آن می‌خندید در رابطه با حرکت بعد از تمام شدن دعا است و فرقی نمی‌کند که دعای بعد از غذا باشد یا بعد از کاری دیگر. اهل تسنن رسمشان این است که وقتی دعا تمام می‌شود بلافاصله دستشان را دو یا سه مرتبه به ریش هایشان می‌کشند. ما دست کشیدن به ریش به آن صورت را نداریم ولی دستمان را به صورت می‌مالیم. روایت هم از وجود مبارک پیغمبر ﷺ است و هم از امام صادق علیه السلام که وقتی دعا می‌کنید و دستهایتان را بلند می‌کنید اولاً با روی دست دعا کنید نه با پشت دست، و ثانیاً دستانتان را به پایین برگردانید تا زمانی که به صورتتان بکشید. در بعضی از روایتها وارد شده است که به سینه هایتان هم بکشید.

زمانی این عمل باعث سر و صدای بیشتر علما شد تا جایی که اختلاف بسیار بالا گرفت. از طرف حضرت حجّت علیه السلام نامه ای آمد که فرمودند: کاری که شما انجام می‌دهید درست نیست. حال آن کار چه بود؟ در نماز واجب بعد از خواندن قنوت، دستشان را به صورتشان می‌کشیدند. نیمی از علما می‌گفتند که در نماز واجب این کار درست نیست و عدّه ای هم می‌گفتند دستور این است که دعای قنوت که خوانده شد دست به صورت کشیده شود. حضرت علیه السلام فرموده بودند: وقتی دعا می‌کنید دست روی صورتتان بکشید اما در فریضه قنوت، خیر، دست کشیدن به صورت نمی‌خواهد، دستتان را پایین بیاورید اما در نافله لیل و نهار انجام این عمل اشکالی ندارد.

انشاء الله خداوند متعال توفیق عمل به این دستورات را به همه ما مرحمت بفرماید.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«أَرْبَعٌ إِلَى جَنِّهِنَّ أَرْبَعٌ: مَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرَ، وَ مَنْ لَمْ يَسْتَشِرْ يَنْدَمْ،
كَمَا تَدِينُ تُدَانُ، وَ الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ. فَقِيلَ لَهُ: الْفَقْرُ مِنَ الدِّينَارِ وَ
الدَّرْهَمِ؟ فَقَالَ: الْفَقْرُ مِنَ الدِّينِ»^۱

پیامبر اکرم ﷺ در ادامه نصایح خود به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«أَرْبَعٌ إِلَى جَنِّهِنَّ أَرْبَعٌ» هر کس چهار مورد را داشته باشد گرفتار چهار مورد دیگر هم می شود.

«مَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرَ» اول اینکه، هر کس خودش را خیلی بالا ببرد و ادعا داشته باشد بداند که تنها می شود. همه اطرافیانش او را رها می کنند. مؤمن باید به همه احترام بگذارد. ممکن است شخص ملأ باشد اما ایرادی ندارد که با مردم باشد. اینطور نباشد که دیگران را پایین بیاورد و خودش را بالا ببرد. خودبینی انسان را تنها می کند.

«وَ مَنْ لَمْ يَسْتَشِرْ يَنْدَمْ» دوم اینکه، کسی که مشاوره نداشته باشد و همه جا تنها تصمیم بگیرد در آخر مسلم بداند که به ندامت و پشیمانی می افتد. مشاوره



خیلی اثر خوبی دارد. عقلها را سر هم گذاشتن، باعث موفقیّت در کار می‌شود. گاهی یک سلسله مطلب هایی است که به ذهن من می‌آید ولی به ذهن شما نمی‌آید و گاهی سلسله مطلب هایی است که به ذهن مبارک شما می‌آید و به ذهن من نمی‌آید آنها را اگر کنار هم بگذاریم یک انتخاب احسن به دست می‌آید حتّی خدا توکلش را بعد از مشاوره قرار داده است یعنی وقتی که همه کارها را کردی، مقدمات را انجام دادی بعد توکل کن اما خیال نکنی که خودت هستی که کار را پیش می‌بری، همه کارها که آماده شد بگو: خدایا، اگر تو بخواهی می‌شود و اگر تو نخواهی نمی‌شود این یعنی توکل به خدا، یعنی مقدمات را انجام دادم اگر خدا بخواهد اجرا می‌شود و اگر نخواهد اجرا نمی‌شود؛ لذا حضرت ﷺ می‌فرماید: اگر کسی در کارهایش مشاوره نداشته باشد بداند که پشیمانی نصیبش می‌شود.

«كَمَا تَدِينُ تُدَانُ» سوّم اینکه، از هر دستی دادی از همان دست پس می‌گیری. هر عملی را انجام دادی نتیجه اش را خودت می‌بینی. اگر تو خدمتگذار مردم بودی مردم هم به تو محبّت دارند، به تو احسان می‌کنند ولی اگر به مردم آزار و اذیت برسانی سزای آن پشیمانی است. روایت دارد در باب نظر به نامحرم که اگر شخصی بخواهد به ناموس کسی تجاوز کند به همان صورت خودش مجازات می‌شود؛ حالا این کلام چه چیزی را می‌خواهد برساند؟ می‌خواهد برساند که تمام گناهان دیگران هم به نام بنده خطاکار نوشته می‌شود. شخص دیگری به زن مردم نگاه کرده است، می‌گویند تو باعث شدی. خدا می‌فرماید خودت باعث شدی، در فلان جا چنین کاری کردی اثرش باعث شد که این شخص به نامحرم نگاه کند پس اگر از باب اسباب و تسبیب جلو بیاییم وای به حال ما.



مرحوم میرزا مهدی رحمته الله گاهی می‌نشست و شروع می‌کرد به گریه کردن. می‌پرسیدند: چرا گریه می‌کنید؟ می‌گفت: خدایا، چگونه جواب مباشره‌ایت را بدهم تا برسد به اسباب، وای، وای، و بر سر و صورت خودش می‌زد. طلبه های پای منبرش از گریه آقا به گریه می‌افتادند. ایشان می‌گفت: اسباب گسترده تر از مباشرات است.

بعضی گناهان را ما به دست خودمان انجام نمی‌دهیم بلکه به دست دیگران انجام می‌دهیم. گاهی باعث می‌شوم که فلان آقا کار گناهی بکند. مسببش من هستم. خدا من را هم مورد عقوبت قرار می‌دهد، می‌فرماید: تو باعث شدی که او این کار را کرد؛ بنابراین، حضرت رحمته الله می‌فرماید: هر طوری که خودت انجام دادی بدان به همان صورت هم مجازات می‌شوی.

«وَالْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ. فَقِيلَ لَهُ: الْفَقْرُ مِنَ الدِّينَارِ وَالدَّرْهَمِ؟ فَقَالَ: الْفَقْرُ مِنَ الدِّينِ»
چهارمی سخت تر است. فقر، مرگ بزرگی است. شاید منظور این است که وقتی شخصی بیچاره و فقیر می‌شود، مرده است. گاهی نمی‌فهمیم که آقا چه می‌خواهد بگوید. در همان جلسه که وجود مبارک آقا رحمته الله این فرمایش را بیان کردند امیرالمؤمنین رحمته الله سؤال کرد: این که شما می‌فرمایید فقر، مرگ است یعنی شخصی که دستش تهی از دینار و درهم باشد؟

حضرت جبرئیل رحمته الله همه کلیدهای خزائن را به خدمت پیغمبر رحمته الله آوردند. پیغمبر خدا رحمته الله فرمود: جبرئیل، آیا دستور این است که بگیرم و یا اینکه مختارم؟ اگر دستور این است، روی چشم، امر خدا است، منت دارم. جبرئیل عرض کرد: یا رسول الله، دستور نداری، اختیار دست خود جنابعالی است. حضرت رحمته الله فرمود: اگر دستور ندارم، نمی‌خواهم. اگر یک روز گرسنه باشم به یاد گرسنگان هستم و روزی هم که سیر باشم شکرش را به جا می‌آورم.



پیغمبر خدا ﷺ در جواب امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: منظور از فقر، فقر در دین است. وای بر چنین کسی، ما مسائل دینمان را باید خوب عمل کنیم و الا فقر عادی که مشکل نیست.

بزرگان ما زحمت زیادی کشیدند که خودشان را به مقامی برسانند که محبوب خدا باشند. مسأله فقر مالی را که اصلاً مطرح نمی کردند. به نان خشک هم قانع بودند. نان خشک می خوردند و طلبگی می کردند. از چراغ دستشویی برای مطالعه استفاده می کردند زیرا بیش از این نداشتند.

آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی علیه السلام چقدر خون دل خورد تا خودش را به ملّایی رساند. پدرش کتکش می زد و نمی گذاشت درس بخواند. می گفت: تو حق نداری درس بخوانی. باید در مغازه من بیایی تا چیزی یاد بگیری و مرا کمک کنی تا وضع مالی ام خوب شود. روزی شیخ محمد حسین به پدرش گفت: آقا جان، من دلم می خواهد طلبه شوم، درس بخوانم، ملّا شوم، خیلی ملّایی را دوست دارم اما پدرش گفت: من نمی گذارم درس بخوانی. روزی طلبه ای را در بیرون از خانه دید. دوان دوان به طلبه رسید و گفت: ببخشید، اگر کسی بخواند روحانی شود اول باید چه کتابی را بخواند که بتواند وارد طلبگی شود؟ گفت: اولین کتابی که باید بخواند درس نحو است. شیخ محمد حسین گفت: شما آن را دارید؟ گفت: بله، دارم. شیخ گفت: اگر می شود آن را برایم بیاورید تا از آن نسخه ای بگیرم. گفت: چشم و کتاب را برای او آورد.

آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی کتاب را برداشت و به مغازه پدرش رفت و مشغول خواندن شد. یک مرتبه پدرش از راه رسید و دید کتابی دست شیخ محمد حسین است. به او گفت: این کتاب چیست که می خوانی؟ گفت: چیزی نیست، کتاب آخوندها است. تا این حرف را شنید، بنا کرد به کتک زدن شیخ محمد حسین. به او گفت: ای بدبخت فلان فلان شده، تو می نشینی اینجا

کتاب می‌خوانی و ضرر به من می‌زنی. من تو را آوردم که کار و کاسبی کنی، و کتک حسابی به او زد. شیخ محمد حسین هم مجبور شد که کتاب را به دور از چشم پدر و وقتی که او نبود بخواند.

تا اینکه روزی کتاب را تمام کرد و به نزد همان طلبه صاحب کتاب رفت. به ۲۹۵ او گفت: آقای فلانی، من کتاب را تمام کردم حالا باید چه کار کنم؟ آن طلبه به او گفت: باید کتابهای دیگری را شروع کنی و بخوانی. شیخ محمد حسین گفت: اگر اینطور باشد که پدرم نمی‌گذارد. همان جا تصمیم گرفت به نجف برود و با دست خالی به سمت نجف راه افتاد. سختی‌های زیادی در راه کشید. بالاخره به نجف رسید و در صحن امیرالمؤمنین علیه السلام نشست. ایشان در آنجا غریب بود و هیچ چیزی هم نداشت. شب شد. دربانان حرم مطهر آمدند و به او گفتند: می‌خواهیم در را ببندیم. شیخ محمد حسین که جایی نداشت جریانش را برای آنها نقل کرد که من غریبم، نه غذا دارم و نه جایی برای ماندن. دربانان خیلی ناراحت شدند. بلافاصله مقداری غذا برای ایشان آوردند و یکی از حجره‌های صحن مطهر حرم آقا امیرالمؤمنین علیه السلام را به صورت موقتی در اختیار او قرار دادند. مدتی زیادی گذشت و آرام آرام با چه سختی‌هایی درس خواند و مرجع شد. چه عقیده‌هایی داشتند. با زحمتهای و رنجهای خودشان را به مقامات بالا رساندند.

پروردگارا، تو را به حق خودت قسمت می‌دهم آنطور که تو می‌خواهی ما را به همانگونه موفق بدار.

مجلس ۱۰۵: هر چشمی روز قیامت گریان است مگر سه چشم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً أَعْيُنٌ: عَيْنٌ سَهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ فَاضَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. يَا عَلِيُّ، طُوبَى لِمَنْ لَوَّحَتْ لِقَابَهُ نَفْسُهُ بِأَنْ يَنْظُرَ اللَّهُ إِلَيْهَا تَبْكِي عَلَى ذَنْبٍ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَى ذَلِكَ الذَّنْبِ أَحَدٌ غَيْرُ اللَّهِ»^۱

پیغمبر بزرگوار ﷺ در وصیتی به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«یا علی، کُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً أَعْيُنٌ» هر چشمی روز قیامت گریان است مگر سه چشم است که گریه نمی کند:

«عَيْنٌ سَهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» آن چشمی که در راه خدا بیداری بکشد و شب را نخوابد مثل طلبه ای که شب درسش را مطالعه می کند یا کسی که شبها در راه خدا نگرهبانی می دهد. چشمی که برای خدا کار کرده و به خواب نرفته است.

«وَ عَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ» چشمی که از حرام خدا فرو کشیده شود. اگر این چشم را به صورت ظاهر معنا کنیم منظور این است که انسان نامحرم را نگاه نکند یا اینکه بگوییم مراد، چشم پوشی از محارم است یعنی کسی که از

حرام خدا حتی از مال حرام و کار حرام هم اجتناب کند چون گاهی در این موارد نیز تعبیر به چشم پوشی از محارم خدا می‌شود یعنی از چیزی که خدا آن را حرام کرده است دوری کند. به هر حال، خدا چشم چنین آدمی که از حرام خدا اجتناب می‌کند، به سراغ مال حرام و کار حرام نمی‌رود و نظر به نامحرم نمی‌کند را گریان نمی‌کند.

«وَعَيْنٌ قَاضَتْ مِنْ حَشِيَّةِ اللَّهِ» چشمی که اشکش از ترس خدا سرازیر شود و گریه کند، خدا آن چشم را فردای قیامت نمی‌گریاند.

«يَا عَلِيُّ، طُوبَى لِمَنْ نَظَرَ إِلَيْهَا تَبْكِي عَلَيَّ ذَنْبٌ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيَّ ذَلِكَ الذَّنْبِ أَحَدٌ غَيْرُ اللَّهِ» خوشا به حال آن صورتی که خدا به او نظر می‌کند و می‌بیند که به گریه افتاده است برای گناهی که فقط بین خودش و خدا است و هیچکس از آن خبر ندارد. یک مرتبه یاد آن گناه که می‌افتد که چرا این گناه از من سر زد؛ بعد اشک مبارکش جاری می‌شود و دلش می‌شکند که حالا برای آن گناه چه جوابی به خدا بدهم؟ چه عذری می‌توانم بیاورم؟ همین قدر که اشکش سرازیر شد خوشا به حالش.

حال، اثر و نتیجه آن چیست؟ خداوند متعال چه پاداشی برای این عبد در نظر گرفته است؟ پیغمبر ﷺ در اینجا چیزی نفرمود و شاید عدم بیان اثر و نتیجه آن هم، دلیل دارد. در کتاب «مَطْوَل» آمده است که: گاهی اثر و نتیجه بیان می‌شود که هر کس فلان کار را کند مثلاً این پاداش را به او می‌دهد یا اگر فلان عمل را مرتکب شود به فلان اندازه کیفر می‌شود ولی هر جا ناطق و گوینده که حالت آمریت دارد نتیجه آن عمل را در خیر و شر بیان نکند، رجا و خوف بیشتر خواهد بود.



وقتی پدری به بچه اش می گوید: پسر، اگر بروی و فلان کار را انجام دهی فلان مقدار به تو پول می دهم یا فلان چیز را برای تو می خرم؛ وقتی می گوید فلان مقدار را به تو می دهم پسر هم می داند که اگر آن کار را انجام دهد پاداش او فلان مقدار پول است یا اگر فلان کار خلاف را انجام دهد مثلاً کيفرش سیلی خوردن است اما اگر آن پدر به پسرش بگوید: خوش به حالت یا وای به حالت اگر فلان کار را انجام دهی و نگویند که چه چیزی به عنوان پاداش یا کيفر می خواهد به او بدهد، در اینجا می گویند: وقتی شنونده این را می شنود ذهنش به هر طرف می رود و در این فکر است که چه چیزی نصیبش خواهد شد و امکان دارد که بیش از آنچه را که خودش فکر می کند نصیبش شود حال در پاداش می خواهد باشد یا در عذاب و کيفر، اینجا هم حضرت ﷺ نتیجه را بیان نکرده و فقط فرموده است خوشا به حال آن کسی که این طوری باشد.

مرحوم آیت الله شیخ مرتضی حائری ﷺ فرزند مرحوم شیخ عبد الکریم حائری ﷺ مؤسس حوزه علمیه قم فرمود: شبها با مرحوم پدر در اندرونی منزل می خوابیدیم. خادمی داشتیم به نام شیخ علی که او در بیرونی می خوابید. شبی هوای قم خیلی برفی بود و برف زیادی می بارید. در آن شب سرد، حدود نیمه شب بود که یک دفعه در خانه به صدا درآمد. شیخ علی رفت در را که باز کرد زن فقیری طلب کمک کرد که شوهرم مریض است و دوا و دارویی نداریم، حتی زغال کرسی هم برای گرم شدن نداریم، شوهرم دارد از دست می رود، به داد من برسید. مرحوم شیخ علی به زن فقیر گفت: این موقع شب چرا پشت در خانه آقا آمدی. مگر آقا دکتر و دوا دارد؟ الان چیزی نیست، برو اگر فردا چیزی داشتیم به تو می دهیم.

شیخ علی این فقیر را از در خانه جواب کرد و به داخل خانه آمد. حاج شیخ یک مرتبه صدا زد: شیخ علی، چه کسی بود؟ گفت: پیرزنی بود، می گفت من



مریض دارم و من او را جواب کردم. یک مرتبه آقا گفت: چرا این کار را کردی؟ من و تو فردای قیامت جواب خدا را چه بدهیم؟ اگر این بنده خدا واقعاً راست بگوید و چیزی نداشته باشد، اگر طوری بشود، من و تو باید جواب بدهیم؛ چرا جوابش کردی؟ شیخ علی گفت: من دیدم این پیرزن وقت ۲۹۹ غیر مناسبی به اینجا آمده است. آقا فرمود: عیبی نداشت. آیا او را می‌شناسی؟ خانه اش را بلدی؟ گفت: بله، آقا گفت: زود برو به خانه اش و ببین وضع و حالش چطوری است؟ بین راست گفته یا نه؟ شیخ علی به آقا گفت: من این موقع شب، در این باران و گل و برف، در این تاریکی چطور بروم؟ آقا فرمود: ناراحت نباش من هم همراهت می‌آیم. خود آقا لباسهایش را پوشید و با شیخ علی به خانه زن بیچاره رفتند.

وقتی رفتند، دیدند بله، آن زن راست گفته است. هم شوهرش مریض است و هم کرسی شان زغال ندارد. آقا وقتی این وضع را دید به آقا علی گفت: دیگر معطل نکن. زود باش به خانه فلان حکیم برو و او را به اینجا بیاور. حکیم آمد و نسخه ای نوشت که باز آقا به شیخ علی گفت: سریع برو این نسخه را از فلان داروخانه بگیر و بیاور. وقتی نسخه را آورد دوباره آقا به او گفت: برو به خانه فلانی و مقداری زغال از طرف من بگیر و بیاور. زغال هم گرفت و آورد. بعد از اینکه حاج شیخ عبد الکریم حائری همه چیز را برای اهل آن خانه فراهم نمود به خانه برگشتند. کمی که استراحت کردند آقا به شیخ علی گفت: خیلی خدا به داد من و تو رسید. اگر خدای ناخواسته امشب مشکلی برای آنها پیش می‌آمد فردای قیامت چه می‌کردیم؟

روایت داریم که سائل را جواب نکنید ولو آن سائل سوار بر اسب باشد و به در خانه ات آمده است زیرا گاهی خدا فرشته ای را به صورت فقیر به در خانه ات می‌فرستد تا تو را امتحان کند ببیند چطور هستی.



مرحوم شهید ثالث علیه السلام خیلی مرد ملاً و عجیبی بود. ایشان صاحب کتاب «مجالس المتّقین» است. می‌گوید: پدرم نقل می‌کند: در عالم خواب دیدم در جلسه ای علمای زیادی نشسته اند و وجود مبارک خاتم الانبیاء علیه السلام هم حضور دارند. متوجّه شدم یک عالم از میان همه علمایی که در آنجا هستند بالاتر است و کنار دست پیغمبر علیه السلام نشسته است. نگاه به چهره آن آقا که کردم دیدم برایم ناشناس است و در حدّ آن عالمان نیست. مثل شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی و دیگر بزرگان نیست اما دیدم بالا دست همه این علما نشسته است و نامش هم احمد بن فهد بود. خیلی برایم سنگین آمد. با خود گفتم: این آقایان کجا و این آقا کجا، چرا او را کنار پیغمبر علیه السلام جا داده اند؟

در گوشه ای نشسته بودم و همین که این فکر از ذهنم گذشت ظاهراً حضرت علیه السلام فهمیدند که من در فکر هستم. به من رو کردند و فرمودند: چرا در فکری؟ آیا در این فکری که چرا من این آقا را مقدم داشتم و در کنار خودم نشاندم؟ گفتم: بله. حضرت علیه السلام فرمود: می‌دانی چرا؟ این آقایان عزیز همه نور چشمان من هستند، من به همه ارادت دارم اما تفاوتی بین او و دیگران است. عرض کردم: تفاوت چیست؟ حضرت علیه السلام فرمود: این آقایان هر وقت فقرا به آنها مراجعه می‌کردند دست دهنده داشتند و البتّه در حالی به فقرا کمک می‌کردند که خدا وجهی در اختیار آنها گذاشته بود، اگر داشتند می‌دادند و اگر نداشتند می‌گفتند خدا ان شاء الله بدهد دفعه دیگر خدمتتان تقدیم می‌کنیم ولی الان دستمان خالی است اما ابن فهد اخلاقش اینطور بود که اگر وجه مربوط به فقرا در اختیارش بود از وجه فقرا می‌داد و اگر چیزی از آن را در اختیار نداشت از مال خودش می‌داد. حضرت علیه السلام فرمود: این آقا این امتیاز را دارد لذا او را در این مقام گذاشتم.





۱۰۶

مجلس ۱۰۶: اسباب هلاکت و نجات انسان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ مُوَبِقَاتٌ وَ ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ؛ فَمَا الْمُوَبِقَاتُ: فَهَوَى مُتَّبِعٌ، وَ شُحٌّ مُطَاعٌ، وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ وَ أَمَّا الْمُنْجِيَاتُ: فَالْعَدْلُ فِي الرِّضَا وَ الْغَضَبِ، وَ الْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَ الْفَقْرِ، وَ خَوْفُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»^۱

در نصیحتی وجود مبارک پیغمبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ مُوَبِقَاتٌ وَ ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ» سه چیز موجب هلاکت و سه چیز هم موجب نجات انسان می شود:

«فَمَا الْمُوَبِقَاتُ فَهَوَى مُتَّبِعٌ» اما آنچه که موجب هلاکت انسان می شود و انسان را از پا در می آورد یکی هوای مُتَّبِع است. داشتن هوایی که پیروی شده باشد. داشتن هوای نفس اشکالی ندارد چون هوای نفس را همه دارند و باید هم داشته باشند. حرکتها و برنامه ها و فعل و انفعالات و عملیاتی که می شود همه

۱. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۶۳



اینها با هوای نفس انجام می‌شود. اگر هوای نفس نباشد حرکتی به وجود نمی‌آید، فعل و انفعالی صورت نمی‌گیرد. داشتن آن اشکالی ندارد، چیزی که بد است آن است که انسان تابع آن شود و هر چه را که هوای نفس فرمان دهد اطاعت کند، این بد است؛ فلذا حضرت علیه السلام فرمود هوای نفسی که پیروی بشود موجب هلاکت انسان می‌گردد.

«وَشُحٌّ مُطَاعٌ» دوّم، آن بخلی که مورد اطاعت قرار بگیرد یعنی نفس انسان، صفت بخل داشته باشد و انسان هم بپذیرد و آن را به کار ببرد و ابراز کند، این هم باعث بدبختی انسان می‌شود.

«وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ» سوّم هم اینکه انسان خیلی مستبد به رأی باشد، از خودش خوشش بیاید. اعجاب یعنی چیزی که انسان خوشش بیاید و از آن راضی باشد و کنایه از این دارد که شخص خودش را ببیند و فرد دیگری را قبول نداشته باشد؛ فلذا دستور وارد شده است که در مسائل خود مشورت و مشاوره کنید. یکی از ثمرات مشاوره همین است که انسان را از إعجاب پایین می‌آورد.

شاید یکی از علت‌هایی که خداوند تبارک و تعالی دستور مشاوره داده است، این باشد که خداوند آن قدر الطاف خفیه نسبت به بندگانش دارد و بندگانش را دوست دارد که می‌خواهد با همین مشاوره، ما را از حالت خودبینی بیرون بیاورد و می‌خواهد بگوید: تو نفست را مهار کن. در عین اینکه می‌دانی، در عین اینکه از همه آنها ملاتری، در عین اینکه ممکن است از همه آنها سیاستمدارتر باشی و ممکن است هیچکس به پای تو نرسد اما باز با دیگران مشاوره کن، چرا؟ چون مشاوره انسان را از حالت اعجابی بیرون می‌آورد؛ بنابراین، حضرت علیه السلام فرمود این سه صفت موجب هلاکت می‌شود.



«وَأَمَّا الْمُنجِيَاتُ» اما آن سه موردی که موجب نجات است:

«فَالْعَدْلُ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ» عدالت در علم اخلاق به این صورت معنی شده

است که «عدالت حقّ هر چیزی را ادا کردن و هر چیزی را در جای خود قرار

۳۰۳

دادن است». مدام می‌گویند عدالت اجتماعی و حرف در مورد آن زیاد زده

می‌شود اما خدا توفیق عمل را بدهد. مؤمن باید عدالت را در هر حالت رعایت

کند. چه بسا در زمانی که خیلی سرحال و سر دماغ و خوش هستی حقّ هر

کسی را بدهی اما مرد آن است که در زمان عصبانیت و غضب، حقّ را با

احترام تقدیم کند، آنجا معلوم می‌شود که عادل است یا نه. با هر کس هم بد

هستی طوری نباشد که عدالت و انسانیت را رها کنی.

در روایتی حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: هر کسی را رفیق و صدیق خودت

قرار نده. عرض کردند: چطور صدیق خودمان را بشناسیم؟ فرمود: سه مرتبه او

را عصبانی کن، اگر در این سه مرتبه دیدی از کوره در نرفت و از عدالت

خارج نشد و با تو آنچنان که می‌بایست عمل کرد بدان که این صدیق است و

او را دوست خود قرار بده. معلوم می‌شود آن چیزی که موجب می‌شود

دوستی به هم بخورد عصبانیت است؛ بنابراین، حضرت علیه السلام هم در اینجا

می‌فرماید کسی که عدالت را هم در حالت رضا و خشنودی و هم در حالت

عصبانیت برقرار کرد آنگاه این شخصی است که نجات پیدا خواهد کرد.

«وَالْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ» چه در زمانی که وضع درآمدش خوب است اعتدال

را از دست نمی‌دهد و چه زمانی که در فقر است باز اقتصاد را از دست نمی

دهد و اعتدال دارد. بیشتر افرادی که در زندگی گرفتاری پیدا می‌کنند همین

موضوع را در نظر ندارند. گاهی درآمد یک سال خودش را یک مرتبه بی رویه



خرج می‌کند. حضرت علیه السلام می‌فرماید متعادل کار کن، مقتصد باش؛ فلذا یکی از دستوراتی که در اسلام داده شده و حضرات ائمه علیهم السلام فرموده اند این است که مالیت اموال خودت را به کسی نگو، حتی به خانواده خودت هم خبر نده. هیچ وقت دیگران را به اسرار خودت آگاه نکن؛ بنابراین، حضرت علیه السلام می‌فرماید اگر وضع مالی ات خوب است در این زمان اقتصاد داشته باش، معتدل باش و آن موقعی هم که پول نداری باز مقتصد باش؛ پس یکی از چیزهایی که انسان را نجات می‌دهد همین است.

«وَخَوْفُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» خیلی مهم است که انسان از خدا چه در پنهان و چه در آشکار بترسد. حضرت علیه السلام می‌فرماید: علی جان، خوف از خدا داشته باش مثل اینکه خدا را می‌بینی. علی جان، اگر تو خدا را نمی‌بینی خدا که تو را می‌بیند؛ بنابراین، انسان باید خوف از خدا داشته باشد، برای خدا کار کند، ترس خدا در دلش باشد. عمده این است که اگر کار برای خدا شد دیگر نگاه به مقام و عنوان نمی‌کند.

خوشا به حال کسی که شرح لمعه شهید ثانی رحمته الله را حفظ کند که یک دوره کامل فقه است. زمانی که بنده به قم آمدم علمای قدیم به شرح لمعه، «قرآن الفقها» می‌گفتند. ماشاء الله، هر مسأله‌ای که بخواهی در آن پیاده شده است. در زمانی که مرحوم صدوق رحمته الله به نیشابور آمد علمای زیادی نزد او آمدند و گفتند: ما شما را رها نمی‌کنیم تا خواهش ما را اجابت کنید. مرحوم صدوق گفت: من عازم مشهد هستم، از من چه می‌خواهید؟ گفتند: ما خواهشی از تو داریم، اینکه خلاصه دین امامیه را به ما بگوئید تا بدانیم که چیست؟ ایشان هم شروع کرد و دین امامیه را یکی یکی از اصول قواعد تا فروع دین و خیلی



مسائل را بیان کرد. ایشان گفت و گفت تا اینکه در آخر فرمود: امروز را بس است. منظورم از این نکته، این بود که می‌خواستیم به حافظه عالی مرحوم صدوق علیه السلام اشاره کنم. ماشاء الله به این حافظه. الان وقتی از خود بنده برخی مسائل فقهی را می‌پرسند گاهی در آن تحیر دارم که خدایا چه بگویم. علمای قدیم چطور بودند و ما چطور هستیم؟

مرحوم شیخ حسین بهایی علیه السلام پدر شیخ بهایی معروف در جبل آمل نزد مرحوم شهید ثانی علیه السلام درس می‌خواند و وقتی شهید ثانی علیه السلام به رحمت خدا رفت، دید استاد دیگری نیست که از نظر علمی بتواند از او استفاده کند؛ لذا تصمیم گرفت مردم را به فیض برساند و از آنجا حرکت کرد و به طرف ایران، به سمت قزوین آمد. وارد قزوین که شد علما خبردار شدند و بلافاصله به استقبالش آمدند. شاه طهماسب، شاه آن زمان، تا خبر دار شد ایشان را خیلی تجلیل و اکرام کرد.

شیخ مدتی در قزوین ماند و بعد از مدتی، پیش خود گفت: حالا که در این دستگاه آمده ام فردا چه جوابی به خدا بدهم؟ مبادا خدای ناخواسته وارد برنامه هایی شوم که خدا از من راضی نباشد؟ تصمیم گرفت به حج برود. گروه کثیری هم همراه این عالم برای حج و زیارت خانه خدا رهسپار شدند. بعد از زیارت خانه خدا از مکه به بحرین رفت و در بحرین ماند و دیگر به ایران برنگشت.

پسرش (شیخ بهایی معروف) را خیلی خوب در این مکتب تربیت کرد. به او گفت: پسر جان، من از دنیا می‌روم اما تو مواظب باش. درس بخوان که ملّا شوی و علمت را به مردم برسان. مواظب باش دنیا تو را نگیرد، گول دنیا را نخوری. شیخ بهایی معروف بعد از مدتی به ایران آمد. او هم همانند پدر مورد استقبال شایانی قرار گرفت. تا اینکه پدر برایش نامه نوشت: پسر جان، فراموش نکنی که به تو چه گفتم؟ تو را مقام نگیرد.

مدتی که گذشت شیخ بهایی با خود گفت: ای کاش من هم مثل استاد پدرم شهید ثانی رحمته الله در گوشه ای به مردم خدمت می‌کردم و دچار دنیا نمی‌شدم. طبق دستور پدر و مثل او، از اصفهان خارج شد و سی سال به طور دوره گردی از این شهر به آن شهر می‌رفت و به مردم خدمت می‌کرد. هر جا که رفت علما نزد او می‌آمدند و ایشان برایشان صحبت می‌کرد، می‌فرمود: آقایان علما، گول دنیا را نخورید. دنیا ما علما را بیشتر از همه فریب می‌دهد. در آخر هم در مشهد مقدس عمر شریفشان به پایان رسید؛ پس خجالت بکشیم، مبدا در پیشگاه خدا کاری کنیم که خدا به ما غضب کند. خدایا، تو را به حق محمد و آل محمد علیهم السلام رضا و خشنودی خودت را نصیب همه ما بگردان. ما را از هر گونه لغزش مصون و محفوظ بدار.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ يَحْسُنُ فِيهِنَّ الْكَذِبُ: الْمَكِيدَةُ فِي الْحَرْبِ، وَ
عِدَّتُكَ زَوْجَتِكَ، وَ الْأَصْلَاحُ بَيْنَ النَّاسِ. يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ يَفْتِيحُ فِيهِنَّ
الصُّدُقُ: التَّمِيمَةُ، وَ إِخْبَارُ الرَّجُلِ عَنِ أَهْلِهِ بِمَا يَكْرَهُ، وَ تَكْذِيبُكَ
الرَّجُلَ عَنِ الْخَيْرِ»^۱

از جمله نصایحی که وجود مبارک پیغمبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
این است که:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ يَحْسُنُ فِيهِنَّ الْكَذِبُ» سه مورد است که دروغ گفتن در آن موارد
حُسن دارد. دروغ از صفات بسیار قبیح است و در اخبار و روایات دروغگو را
بسیار سرزنش کرده اند؛ حتی در روایتی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از دروغ
اجتناب کن چه به صورت جدی باشد و چه شوخی. بعضی ها هستند به
عنوان شوخی و سرگرمی دروغ هایی به هم می گویند که حضرت علیه السلام فرمود هر
دوی آنها را رها کن، نه جدی اش را بگو و نه شوخی اش را.

در روایت دیگری داریم یکی از چیزهایی که بهای وجه و آبروی صورت و
ارزش انسانی را از بین می برد دروغ است؛ اما در عین اینکه این صفت بسیار



بد بوده و سفارش به ترک آن شده است در سه مورد فرموده اند اگر انسان با دروغ جلو برود بهتر و خوب است و حُسن دارد.

«الْمَكِيدَةُ فِي الْحَرْبِ» کید و مکر کردن در جنگ است.

«وَعِدَّتْكَ زَوْجَتُكَ» وعده های دروغی که به خانمت می‌دهی. گاهی برخی از خانم ها توقعاتی دارند و فکر نمی‌کنند که جیب همسرشان خالی است یا پر، انتظار دارند که همیشه هر چه می‌خواهند برایشان تهیّه شود اما شما بی خود سر و صدا و دعوا نکن، اجازه داری در این مورد به او دروغ بگویی. وعده هایی به او بده که دلش را خوش کنی. لزومی ندارد که هر چه همسرت خواست بلافاصله انجام دهی. گاهی بعضی خانم ها خواسته هایی دارند که به مصلحت کار ما نیست، در این موارد اشکالی ندارد انسان به دروغ چیزی بگوید.

«وَالْإِصْلَاحُ بَيْنَ النَّاسِ» چقدر زیبا است که به وسیله دروغ بین دو نفر آشتی داده شود. چه اشکالی دارد که پیش یکی از آنها به دروغ بگویی: من دیداری با فلانی داشتم که در این دیدار، او احوال شما را هم پرسید، گفت: فلانی حالش چطور است، سلام ما را به او برسان؛ حالا اصلاً چنین حرفی هم نزده است و به این صورت با چهار تا جمله، میان دو طرف که بینشان ناراحتی پیش آمده است، صلح بوجود آید. خود حقیر از این راه، چندین نفر را که با هم قهر بودند آشتی داده ام. این راهی است که ائمه علیهم السلام به ما نشان داده اند و الا بنده که از خودم چیزی نمی‌توانم بگویم.

شما بزرگواران روحانی در هر شهر و روستایی که می‌روید یکی از چیزهایی که لازم می‌شود همین فرمایش حضرت علیه السلام است. چقدر خدا این افراد را دوست دارد. از حضرت جبرئیل علیه السلام پرسیدند: اگر بخواهی به صورت بشر در دنیا باشی دوست داری چه کاری انجام دهی؟ حضرت جبرئیل علیه السلام فرمود: من اصلاح بین دو برادر ایمانی را خیلی دوست دارم که آنها را به هم نزدیک کنم. می‌دانید که تمام بدبختی



و فتنه های جامعه از این اختلافات پیش می آید. چه بهتر که شما این فتنه ها را کم کنید؛ بنابراین، یکی از جاهایی که دروغ گفتن حُسن دارد اصلاح بین مردم است.

از آن طرف، می دانید که راست گفتن چقدر فضیلت دارد و تأکید شده است که مؤمن باید صادق القول باشد. در روایات زیادی هم سفارش شده است که

مؤمن، دارای دو صفت است: یکی امانت را ادا می کند و دیگری حرف راست می زند. با اینکه این همه سفارش به راستی شده اما در بعضی موارد سفارش شده است که راست نگویید و راست گفتن بسیار زشت است و حضرت علیه السلام تعبیر به قبیح کرده اند. سه مورد را پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان کرده اند:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ يَقْبُحُ فِيهِنَّ الصَّدْقُ» در سه جا راست گفتن زشت است. ما باید ببینیم آقا و امامان علیهم السلام چه دستوری داده اند که به آن عمل کنیم.

«النَّمِيمَةُ» نمایی کردن یعنی کسی که حرف این آقا را به آن آقا بزند و حرف آن آقا را به این آقا بزند. با اینکه راست هم می گوید و عین حرفی که من گفته ام را به دیگری می گوید اما حضرت علیه السلام می فرماید این کار زشتی است.

فردی به خدمت امام سجّاد علیه السلام آمد و گفت: فلانی این حرف را در مورد شما گفته است. حضرت علیه السلام فرمود: تو چند خیانت بزرگ کردی. آن شخص گفت:

آقا، من خیانت نکردم. این فرد این حرفها را به شما زد. ایشان فرمود: اما من

می گویم تو خیانت کردی. آن شخص گفت: چرا؟ حضرت علیه السلام فرمود: اول

اینکه، آن شخص این حرفها را جلوی من نزد بلکه نزد تو گفت و من هیچ

خبری نداشتم، تو چه حقی داشتی آبروی او را بریزی؟ دوم، با این حرفها دل

مرا آزرده کردی و سوّم، تو باعث شدی که من به او بدبین شدم. با این کار در

حقّ خودت هم ظلم کردی و بار خودت را سنگین کردی.

گاهی حرفی در مجلسی زده می شود، نگاه می کنی بلافاصله فاش شده است. ای داد

و بیداد، چرا رفتید و به او گفتید؟ هم اصل گفتنش بد است و هم فاش کردنش؛

پس حضرت علیه السلام فرمود: راست گفتن و نمایی و سخن چینی کردن، قبیح است.





«وَإِخْبَارُ الرَّجُلِ عَنِ أَهْلِهِ بِمَا يَكْرَهُ» چرا حرف خانواده ای را به مرد آن خانواده می‌گویی؟ با اینکه راست هم می‌گویی اما حق نداری بگویی. ببینید خدا چقدر ما را دوست دارد که به خاطر ما دست از خودش برداشت. صدق از صفات باری تعالی است خدا دست از صدق خودش برداشت برای خاطر من و شما. حضرت علیه السلام می‌فرماید چرا شما حرف زن و بچه خانواده ای را به مرد آن خانواده می‌گویی، چیزی که بدش می‌آید و نمی‌خواهد کسی بداند؟

«وَ تَكْذِيبُكَ الرَّجُلَ عَنِ الْخَيْرِ» کسی ادعا کرده باشد که کار خیری کرده است و شما کارش را انکار کنید و بگویید: تو دروغ می‌گویی، تو این کار را نکرده‌ای. ممکن است شما راست بگویی و دروغ نگفته باشی و واقعاً هم آن شخص کار خیر را انجام نداده است اما حضرت علیه السلام می‌فرماید در اینجا راست نگو و لازم نیست که فرد را تکذیب کنی.

کلام صدق در بعضی جاها خوب و در بعضی جاها بد است. اگر سخن و کلام ما در مسیر خدا باشد، اگر راست می‌گوییم و یا اگر دروغ هم می‌گوییم برای خدا باشد خدا اجر و مزد فراوانی به ما می‌دهد اما اگر خدای ناخواسته برای خدا نباشد و از روی خودخواهی یا خودنمایی باشد آن وقت مورد غضب خدا قرار می‌گیریم. مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی مجلسی رحمته الله (مجلسی اول) صاحب کتاب «روضه المتقین» که بسیار کتاب ارزنده و خوبی است در زمانی که هنوز خیلی نام و نشان نگرفته بود و طلبه معمولی بود دوستی داشت و روزی در راه رفتن به خانه، او را دید. بعد از سلام و احوال پرسی به شیخ محمد تقی گفت: روزگار بدی برایم شده است. مرحوم شیخ محمد تقی مجلسی پرسید: چرا؟ گفت: همسایه ای دارم که گاهی هر شب یا دو سه شب یک بار جلساتی برگزار می‌کند و تا نصف شب سر و صدا و آواز و رقص و شراب خواری و اینگونه برنامه‌ها را دارد. با این



مجالسی که بر پا می‌کنند باعث سلب آسایش ما شده اند. خیلی در اذیت هستیم. نمی‌دانم چه کار کنم که از دست اینها نجات پیدا کنم.

آیت الله شیخ محمد تقی مجلسی گفت: از شما خواهشی دارم، حضری به این خواسته من عمل کنی؟ گفت: بله، بفرمایید. شیخ محمد تقی گفت: در یک شب اینها را به منزلت دعوت کن تا من هم بیایم. گفت: چشم، و نزد رئیس آنها که مسئول برگزاری این جلسات بود، رفت و به او گفت: دلم می‌خواهد شبی را به منزل ما تشریف بیاورید. رئیس گروه پرسید: با همه دار و دسته ام بیایم؟ گفت: بله. پرسید: یعنی آن مراسمی را که همیشه داریم هم اجرا کنیم؟ گفت: بله، بله.

رئیس گروه گفت: خدا را شکر، چه عجب یک نفر به نیروی ما اضافه شد. شما که متدین و مقدس بودید، همیشه از کارهای ما ناراحت می‌شدید، حالا چه شده است؟ دوست شیخ محمد تقی گفت: دلم می‌خواست یکبار شما را دعوت کنم و پذیرایی مفصلی شوید، عیبی دارد؟ گفت: خیر، خیلی هم خوب است. شبی را تعیین کرد و به آیت الله مجلسی گفت که اینها فلان شب قرار است بیایند.

شب مهمانی فرا رسید و آیت الله مجلسی قبل از مهمانها به خانه دوست خود رفت و در گوشه اتاق نشست و منتظر ماند. بعد از دقایقی یک دفعه این گروه، دسته جمعی آمدند. وقتی وارد اتاق شدند و چشمشان به آیت الله مجلسی افتاد شروع کردند به همهمه کردن؛ گفتند: ای بابا، بساط عیش ما امشب به هم خورد. از چهره هایشان مشخص بود که خیلی ناراحت شدند. رئیس گروه وقتی نشست، رو کرد به آیت الله مجلسی و گفت: ای آخوند، به ما بگو این روشی که ما داریم بهتر است یا روشی که شما آخوندها دارید؟ شیخ محمد تقی در جواب گفت: خودت چه می‌گویی؟ گفت: من می‌خواهم از شما بشنوم، نظرتان چیست؟

آیت الله مجلسی گفت: خوبی و بدی هر چیزی از لوازم و آثارش معلوم می‌شود. رئیس دسته به آیت الله مجلسی گفت: حرف منصفانه ای زدی، بسیار حرف خوبی بود، حالا من لوازم کارم را می‌گویم و بقیه اش را شما بگو. آیت الله مجلسی





گفت: بگو. گفت: جناب آخوند، اخلاق ما این است که در خانه هر کس برویم و نان و نمک کسی را بخوریم نمکدان نمی شکنیم. پیش خودمان می گوئیم که این آقا حق بزرگی به گردن ما دارد. آیت الله مجلسی گفت: یعنی اگر نان و نمک کسی را بخورید در حقش بدی نمی کنید؟ گفت: خیر، نمک به حرامی نمی کنیم.

آیت الله مجلسی گفت: من این حرف شما را باور ندارم. گفت: برای چه؟ مگر از ما چیزی دیده اید؟ شیخ محمد تقی گفت: بله. پرسید: کجا دیده اید؟ گفت: همین الان دارم می بینم. گفت: چرا؟ برایم توضیح بده. شیخ گفت: به من راستش را بگو و دروغ نگو، شما نان و نمک خدا را نخوردید؟ رئیس دسته گفت: بله، می خوریم. شیخ گفت: پس چرا نان و نمک خدا را می خورید اما با کمال بی شرمی این حرکتها را انجام داده و نمکدان می شکنید؟

رئیس آن گروه با شنیدن این حرف، سرش را پایین انداخت و چیز دیگری نگفت. لحظاتی که گذشت، بلند شد؛ وقتی بلند شد همراهانش هم بلند شدند و از خانه بیرون رفتند. صاحبخانه که گوشه ای نشسته بود بعد از رفتن آنها به شیخ محمد تقی گفت: خدا پدر و مادرت را بیامرزد. آمدی ابرویش را درست کنی، زدی چشمش را هم کور کردی؟ شیخ گفت: چرا؟ گفت: این چه حرفی بود که زدی؟ پدرم را درمی آورند. آیت الله مجلسی گفت: تو صبر کن، خدا بزرگ است. فردای آن روز، در خانه شیخ محمد تقی به صدا درآمد. وقتی ایشان در را باز کرد، دید رئیس آن گروه است. سلام کرد و گفت: اجازه می دهید که به داخل بیایم؟ گفت: بفرمایید. وقتی داخل آمد و نشست، به ایشان گفت: حقیقت این است که شما وقتی دیشب آن حرفها را به من زدید خیلی به دل من نشست و دیدم حرف، حرف حسابی است و حق با شما است. قبل از اینکه پیش شما بیایم غسل توبه کردم و بعد آمدم که شما راه توبه را به من نشان دهید.

ملاحظه بفرمایید سخن چون برای خدا بود چه تأثیر عمیقی گذاشت. خدا ان شاء الله یک چنین اخلاصی به همه ما مرحمت بفرماید.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، أَرْبَعٌ يَذْهَبْنَ ضَلَالًا: الْأَكْلُ بَعْدَ الشَّبَعِ، وَ السَّرَّاجُ فِي الْقَمَرِ،

وَ الزَّرْعُ فِي الْأَرْضِ السَّبِيخَةِ، وَ الصَّنِيعَةُ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ»^۱نبی مکرم اسلام ﷺ در روایتی به امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، أَرْبَعٌ يَذْهَبْنَ ضَلَالًا» چهار مورد است که اگر انسان این موارد را بکار

ببرد اصل آن کارها را ضایع کرده است، آن چهار مورد چیست؟

«الْأَكْلُ بَعْدَ الشَّبَعِ» کسی که شکمش سیر شده است اما دوباره غذا می خورد، در

واقع غذا را ضایع کرده است یعنی آن غذای اضافه چه بسا برای بدنش نافع

نباشد بلکه امکان دارد ضرر هم برساند. غذا روی غذا خوردن، پُرز معده را

ضایع می کند و انسان دچار زخم معده می شود چون خداوند در بدن انسان

غده هایی قرار داده است که وقتی غذا وارد معده می شود این غده ها شروع

به ترشح کردن می کنند و آن را برای هضم، آماده می کند اما این غذای اضافی

که به روی آن می آید دیگر نمی تواند خودش را به دایره هضم ببرد. اینجا

است که حال شخص بد می شود و آنچه که نباید به سرش بیاید، می آید.



بیشتر مرضها از همین معده است. معده، خانه همه مرضها است؛ برای همین است که می‌گویند بعد از ماه مبارک رمضان، چون انسان مدت یک ماه روزه گرفته و معده اش به کم غذایی عادت کرده است باید مقداری در خوراکش احتیاط کند و چند روزی غذایش کمتر باشد که معده دوباره برای غذا آماده شود. بهترین دوا پرهیز است. متأسفانه برای ما سخت است که پرهیز کنیم و آلا اگر انسان پرهیز داشته باشد نوع مرضها خوب می‌شود.

«وَالسَّرَّاجُ فِي الْقَمَرِ» در جایی که روشنایی است انسان بخواهد چراغ روشن کند. «وَالزَّرْعُ فِي الْأَرْضِ السَّبِيحَةِ» زراعت کردن در نمکزار، در زمینی که نمکزار است زراعت نکنید، زحمتهایتان از بین خواهد رفت. زراعت باید در جایی انجام شود که نمک نداشته باشد.

«وَالصَّنِيعَةُ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ» اگر انسان می‌خواهد یک معروفی را انجام بدهد یا یک خدمتی کند و یا چیزی را به کسی یاد دهد، آن شخص باید اهلش باشد. اگر اهل بود آن صنیه را فرا می‌گیرد ولی اگر اهلش نباشد و خدای ناخواسته بخواهد غرض یا عناد داشته باشد صناعت انسان از بین می‌رود. «صنیه» به معنای کار خوب انجام دادن و یا خدمت کردن است؛ بنابراین می‌فرماید: اگر خدمتی می‌کنی یا چیزی یاد می‌دهی به کسی یاد بده که اهلش باشد.

اگر می‌خواهی بروی و از خدمت آقا سوالی کنی سؤال تعلّمی کن که چیزی یاد بگیری نه اینکه بروی و آقا را به دردسر بیاندازی. بعضی‌ها همینطور هستند و می‌خواهند از روی حسودی، طرف را از بین ببرند. چرا بعضی از ما اینطور هستیم و وقتی می‌بینیم یک نفر فاضل و ملّا است بلافاصله او را از پا درمی‌آوریم و آبرویش را می‌ریزیم که دیگر در مردم نباشد؟ این معنای غیر اهلیت را می‌رساند. انسانی که اهل باشد، مؤمن باشد این کارها را نمی‌کند. آن



شخص برای ملاً شدنش زحمت کشیده، بی خوابی کشیده و ملاً شده است خدا هم نتیجه علمش را به او داده است اما تو شبها خوابیدی و خوش گذرانی کردی در نتیجه سوادت هم کم است پس او و تو باید نزد خدا با هم فرق داشته باشید. اینها از چیزهایی است که خدا دوست ندارد و نشان دهنده این ۳۱۵ است که درون انسان خراب است.

اهل علم مخصوصاً ما روحانیون در این خطر بیشتر قرار می‌گیریم. بدانیم که خدا به هر کس مقامی می‌دهد به حسب زحماتش به او مقام داده است. زحمت کشیده، ملاً شده، من هم باید به او احترام بگذارم. اگر اینطور باشید چقدر پیش خدا عزیز می‌شوید. اگر واقعاً به علما احترام بگذاریم خودمان هم عزیز می‌شویم و بالا می‌رویم. بنده این را بارها تجربه کرده‌ام، هر جا که احترام دیگران را بیشتر نگه داشتم خدا مرا بالاتر برده است.

در نجف اشرف آقایی به نام شاه قاسم فیض بخش بود که بسیار مرد بزرگوار، کامل، عالم، عارف و زاهدی بود. ایشان در نجف چنان مورد عنایت خداوند قرار گرفته بود که آوازه اش تا خراسان رسیده بود. والی خراسان، شاه سلطان میرزا که منطقه های خراسان و سمنان و دامغان تحت سلطه اش بود به مریضی سختی مبتلا شد. هر چه دکتر و دوا می‌کرد فایده نداشت. به او می‌گفتند: این بیماری در آخر تو را از پا درمی‌آورد.

مدتی گذشت و در مریضی سختی به سر می‌برد. روزی شخصی به عیادتش آمد و گفت: آقایی در نجف اشرف به نام شاه قاسم فیض بخش زندگی می‌کند که نفسش، نفس عجیبی است. اگر نفسش به شما بخورد شما خوب می‌شوید. شاه سلطان گفت: خدا کریم است. من که همه راه‌ها را رفته‌ام این راه را هم می‌روم. نامه‌ای به شاه سلطان حسین یعقوب والی عراق نوشت که جناب سلطان یعقوب، شنیده‌ام در نجف اشرف آقایی به نام شاه قاسم است و گفته



اند این مرد چنین و چنان است و صاحب کرامات زیادی است. خواهشی از شما دارم که این مرد بزرگوار را نزد من بفرستید و حاضرم برای قبول زحمت و آمدنش به اینجا، یک پارچه آبادی را پیشکش او کنم.

نامه به دست سلطان یعقوب رسید و آن را خواند. شاه قاسم را فرا خواند و به او گفت: جریان این است و شما را به خراسان دعوت کرده اند. شاه قاسم هم حرکت کرد و بعد از چند روز به خراسان رسید. شاه سلطان هم استقبال شایانی از ایشان کرد. خلاصه، شاه قاسم دعایی برای شاه سلطان خواند و از برکت لطف و عنایت حضرت احدیت، شاه سلطان حسین خوب شد و سلامتی اش را به دست آورد و از شاه قاسم تقاضا کرد که چند صباحی نزد ما بمانید تا حق شما را ادا کنم و یک پارچه آبادی در اطراف سمنان به نام بیابانک را تقدیم آقا کرد.

خیلی مورد تجلیل شاه سلطان قرار گرفت. از آن طرف، عدّه ای از جمله عبد الرّحمان جامی وقتی محبت شاه سلطان را نسبت به شاه قاسم می دیدند حسادت می کردند. روزی همین عبدالرّحمان جامی به ملاقات شاه سلطان حسین آمد و گفت: شاه سلطان، من خواهشی از شما دارم. خواهش من این است که این سید جلیل القدری که اینقدر احترامش می کنید و محبت به او دارید را روز جمعه به منبر بفرستید. می خواست با این کار او را خجالت زده کند و از نظر ارزشی، مقامش را پایین بیاورد و با عدّه ای نقشه ریختند که شاه قاسم را از چشم شاه سلطان بیاندازند. شاه سلطان حسین هم که از سوء نیت آنها خبر نداشت قبول کرد و به شاه قاسم گفت: آقایان دلشان می خواهد که روز جمعه شما به منبر تشریف ببرید و آنها را موعظه کنید. ایشان گفتند: چشم، من حرفی ندارم.



روز جمعه جمعیت زیادی را جمع کردند و این سید جلیل القدر را به منبر فرستادند. از آنجایی که نبی مکرم اسلام ﷺ فرموده اند: «الْمُؤْمِنُ يُنْظَرُ بِنُورِ اللَّهِ»^۱ مؤمن با نور خدا می بیند، خود شاه قاسم فهمید که هدف چیست و برای او نقشه ریخته اند. وقتی به منبر رفت شروع کرد در مورد کلمه طیبه «لا اله الا الله» صحبت کرد که کلمه «لا اله الا الله» چه کلمه ای است و از چه مرکب شده و چه خصوصیتی دارد.

عبد الرحمان جامی اصلاً فکر نمی کرد که این سید اینقدر زیبا صحبت کند و مجلس را جذب خود کند. قضیه معکوس شد و نتوانست نقشه اش را پیاده کند. پیش خود گفت: خوب است سؤالی کنم و او را گمراه کنم که منبرش را به هم بزنم. یک مرتبه از پای منبر صدایش را بلند کرد و گفت: آقا سید، ببخشید، بنده در مورد این کلمه طیبه «لا اله الا الله» شبهه دارم. سید هم که جریان را می دانست و مواظب بود، گفت: بله، بنده وقتی در نجف بودم شنیده بودم که جنابعالی در مورد کلمه «علیاً ولی الله» شبهه دارید اما دیگر نمی دانستم که در کلمه «لا اله الا الله» هم شبهه دارید. تا این حرف را گفت، جمعیت شروع کردند به خندیدن و بعد از آن، سید هم گفت: و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

این داستانها برای من و شما درس است. استدعا دارم حواستان را جمع کنید. حضرت ﷺ فرمود: چیزی که هدر می رود این است که انسان کار خوب کند اما برای کسی که اهلش نباشد.

ان شاء الله امیدوارم این مواعظ پیغمبر ﷺ که به امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است به دلهای ما بنشیند و خدا قلب ما را به این کلمات، نورانی کند که نتیجه بگیریم.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثَ عِلَامَاتٍ: الصِّيَامُ وَ الصَّلَاةُ وَ الزَّكَاةُ، وَ إِنَّ
لِلْمُتَكَلِّفِ مِنَ الرِّجَالِ ثَلَاثَ عِلَامَاتٍ: يَتَمَلَّقُ إِذَا شَهِدَ وَ يَغْتَابُ إِذَا
غَابَ وَ يَشْمَتُ بِالْمُصِيبَةِ»^۱

مؤمن سه علامت دارد. ان شاء الله اين سه علامت در وجودمان باشد.
حضرت ﷺ فرمود:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثَ عِلَامَاتٍ: الصِّيَامُ وَ الصَّلَاةُ وَ الزَّكَاةُ» مؤمن اهل روزه
است، اهل نماز است و نمازش را ترك نمی کند و اهل زكات و دادن حقوق
واجبه است. منظور از زكات، زكات مصطلح نیست بلکه كليه حقوق واجبه
منظور است.

خداوند متعال در سه جای قرآن کریم چند چیز را دو تا دو تا در کنار هم قرار
داده است. یکی نماز و زكات است ﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾^۲ دوم
اینکه شکر خودش را در کنار شکر والدین قرار داده است. ﴿أَنْ اشْكُرْ لِي وَ

۱. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۶۴

۲. سوره مبارکه مائده، آیه ۵۵ (همانها که نماز را برپا می دارند و ... زكات می دهند)

لِوَالِدَيْكَ^۱ چقدر مقام پدر و مادر بالا است که خداوند شکر پدر و مادر را در کنار شکر خودش قرار داده است. سومین مورد اینکه خداوند فرمود: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ﴾^۲ خدا رَحِم را با تقوای الهی در کنار هم قرار داد و موارد دیگری که خداوند متعال دو چیز با اهمیّت را در کنار هم آورده است.

۳۱۹

حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: منظور از زکات، این زکاتی که در ذهنمان است مثل زکات گندم، طلا و یا کشمش نیست بلکه منظور از زکات هر چیزی است که مال انسان را پاک می‌کند، بدن انسان را مطهّر می‌کند و به طور کلی هر چیزی که موجب تزکیه انسان شود؛ بنابراین، خمس، زکات، کفّاره و امثال اینها موجب تزکیه می‌شوند و باید همه اینها را ادا کنیم تا مال پاک شود.

پس مؤمن دارای این سه نشانه است. یکی اینکه اهل نماز است و هیچ وقت نماز را رها نمی‌کند که خداوند متعال در قرآن کریم آورده است: ﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾^۳ «دائماً نماز می‌خوانند» نه اینکه گاهی بخواند و گاهی

نخواند، و در چند آیه بعد آمده است: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾^۴ «حافظ وقت نماز هستند». نباید نمازها را در آخر وقت بخوانید، باید سعی کنیم نمازهایمان را در اوّل وقت بخوانیم. هیچ وقت کوتاهی نداشته باشید چون ما هادی و راهنمای مردم هستیم. آنها از پیشوا و راهنما انتظارات دیگری دارند. ما روحانیون اگر تقوا را پیشه کارمان کنیم به مقامی می‌رسیم که مورد

۱. سوره مبارکه لقمان، آیه ۱۴ (برای من و برای پدر و مادرت شکر بجا آور)

۲. سوره مبارکه نساء، آیه ۱ (و از خدایی بپرهیزید که هنگامی که چیزی از یکدیگر

می‌خواهید، نام او را می‌برید (و نیز از قطع رابطه با) خویشاوندان خود، پرهیز کنید)

۳. سوره مبارکه معارج، آیه ۲۳

۴. سوره مبارکه معارج، آیه ۳۴



عنایت امام زمان علیه السلام قرار می‌گیریم. ما اگر یک مقداری اهل ذکر و مناجات باشیم، آنجا است که مورد توجه حضرت علیه السلام قرار می‌گیریم. یکی از نشانه‌های عدالت، همین رعایت نماز اول وقت است.

معصومین علیهم السلام می‌فرمایند: اگر می‌خواهید برادری را برای خودتان انتخاب کنید ببینید آیا رعایت وقت نماز را می‌کند؟ آن کسی که وقت نماز را رعایت می‌کند بدان آن شخص انسان عادل و پاکیزه‌ای است. ممکن است انسان نماز بخواند ولی باز آن ایمانی را که باید داشته باشد، ندارد چرا؟ برای اینکه حق نماز را رعایت نمی‌کند، اما اگر اهل عبادت، تقوا، راز و نیاز با خدا باشد واقعاً مواظب نماز هم هست. شما هم بیشتر مواظب باشید تا هم خدا به شما عنایت کند و هم حضرت بقیه الله علیه السلام شما را مورد توجه قرار دهد.

هیچ وقت تصور نکنید ما آزادیم و کسی مراقب ما نیست. صد در صد بدانید که حضرت ولی عصر علیه السلام مراقب ما است. نه تنها ذات اقدس حق مراقب است ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ﴾^۱ بلکه امام زمان علیه السلام هم در کمین گاه ما است. امامان علیهم السلام ما چون جانشینان پروردگار عالم هستند، خودشان فرمودند که اعمال شما در معرض و محضر ما است، همینطور که این عالم در محضر مبارک حضرت احدیت - جَلَّ وَ عَزَّ - است عمل ما و خود ما در محضر امام زمان علیه السلام هستیم. امام زمان علیه السلام ما را می‌بیند و از حرکتهای ما اطلاع دارد.

از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کردند: آیا کسی هست که عدد مورچه‌های روی زمین را بداند؟ حضرت علیه السلام فرمود: این چه سؤالی است که می‌کنید. اگر از من سؤال کنید که چند تا نر است و چند تا ماده، می‌توانم به شما بگویم. الله اکبر، کسی که این سؤال را از آقا کرد مبهوت ماند. بعد پرسید: آقا جان، در قرآن این

۱. سوره مبارکه فجر، آیه ۱۴ (به یقین پروردگار تو در کمینگاه (ستمگران) است)

حرف شما آمده است؟ حضرت علیه السلام فرمود: در آیه ۱۲ سوره مبارکه یس ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ «ما هر چیزی را در محضر امام احضار کردیم؛ البته شاید منظور از «أَحْصَيْنَاهُ» فقط شماره و عدد نباشد بلکه منظور هر چیزی که به نظر ما سخت تر می‌آید، باشد که ما همه چیز را در اختیار امام علیه السلام گذاشتیم. الآن امام زمان علیه السلام از همه چیز ما خبر دارد، از نیتی که در کارهایمان داریم، از همه کارهای ما خبر دارد.

باید فکری برای خودمان کنیم. چرا ما اینقدر بی فکر و بی توجه شده ایم؟ در احتجاج مرحوم طبرسی بخوانید که امام زمان علیه السلام چقدر زیبا نامه هایی برای شیخ مفید علیه السلام نوشته اند. واقعاً من وقتی خواندم تکان خوردم. حضرت علیه السلام در یکی از آن نامه ها فرموده بود: «سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّاصِرُ لِلْحَقِّ الدَّاعِي إِلَى كَلِمَةِ الصِّدْقِ»^۱ لا اله الا الله، سلام بر تو باد ای کسی که یار و یاور حق هستی، ای آقایی که دعوت حق و دعوت به خدا می‌کنی. به به، حضرت علیه السلام در اینجا برای شیخ مفید علیه السلام دعا کرد. زمانی هم که شیخ مفید علیه السلام از دنیا رفت، آقا علیه السلام بر سر قبرش رفت و شعر و مرثیه خواند. لا اله الا الله.

لا صوت الناعي بفقدك انه يوم على آل الرسول عظيم

آقا قربان گریه ات شوم، حضرت علیه السلام در حالی که گریه می‌کرد فرمود که ای شیخ مفید، مرگ تو برای آل رسول خیلی سنگین است.

ان كنت قد غيبت في جدث الثرى فالعدل و التوحيد فيك مقيم

اگر تو به زیر خاک رفتی، نگویند شیخ مفید به زیر خاک رفته است، بلکه بگویند علم و توحید به زیر خاک رفته اند.

۱. الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۴۹۸



و القائم المهدیٰ یفرح كلما تلیت علیک من الدروس علوم^۱
بعد حضرت علیه السلام می فرماید: هر وقت به یادتان می افتم خوشحال می شوم، هر
وقت یاد می کنم که تو می نشستی و درس می دادی، من خوشحال می شدم.
به به، اینها یک واقعیتهایی است که گفته شده است. ما نباید از امام زمان علیه السلام
فاصله بگیریم. فاصله که زیاد شود، دیگر باور این داستانها سخت می شود. الان
چرا بعضی از افراد در کوچه و خیابان وقتی به یک روحانی برخورد می کنند او
را تکذیب می کنند می گویند حرفهایی که این آقا بالای منبر می زند بی خود و
جعلی است، چون او از روحانی فاصله گرفته است، این حرف را می زند و
تکذیب می کند.

می گویند: روزی ناصرالدین شاه با وزیر و همراهانش به باغی رفت. ناگهان
دید عدّه ای در میان زباله ها در حال انجام عمل قبیح هستند. شاه دید آن افراد
خیلی ناز و کرشمه نسبت به هم دارند و از همدیگر تعریف می کنند. به
وزیرش گفت: اینها دیگر چه آدم هایی هستند؟ در این خاک و خاکستر و
کثیفی نشسته اند و از یکدیگر تعریف و تمجید می کنند، مگر در اینجا نشستن،
تعریف هم دارد؟ نگاهی به وزیر کرد و وزیر هم نگاهی به او کرد و خندیدند.
وزیر گفت: جناب حضرت اعلا، خبر دارید همینطور که من و شما اینها را با
این وضع دیدیم و به آنها خندیدیم، الان یک عدّه ای هم دارند به من و شما
می خندند؟ شاه گفت: چه گفتی؟ عدّه ای هم دارند به من و تو می خندند،
چرا؟ مگر ما چطور هستیم؟ وزیر گفت: آنهایی که اولیاء الله هستند به من و
شمایی که دنیا پرستیم و اینقدر تعریف و تمجید از دنیا می کنیم و به دنیا
چسبیده ایم، می خندند.

۱. الإحتجاج علی أهل اللجاج (طبرسی)، ج ۲، ص ۴۹۶

وزیر راست گفت. الان ما نگاه به فرش بهتر، خانه بهتر، ماشین بهتر، زندگی جالب تر می‌کنیم و افتخار هم می‌کنیم اما کسی که دوست خدا و ولی الله است، به این چیزها اهمیّت نمی‌دهد. فقط خدا و ائمه علیهم‌السلام و امام زمان علیه‌السلام برایش اهمیّت دارد. از کار ما و رفتار ما در تعجب است. پس عنایت داشته

باشید، این که حضرت علیه‌السلام می‌فرماید: علامت مؤمن سه چیز است: نماز، روزه و زکات، خواندن اینها خیلی راحت است اما انسان باید روی جملات بزرگان دقت کند، ببیند پیغمبر علیه‌السلام چه نمازی را علامت مؤمن قرار می‌دهد؟ چه روزه ای را علامت مؤمن قرار داده است؟ نماز و روزه ای که واقعاً نشان بدهد مؤمن است. اینجا هم، نظر مبارک پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این است که انسان واقعاً علامت ایمانش را نشان بدهد.

«وَإِنَّ لِّلْمُتَكَلِّفِ مِنَ الرِّجَالِ ثَلَاثَ عَلَامَاتٍ» افرادی که خودشان را به نماز می‌زنند، اظهار می‌کنند که روزه هستند اما حقیقت را انجام نداده اند، این دسته از افراد، مؤمن نیستند بلکه متکلفند یعنی خودشان را به زحمت و مشقّت می‌اندازند که با جامعه هماهنگ باشند که بله فلانی هم نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد؛ نه، اینطور نیست. او خودش را به تکلف زده است. ظاهر و باطنش با هم فرق دارند.

حضرت علیه‌السلام می‌فرماید: متکلف سه نشانه دارد:

«يَتَمَلَّقُ إِذَا شَهِدَ» هر وقت به میان مردم می‌رود تملّق می‌کند. بنا به خودنمایی می‌کند. این اهل نماز نیست و واقعیّت نماز را نمی‌خواهد انجام بدهد بلکه هدف دیگری دارد. می‌خواهد خودش را بین مردم جا بزند که بله من هم نماز می‌خوانم، من همیشه به نماز جماعت می‌روم، من همیشه خدمت می‌کنم؛ الله اکبر، یعنی خدا آن اضطراب را در دلش انداخته و می‌خواهد خودش را به تملّق کردن بزند تا قصّه را درست کند. خلاصه با تملّق کردن جلو می‌رود.





«وَيَغْتَابُ إِذَا غَابَ» وقتی هم پشت سر قرار می‌گیرد، بنا می‌کند به غیبت کردن. آقا جان چرا غیبت می‌کنی؟ بله، فلانی چنین کرد و چنان گفت. بابا خودت را بگو. تو چرا حرف خودت را نمی‌زنی، حرف رفقا را می‌زنی؟ فلانی چنین بود. فلان کس چنان بود. ای بابا، مشغول کار خودت باش. به عیب خودت مشغول باش. انسان اگر عیب خودش را رها کند آن وقت است که به سراغ عیب دیگران می‌رود. بدان که تو فرصت نداری به عیب دیگران بررسی چون باید مشغول برطرف کردن عیب خودت باشی. شخص متکلف بیکار نشسته است. در حالی که عیب خودش را عیب نمی‌داند مجبور می‌شود به سراغ عیب دیگران برود؛ اما آن کسی که عیب خودش را عیب بداند دیگر به سراغ عیب دیگران نمی‌رود که غیبت کند.

«وَيَشْمَتُ بِالْمُصِيبَةِ» وقتی بیچاره ای گرفتار می‌شود انسان متکلف بنا می‌کند به شماتت کردنش که آری فلانی سزایش این بوده است یا می‌گوید: ای جان، شنیدم برای فلانی این گرفتاری پیش آمده است، دلم خنک شد، خوشحال شدم یا اینکه پیش آن طرف می‌رود و می‌گوید: آقا، ببخشید من این حرف را می‌زنم، شما حتماً خلافی کردی که این مشکلات برایت پیش آمده است، انصافاً بی خود نبود که به یک چنین مشکلی گرفتار شدی و خلاصه بیشتر نمک به زخم آن طرف می‌زند.

توجه کردید کارهایی که شخص متکلف انجام می‌دهد خلاف اخلاق نیک یک مؤمن است. مؤمن متکلف نیست.

خدایا، تو را به حق محمد و آل محمد علیهم‌السلام ما را جزو مؤمنین قرار بده و جزو متکلفین قرار مده. عاقبت امر ما را ختم به خیر بگردان.





۱۱۰

مجلس ۱۱۰: علائم منافق



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«وَلِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: إِنْ حَدَّثَ كَذَبًا، وَإِنْ أَوْثَمِنَ خَانَ، وَ
إِنْ وَعَدَ أَخْلَفَ»^۱

«وَلِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ» آقا رسول الله ﷺ می فرماید: منافق سه نشانه دارد. منافق یعنی کسی که تظاهر به ایمان می کند ولی در باطن ایمان ندارد. منافق یک حالت دورویی دارد. ظاهرش با باطنش یکی نیست. نفاقش در ایمان است. به ظاهر می گوید مسلمان است ولی در باطن مسلمان نیست. «وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنٌ»^۲ «وقتی با مؤمنین برخورد می کنند می گویند: ما با شما هستیم اما وقتی با شیاطین خلوت می کنند به آنها می گویند: ما با شما هستیم و مؤمنین را مسخره کردیم».

حضرت ﷺ می فرماید: انسان منافق سه نشانه دارد:

«إِنْ حَدَّثَ كَذَبًا» اگر سخن بگوید دروغ می گوید. پروا ندارد. اصلاً برایش اهمیتی ندارد که دروغ بگوید.

۱. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۶۴

۲. سوره مبارکه بقره، آیه ۱۴



«وَإِنْ أُوْتُمِنَ خَانَ» دوّمین صفت منافق شخص منافق این است که اگر او را در کاری امین قرار دهند، خیانت می‌کند. حالا امانت در چه چیزی؟ امانت در مال، امانت در مقال. بعضی ها امین مالی هستند یعنی اگر پولی نزد آنها بگذاری خیانت نمی‌کنند؛ اما امین در مقال نیستند. امین در مقال یعنی چه؟ گاهی صحبت‌هایی در یک مجلس می‌شود که خصوصی است، نباید آن را در جای دیگری بیان کرد. منافق خیانت می‌کند و این حرف‌های خصوصی را هر جا می‌نشیند و می‌گوید. حضرت ﷺ می‌فرماید: «الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ»^۱ فرمایش پیغمبر عزیز ما است. هر جلسه ای که تشکیل می‌شود و صحبت‌هایی در آن می‌کنند، باید امانت داری شود.

می‌گویند اگر این صحبت‌ها پخش شود اشکالی ندارد، چرا اشکال ندارد؟ همه اش اشکال است. دین ما می‌گوید: امانت دار باشید. اگر جایی حرفی زده می‌شود، نروید آن را پخش کنید. بعضی وقتها حرفی در یک جلسه ای زده می‌شود، می‌بینیم تمام شهر پخش شد. خدا نکند که در مجالس مان نقطه ضعفی داشته باشیم بلافاصله نگاه می‌کنی آبروریزی می‌شود. کجای اسلام اجازه می‌دهد که انسان صحبت‌های خصوصی افراد را در بین مردم پخش کند؟ کجا اجازه داده اند که سی دی مجالس خصوصی مردم را بگیرند و پخش کنند. آیا درست است که بیایند آبروی یک مؤمن را بریزند؟ فرض کنید طرف در خلوت کاری را انجام داده یا در یک مجلس خصوصی حرکتی انجام داده است که نباید انجام می‌داد، آیا فاش کردن آن کار درست است؟



ما خودمان را مسلمان می‌دانیم. پیرو ائمه علیهم‌السلام می‌دانیم، پیرو امام زمان علیه‌السلام می‌دانیم ولی متأسفانه به دستوراتشان عمل نمی‌کنیم. آبروی همدیگر را می‌ریزیم. چهره‌های همدیگر را در جامعه خراب می‌کنیم. می‌دانید که آبروی رفته یک انسان، دیگر بر نمی‌گردد؟ اگر آب رفته برگشت آبرو هم بر نمی‌گردد. اگر آبروی کسی را بریزید آیا آن طرف می‌تواند در بین مردم سر بلند کند؟ بنده خدا یک عمر زحمت کشیده و برای خودش آبرو درست کرده است اما شما با یک حرف زدن، با یک سی دی درست کردن، با یک برنامه ریزی، آبرویش را می‌ریزی. چه گناهی بزرگتر از این؟ زندگی واقعاً سخت شده است. خدا به همه ما رحم کند.

حضرت علیه‌السلام می‌فرماید انسان منافق این طوری است که اگر یک موقع امانتی در اختیارش بگذاری، خیانت می‌کند. اگر مال باشد، خیانت در مال می‌کند. اگر راز و صحبتی باشد، خیانت در راز می‌کند. اگر مقام به او بدهند، در مقام خیانت می‌کند. حرف می‌زند، دروغ می‌گوید. ظاهرش با باطنش دو گونه است، دو رنگ است.

«وَإِنْ وَعَدَ أَخْلَفَ» سوّم اینکه منافق وعده می‌دهد ولی به وعده اش عمل نمی‌کند. بابا تو فلان ساعت وعده دادی، بیچاره را کلی معطل کردی، چرا سر وعده ای که دادی نمی‌روی؟ با نرفتن سر وعده ات، وقت این بیچاره را هدر دادی و اذیتش کردی. عمرش را هدر دادی و ضایعش نمودی، لااقل زودتر اطلاع می‌دادی که طرف این همه معطل نشود.

اینها آموزه‌هایی است که خیلی در جامعه ما مهم است؛ فلذا امام صادق علیه‌السلام این صفت را جزو شرایط عدالت قرار داده و فرموده است اگر می‌خواهی بدانی که



برادرت عادل است یا نه، نگاه کن و بین در وعده اش چه کار می‌کند؟ «مَنْ
عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمِهِمْ وَ حَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَ وَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ»^۱ هر کسی
که با مردم معامله کند و ستم ننماید و به آنها خبر دهد و دروغ نگوید و وعده
ای به آنها بدهد و خلف وعده نکند «كَانَ مِمَّنْ حُرِّمَتْ غَيْبَتُهُ وَ كَمَلَتْ مُرُوءَتُهُ وَ
ظَهَرَ عَدْلُهُ وَ وَجَبَتْ أُخُوَّتُهُ» از کسانی است که غیبتش حرام است و مردانگی
اش کامل شده و عدالتش ظاهر شده و برادری با او واجب است. عادل آن
کسی است که حرفی را که می‌زند دروغ نیست. وعده می‌دهد و خلاف نمی
کند. غیبت نمی‌کند. اینها دستورات ائمه^{علیهم‌السلام} است.
خدایا، تو را به حق محمد و آل محمد^{علیهم‌السلام} قسم می‌دهیم این صفات رذیله
را از همه ما دور بگردان. توفیق کسب و رعایت صفات پسندیده را به ما
مرحمت بفرما.





۰۰۰

مجلس ۱۱۱: جهل، بدترین نوع فقر



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّهُ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ، وَلَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ، وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ، وَلَا عَمَلَ كَالْتَدْيِيرِ، وَلَا وَرَعَ كَالْكَفِّ، وَلَا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ، إِنَّ الْكُذِبَ آفَةٌ الْحَدِيثِ، وَ آفَةٌ الْعِلْمِ النَّسِيَانُ، وَ آفَةٌ السَّمَاخَةِ الْمَنُّ»^۱

وجود مبارک رسول الله ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ، لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ، وَلَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ» هیچ فقر و بدبختی و بیچارگی بالاتر از جهل و جهالت نیست. جهل بالاترین فقر برای انسان است چون ریشه همه بدبختی ها از جهالت است. انسانی که جاهل باشد، نادان باشد، خیلی بلا به سرش می آید. تمام ائمه علیهم السلام ما تلاش داشتند که مردم را به علم دعوت کنند. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»^۲ دنبال علم و دانش رفتن بر همه مردان و زنان مسلمان واجب است و در بعضی از روایات نقل شده که وجوب آن برای این است که تمام

۱. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۶۴

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۷



بدبختیها از نادانی است. انسان جاهل علاوه بر اینکه آخرت خود را به هم می‌زند، دنیای خودش را هم نابود می‌کند. چه بسا کارهایی کند که در دنیا هم ضرر ببیند. تنها آخرت نیست که از بین می‌برد، دنیای خود را هم متلاشی می‌کند؛ بنابراین، هیچکس بدبخت تر از آدم جاهل نیست.

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود که جهل، شدیدترین فقر و گرفتاری است؛ واقعاً اینطور است، تمام بدبختی‌ها از جهل است بعد فرمود: هیچ مالی هم سودمند تر از عقل نیست. کسی که عقل داشته باشد منفعتش بالاتر است از اینکه مال داشته باشد زیرا عقل سبب نجات او می‌شود.

«وَلَا وَخَشَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ» هیچ تنهایی انسان را به وحشت نمی‌اندازد بلکه عُجب باعث وحشت انسان می‌شود یعنی کسی که خودبین باشد و فقط خودش را مدّ نظر داشته باشد همیشه در جامعه تنها است چون هیچگاه دیگران را نمی‌بیند. عُجب، بدترین صفت برای انسان است که هیچکس حقّ ندارد رأیی غیر از رأی آنها بدهد و همین باعث بدترین صفت برای او می‌شود. یگانگی برای انسان بوجود می‌آورد و در زندگی هیچ وقت نمی‌تواند با کسی انس بگیرد لذا حضرت ﷺ می‌فرماید: هیچ تنهایی، وحشت آورتر از اینکه انسان عُجب داشته باشد، نیست.

«وَلَا عَمَلَ كَالْتَدْبِيرِ» هیچ عمل و کاری هم بهتر از تدبیر نیست. تدبیر یعنی عاقبت اندیشی، زرنگ بودن، هوشیار بودن در اینکه چگونه انسان در هر عملی پیروز شود و آن را درست انجام دهد. شخص مدبّر، با تدبیر خود می‌تواند یک زندگی بسیار خوبی که مورد رضایت خداوند است داشته باشد. حُسن تدبیر خیلی مسأله مهمّی است مخصوصاً برای طبقه و جامعه روحانیّت، خصوصاً در این عصر که گاهی عدّه‌ای قصد خراب کردن و خدشه دار کردن چهره



روحانیون را دارند. به هر لطایف الحیلی که باشد خودشان را نزدیک کرده و ابراز دوستی می‌کنند تا اینکه بتوانند برنامه‌ای درست کنند و گرفتارمان کنند. این موارد، در جامعه زیاد پیش می‌آید اما انسان باید در این مواقع حسن تدبیر داشته باشد. با تدبیر درست است که می‌تواند زندگی خودش را ادامه دهد؛ البته در بعضی موارد هم هست که دیگر کاری از دست انسان بر نمی‌آید و تدبیر انسان، کاری از پیش نمی‌برد. ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا﴾^۱ تا زمانی که آن کتاب، مؤجل نیست چه بسا برنامه‌ها با تدبیر پیش می‌رود.

صاحب کتاب «مجالس المؤمنین» مرحوم آقای قاضی نور الله شوشتری رحمته بسیار شخصیت والا، عالم و فاضلی بود که چندین جلد کتاب «احقاق الحق» را نیز نوشت و برای آن بسیار زحمت کشید، کتابی که حقایق مولا امیرالمؤمنین علیه السلام را اثبات کرد. محل زندگی ایشان در اکبرآباد هند بود. در آن زمان، اکبر شاه پادشاه آنجا بود و تا زمانی که اکبرشاه زنده بود خیلی مراقب ایشان بودند.

مرحوم آیت الله شوشتری رحمته تمام مسائل و فتاوی‌های مذاهب اربعه را می‌دانست و شیعه بودن خود را در میان مردم مخفی کرده بود چون اطراف ایشان، افراد متعصب زیاد بود. بعد از مدتی اکبر شاه از ایشان خواست که منسب قاضی القضاة را بر عهده بگیرد. آقا هم گفت: من حرفی ندارم فقط یک شرط دارد. اکبر شاه گفت: هر چه شما بگویید ما اطاعت می‌کنیم؛ چه شرطی؟ گفت: به شرطی که من در رأی دادن و نظر دادن آزاد باشم و به اجتهاد خودم رأی بدهم و الا نمی‌پذیرم. اکبرشاه گفت: قبول، اما مشروط بر اینکه رأی شما مطابق با این چهار مذهب باشد و از این چهار مذهب بیرون نرود. آقا گفت: چشم، من طوری تطبیق می‌دهم که با مذاهب اربعه اختلاف نداشته باشد.

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۴۵ (هیچ کس، جز به فرمان خدا نمی‌میرد که سرنوشتی تعیین شده است)



مرحوم آقای شوشتری منسب قاضی القضاة را بدست گرفت و امور قضاوت به دست ایشان افتاد. محبوبیت عجیبی در درگاه اکبر شاه پیدا کرد. هر چه علمای اهل سنت بالا و پایین کردند که آقا را نزد اکبر شاه خراب کنند، نمی توانستند و به هیچ صورتی نتوانستند از آقا نقطه ضعف بدست بیاورند. بعد از مدتی اکبرشاه از دنیا رفت و پسرش جهانگیر جانشین پدرش شد. روزی جهانگیر شاه به مرحوم شوشتری گفت: شما بر سر کار بمان و من هم همانند پدرم به تو اجازه می‌دهم که قاضی القضاة باشی. مرحوم شوشتری هم گفت: من با قدرت شرط کردم که اجتهاد خودم ملاک باشد. جهانگیر گفت: باز هم همینطور است. شما با اجتهاد خودت رأی بده.

علمای اهل سنت دیدند که نه، به هیچ وجه نمی‌توانند برای تضعیف ایشان کاری کنند و این مرد آنچنان با قواعد فقهیه مذاهب اربعه آشنا است که به هیچ صورتی نمی‌توانند او را تضعیف کنند. عاقبت وقتی دیدند از این راه نمی‌شود، با فردی صحبت کردند و او را به عنوان اینکه شاگرد مکتب شود نزد ایشان فرستادند. این شاگرد خیلی خود را به آقا نزدیک کرد و آقا خیلی به او انس گرفت. گاه گاهی به صورت خصوصی با آقا خلوت می‌کرد و به آقا اظهار علاقه می‌کرد. روزی در بین صحبت‌ها به ایشان گفت: بفرماید از نظر مذهب، چه مذهبی بهتر است که ما انتخاب کنیم؟ آقا چیزی نگفت. خیلی نمی‌خواست پیش کسی چیزی از خود بروز دهد.

عاقبت الامر، بعد از مدتها روزی دید که ایشان مشغول نوشتن مطالبی است، گفت: آقا چه چیزی می‌نویسید؟ گفت: کتابی است به نام «مجالس المؤمنین» که مدتها مشغول نوشتن آن هستم. شاگرد گفت: اگر اجازه می‌دهید من این کتاب را ببرم و امشب مطالعه کنم. ایشان هم به اطمینان اینکه این شاگرد واقعاً دوستدار او و با محبت است کتاب را به او داد. او هم کتاب را برداشت و





مستقیم آن را نزد علمای اهل سنت برد. وقتی کتاب را دیدند چون کتاب به سبک مذهب تشیع و برنامه های شیعه نوشته شده بود فهمیدند که ایشان شیعه است. بلافاصله همین موضوع را به جهانگیر شاه اطلاع دادند. جلسه ای تشکیل دادند و در آن جلسه جهانگیر شاه گفت: حالا شما چه می خواهید و حرفتان چیست؟ گفتند: حرف ما این است که این آقا مرتد است و باید کشته شود.

جهانگیر شاه گفت: من به شما اجازه می دهم و شما هر چه که رأی مذهبتان است نسبت به او پیاده کنید. آنها هم وقتی این اجازه را از جهانگیر شاه گرفتند، آقا را گرفتند و با چوبهای خاردار آنقدر به بدن مبارک ایشان زدند که به شهادت رسید و بدنشان قطعه قطعه شد. با این حيله، این مرد دانشمند و عالم را از بین بردند.

می خواهم بگویم ببینید علمای ما با چه زحمت هایی، با چه رنجها و با چه تدبیرهایی خودشان را نگه می داشتند تا مطالب حق را به دیگران برسانند، خوش به سعادتشان.

«وَلَا وَرَعًا كَالْكَفِّ» هیچ ورع و پارسایی بهتر از «کف» نیست یعنی «کف» عن محارم الله» که انسان از حرام خدا اجتناب کند. چرا انسان گناه کند بعد بنشیند و «استغفرالله ربی و اتوب الیه» بگوید؟ چه بهتر اینکه اصلاً نزدیک گناه نرود.

«وَلَا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ» پیغمبر ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید هیچ حسب و نسبی بهتر از خوش اخلاقی نیست. انسان خوش اخلاق از فامیل هم نزدیکتر است. حسن خلق انسان را شریک مال و رفیق زندگی مردم می کند. افراد خوش اخلاق جایگاه بالایی در دل مردم دارند فلذا حضرت صلی الله علیه و آله تعبیر به «حسب» کرده است. حسب یعنی چیزی که باعث شناسایی انسان می شود. گاهی می گویند: حسب و نسب فلانی به فلانی برمی گردد. این فامیل ها برای شناسایی است.



همین که قرآن می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾^۱ تعارف یعنی شناخته شدن. خداوند متعال می‌فرماید ما شما را برای چه به صورت قبایلی درست کردیم؟ چون این فامیلی‌ها برای تشخیص دادن است. حضرت علیه السلام می‌فرماید اگر می‌خواهی حسب و نسب پیدا کنی، اخلاق خوب داشته باش. انسان خوش اخلاق، جدا از حسب و نسبش، مقام بسیار بالایی دارد.

«إِنَّ الْكُذِبَ آفَةٌ الْحَدِيثِ» دروغ آفت حدیث است. خدا نکند انسان حدیثی را بخواند و دروغ باشد. بی‌مأخذ و بی‌مدرک که فردا باید جواب آن را بدهد.

«وَأَفَةُ الْعِلْمِ النَّسِيَانُ» آفت علم هم فراموشی است. انسان چندین سال زحمت کشیده باشد بعد تمام درس‌هایش هدر برود، از چه راهی؟ از راه متارکه، هیچ وقت مطالعه نکند. گاهی نگاه می‌کنی رفته رفته حتی مسائل اولیه فقهی هم یادش می‌رود. خیلی‌ها را دیده‌ایم که این طوری شدند. از حوزه فاصله گرفتند. به شهرستان خود رفتند و درس‌ها را رها کردند. گاهی یک مسأله پیش و پا افتاده را هم که از آنها می‌پرسند، نمی‌دانند. این خیلی درد است که انسان مقدار زیادی از عمرش را صرف کند و درس بخواند بعد کلاً آن را ببوسد و کنار بگذارد.

خدا مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی را رحمت کند. ایشان از هر عالمی که می‌خواست از نجف به ایران برود و به عنوان عالم بماند می‌خواست که قبل از رفتن، پیش او برود و در موقع خداحافظی به آنها می‌گفت: سه چیز می‌خواهم به شما وصیت کنم. یکی را هیچ وقت رها نکن، یکی را نزدیکش نرو و یکی را خواستی قبول کن و نخواستی هم قبول نکن. می‌فرمود: آنچه را که نباید رها کرد بودن در بین مردم و نماز برای مردم خواندن است. از آن

۱. سوره مبارکه حجرات، آیه ۱۳ (و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید)



علمایی نشوید که در خانه بنشینید و در خانه را ببندید. این خلاف خواست خداوند متعال و پیغمبر ﷺ است. حتماً در بین مردم باشید و آنها را رها نکنید. چیزی هم که سفارش می‌کنم هیچگاه نزدیکش نروید این است که به سمت قضاوت نزدیک نشوید؛ چون زمان ایشان زمان طاغوتیها بود، می‌فرمود نزدیک این منسب‌ها نروید که آتش دامتتان را می‌گیرد. آنها هدف‌هایی دارند و می‌خواهند از ما روحانیت بر خلاف امر استفاده کنند.

سوّمین چیزی هم که می‌فرمود می‌خواهید داشته باشید یا نداشته باشید درس دادن در شهرستان‌ها است. می‌فرمود: اگر علاقه دارید همین درسی که در حوزه خوانده‌اید را در شهرستان‌ها به دیگران بیاموزید، چه بهتر اینکه حوزه را به شهرها ببرید. ایشان تأکید می‌کرد که مردم را رها نکنید. خدا رحمتشان کند. حال ما طوری نباشد که کنار باشیم و علم را از دست بدهیم. حضرت ﷺ هم در این روایت می‌فرماید آفت علم، نسیان است.

«وَأَفَةُ السَّمَاخَةِ الْمَنِّ» آفت سماحت و آقایی، مَنّت گذاری است. مَنّت گذاشتن، آقایی انسان را هدر می‌دهد. گاهی خدمتی به کسی می‌کند ولی مَنّت می‌گذارد و به رُخس می‌کشد. ﴿لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾^۱ بعضی‌ها تا خدمتی به کسی می‌کنند، می‌گویند: ای آقا، اگر من نبودم تو چه می‌کردی؟ من بودم که چنین کردم، من بودم و... این حرف‌ها مقام آقایی را از بین می‌برد. آقایی انسان به این است که وقتی کاری برای کسی انجام داد به رخ او نکشد.

خدا ان شاء الله هم به من حقیر و هم به شما عزیزان توفیق عمل به این بیانات را مرحمت بفرماید.



چهار خصلت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، أُوصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخِصَالٍ فَاحْفَظْهَا عَنِّي. ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ
 أَعِنِّي، أَمَا الْأَوْلَى فَالْصِّدْقُ وَ لَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فَيْكِ كَذِبَةٌ أَبَدًا، وَ الثَّانِيَةُ
 الْوَرَعُ وَ لَا تَجْتَرِي عَلَي خِيَانَةٍ أَبَدًا، وَ الثَّلَاثَةُ الْخَوْفُ مِنْ اللَّهِ عَزَّ
 ذِكْرُهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، وَ الرَّابِعَةُ كَثْرَةُ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ يُبْنِي لَكَ بِكُلِّ
 دَمْعَةٍ أَلْفَ بُيْتٍ فِي الْجَنَّةِ»^۱

از جمله وصایای که رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ، أُوصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخِصَالٍ فَاحْفَظْهَا عَنِّي» علی جان، در مورد خودت
 به چند خصلت سفارش می‌کنم، این خصلت‌ها را حفظ کن.
 «ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَعِنِّي» خدایا، علی را کمک کن.

«أَمَا الْأَوْلَى فَالْصِّدْقُ وَ لَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فَيْكِ كَذِبَةٌ أَبَدًا» راستگو باش و از دهانت
 دروغ بیرون نیاید.

اولین لازمه روحانیت همین است که کلام دروغ به ائمه علیهم السلام نسبت ندهد.
 مواظب باشید در منبرها احادیث دروغ نخوانید.

«وَالثَّانِيَةُ الْوَرَعُ وَ لَا تَجْتَرِي عَلَيَّ خِيَانَةً اِبْدًا» پارسا باش و به طرف خیانت
کشش پیدا نکن.

طلبه باید امین بوده و امانت دار باشد. مردم، دین را به دست ما داده اند و این
مسئولیت سنگینی است. جایی که می‌روید طوری عمل کنید که تا آخر با

عزت باشید. یکی از بزرگان گرگان می‌فرمود: هر کس از حوزه نجف می‌آید
اولش عزتمند است و او را با سلام و صلوات می‌برند. مرد آن است که این
عزت را تا آخر نگه ندارد. چه کسانی بودند که اول با عزت آمدند، ولی آخر
کار تنها ماندند و غریب بودند، زیرا آداب اجتماعی را بلد نبودند، مردم دار
نبودند و کار پیغمبری را نمی‌دانستند. خود را بسازیم و آلا نمی‌توانیم مردم را
بسازیم. اگر خود را نسازید هر چه بالای منبر داد بزنید فایده ای ندارد.

«فَمَا الزَّيْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ اَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُكْتُ فِي الْاَرْضِ»^۱ «کف روی
آب نمی‌ماند ولی آب که سودمند است باقی می‌ماند». اگر نماز شب بخوانی
دیگران هم یاد می‌گیرند ولی اگر اهل نماز شب نباشی هر چه داد بزنی که
مردم نماز شب خوان باشند، گوش نمی‌دهند.

«وَالثَّلَاثَةُ الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ» طوری از خدا بترس مانند اینکه
او را می‌بینی. انسان از گناه کردن جلوی دیگران پرهیز می‌کند چون او را
می‌بینند پس چگونه است در حالی که خدا او را می‌بیند، گناه می‌کند؟

امام سجّاد^{علیه السلام} می‌فرماید: خدایا، گویا تو را از همه ناظرین پایین تر حساب
کرده‌ام. جلو بچه‌ها کاری نمی‌کنی اما در پیشگاه خدا هر کاری می‌کنی؟ در
روایت دیگر پیامبر^{صلی الله علیه و آله} به اباذر فرمود: «يَا اَبَاذَرَ، اُعْبُدِ اللّٰهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَاِنْ كُنْتَ لَا



تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ^۱ برای خدا کار و عبادت کن مثل آنکه او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.

«وَالرَّابِعَةُ كَثْرَةُ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» گریه زیاد کردن از ترس خدا.

«يُبْنَى لَكَ بِكُلِّ دَمْعَةٍ أَلْفُ بَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ» خدا برای هر قطره اشک تو هزار خانه در بهشت بنا می کند. بالاتر از این، رضوان و رضایت الهی را در بردارد. خدا از تو راضی است که این خانه ها را به تو می دهد. ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾^۲ «خدا از آنها راضی است و آنها هم از خدا راضی هستند و این رضوان و بهشت برای کسی است که از خدا بترسد».

اگر ارتباط خود را با خدا زیاد کنید خدا یک حالت نفسانی به شما می دهد که چیزهایی به شما الهام می شود. مرحوم حاج میرزا عبدالله توسلی می فرمود: بنده خدایی از خراسان برای زیارت به کربلا رفت. در بین راه، نزدیک شهر یعقوبیه عراق، دزدها مرکب و توشه او را بردند. با مشکلات فراوان به همراه زن و بچه ها به سامرا رفت و به خدمت آیت الله میرزا حسن شیرازی^{رحمته} از مراجع معظم رسید. علما نشسته بودند و آقا ایشان را صدا زد و پهلوی خود نشاند و فرمود: پسرت در مکه است. شنیده که شما عازم کربلا هستید، صد تومان به یک نفر خراسانی داده که به شما بدهد و این پول را در نجف به تو تحویل می دهد و این بیست و پنج قران را بگیر تا خرج مسیر تو تا نجف باشد و بعداً آن پول را هم بگیر. با خود گفتم: آقا از کجا خبر دارد؟ در نجف، آن مرد خراسانی میان صحن امیرالمؤمنین^{علیه السلام} مرا دید و گفت: پسرت این پول را داده است. به او گفتم: آیت الله میرزا حسن شیرازی قبلاً به من خبر داده است.

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۴

۲. سوره مبارکه بینه، آیه ۸

مرحوم آیت الله شیخ مرتضی انصاری و آیت الله آقای سید علی شوشتری رحمتهما معاصر هم بودند که در سال ۱۲۶۰ ه.ق در نجف بیماری وبا آمد. بسیاری مردند. صبحها آنقدر جنازه می آوردند که نمی رسیدند نماز آنها را بخوانند.

فرزند آقا سید علی شوشتری می گوید: نصف شب بود. دیدم حال پدرم دگرگون شد. وبا گرفته بود. قصد کردم که به شیخ مرتضی انصاری اطلاع دهم. پدرم متوجه شد و فرمود: لازم نیست، خود شیخ الان می آید. طولی نکشید که شیخ با خادمش آمدند و پهلوی آقا سید علی نشستند. پدرم به شیخ مرتضی گفت: مرا حلال کن که من رفتنی هستم. شیخ فرمود: تو نمی میری و من وقتی فهمیدم وبا گرفته اید از خدا خواستم که تو را نگه دارد که تو بر جنازه من نماز بخوانی و خدا دعای مرا مستجاب کرده است.

آیت الله شیخ مرتضی انصاری فردا به درس رفتند و جریان بیماری آقا سید علی را به طلبه ها گفتند و به اتفاق به ملاقات پدرم آمدند و شیخ مرتضی پهلوی پدر نشست و گفت: خدا بد ندهد چرا مریض شده ای؟ من گفتم شیخ مرتضی که خبر داشته، چرا چنین صحبت می کند؟ گفتم: یا شیخ، شما دیشب اینجا بودید چرا اینطور می فرمایید؟ پدرم به من اشاره کرد که ساکت باش. وقتی شیخ مرتضی بیرون رفت پدرم هم خوب شد و مریضی از بدن او بیرون رفت تا سال هشتاد که شیخ مرتضی رحمتهما فوت کرد و آقا سید علی شوشتری رحمتهما بر بدن ایشان نماز خواند. خود را اصلاح کنید. معنویت کم شده است. طلبه واقعی کم اما صورت ظاهری روحانیت زیاد شده است.

﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ﴾^۱ خداوند تقوا را بر علم مقدم داشته است زیرا تقوا است که علم را، علم قرار می دهد. اگر تقوا نباشد چه بسا علم موجب گمراهی صاحبش شود.

۱. سوره مبارکه بقره، آیه ۲۸۲ (از خدا پرهیزید و خداوند به شما تعلیم می دهد)

ما دیده ایم که اکثر گمراهی‌ها بخاطر درس خواندن بدون تقوا است. اکثر پرچم‌های
برافراشته شده بر ضد اسلام از خواندن‌های کذایی برافراشته شده است.
بعضی از آقایان طلبه می‌گویند امروز درس اخلاق است، نرفتیم هم اشکال
ندارد. به نظر من این اهانت به ساحت اخلاق است. این چه حرفی است؟ اگر
اخلاق نباشد، اگر تقوا نباشد علم چه فایده‌ای دارد؟ کسی که چنین طرز
فکری دارد خدا از او سلب توفیق می‌کند. وقتی ما می‌فهمیدیم درس اخلاق
است، زودتر می‌رفتیم ببینیم استاد چه می‌گوید. درسهای اخلاق اساتیدمان را
فراموش نمی‌کنیم. من به مسئولین حوزه هم تذکر داده‌ام که طلبه احتیاج به
هادی دارد و راهنما می‌خواهد. به وضع اخلاق طلاب اهمیت بدهید.





مجلس ۱۱۳: تکمیل اعمال انسان در گرو دارا بودن سه خصلت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله ﷺ:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ لَمْ يَقُمْ لَهُ عَمَلٌ: وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ

مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ خُلُقٌ يُدَارِي بِهِ النَّاسَ، وَ حِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ

الْجَاهِلِ»^۱

در بخش دیگری از روایتی که در جلسه قبل بیان شد، پیغمبر بزرگوار اسلام ﷺ به مولا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَقُمْ لَهُ عَمَلٌ» سه چیز است که اگر کسی این

سه چیز را دارا نباشد علمش کامل نیست. آن سه چیز چیست؟

«وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» تقوایی که او را از معصیت پروردگار

عالم باز دارد. اگر انسان دارای این صفت نباشد و ورعی نداشته باشد که او را

از گناه و معصیت خدا باز دارد، به چه درد می خورد؟ ورع و پارسایی از

صفات بسیار خوب است. واقعاً بعضی از افراد را می بینیم که دارای یک تقوای

خاصی هستند و چهرهای آنها بسیار نورانی شده است. خیلی از مردمان متدین

و پاک، حاضر نیستند سراغ گناه بروند. مراقب چشم و زبان و حرکات خود



هستند. خیلی مراقب هستند که مبادا دچار غیبت بشوند. انسان خوشش می آید که جزو اینها باشد. خدا به ما ورعی بدهد که معصیت نکنیم.

امام صادق علیه السلام فرمود: ورع، ترک گناه در پنهان و آشکار است. بعضی ها ممکن است گناه را در آشکارا انجام ندهند. این را نمی شود خیلی به حساب خدا گذاشت و بگوییم: خدایا من بنده خوبی بودم و گناه نکردم، مثل خیلی از ما انسان ها که در جلو چشم مردم بعضی از کارها را انجام نمی دهیم چون به لباس ما نمی خورد. امام جماعتی که جلوی مردم نماز می خواند قهراً به طرف بعضی از حرکات زشت و گناه نمی رود برای اینکه به لباسش نمی خورد و لباسش ایجاب نمی کند؛ پس ترک گناه در آشکارا و در انظار عمومی خیلی مهم نیست. نمی خواهیم بگوییم ترک گناه در انظار مردم کار خوبی نیست، کار خیلی خوبی است ولی می خواهیم بگوییم اگر انسان در پنهانی گناه نکرد و از خدا ترسید، خیلی عالی است.

یادم می آید بزرگان قدیم ما - خدا رحمتشان کند - مثل مرحوم حاج انصاری واعظ و مرحوم آقای تربتی علیهما السلام در منبرشان می گفتند: آقایان طلبه ها، شما روحانیون و اهل علم اگر به سینما نمی روید خیلی نمی شود آن را به حساب خدا گذاشت چون مگر می توانستید با لباس روحانیت به سینما بروید؟

آن روزها رسم نبود یک روحانی لباسهای طلبگی اش را در بیاورد و لباس معمولی بپوشد، حالا طلبه و غیر طلبه با هم قاطی شده است. یک روز طلبه است و یک روز غیر طلبه؛ چون عالم، عالم اختلاط است و رسم است. مدرسه ها نیز مخلوط شده اند. روحانیت ما هم فعلاً مختلط شده است ولی سابق اینطور نبود یعنی یک نفر که به حوزه علمیه می آمد و روحانی می شد دیگر امکان نداشت بدون عمامه بیرون بیاید. اگر می خواست مغازه سر کوچه برود و مثلاً ماستی بگیرد، پنیری بخرد، عادی نمی رفت، حتماً باید عمامه سرش بگذارد و لباسش را بپوشد چون بد می دانستند بدون لباس طلبگی



بیرون بروند. حالا برای برخی اینطور شده است که امروز لباس روحانیت می‌پوشد ولی فردا آن را درمی‌آورد.

می‌خواهم عرض کنم در بعضی مواقع، اگر انسان گناه نمی‌کند فقط بخاطر جنبه‌های خدایی نیست بلکه جنبه اجتماعی و مردمی نیز گاهی جلو انسان را می‌گیرد. اما یک موقع نگاه می‌کند هیچکس نیست، فقط خودش است در اینجا اگر بگویید «من دست به گناه نمی‌برم چون در محضر خدا هستم» این ورع و تقوا است. حضرت علیه السلام فرمود: کسی که محارم خدا را ترک کند چه در خلوت و چه در آشکارا این دارای تقوا است.

کسانی که دارای مقاماتی شدند و به جایی رسیدند، دارای این صفت بودند. عقیده شخص بنده این است و قسم می‌خورم آنهایی که مورد حواله امام زمان علیه السلام واقع می‌شوند، افراد با تقوا هستند. امام علیه السلام به هر کس حواله نمی‌دهد. اگر دیدید امام علیه السلام به میرزای قمی علیه السلام حواله داد، بدانید به خاطر زهد و تقوای ایشان بود. اگر دیدید امام علیه السلام به سید هاشم بحرینی، به مرحوم شیخ مرتضی انصاری، به مقدّس اردبیلی علیه السلام حواله داد، بدانید بخاطر این بوده است که به صفت ورع و تقوا مزین بوده اند.

عزیزان من، چرا حاجت ما روا نمی‌شود؟ چرا دعاهای ما مستجاب نمی‌شود؟ شما را به خدا چقدر پیش خدا آبرو دارید؟ آیا این قدر پیش خدا آبرو دارید که اگر یک روز خدای ناخواسته در سختی افتادید، آبرویتان را پیش خدا گرو بگذارید و مشکلاتان حل بشود؟ بگویید خدایا امروز کارم گیر کرده است، دلم می‌خواهد گره از کار من باز کنی؟

آقایان اهل علم، کارهایتان را برای خدا انجام دهید که یک سرمایه‌ای دستتان باشد که اگر یک روز خدای ناخواسته به سختی افتادید و خدا را صدا زدید، خدا هم به شما جواب بدهد. فکر نکنید روزگار همیشه به کام شما است. فکر نکنید هر روز آفتاب طلوع و غروب می‌کند و وضع مرتب و شهریه برقرار و درس برقرار و حوزه برقرار است. فکر نکنید همیشه زندگی به همین روال





عادی می‌گذرد. گاهی اوقات انسان به شرایط سخت مبتلا می‌شود. آیا فکر روزهای سخت را کردید؟ اگر دستتان خالی است از حالا به فکر باشید. مرحوم علامه نوری رحمته در «دارالسلام» نوشته اند: مرحوم آقا سید هاشم نجفی رحمته به آقای «خارکن» معروف بود. چرا به ایشان خارکن می‌گفتند؟ چرا نمی‌گفتند «آیت الله»؟ آن بزرگوار در زمان نادر شاه بود و معیشت و زندگی خودشان را از راه خارکنی تأمین می‌کرد. سهم امام رحمته نمی‌خورد. خارکنی می‌کرد و خارها را در نجف می‌فروخت و پول می‌گرفت و خرج زن و بچه اش می‌کرد. به ایشان می‌گفتند «سید هاشم خارکن».

بعضی جاها معروف شده بود به سید هاشم تبری، چون با تبر چوبها را می‌کند. بعضی گفته اند از این جهت به او تبری گفته اند که یک روز در کشتی نشسته بودند. یک مرتبه وسط دریا وضع و اوضاع هوا به هم خورد به طوری که همه گفتند: آقا جان وجود شما پیش خدا بسیار عزیز است، دعا کنید نجات پیدا کنیم. فرمود: نترسید، نترسید، هیچ غصه نخورید. این مرد چقدر آبرو پیش خدا داشته است؟ سید هاشم گفت: نترسید، الان من کار را درست می‌کنم. تبری که در دست مبارکشان بود را به سوی آسمان و به طرف باد مخالف بلند کردند و گفتند: ای باد مخالف، به اذن پروردگار عوض شو. تا این جمله را گفت، به اذن پروردگار باد آرام گرفت و کشتی از تلاطم ایستاد. ریختند دست آقا را بوسیدند. از همان جا این مرد معروف شد به «سید هاشم نجفی تبری».

به نادرشاه گفتند: این سید هاشم نجفی یک چنین انسانی است و خیلی کار کرده است. نادر شاه گفت: این سید هاشم، از دنیا گذشته است. خیلی عجیب است. این مرد به چه مقامی رسیده که از دنیا گذشته و دست از دنیا شسته و خودش را کنار کشیده است. به سید هاشم گفتند که نادر شاه در مورد شما اینطور گفته است، فرمود: بروید به نادرشاه بگویید من کار عجیبی نکرده‌ام، تو کارت عجیب تر از کار من است. اگر من از دنیا گذشته‌ام تو از آخرت گذشته‌ای.



ماشاءالله، نگاه کن چه پیغامی به نادر شاه داد. این است که این مرد کارش به جایی رسید که مورد حواله امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گرفت. این است که عرض کردم هر کسی مورد حواله قرار نمی گیرد. زائری برای زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام به نجف آمد - خدا ان شاء الله نصیب همه کند - . وقتی داخل حرم امیرالمؤمنین علیه السلام رفت، دزد پول این بیچاره را دزدید. در گذشته پولها فقط سگه بود مثل طلا و نقره و کاغذی نبود. بیشتر سگه بود. اینها را بیچارها داخل کیسه ای می گذاشتند و این کیسه را روی شانه می گرفتند. وقتی می خواستند به مسافرت بروند یک بار حیوان فقط اموال و پول ها را باید می بردند. هر که می خواست از اینجا به مکه برود فقط یک بار حیوان پولهایش بود. مثل حالا نبود که چک و کارت درست شده باشد که آنها را در جیب بگذاری و هیچکس هم نفهمد. این بنده خدا به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام رفت که یک نفر دزد، کیسه اش را زد. این بیچاره بیرون دوید ولی اثری از پولها ندید. بنا کرد به گریه کردن. گفت: یا علی علیه السلام ، من جایی نمی روم. من پولم را از تو می خواهم. گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام ، تو حلال مشکلات هستی و باید پول را به من برسانی.

شب می شود و این بنده خدا به منزل می رود. وقتی می خوابد در خواب حضرت امیر علیه السلام را می بیند. حضرت علیه السلام به او می فرماید: پولت را می خواهی؟ می گوید: بله آقا جان، من تمام دارائیم را از دست داده ام. فرمود: غصه نخور، فردا فلان مکان نجف برو، هر که را دیدی آنجا ایستاده است، پولت را از او بگیر. گفت: چشم. فردا حرکت کرد و رفت به آن نقطه ای که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بود. یک دفعه دید که آیت الله سید هاشم نجفی آمد. البته او ایشان را نمی شناخت. دید یک آیت الله آمد و همان نقطه ایستاد. گفت: من به این آقا بگویم؟ هر چه نگاه کرد دید به قیافه آقا نمی خورد که دزدی کرده باشد؟ بیچاره خجالت کشید. نتوانست خودش را راضی کند و به آقا بگوید شما پول مرا دزدیدی؟ برگشت و به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام آمد. گفت: آقا جان، این چه



کسی بود که من را به او حواله دادی؟ من بروم به یک آیت الله بگویم تو دزدی کردی، پول من را بده. باز شب دوّم خواب دید، حضرت علیه السلام به او فرمود: فردا آنجا رفتی، هر که آمد پولت را از او بگیر. فردا باز رفت دید آیت الله آقا سیّد هاشم نجفی آمد. روز دوّم هم خجالت کشید.

روز سوّم گفت: حالا چرا بگویم تو دزدیدی بلکه شرح ماجرا را برایش می گویم. روز سوّم رفت همان جا ایستاد. آیت الله سیّد هاشم نجفی آمد. جلو رفت و سلام کرد و دست آقا را بوسید و گفت: حضرت آیت الله، جریان ما این طوری شد. پول ما را بردند و من متوسّل به آقا امیرالمؤمنین علیه السلام شدم و از ایشان پولم را خواستم و حضرت علیه السلام به من فرمود که هر کس آنجا آمد پولت را از ایشان بخواه. شما می توانید این پول را به ما مرحمت کنید؟ فرمود: فردا نماز ظهر بیا مسجد، من آنجا پولت را بدهم. مرحوم آقا سیّد هاشم علیه السلام یک نفر را فرستاد تا در کوچه های نجف اعلام کند که ایها النّاس، فردا برای نماز ظهر و عصر در مسجد جمع شوید، آیت الله سیّد هاشم نجفی با شما کار دارند.

جمعیّت به مسجد ریختند. فهمیدند که باز پیشامدی شده است. از همه قشری آمدند. جمعیّت عجیبی جمع شد. آقا نماز ظهر و عصر را خواند. نماز که تمام شد بلند شد و بالای منبر رفت و بالای منبر ایستاد. جمعیّت خیلی بود. آقا فرمودند: مواظب سخن من باشید. همه حواسشان را به آقا جمع کردند. آقا فرمود: بنده یک مدّتی در کاظمین بودم. بعد رفتم به بغداد تا جنسی را بخرم. کسی بجز یک مرد یهودی آن را نداشت. رفتم از آن مرد یهودی آن جنس را خریدم و قیمتش چهار پاره بغدادی شد. وقتی خواستم پولش را بدهم دیدم پولی که در جیب دارم سه پاره بغدادی است. من سه پاره بغدادی را به این یهودی دادم. به او گفتم: اجازه می دهی که من ان شاء الله مابقی پول را برایت بیارم؟ دوباره که به بغداد آمدم آن را می دهم. گفت: اشکالی ندارد.





من به کاظمین برگشتم و چند روزی طول کشید یعنی گرفتاری داشتم و نتوانستم برگردم. بعد از چند روز که به بغداد رفتم، دیدم در مغازه مرد یهودی بسته است. پرسیدم، گفتند: این مرد یهودی مُرد. ای داد، ای بیداد، مُرد؟ گفتند: آری. حالا من چه کار کنم؟ با خود گفتم: حالا که مُرده است اموال به ورثه اش می‌رسد. من یک پاره بغدادی را که بدهکار بودم از شکاف در مغازه اش به داخل مغازه انداختم. گفتم: بیچّه هایش که به مغازه می‌آیند این پول را برمی‌دارند. ما دیگر مدیون این مرد یهودی نیستیم.

برگشتم و چند روزی گذشت. یک شب در خواب دیدم قیامت شده است. جمعیت عجیبی از پلی که زده شده است می‌گذرند. همه آمدند و رفتند. نوبت من شد. به من گفتند: آقا سید هاشم، شما هم بفرمایید. من راه افتادم تا از روی پل بگذرم. نجفی‌ها گوش بدهید! من آیت الله، داشتم از روی پل صراط می‌رفتم. وسط پل صراط که رسیدم یک دفعه دیدم یک پاره ای از آتش از داخل جهنم بلند شد و جلوی من را گرفت و گفت: نمی‌گذارم به طرف بهشت بروی تا طلب من را بدهی. دیدم آن مرد یهودی است. گفت: آقا کجا می‌روی؟ گفتم: می‌خواهم به بهشت بروم. گفت: من نمی‌گذارم بروی مگر اینکه من را با خودت به بهشت ببری. گفتم: من نمی‌توانم تو را به بهشت ببرم. تو کافری و خدا بهشت را بر تو حرام کرده است. گفت: پس اگر نمی‌توانی مرا ببری پس بیا آتش جهنم من را بخر. گفتم: من چطوری آتش تو را بخرم؟ گفت: تو به من یک پاره بغدادی بدهکاری. یا باید بدهی یا اگر ندهی من رهایت نمی‌کنم.

هر چه گفتم من اینجا چیزی ندارم، نمی‌توانم کاری کنم، گفت: پس اجازه بده تو را در بغل بگیرم تا کمی از حرارت و آتش من سبک شود. نزدیک بود که من را بغل بگیرد، دیدم مثل مس گداخته سرتا سر وجودم داغ شد. عقب کشیدم. گفتم: نمی‌توانم. گفت: پس پاره بغدادی من را بده. گفتم: ندارم. گفت: پس یک کار بکن. اجازه بده انگشتم را به بدنت بزنی. چاره ای نداشتم. سینه ام را عقب



زد. گفتم: بزن. انگشتش را در سینه من گذاشت. یکدفعه سوختم و از شدت سوختن بیدار شدم. آقایان، از آن روز تا به حالا هر چه مداوا کردم خوب نشده است. سینه اش را عقب زد و گفت: آقایان، اینجا جای انگشت آن مرد یهودی است. هر چه مداوا کرده ام خوب نشده است. برای یک پاره بغدادی هنوز هم درد می‌کشم. حالا شما کارتان به جایی رسیده که پول زائر امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌برید. وای به حال آن کسی که پول زوار امیرالمؤمنین علیه السلام را دزدیده باشد.

تا این را گفت، یک دفعه دید از آخر مجلس یک نفر گفت: آقا، به آن بنده خدا بگو فردا با خود جنابعالی بیاید تا من پول او را برایتان آماده کنم. پول را آورد و گفت: آقا جان من را حلال کنید. پول شما دست من بود. این جریان را مرحوم علامه نوری رحمته الله در کتاب دارالسلام صفحه ۴۹۴ نوشته اند و من از آنجا نقل کردم. تو را به خدا ببینید اگر سید هاشم نجفی رحمته الله مرد شایسته ای نبود مورد حواله امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می‌گرفت تا سه شب امیرالمؤمنین علیه السلام آن بنده خدا را به ایشان حواله بدهد؟ شما را به خدا کاری کنید که این طوری باشید. خودتان را جمع کنید. مراقب خودتان باشید.

«وَأَخْلَقُوا بِدَارِي بِهِ النَّاسِ» دارای اخلاقی باشد که با مردم بتواند بجوشد، مدارا بکند، مردم داری کند. برادران روحانی، من می‌خواهم پوست کنده با شما حرف بزنم. به جای فرزند بنده هستید. اگر دنیا و آخرت می‌خواهید باید اخلاقتان خوب باشد تا بتوانید با مردم رفتار کنید، تا بتوانید با مردم رفتار نیکو داشته باشید.

«وَأَخْلَقُوا بِدَارِي بِهِ النَّاسِ» باید حلمی داشته باشد که به وسیله آن حلم، جاهل نادان ها را از بین ببرد. همان که قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾^۱ هر گاه افراد جاهل و نادان با تو برخورد کردند، سلام کن. خداوند ان شاء الله به همه ما این صفت و این خصلت زیبا را مرحمت بفرماید.

۱. سوره مبارکه فرقان، آیه ۶۳

